هو الفتاح العلیم وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلوة علی رسول الله خاتم النبیین والسلام علی الائمة الاثنی عشر الهادین المهدیین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین فبعد میگوید این عبد فقیر الی الله الغنی الحاج قاسم ... تفاضل خلیلی
بعد از فراغت از ترجمه و شرح بعض خطب و مواعظ خاتم الانبیاء محمد المصطفی صلی الله علیه و آله
و اول الاوصیاء امیر المؤمنین علی المرتضی شروع میکنم به ترجمه و شرح بعض خطب و مواعظ
و کلمات قصار باقی ائمه هدی علیهم السلام بزبان فارسی ساده و سهل حتی اینکه اصطلاحات
علوم را نیز معنی میکنم تا اینکه جمیع مؤمنین از این احادیث انتفاع ببرند زیرا که اکثر مؤمنین
عارف بلغت عربی نیستند و این خطب و مواعظ که ذکر میشود در کتاب تحف العقول
عالم عامل ورع شیخ جلیل القدر ابو محمد حسن ابن علی بن شعبه رحمة الله علیه است که معتمد علیه
علماء خاصه است و مستغنی از توصیف است و برای اختصار اسناد اخبار را ذکر ننموده است
و خودش در این کتاب میفرماید اکثر این اخبار را پیش مشایخ قرائت نموده ام و خداوند
وهاب توفیق باین بنده فقیر بدهد که بعونه و فضله بتوانم ترجمه و شرح خطب و مواعظ
و حالا شروع میکنم بخطب و کلمات الامام السبط التقی ابی محمد الحسن ابن علی ابن ابیطالب علیهما السلام در شب
بیستم ماه رمضان المبارک در سنه یکهزار و سیصد و پنجاه و دو ١٣٥٢ از هجرت علی هاجرها الف الصلوة والسلام

کلامه علیه السلام فی اجوبته عن مسائل سئله عنها امیر المؤمنین علیه السلام وغیره فی معان مختلفة
سؤال کردند زهد کدام است فرمودند رغبت کردنت بتقوی و ترک دنیا است گفتند حلم
کدام است فرمود کظم غیظ و مالک شدنت بر نفس یعنی از حد اعتدال قوه غضبیه نگذرد
گفتند سداد چیست فرمود منکر را دفع کردنت بمعروف که این است محکمی دین و صراط مستقیم
گفتند شرافت کدام است فرمود احسان و نیکوئی کردنت بر قوم و عشیره خود و حمل جریرت
یعنی دیگری از طایفه او جنایت خطاء کرد دیه او را اصحابش بدهد بدون اینکه مخطی چیزی
بمجنی علیه بدهد و اینرا در فقه دیه بر عاقله مینامند رئیس قوم برای حفظ شرافت خود اینکار را میکرد
و تفصیلش در کتب فقهیه است گفتند نجدت کدام است فرمود منع کردن و حمایت نمودن از کسی
که پناه باو آورده است و صبر نمودن در مواطن شدائد و قدم گذاشتن در کارهای سخت
که نزد ضعفاء مکروه طبع است شد جهاد فی سبیل الله و بذل اموال در حفظ بیضه اسلام
گفتند مجد کدام است فرمودند اینکه عطاء کنی غرم را و عفو کنی جرم را یعنی اگر کسی مقروض
شد قرضش را بدهی و یا مصلحت شد برای حفظ شرف و آبرو اموالی خرج کنی تا دفع مفسده بشود
و اگر کسی بتو نافرمانی کرد و یا ظلم نمود از گناهش بگذری و جرمش را ببخشی که این صفت
مجد الله است که گناه کاران را می بخشد گفتند مروت چیست فرمود حفظ دین و اعزاز
نفس و لین کنف یعنی در زیر بال خود مردمان ضعیف و محتاج را مسکن دهی و سایه عطوفت بر سر
آنها بیندازی و فقراء آلوده بال در طمع حمایت تو نجوابند و بجا آوردن وعده ها که کرده

و اداء حقوق است خواه حقوق الله باشد از قبیل نماز و روزه و حج و زکوة و خمس و یا حقوق مردم چه اینکه
یک حبه مال مردم را نباید خیانت کنی باید بصاحبانش رد کنی وادوا الامانات الی اهلها
و تحبب است با مردم یعنی حسن معاشرت داشته باشی تا مردم تو را دوست بدارند و تو آنها را دوست داری
گفتند کرم کدام است فرمود ابتداء کردنت بعطیه قبل از سؤال سائل تا خجالت نکشد
زیرا که بعد از سؤال کرم نمودن مثل ریخته شدن آب روی سائل است چنانکه در خبر دیگر
و اطعام طعام است در محل خودش یعنی بمحتاج بجز آنی بدون منت و اذیت بلکه چنین
قال الله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی بلکه مثل امیر المؤمنین علیه السلام باید شیعیانش
قال الله و یطعمون الطعام علی حبه یتیما و مسکینا و اسیرا این طعام حب الله است که سوره هل اتی در شانش
نازل شد خواجه عبد الله انصاری میگوید نماز خواندن کار پیره زنان است روزه گرفتن
صرفه نان است حج کردن تماشای جهان است نان دادن کار مردان است
گفتند دنائه و پستی فطرت کدام است فرمود نظر در یسیر و منع حقیر است یعنی پست فطرت
آن کسی است که نظرش در کارهای پست باشد مثل جو بدهی و حمالی و زنان و همت
عالی ندارد مثل تجارت و کسب علوم عالیه و اگر کسی از وی چیز حقیر و اندک خواست او را
هم از پستی فطرت نمیدهد ولو اینکه یک لقمه نان باشد گفتند لؤم چیست فرمود
کمی بخشش است و اگر حرف زد تکلم بفحش و ناسزا کند و نامربوطات و لاطائلات گوید
گفتند

گفتند سماحت چیست فرمود بخشیدن در حالت سرور و در شدت ابتلاء بسختی های روزگار
سماحت آن بخشش را گویند که بمیل طبیعی باشد در حالت گشاده روئی نه باکراه و عنف
گفتند شح یعنی بخیل کیست فرمود اینکه در دست داری او را اسراف بدانی و آنچه انفاق کرده
تلف شماری گفتند برادری کدام است فرمود اخوت در شدت و در رخاء برادرت
رفیقت آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی گفتند جبن
یعنی آدم ترسنده کیست فرمود جرئت است بر دوستان و نکولش و پشت کردن بدشمنان
گفتند غنی کیست فرمود راضی شدن بآنچه رزاقش باو قسمت کرده است یعنی طمع دست
حاجت بمخلوق باز نکند سعدی دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر که کریم است و رحیم است و
غفور است و ودود سؤال از حقیقت فقر نمودند فرمود شره نفس است یعنی حرص کردن
بهر چیزی که در عالم هست گفتند جود کدام است فرمود بذل المجهود یعنی آنچه بکوشش و زحمت
بدست آورده بمستحق بدهی سؤال از کرم نمودند فرمود حفظ کردن اخوان است
در سختی و راحتی آنها گفتند جرئت کدام است فرمود موافقت اقران و نزال کردن یعنی
از میدان آنها در نرفتن گفتند منعت چیست فرمود شدت باس و تندی و منازعت
نکشیدن با عزیزترین مردم این حاصل نمیشود مگر از صفت تکبر که مذموم است سعدی ایران گفته
که با مهتر ستیزد چنان افتد که هرگز بر نخیزد گفتند ذلت کدام است فرمود جزع است در وقت ... گفتن

گفتند حُمْق کدام است فرمود کسی که با امیر خود منازعه کند و یا با کسی که قدرت بر ضرر رسانیدن او دارد
حُمق خفت عقل است با بی حیائی گفتند سناء کدام است فرمود بجا آوردن
کارهای نیکو و ترک قبایح است سؤال از حزم و احتیاط نمودند فرمود طول تأخیر [illegible]
که تعجیل نکند و عواقب را ملاحظه کند و العجلة من الشیطان مگر در امور خیر نه در رفق و مدارا
با والیها است و خود را حفظ نمودن از تمام مردم که بی تجربه اند بمردم اعتماد نکند تا خاطر [illegible]
گفتند شرافت کدام است فرمود موافقت اخوان و حفظ جیران یعنی حمایت همسایگان
گفتند حرمان کدام است فرمود که قسمت و نصیب خود را نگیری وقتیکه بتو داد ندادن حظ را
سؤال از سفاهت نمودند فرمود تابع اشخاص پست همت شدن و مصاحبت گمراهان شدن
گفتند عجز چیست فرمود با ریش خود بازی کردن و زیاد تنحنح و سرفه کردن در وقت حرف زدن
عُبید زاکانی میگوید الریش آلة بازی بیکاران گفتند شجاعت چیست فرمود [illegible]
کردن با اقران خود در جنگ و صبر نمودن در حین طعن نیزه و ضرب شمشیر گفتند
کلفت کدام است فرمود گفتن کلامی که فایده ندارد [illegible] بیان کلمات لغو و لاطائل
[illegible] غفلت گفتن بوقت خاموشی و خاموشی بوقت گفتن گفتند [illegible]
فرمود آنکه در خرج اموالش احمق باشد یعنی رشد نداشته باشد که در موقعش خرج نماید و در
عرض و ناموسش آهاون و سستی نماید این معانی که امام حسن علیه السلام برای این الفاظ
فرمودند صفات انسان مومن است از صفات حمیده و از رذایل صفات است در منافقین

و حکمه

وَمِنْ حِكَمِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

پس هر کس نصیحت کند برای خدا و قول خدا را دلیل هدایت قرار دهد برای دین اقوم خداوند
ورا توفیق رشد میدهد و او را استوار و مهیا کند برای کارهای خوب پس بدرستیکه پناه
دهنده بخدا ایمن و محفوظ است و دشمن او ترسو و مخذول است پس خودتان را در حفظ الله
[illegible] بیاد زیاد ذکرش و از خدا بترسید بپرهیزکاری کنید و تقرب بدرگاهش بجوئید
[illegible] بدرستیکه خدا نزدیکست و جواب دهنده سائلش قال الله تعالی و اذا سألک عبادی
عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون
پس خدا را قبول کنید و بخوانید و باو ایمان بیاورید و تصدیق ذات و صفات
[illegible] کنید [illegible] پس سزاوار نیست بکسی که عظمة الله را بشناسد خودش را
بزرگ شمارد زیرا عظمت اشخاص و بلندی قدرت آنان که میدانند خدا چه عظمتی است
[illegible] که متواضع باشند و اشخاصی که میشناسند جلال الله را خودشان را ذلیل و حقیر
بدانند و سلامت کسانی که می شناسند خدا چه قدر قدرت دارد در این است که تسلیم
صرف باشند و خودشان را گم نکنند بعد از معرفت یعنی سرکشی نموده اظهار تکبر و نخوت ننمایند
چه قدرت مخلوق در نزد قدرت خالق عجز محض است لا حول و لا قوة الا بالله اگر خدا
بمخلوقش قوه و قدرت نه دهد چه می تواند بکند پس باید تسلیم صرف شد اطاعت نمود
[illegible] نمود تا بعد از هدایت بضلالت نیافتند شعر هر که او را رسد کبریا و منی که ملکش قدیمست و ذاتش غنی

و بعد فرمودند و اعلموا علما یقینا بدرستی که شما هرگز تقوی را نمی شناسید تا آنکه بشناسید صفت
هدایت را و هرگز تمسک بمیثاق کتاب الله نمیتوانید بکنید تا اینکه معرفت پیدا کنید با
کسانی که قرآن را میانه شما باقی گذاشته یعنی خدا و رسول الله خاتم الانبیاء باشد و هرگز
نمیتوانید قرآن را تلاوت که حقیقتا تلاوت باشد نه خواندن الفاظش بدون
تدبر و تفکر در معانیش و بدون عمل باحکامش و بدون تخلق باخلاق حسنه و تجنب
از صفات سیئه که در کتاب الله ذکر شده است با این حالت متصف شدن حق تلاوت است
که فرموده و الله مجرد الفاظش خواندن همانست که پیغمبر فرموده اند رب تال القرآن
و القرآن یلعنه ای بسا خواننده قرآنست که قرآن او را لعنت میکند زیرا عمل باحکامش نمیکند
[illegible] حق تلاوت نمیتوانید بکنید تا آنکه بشناسید اشخاصی را که قرآن را بعد از پیغمبر
تحریف کردند که عبارت از خلفاء و منافقین باشند چه نگذاشتند حافظ قرآن بلفظ [illegible]
که نازل شده و وصی پیغمبر بعد وقتیکه جمع کرد آورد بمسجد حضرت آنرا در منبر بود فرمودند آنها
کتاب الله است با آن آیاتی که بر رسول الله نازل شده است خلیفه با یارانش گفتند ما را
بس است این کتاب که خودمان داریم احتیاج بآن کلام الله که تو جمع کرده آورده ای نداریم
پس امیر المومنین برگشت آن کتاب الله را آورد پیدا نمیشود با وصیاء شش رسیده الان در نزد
حجة الله صاحب الزمان است در وقت ظهورش اظهار خواهد کرد و تلاوت [illegible]

پس

پس [illegible] زمانی که [illegible] کتاب الله را شناختید آنوقت بدعتها را و تکلفها را میشناسید و می دانید
[illegible] شستن آنها را بخدا و تحریف آنها را می بینید چه طور بضلالت افتادند بهوای نفس اماره
[illegible] نباشید باشخاصی که نمیدانند و آیات الله و احکام الله را از اهلش التماس کنید
زیرا که اهل قرآن نور بخصوص هستند مردم بآن نور روشنائی طلب نمایند و ائمه و پیشوایان هستند
باید مردم بانها اقتدا نمایند سبب آنها علم زنده است و جهل مرده است قرآن ائمه اشخاصی هستند
که حلم آنها بشما خبر میدهد از جهل آنها و حکمتهای منطقشان خبر میدهد از سکوت آنها و ظاهرشان
از باطنشان یعنی مشغول اصلا خلاف ظاهرشان با باطنشان مخالفت ندارد بدرستیکه
این کلمات من ذکریست برای ذاکرین هر حرفی که از ما شنیدید تعقل کنید و فکر نمائید عقلهای
[illegible] کردن که معانی آنها را رعایت نمائید نه آنکه بشنوید برای روایت کردن بدون تعقل معانیش
[illegible] که روایات کننده کتاب الله جماعت کثیرند و رعایت کننده کلام الله خیلی کمند و الله المستعان
چنانکه بعد از وفات خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله تمام اصحاب مرتد شد مگر سه نفر سلمان
ابوذر و مقداد و در روایت چهار نفر که عمار هم ذکر شده است ما بقی بطرف خلفاء رفتند یا ساکت
شدند تا روز سیم دوازده نفر با امیر المومنین علیه السلام تابع شدند و در خبر است که این دوازده
نفر را باید جوانمردی [illegible] و حال آنکه آن روزها پنج هزار نفر از اصحاب در مدینه بوده اند
همراه از پیغمبر کلام الله را شنیده بودند روایت میکردند و چندین نفر حافظ قرآن بودند که تمام
قرآن را حفظ داشتند چون درایت نداشتند برای حب ریاست و جیفه دنیا مرتد شدند که قرآن بگوش
آنها نرسیده است فاعتبروا یا اولی الابصار

موعظة علیه السلام

بدانید بدرستیکه خداوند عالم شما را عبث خلق نکرده است و شما را سرخود نگذاشته است که بی
تکلیف باشید اجلهای شما را نوشته و معیشت شما را میانشان قسمت کرده است تا هر کس
قدر و منزلت خود را بشناسد و آنچه برایش مقدر باد خواهد رسید و آنچه مقدر نکرده که باو برسد
هرگز باو نخواهد رسید بتحقیق کفایت امور دنیای شما را کرده و مؤنت برآتیان مهیا نموده و شما را
فارغ کرده برای عبادتش و شما را تحریص و ترغیب نموده شکر نعمتهائی که بشما داده است
و ذکر الله را بشما فرض کرده است و وصیت نموده بتقوی و تقوی را منتهای خوشنودی و رضای
خود قرار داده و تقوی در هر توبه است و در رأس هر حکمت است و شرف هر عمل است
تقوی بفوز و فلاح رسیده هر کس که فائز شده از پرهیزکاران قال الله تعالی ان للمتقین مفازا
بدرستیکه برای متقیها ملکهای عالی و درجات بلند است در بهشت و قال تعالی و ینجی الله الذین
اتقوا بمفازتهم لا یمسهم السوء و لا هم یحزنون خداوند نجات میدهد پرهیزکاران را
بمقام عالی که زحمتهای روز حشر و عذابهای محشر بآنها نمیرسد و محزون نخواهند شد زیرا
که از عمل قبیح در دنیا احتراز نموده اند و از این جهت از هول محشر رسته اند و در مقام عالی نشسته اند
پس ای عباد الله بپرهیزید و بدانید من یتق الله یجعل له مخرجا من الفتن الغیر هر کس
در دنیا متقی شد خدا در آخرت او را از گرفتاریهای اهل عذاب نجات میدهد و اختیار
نمی کند

نمی کنند بلیه هائی گوناگون و کارهائیش را محکم می کنند و اسباب رشد و هدایت او را مهیا و آماده می نماید
و باطن او را گویا می کنند بحجت و دلیلش و رویش را سفید می نماید و باو عطا می کنند که مهین و عزت می کنند
که محشور شود مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و
حسن اولئک رفیقا از این بهتر چیست که در این مدت قلیل شخص پرهیزکار باشد تا در آخرت
با انبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم در فردوس اعلی در قصرهای بهشت مقام گزینند
آنکه تقوی بر سه قسم است تقوای عام که عموم مسلمین مکلفند که آن تقوی را داشته
باشند و آن بجا آوردن تمام واجبات شرعیه و ترک نمودن محرمات است خواه در عبادات
باشد و یا در معاملات باید مؤمنین اول مسائل شرعیه و احکام آنها را بدانند و بعد از آن عمل نماید و عبادات
و این همانست که پیغمبر فرموده طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة که آن علم دین اسلام است اعم از
و احکام علمیه که در همه آیات الهیه که خدا ایمان را ذکر نموده با عمل صالح منضم کرده ان الذین آمنوا و
عملوا الصالحات که اسلام علمی بدون عمل صالح و خالص در آخرت فایده ندارد العلم بلا عمل کشجرة بلا ثمر
که درخت بی بار همان سایه دارد که شخص در سایه او بنشیند از تابش حرارت آفتاب سالم بماند
هم چنین ایمان زبانی که گفتن شهادتین است بدون عمل باحکام شرع منفعتش در دنیا همان
خلاصی از کفر و شرک است و خونش محفوظ و مالش بر دیگران حرام است و نکاح مسلمات برایش جایز است
و اما بعد از مرگ با کفار یکی است چنانچه از آیات الله و اخبار و احادیث بر این معنی دلالت دارد
و این احکام را باید از فقهاء و یا از کتب فقهیه یاد گرفت

قسم دوم تقوای خاص است و آن علاوه بر اتیان واجبات و ترک محرمات که احکام ظاهریست
باید مؤمن دارای اخلاق فاضله گردد و ترک صفات ذمیمه نماید تا باطنش بعد از تخلیه صفات
سیئه متحلی و متزین بصفات حسنه گردد از اخلاص و زهد و ورع و تقوی و سخاوت و شجاعت
و غیرها که در کتب علم اخلاق نوشته اند مثل احیاء العلوم غزالی و معراج السعادة ملا احمد نراقی و اخلاق ناصری
خواجه نصیر طوسی مرحوم و غیر اینها و علماء علم اخلاق خبر طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة حمل بطلب علم اخلاق
نموده اند زیرا اهمیتش زیادتر از علوم ظاهریست و شرافتش زیادتر است چه انسان مادام
که متخلق باخلاق الله و انبیائه و اوصیاء رسله و اولیائه نشود هنوز بمرتبه انسانیت نرسیده است
چنانکه بتفصیل بیشش ذکر نموده ام و این اوصاف را باید از کتب علم اخلاق یاد گرفت و با متقین
مصاحب شد تا بصفات حسنه آنها که مصاحبینش اثر کند و این کتاب را برای این علم نمی نویسم
نه بترتیب کتب اخلاقی بلکه بر خودم لازم کرده ام بقدر امکان از خطب و مواعظ و نصایح
پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم که در احادیث ذکر نموده اند ترجمه و شرح نمایم شاید مؤمنین موفق
شود بقرائتش و خداوند وهاب باین فقیر الی الله الغنی اجر جزیل بدهد و شرح صدر عطا فرماید بحق محمد و آله
و قسم سیم تقوای اخص است که موحدین حقیقی ترک ماسوی الله نموده و محبت الله صرف تنها دنیا را نخواهند
و نه باخرت اعتنا دارند غیر از حب الله و اطاعت او که معبود حقیقی است چنانکه رسم عرفا بالله است
و مناجات و ادعیه ائمه هدی علیهم السلام این مراتب را بیان می کنند سیما امام زین العابدین علیه السلام باید با آنها سلوک
شد تا بمقامات عالیه برسی بنفحات معبود حقیقی ان شاء الله تعالی

وروی

وروی عنه علیه السلام فی قصاد هذه المعانی

قال علیه السلام فقیر مشاوره نکرد مگر اینکه هدایت یافت برشد بعد از گمراهی خلاصی جست و به نجات رسید
قال علیه السلام لئامت عبارتست از اینکه کم شکر نعمت خدا اکنی و در طلب امور زیاد کوشش بکنی
و تکبر آنست که خود را مقدر الله قرار بدهد اینکه تسلیم صرف باشی که خدا هر چه مقدر کرده است میرسد برحمت
و زیرا ابتغاء فضل نعمت و وسعت ارزاق بکسب کردن از سنت نبویست و کم طلب کردن
کم کوشش نمودن در کسب از عفت است و عفت دافع رزق نیست و حرص جالب رزق
نیست زیرا که رزق مقسوم است و استعمال حرص استعمال کننده کار آن است و زیادتی تعب و رنج
بعد ازینها که یقین ندارند بمقسوم بودن رزق هم چنین میدانند که شب و روز عقب کار رفتن شخص را
و ... کند مثل معروفست زیاد دویدن کفش پاره کردن است نه اگر زمین را با آسمان دوزی
زیاده از روزی پس ای حبیب محمد خواست با کاهی نباشی و توکل کن تا کافر نعمت نباشی
قال علیه السلام قرب آنست که مردم را بمودت و دوستی بخود نزدیک کند اگرچه نسبا از او دور باشد
و بعید آنست که او را بمودتی وجه بار از تو دور کند اگرچه نسبش بتو نزدیک باشد پس
مودت از اوصاف حمیده است که هر کس را بانسان نزدیک میکند با ثبات مروت باد شمنان مدارا
قال علیه السلام تمام خوبی که هیچ شری در او نیست شکر در نعمت است و صبر کردن در نزول بلاء و حوادث

دیگر مردی که بتقلا مرضی شده بود فرمود بدرستیکه خدا تورا متذکر شده است تو هم ذکر خدارا بکن
داو تورا اقاله کرده پس شکرش کن یعنی از گناهان تو گذشته تورا مریض کرده در مقابل این نعمت
شکر لازم است چنانکه در آیات قرآنی هست که خدا می‌فرماید من بندگان خودم را بباساء وضراء
مبتلا می‌کنم شاید مرا متذکر باشند و شاید تضرع و زاری بدرگاه من نماید و از مردم قطع نظر
نماید آنوقت غفور رحیم گناهانش را می‌بخشد و رحم می‌نماید آن شخص را و از و بر می‌دارد امن
یجیب المضطر اذا دعاه و فرمود عار را قبول کردن آسان تر است از دخول در نار
یعنی شخص عار نماید مثلا طاعت خدا نه نماید که من متکبرم بعد در آخرت داخل در آتش باشد
بهتر و لازم تر اینست که نخوت را کنار گذاشته لباس عبودیت بپوشد تا مولایش او را عزیز بدارد
یکی بحضرت امام حسن علیه السلام گفت شما عظمت دارید فرمود در من عزت است قال الله تعالی
ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین اشاره فرموده عظمت مختص بباری تعالی است العظمة لله وحده
واز مروت سؤال نمودند فرمودند بخل کردن مروت است در دینش یعنی دینش را بهیچ کس نفروشد
و نه بخشد مثل شهادت دروغ دادن که دین بخشیدن است و هم چنین بسیار رحم است
و صلاح کردن شخص است مال را که نه تقتیر نماید و نه اسراف بلکه باقتصاد و میانه روی رفتار نماید
و قیام مردم است بحقوق یعنی حقوق الله بدهد از زکوة و خمس و حقوق مردم را بخود شان بدهد

العوام

پدر ازاین در ذکر رساله حقوق که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام است خواهید فهمید که مراد از حقوق کدام است
وقال بینده ترین چشمها آن چشم بصیرت است که نور چشم او نفوذ کند بدانهم خیر و راههای نیکوئی را ببیند
و شنونده ترین گوشها گوشی است که تذکر خدارا بشنود و حفظ نماید تا در مقام عمل از او انتفاع ببرد
و ... ترین دلها آن قلبی است که پاکیزه باشد از شبهات تا اینکه عقاید حقه را اعتقاد کند
وقال کسی که طالب عبادت شد باید نفس خودرا تزکیه کند یعنی پاکیزه کند از صفات ذمیمه و متحلی کند
باخلاق حسنه تا شایسته باشد برای عبادت و بندگی باخلاص و تقرب معبود حقیقی منزه از صفات
... وقتیکه دیدید بجا آوردن نماز نافله ضرر می‌رساند بفرایض نوافل را ترک نمائید و فرائض را
... ستش تا حرز بلند از ید و یقین شخص پناه گاه اوست برای سلامتی او زیرا هر کس دوری
آخرت را بیاد آورد آماده می‌شود که زاد و توشه برای این سفر مهیا کند الدنیا مزرعة الآخرة
شخص عاقل نباید پرده پوشی برای کسی که از او طلب نصیحت می‌کند و مشاوره می‌نماید یعنی باید حق را بگوید آشکارا
... اتقوا الله عباد الله سعی و کوشش کنید در طلب زاد آخرت و مبادرت نمائید در عمل
... دن قبل از رسیدن پاره پاره کننده نعمتها و شکننده لذتها که مرگ باشد بدرستیکه
نعمتهای دنیا همیشه نمی‌ماند و خاطر جمع نباشید از فجایع در رهگذر دنیا و نمی‌تواند شخص
شخص خودرا حفظ نماید از عیوبات و بدیهای روزگار دنیا غرور و ظلمانی است یعنی شخص را مگر
میزند گویا در تاریکی راه میرود لابد بضلالت می‌افتد و دنیا مثل ستونی کج است که اعتماد در آن نشاید

سعدیا ره باید ناپایدار دوست مدار   دوستی را نشاید این غدار   و متنبه باشید ای بندگان
خدا بعبرت و عبرت بگیرید از حالات و اخبار گذشتگان که چه طور هلاک شدند بجهت کسب
اعمال بدشان بعقوبات بعضی بصیحه آسمانی و بعضی بقحطی و بعضی بزلزله و بعضی بصاعقه و بعضی بغرق و طوفان
سعدیا این همان چشمه خورشید جهان افروز است   که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود
دست حاجت چه بری پیش خداوندی بر   که رحیم است و کریم است و رحیم است و ودود
خاک راهی که در وی گذری ساکن باش   که عیونست و جفونست و خدودست و قدود
و خودتان را نگه دارید از متنعم شدن بنعمتهای گوناگون و طعامهای رنگارنگ لذیذ
و انتفاع شما بموعظه و نصیحتها باشد که کفایت می‌کند خدا برای نگاه داری و یاری کردن شما
و کافی است کتاب الله برای اتمام حجت بر شما که هادی و مبین است و بجهت عمل نکردن شما
بر احکام او در روز قیامت دشمن شما خواهد بود یعنی او را پشت سر انداختید و بهوای نفس رفتار نمودید
و بهشت کافی است برای رسیدن باعمال خیر و عقاب آتش جهنم بس است در کیفر اعمال بد
وقال ع وقتی که برادر دینی را ملاقات نمودید ببوسید موضع نور را که پیشانیست در سجده کردن
و امام حسن علیه السلام در یکروز عید فطر گذرش بر قومی افتاد که بازی می‌کردند و می‌خندیدند باصحاب
سرانها ... فرمود خداوند عالم ماه رمضان را میدانی قرار داده است برای خلقش که سبقت

نمایند

نمایند بطاعات و عبادات که موجب رضاء خدا باشد پس بکوشید سبقت نمودند نجات یافتند
وا ... بعظمی رسیدند و طایفه دیگر تقصیر کردند از رحمت الله مایوس شدند العجب کل العجب از مردمی
که می‌خندند و بازی می‌کنند در یک روز عیدی که محسنون در چنین روزی بثواب می‌رسند و مبطلون
ضرر و خسران می‌بینند و قسم بخدا اگر پرده‌ها از جلو چشمها برداشته شود البته میدانند که محسنین بجزاء
احسان خودشان مشغولند و گنه کاران مشغول جزاء اعمال بد خودشان هستند بعد تشریف بردند
الحمد لله در شب بیست و هشتم ماه رمضان هزار و سیصد و پنجاه و دو مواعظ و نصایح امام حسن ع باختصار بسمت تحریر یافت

مواعظ و خطب خامس آل عباء حضرت امام حسین سید الشهداء علیه السلام

ع فی مسیره الی کربلاء بدرستیکه این دنیا بتحقیق تغییر یافته و بد شده است و معروفش پشت کرده است
و از نیکوئیهای او باقی نمانده مگر اندک ته کاسه که تمام آبهایش ریخته دگمی در ته ظرف مانده است و هم زندگانیش
در اعمال خیر روگردان گشته مگر کمی از مؤمنین و این دنیا خسیس و پست علفش با دوام است مثل علفزار خشک
... مان حضرت و برکارش تمام شده است آیا نمی‌بینید که بحق عمل نمی‌کنند و از باطل روگردان
نیستند تا مؤمن بلقاء خدا رغبت کند بحقیقت پس بدرستیکه من نمی‌بینم مرگ را مگر سعادت
و نمی‌بینم زندگی را با ظالمها مگر رنج و زحمت بدرستیکه مردم بنده دنیا هستند و دین در زبان آنها
... است کلمات دینیه را می‌گویند مادامیکه معیشت آنها خوش است وقتی که بامتحان بلاء ابتلاء شدند
دین داران کم هستند یعنی می‌بینید که سید الشهداء علیه السلام جد سلطان ... اهل شام و کوفه
... خفتند با اینهمه برای جیفه دنیا از دین برگشتند تابع یزید علیه اللعنه شدند و حضرت را شهید کردند

یکنفر در حضورش غیبت برد دیگر کرد امام فرمود ای مرد غیبت مکن چه غیبت کردن خورش سگان آتش است
قال الله تعالی أیحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتاً در کتابی دیدم که مردی غیبت شیخ بهائی مرحوم را کرده بود
و شیخ از برایش هدیه فرستاد و سفارش کرد چون تو اعمال خیر خود را برای من هدیه کرده بودی من هم برای تو
هدیه فرستادم چنانکه مضمون خبر این است که اعمال حسنه غیبت کننده را به آن شخص میدهند که غیبت او را
کرده است پس مؤمن باید پرهیز کند که ثواب عبادت خود را به نامه عمل دیگری بگذارد [illegible]
مردی در خدمتش گفت احسان کردن بغیر اهلش ضایع کردن احسان است فرمودند نه
چنین نیست بلکه احسان کردن مثل باران درشت دانه است که به اشخاص نیکوکار و فاجر
همه باید برسد یعنی احسان رضاء لله است که خدا اجرش را میدهد میانه بندگانش فرق نباید
گذاشت و فرمود خداوند طاقت عبادت کسی را نگرفت مگر اینکه آن طاعت همه را از او قطع کرده است
و قدرت و توانائی کسی را نگرفت مگر اینکه زحمت و مشقت آن تکلیف را از او برداشته است
معنی این کلمه در تفسیر آیه شریفه و منهم من یبلغ الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا حضرت امیرالمؤمنین
می‌فرماید که در سن پیری قوای انسان مؤمن که کم شد نمی‌تواند جهاد کند بسبب رفتن قوه غضبیه
و قدرت دیگر نمی‌تواند نماز جماعت حاضر شود و یا نماز شب و نوافل بجا آورد ولیکن نیتش این بوده
اگر می‌توانست بجا آورد می‌آورد چون خدا پیر کرده و عاجز شده از عبادتها و از وی ساقط است ثوابش را خدا میدهد
چنین فعلی حق خدا است و تفصیل این در شرح کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام مسطور گشته
و فرموده

بفرمود قومی عبادت خدا می‌نمایند برای رغبت در ثواب و دخول در بهشت و این عبادت تجارت کننده‌ها است
و قومی دیگر عبادت می‌کنند برای ترس از عذاب و آتش جهنم و این عبادت غلامان و بندگان است
و بعضی عبادت خدا را می‌کنند برای شکر نعمتهای منعم حقیقی و سزاوار بودن او به عبادت و ستایش
این عبادات احرار و مؤمنین آزاد است و این افضل عبادتها است شخصی خدمتش ابتداء
عرض کرد حالت چه طور است خدا نور اسلام بدارد فرمود سلام کردن قبل از کلام است اول باید سلام
داد بعد حرف زد خدا را نور اسلام بدارد بعد فرمود هیچ کس اذن ورود ندهید تا سلام علیکم بگوید
سلام دادن تحیه اسلام است در ملاقات [illegible] نفر مسلم باید قبل سلام بگویند بعد مشغول کلام باشند
و فرمود استدراج از خداوند عالم آن است که نعمتهای خودش را بر بنده‌اش مثل باران
بریزد و از آن شخص شکر نعمتش را سلب می‌کند استدراج در لغت درجه درجه بالا رفتن است
یعنی خداوند عالم در قرآن می‌فرماید اشخاصی که طاعت انبیاء نه نمودند و باحکام الهی عمل نکردند
نعمتهای زیاد بآنها میدهیم و آفات و مرض را از آنها برمی‌داریم که در خوشی و تمتعات گذشته طغیان
نمایند و کفران نعمت نمایند و شکرش را بجا نیاورند انما نملی لهم لیزدادوا اثما [illegible]
[illegible] میدهیم تا بالمره مرا فراموش کنند و تضرع و زاری نه نمایند تا بر آنها رحم نمائیم مستحق جهنم
شدند که آنها را می‌گیریم و بعذاب ابدی و خزی گرفتار می‌نمائیم جزاء بما کسبت ایدیهم جزاء اعمالشان را ببینند

شخصی از امام حسین ع سؤال کرد فرمود سؤال صالح نیست مگر در سه مقام یکی در قرضی که سنگین باشد شخص
نتواند ادا نماید و یا در فقر شدید که شخص بدترین معیشت زندگانی کند در احتیاج بان باشد
و یا مبتلا بخلقت و مشقت و مخارج و محنت باشد که صاحبش را مفتضح نماید سائل گفت نیامده‌ام
مگر اینکه یکی از این حالات است فرمود صد دینار باو بدهید که صد تومان حالیه باشد و فرمود
به پسرش علی بن حسین علیهما السلام ای پسر من حذر کن از ظلم کردن بر کسی که برای دفع کردن
آن ظلم از خودش غیر از خدای عزّ و جلّ ناصری و معینی نداشته باشد از مخلوق یعنی چون مظلوم اگر ناصری
داشته باشد از مردم خدا عقوبت آن ظلم را به تأخیر می‌اندازد اگر ناصری نداشته باشد غیر از خداوند
باضطرار رو بدرگاه خدا می‌کند و خداوند فوراً عذاب را بر ظالم نازل می‌کند بمضمون امن یجیب المضطر
اذا دعاه شخصی از معنی قول الله تعالی و اما بنعمة ربک فحدث سؤال کرد فرمود خدا امر کرده است
که شکر کند بان نعمتی که خدا باو انعام کرده است که عبارت از دین اسلام باشد که بزرگترین
نعمتها است که خداوند موفق نموده است که دین اسلام را قبول کرده است الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا
ان هدانا الله یعنی حمد خدا راست که ما را هدایت بدین اسلام نموده است و اگر هدایت نمی‌کرد
ما بدین اسلام راه نمی‌یافتیم و با ایمان و مسلمان نمی‌شدیم و مردی از انصار خدمتش مشرف شد
می‌خواست حاجتش را از آنحضرت بخواهد فرمود ای برادر انصار آبروی خودت را از ذلت سؤال نگاه دار

ورق ۱۱

و حاجت خود را در کاغذی بنویس بیاور انشاء الله تعالی خوشنود خواهی شد آن مرد نوشت یا اباعبدالله
فلانی از من پانصد دینار می‌خواهد و سخت مطالبه می‌کند از او مهلت بخواه صبر کند تا صاحب مال شوم آن نوشت
را به امام حضرت امام حسین ع چون کاغذ را خواند بمنزلش داخل شد یک کیسه بیرون آورد که در او
هزار دینار بود فرمود پانصد دینارش را قرضت بده و پانصد دینار دیگرش را در امر معیشت خود بعد از این
صرف کن و حاجت خود را نخواه مگر از یکی از سه نفر یا صاحب دین باشد و یا صاحب مروت
یا صاحب حسب اما صاحب دین برای حفظ دینش تو عطا می‌کند بمقتضای قال الله تعالی من ذا الذی یقرض الله
قرضا حسنا فیضاعفه اضعافا کثیرة [illegible] و اقلش ده تا است من جاء بالحسنة فله عشر امثالها که یکی ده خدا ثواب میدهد
و اکثرش هفتصد است [illegible] فی کل سنبلة مائة حبة که قرض در راه خدا دادن بدون اینکه
از مقترض پس بگیرد [illegible] هفت خوشه گندم است [illegible] هر سنبلی صد دانه گندم داشته باشد که هفتصد است
و زیاده از این فضل الهی است که بکرم خودش اجر میدهد پس مؤمن محب قیامت باید شکر این فضل را کند
بعد فرمود و اما صاحب مروت حیا می‌کند برای آبرویش انعام می‌کند و اما صاحب حسب شریف
میداند که تو آبروی خودت بجهت سؤال پیش او ریخته و آن حفظ آبروی تو را می‌کند و قضاء
حاجت تو می‌کند بدون اینکه دست خالی تو را رد نماید و اینها [illegible] برای مسلم محتاج که از کی باید قضاء
حاجت بخواهد نه از شخص پست و لئیم که هم آبرویش ریخته و چیزی بدستش نیامده است

درخصوص برادران و دوستان فرمودند چهار قسمند یک برادری که تمام اسلام بنفع توست و هم
بنفع خودش دویم بنفع توست و سیمی بضرر توست و چهارمی نه بنفع تست و نه بنفع خودش از معنی
اینها پرسیدند فرمود آن برادری که بنفع هر دو تاست آن برادریست که از اخوت بقاء برادر را بخواهد
و بقاء خودش و مرگ برادرش را نخواهد چنین اخوت بنفع هر دو تاست زیرا وقتی که اخوت تمام شد
زندگی هر دو تا بجوش در آمده است و وقتی که این اخوت رو بنقصان گذاشت عیش هر دو باطل میشود
پس این چنین برادر بنفع هر دو تا کار میکند و اما آن برادری که بنفع تست آن کسیست
که بیکباره از حالت طمع و بحالت رغبت بتو آمده و در دنیا از تو هیچ طمعی ندارد و فقط رغبت بصلاح است — خارج شده ۲
برادری میکند تمام همه خیالش نفع رساندن بتو است چنین شخص تو را موقر و محترم نگه میدارد
و اما آن برادری که بضرر توست کسیست که منتظر است که ترا بدائره مهلکه اندازد و بهلاکت بیفکند
و سر و راز تو را آشکار میکند و بتو دروغ می بندد و در میانه مردم که تو را مفتضح نماید و رسوا کند
و هر وقت که بر روی تو نگاه میکند نظرش مثل نگاه کردن حسود است که نعمتهای خدا از تو
زایل شود پس بر او باد لعنت خدای واحد و اما آن برادری که نه بنفع تو است و نه بنفع
خودش آن کسی است که خدا او را پر از حماقت کرده و از درگاهش رانده پس می بینی که خودش را
بر تو ترجیح میدهد و بخل می نماید با آن نعمتهائی که در نزد او است نه برای تو است و نه برای خودش

و فرمود

و فرمود از علامات عقل است با عقلاء نشستن و از علامات اسباب جهل است مباحثه و مجادله نمودن
با اشخاصی که از اهل فکر و بصیرت نیستند زیرا هر جا بدون تفکر حرف میزنند که هر دو در وادی حیرت سرگردانند
و از علامت عالم آنست که هر مطلبی که میگوید تجزیه کند و انتقاد نماید آنچه بگوید نیکو گو اگر دیر گفتی چه غم
و علم اوست بحقایق فنون نظریه یعنی بسطح ظاهری اکتفاء نمی نماید بهر علمی که وارد شد حقایق و دقایق
آن علم را باید بفهمد و فرمود هر گاه که خداوند عالم خواست عصمت و هدایت از بدیها نگه دارد قول الحق
آینه اوست یعنی مومن تا در عواقب امور حرف نمی زند زبانش مترجم قلب اوست الظاهر عنوان الباطن
المخلص گاه نظر میکند در نعمت مؤمنین و دفعه دیگر نظر میکند در صفت متجبرین و متکبرین و ازین نظرها اهلیته
لطایفیست از صفاء این و نخوت آن و خضوع و خشوع عابدین و طغیان و سرکشی جاحدین
و با نفس خود در تعارف است یعنی میشناسد عبودیت خودش و معبودیت خالقش و از هوش
و ذکاوت خود همیشه در مرتبه یقین است و غفلت از درگاه ربوبیت نمی کند و از قوس خودش
دائم در مرتبه تکامل است و تسلیم صرف بقضاء الهی و راضی برضاء الله است که هیچ تلون ندارد
و فرمود پرهیز کنید از کارهائی که بعد از عمل آن باید عذرخواهی نمائید زیرا که مومن کار بدی نمیکند و عذرخواهی
هم نمی کند و منافق هر روز کار بدی کند و عذرخواهی میکند و فرمود برای سلام کردن هفتاد حسنه است
شصت و نه تا برای کسیست که ابتداء بسلام نماید و یکی مال جواب دهنده است فرمود بخیل آنست که در سلام کردن بخل نماید

و روایت کرده است از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص امر بمعروف و نهی از منکر
عبرت بگیرید ایها الناس بان کلماتی که خداوند عالم موعظه با آن مطالب باولیاء خودش از بدی
ثناء نموده است بر احبار و علماء یهود هنگامی که خداوند در قرآن نازل کرده است لولا ینهاهم الربانیون والاحبار
عن قولهم الاثم یعنی چرا علماء یهود آنها را نهی نمیکنند از گفتار زشت و از کردار بد و قال تعالی لعن الذین
کفروا من بنی اسرائیل الی قوله لبئس ما کانوا یفعلون یعنی بجز این نیست که خداوند انکار را
بر علماء یهود عیب گرفته است بجهت اینکه آنها میدیدند از ظالمها که جلو روی آنها منکر و فساد را
بجا میاورند و مرتکب گناه کاری می شوند آنها را نهی نمیکردند از این اعمال زشت برای رغبت
کردن بمتاع دنیوی از آنها و میترسیدند از محذورات آنها و حال آنکه خداوند عالم نترسید از مردم
و از من بترسید یعنی مومن عالم باید اقتداء با انبیاء نموده بی واهمه ترس امر بمعروف و نهی از منکر نماید جز شرا
از خدا بخواهید نه از مردم قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الله و قال الله تعالی المؤمنون
والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر خداوند عالم ابتداء
بامر بمعروف و نهی از منکر نموده نسبت بسایر فرائض و واجبات چون علامت این وقتیکه امر بمعروف
و نهی از منکر اداء شد و بر پا گشت سایر واجبات همه اش مستقیم میگردد خواه کار آن فرض
آسان باشد و یا سخت برای اینکه امر بمعروف و نهی از منکر عبارت است از خواندن مردم

بدین اسلام

بدین اسلام و باز رد کردن مظالم بر اهلش و مخالفت کردن با ظالم و قسمت نمودن فیئ و غنیمت
بر مجاهدین و فقراء و اخذ صدقات یعنی زکوة و خمس گرفتن از آنهائیکه باید زکوة بدهند و دادن
آنست بر مستحقین بعد از این شما ایتها العصابه طائفه هستید که بعلم مشهور شدید و بکارهای خیر مذکور
و بنصیحت کردن معروف شدید یعنی چون همه الجماعت که در محضر امیرالمؤمنین بودند یا اصحاب پیغمبر بودند
که از خود خاتم الانبیاء شنیده بودند و یا تابعین بودند که از اصحاب پیغمبر اخذ علم نموده بودند
قسم بخدا که هیبت شما نفوس مردم را گرفته همه از شماها میترسند بخصوص شرفاء و بزرگان قوم
و ضعفاء آنها شما را گرامی دارند و بخودشان شما را ترجیح میدهند و حال آنکه شما از آنها فضل
نمیستید برآنها احسان نه نموده اید شما را شفیع قرار میدهند در حوائج خودشان وقتی که
دستشان از دیگران کوتاه شده است و شما در راه رفتن بهیئت پادشاهان راه میروید و تکبر است
اکابر مشی می نمائید یعنی بکمال نخوت و غرور در منتهای عظمت و کبر و سرور آیا علت این
همه شرافت و مقامات که بآن رسیده اید بسبب آنکه از شما مردم امید دارند که قیام نمائید بحقوق الهیه
اگرچه شما در اکثر حقوق الهیه تقصیر دارید در عمل کردن بآن حقوق کوتاهی می نمائید استخفاف بحق
ائمه دین نبی می نمائید فاما حق ضعیفان را ضایع کردید و اما حق خودتان را بکمال اهتمام حقوق خود
مطالبه میکنید نه مالی بمردم بخشیده اید و نه نفس خودتان را بخطور رحمت انداخته اید در راه کسی که شما را خلق کرده است

وبه عشیره از شهر کمین و طایفه از کافرین را دشمن دارید برای رضای خدا و حال آنکه شما از خداوند
آرزوی بهشت دارید و میخواهید در مجاورت رسولان او باشید و از عذابش در امان باشید
بتحقیق من می ترسم شماهای اشخاصی که آرزوها از خدا دارید که حلول کند و نازل شود بر شماها
نقمتی از نقمات الله بجهت آنکه از کرامت خداوند بمنزلتی رسیده اید که بسبب آن مرتبه اسلام بر دیگران
فضیلت دارید کسیکه خدا را می شناسد او را گرامی ندارید و حال آنکه شما بمعرفت الله میان
بندگانش گرامی هستید بتحقیق می بینید که عهود خدا را شکستند جزع و فزع ندارید و ذمه و پیمان
رسول الله را حقیر و خوار شمردند اشاره است که غاصب خلافت شدند و هیچ داد و فریاد ننمودید
و کذا شنیدید که جبت و طاغوت در منبر رسول الله نشستند و مردم را از خلیفه حقی که رسول الله در غدیر خم
بولایت تامه نصب نموده بود منحرف کرده و بقهر و بقهقری مسلمین مرتد شده بطریقه اسلاف شان
رفتند و هم چنین سایر احکام الهیه با همه اینها خودتان بمواضع حقیقی میدانید مخرج بهشت
و ذمم و عهود پدران خودتان را که میدانید و از شکستنش می ترسید و اما از ذمم شکستن
ذمم و عهود خدا و رسولش نمی ترسید و کورها و گنگها و زمین گیرها در شهرها و دهات مهمل
مانده اند با آنها رحم نمی کنید که دستگیری نمائید و همچنین اگر در منزلتان باشند پرستاری
نمی کنید و کسی که بآنها خوبی کند قصد او را نمی کنید و یاری نمی نمائید و بمداهنه و چاپلوسی

دیگر خوش

دیگر خوش رفتاری با ظالمها مؤانست می کنید و در مجلس آنها خواطر جمع می نشینید و تمام اینها از آن حکایت
که خداوند عالم بآنها امر کرده است و نهی نموده است و شما از آن مناهی غافلید و شما اعظم
ناس هستید از جهت مصیبت زیرا که غلبه کرده اند بر منازل علماء و خودتان را در آن مرتبه
میدانید اگر قدرت داشته باشید و بدانید که مجاری امور و احکام در دست علماء بالله است
که امین هستند بر حلال و حرام خدا و شما از آن منزلت و مرتبت مسلوب و دست کوتاه هستید
و از این منزلت نیفتادید مگر آنکه تفرقه جستید از حق و اختلاف نمودید در سنت رسول الله صلی الله علیه و آله
بعد از بینه واضحه و دلیل آشکار و اگر باذیت صبر میکردید و تحمل مشقت و زحمت می شدید در راه خدا
امور و احکام خدا بر شما وارد می شد و از شما صادر می گشت و بطرف شما بر میگشت و لیکن شماها
ظالمها را در منزلت خود برقرار نمودید و امور و احکام الهیه را بدست آنها سپردید که آنها عمل
بشبهات می کنند و سیر در حرکات نیل شهوات خودشان است که نجاتی شما را
از جهاد و مردن آنها را بر شما مسلط کرد و دوست داشتن زندگانی عاریه خودتان را
که سپید و ناچار باید از این حیوة مفارقت نمود پس ضعفاء را سپردید بدست آن ظالمها و آن
ضعفاء منهم بعضیها را بندگان مقهور نمودند و بعضی از آنها مستضعفین در امر زندگانی
و معیشت مغلوب اند در ملک اسلام تقلب می کنند برای خودشان و مردم را خوار و ذلیل می شمارند
بهوای نفس خودشان اقتدا با شرار نمودند و جرئت معصیت کردن بر ملک جبار نمودند

و در هر شهری از این ظالمها یکنفر بالای منبر رفته خطبه های فصیح بلیغ خوانده از طریق خیر عدول کرده است
و در این زمین غارت می کنند و کسی نیست که آنجا را حفظ کند و در حمایت خود نگه دارد بجهت تفرقه مردم آنجا
و دست ظالم در آنجا مبسوط است و مردم حاشیه نشین او شده اند دست لمس ظالم را دفع نمی کنند
پس بعضی از آنها جبار عنید هستند و صاحب سطوت و غلبه بر ضعفاء مردم دارند سخت و مطاع هستند
نمی شناسند خداوند عالم را که مبدء خلق است آنها را ایجاد نموده است و معید است یعنی برگشت همه خلق
بسوی اوست انتقام مظلوم را از ظالم خواهد کشید فیا عجباً و برای چه تعجب نکنم زمین پر است
از غش کننده ظالم که هیچ چیز او را از مقصودش منع نمی کنند و هر صحیح و سقیم را برای خودش گوارا می داند
و از اشخاصی که صدقه و زکوة را بظلم می گیرند و عاملین احکام که بر مؤمنین رحم ندارند پس خداوند عالم
حاکم است در دعوی چیزهائی که ما در آنها نزاع داریم و خدا قاضی است در چیزهائی که ما در آنها مشاجره
می کنیم اللهم بدرستیکه تو میدانی از ما صادر نشده است تنافس و نزاع برای سلطنت بر مردم
و التماس میکنیم که میانه مردم فصل خصومت نمائیم لیکن البته میدانیم معالم و احکام دین تو را امر و اعلام
اجراء کنیم و صلاح را ظاهر نمائیم در بلاد و زمین تو و تا خاطر جمع و در امن باشند بندگان مظلوم
تا بفرائض و سنن و احکام تو عمل کنند ایها الناس اگر شما یا نصرت نه نمائید و انصاف ندهید ظالمها

برشما

بر شما دست می یابند و قوت میگیرند و عمل میکنند در خاموش کردن نور پیغمبر شما را بغیر احکام پیغمبر را تغییر می دهند
و حسبنا الله و علیه توکلنا و الیه انبنا و الیه المصیر موعظة و وصیت میکنم شما را بتقوی الله و میترسانم
از ایام خدا که روز قیامت پنجاه هزار سال است و بلند میکنم برای شما بیرقهای آن روز را یعنی بیان میکنم احکام
الله را و مثل تقوی و پرهیزکاری را تا عمل نمائید و در روز قیامت زیر علم اهل ایمان باشید و روی سفید
نه در زیر علم جهنم که شقی باشید تار و سیاه گردید یوم ندعو کل اناس بامامهم پس باید پیشوای حقه را تابع شد
بعد فرمودند پس بتحقیق آن چیزهای خوفناک بسرعت ورود کرده است در حالت هولناک و حلوش
خیلی منکر است و مذاقش بدطعم و کریه الرائحه است که عبارت از مرگ است و چسبیده رگ و ریشه شما و خون
شما را می مکد و حایل میشود میانه شما و عمل کردن پس پیش دستی کنید با صحت اجسام و ابدان خودتان
در مدت عمرهایتان گویا شماها در غفلت هستید و ناگاه آن سر وقت شما می آید پس شما را نقل میکند از روی
زمین بزیر زمین و از بلندیش به پستیش از انس گرفتن بوحشت و از روشنائی بظلمتکده و سیاهی
و از وسعت زمین به تنگی قبر در حالتی که نه قوم و خویش را می توانید زیارت کنید و نه مریض را عیادت نمائید
و نه بداد فریاد کننده می توانید برسید خداوند رحیم یاری کند ما و شما را از هولهای آن روز و نجات
بدهد ما و شما را از عقاب آن روز و لازم بدارد ما و شما را از ثوابهای بزرگ و جزیل رغبه
ای عباد الله چون چنین روز در پیش است پس میدان تیر اندازی و بازی شما کم مسافت است
و مکان قیامت و ایستادن مدتش کوتاه است پس باید عامل شغل و کاری برای خود پیشه کند

که حزن و اندوه او را مبدل بشادی نماید و فارغ البال باشد و او را از دنیائش غافل نماید و رحمتش را
زیاد کند بسبب بنده که برای طلب کردن و خلاصی جستن از هول امروز چه طور میتوانند خلاص شوند
و حال آنکه مردم در آن روز در رهن و گرو اعمالی هستند که در دنیا آنها را کسب نموده و عمل کرده اند
و مردم آنگاه میدارند برای کشیدن حساب نه پشت پناه دارد که او را منع کند و نه یاری کننده قوی هست
که بلاء و عذاب آنها را از دفع نماید در آن روز نفع نمیدهد به نفسی و کسی که بگوید من الآن ایمان آوردم
هم چنان کسی که در دنیا بخدا و رسولش ایمان نیاورده است و یا ظاهرا ایمان آورده و لیکن اعمال خیر
بجا نیاورده است یعنی حالی اسمش را مسلمان گذاشته و تارک اوامر الهی و فاعل مناهی شده است
در دنیا خداوند عالم به پیغمبر خود بعد از نزول آیه شریفه که ترجمه شد فرمود قل انتظروا انا منتظرون
یعنی ایمان نیاورید و یا ایمان بیاورید منافق باشید و بروز قیامت که روز جزاء اعمال است یقین نمائید
منتظر باشید ما هم منتظر آن روز را میکشیم که جهنم را می‌بینند خواهید گفت هذا ما وعدنا الرحمن وصدق
المرسلون و تصدیق آن روز چه فایده دارد غیر از دخول در آتش و خوردن زقوم و چشیدن حمیم
بعد فرمود تدارکم تقوی الله بدرستیکه خدا ضامن شده است برای متقیها که آنها را از مکروهات شان برگرداند
بسوی محبوبات شان و روزی آنها را فراخ از جائیکه که گمان نمیدارند که رزق شان از آنجا میرسد و حذر
باشید از آنکه از گناه کردن مردم با آنها میرسید و اما خودتان از عقوبت آن گناه نمیرسید بجای آورید
زیرا خدا را نمیتوان خدعه کرد که او عالم الاسرار است و بخواهشهائی که در خزینه خدا است نمیتوان رسید مگر با طاعت خدا

انشاء الله تعالی

جواب حضرت امام حسین ع به ملک روم الطالیانوس که با یزید بن معاویه لعنهما الله تعالی به نزد او تشریف بردند که پادشاه روم
که از مجره و الفعت چیز دیگر که خداوند آنها را خلق کرده است اما نه در رحم زن حضرت امام حسین علیه السلام از این
سئوال خندیدند پادشاه گفت برای چه خندیدی فرمودند از اشیائی پرسیدی که آنها در نزد علم هیئت مکرم تر
یک خس و خاشاکی در روی دریاء محیط اما مجره که کهکشان باشد او قوس الله است یعنی کمانی است که شهاب
ثاقب مثل تیر که از کمان بیرون آید برای رجوم شیاطین هر وقت بخواهند برای استراق سمع باسمان صعود کنند
کما قال الله تعالی و جعلناها رجوما للشیاطین فاتبعه شهاب ثاقب اما قمر ماه است علم هیئت و مجلس
مجره و کهکشان را عبارت میدانند از ستاره‌های زیاد که در آسمان ما منتشر است از غایت کثرت و دوری
آنها از زمین بنظر ما مثل خاشاک کاه که روی هم ریخته باشد ریز و کوچک می‌نماید و حال هر کدام از حیث عظمت
جثه چندین برابر و بزرگ کره زمین است و اما مجلس حالیه فرنگیها میگویند که هر یکی از آنها خورشیدی
هستند برای چندین کرات مثل این آفتاب ما که خورشید کره‌های زمین و ماه و عطارد و زهره و سایر سیارات
سبعه است که همه این کره‌ها بدور خورشید حرکت میکنند و خود آفتاب حرکتش بجانب ستاره الجاع الکرسی
متحرک که در طرف شمال است تفصیلش را باید در علم هیئت فهمید اینجا زیاده از این مناسبت ندارد
و بعد فرمودند اما آن هفت چیز که در رحم خلق نشده است اولش حضرت آدم بعد حواء سیمان غرابست که خدا خلق
کرد غراب دیگری که مرده بود دفن نمود تا قابیل یاد گرفت که بیرد العود از کشتن در زمین دفن نمود از این جهت
دفن اولاد آدم در زمین مرسوم گشت چهارمی کبش حضرت ابراهیم برای فداء حضرت اسمعیل پنجم ناقه حضرت صالح
ششم عصای حضرت موسی که اژدها شد هفتم طیر خفاش حضرت عیسی که از گل خلق کرد و نفخ عیسی باذن الله زنده بشد

در بعض از کتب اخبار این حدیث را بامام حسن علیه السلام نسبت داده‌اند
(حرره قاسم)

بعد از آن ملک روم از ارزاق بندگان خدا پرسید فرمود ارزاق عباد در آسمان چهارم است بعضیها را باندازه
وسعت میدهد و به بعض کم بتقدیر الهی و مصلحت مردم و بعد از ارواح مومنین سئوال کرد که در کجا جمع میشوند فرمود
در صخره بیت المقدس شبهای جمعه جمع میشوند و آن عرش خدا است که بما نزدیک است و از آنجا زمین را پهن نمود
و در آخر همه زمینها در زیر او پیچیده میشوند و از آنجا باسمانها استوی کرد یعنی آنها را بعد از آن خلق نمود و پیغمبر ما
از مکه بانجا رفت و از آنجا باسمانها معراج فرمود و اما ارواح کفار پس جمع میشوند در دار دنیا در حضرموت
که در پشت ولایت یمن است از طرف جنوب که ملتهای هوای گرم دارد و بعد خداوند عالم آتشی از مشرق
و آتشی از مغرب برمی‌انگیزاند میانه اینها دو تا باد است مردم را از روی زمین میرانند بسوی
آن صخره که در بیت المقدس است آنها را حبس میکنند در طرف راست آن سنگ و بهشت خود را نزدیک
در آنجا ظاهر میشود برای متقیها و جهنم در طرف چپ آن سنگ است در قعر زمین و در آن جهنم است چاه فلق
و سجین پس خلق متفرق میشوند از پهلوی صخره کسی که بهشت برای او واجب و ثابت است
از پهلوی صخره بجنت داخل میشود و کسی که اهل جهنم است و بر این لازم است از پهلوی صخره وارد جهنم شود

[illegible] فلق سجین خود

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

شیخ صدوق مرحوم در کتاب من لا یحضره الفقیه و شیخ جلیل ابو محمد حسن ابن علی ابن شعبه در کتاب تحف العقول
این رساله حقوق را از سید العابدین امام علی بن الحسین علیهما السلام بسند متصل روایت نموده اند و ترجمه این رساله
از عبارات تحف العقول است چنانکه ترجمه و شرح سایر خطب نبوی و علوی و حسنین علیهم السلام از آن کتاب بوده است
چون در خطبه سابق پیغمبر و امیر المؤمنین علیهما السلام فرمودند شخص مؤمن و متقی باید حقوق الله و حقوق عباد الله را
مراعات کند فلهذا لازم شد که این رساله حقوق امام زین العابدین علیه السلام ترجمه و شرح شود تا مؤمنین بدانند
که باید این حقوق را مراعات کنند تا یکی از عباد الله الصالحین و مخلصین عند الله تعالی محسوب گردند و بسعادت
عظمی فائز گردند و مستحق و شایسته مصاحبت خاتم الانبیاء و ائمه هدی علیهم السلام باشند ان شاء الله تعالی
قال ع اعلم رحمک الله تعالی بدرستیکه برای خداوند عالم بعهده تو حقوقی لازم است که آن حقوق تو را احاطه کرده است
در هر حرکتی که حرکت میکنی و در هر سکونی که سکون مینمائی و یا در هر رتبه و منزلتی که نازل گشته و یا در
هر عضوی و جارحه که او را متحرک دانی و یا آلتی و رگ و اعصابی که بواسطه آن تصرفات میکنی بعضیها
از آنها بزرگتر از بعضی حقوق دیگر است و اکبر حقوق الله آن حقی است که برای خود ذات تبارک و تعالی
ثابت و واجب کرده است چنان حقی که اصل و ریشه تمام حقوق است و سایر حقوقها فرع آن است
و بعد از این آن حقی است که برای نفس تو واجب کرده است از سرت تا قدمت با اختلاف جوارح
و اعضایت پس برای چشم تو بر تو حقی واجب کرده است و برای گوشت بر تو حقی قرار داده است و برای
زبانت بر تو حقی لازم است و پایت بر تو حقی دارد و دستت هم حقی دارد و برای شکمت و فرجت بر تو حقی است

پس اینها جوارح و اعضاء هفتگانه‌اند که بواسطه اینها کارها را بجا می‌آری بعد خالق عزّ و جلّ برای خود تو
بر تو حقی قرار داده است پس برای نمازت بر تو حقی لازم است و برای روزه‌ات بر تو حقی ثابت است
و برای صدقه دادنت بر تو حقی واجب است و بر هدایت بر تو حقی است و برای افعالت هم حقی است
و بعد از این حقوق از تو خارج میگردد نسبت بدیگری از صاحبان حقوق واجبه بر تو و از همه واجب تر
و مقدم تر حق ائمه تو است بعد حق رعیت تو است و بعد حقوق رحم است پس اینها حقوقی است
که از هر کدام حقوقهای چند منشعب و جدا می‌شوند پس حقوق ائمه تو سه گونه است واجب ترشان بر تو
حق سیاست و حفظ تو است یعنی سلطان یا پادشاه و بعد حق آنکس است که بسیاست علم را بر تو دارد و تو را
عالم گردانده است و بعد حق سائس ملک است و هر سائسی امام است یعنی پیشوا و جلودار تو
و حقوق رعیت تو هم سه قسم است واجب ترین حقها آن است که رعیت خود ترا مراعات کنی
بقوت و سلطه خود که برای هر یک آنچه مصلحت و خیر اوست بجا آری و بعد حق رعیتی تو است بواسطه علم
زیرا که هر جاهل رعیت عالم است یعنی باید عالم ملاحظه و رعایت این جاهل نموده آنچه برا و لازم است یاد بدهد
و حق رعیت تو بواسطه مالک شدن از ازواج و غلام و کنیز و حقوق رحم تو زیاد است بهم
متصل است بقدر اتصال رحم در قرابت از همه واجب تر و مقدم تر حق مادر تو است و بعد حق پدرت
و بعد حق اولادت و بعد حق برادر و خواهرت و بعد از این حقوق الاقرب فالاقرب الاولی فالاولی

و بعد از این حق مولایت که بر تو نعمت داده است و بعد از آن حق مولایت که نعمتش بر تو رسیده است
و بعد از آن حق کسی که بتو احسان کرده است و بعد از آن حق موذن نمازت و بعد از آن حق پیشنمازت
و بعد حق کسانی که با تو نشست و برخواست دارند و بعد حق همسایه‌ات و بعد حق رفیقت و بعد حق شریکت
و بعد حق خصمت که برا و ادعاء داری و بعد حق خصمت که از تو ادعاء دارد یعنی همدیگر را دروغ نگویید و حقوق
همدیگر را منکر نباشید و اگر قوه ادا کردن دارید تاخیر نیندازید چنانکه در باب قضا از فقه نوشته‌اند بجا آورید
و بعد حق مستشیر که از تو مصلحت میکند در تدبیرش خطا نکنی و حق را بگوئی و بعد حق مشیر که تو از او
در کارهایت صلاح طلبی میکنی و بعد حق کسیکه بتو نصیحت میکند و بعد حق کسی که تو او را نصیحت میکنی
و بعد حق کسیکه که سنش از تو زیادتر است بعد حق کسی که در سن از تو کوچکتر است و بعد حق سائل
از تو و بعد حق کسی که تو از او سئوال میکنی و بعد حق کسیکه از تو با و بدی رسیده یا بگفتار و یا بکردار
و یا او را خوشنود کرده‌ای یا بزبان و یا بدست و بعد حق تمام اهل ملت و مذهب تو و بعد
حق اهل ذمه از یهود و نصاری و گبر که جزیه بسلطان مسلمین میدهند تا جان و اموالشان
محفوظ باشد و اذیت بر انها نکنند نه مثل حالیه مسلمانان که یهود را ذلیل میشمارند و نصاری را
و بعد از اینها حقوقی که جاریست باندازه علل احوال و تصرف اسباب ظاهری برای کسیکه خداوند
او را یاری کند بر قضاء و بجا آوردن حقوقی که خداوند تعالی بر مکلف واجب کرده است و آن
سالم و مومن را توفیق داده یعنی اسباب شر را خدا هم آورده است و او را مسدد نموده است

فاما حق الله الاکبر اینست که عبادتش کنی و هیچ شریک قائل نشوی و قصد کردی عبادت را با خلاص کردی
خدا برای ذاتش واجب شمرده است کفایت امور دنیا و آخرت تورا بکند و برای تو حفظ کند آنچه را
که از دنیا و آخرت دوست داری و اما حق نفس تو بر تو که تمام اعضاء و جوارح خود را در طاعت الله قرار دهی
بزبانت حقش دهی که صدق و ذکر است و بگوشت حقش را دهی یعنی شنیدن کلمات حقه و استغاثه
مظلوم و بچشمت حقش را بدهی یعنی عبرت برداری و به دستت حقش را بدهی یعنی استعمالش نمائی
در کسب حلال و جهاد و بپایت حقش را عطا کنی یعنی سلوک در سبیل الله المستقیم و بشکمت حقش را
بدهی یعنی ادخال طعام حلال طیب و بفرجت حقش را بدهی که نکاح حلال است و از خداوند استعانت
بجوئی در اداء این حقوق فاما حق زبان آنست که او را از بد گفتن و غیبت و شتم و فحش نگه داری
و عادت بدهی بکلمات خیر و نگو داد نش نمائی بسکوت و نگذاری که حرف زیاد بزند مگر در موضع حاجت
و منفعت برای دین و دنیا و او را نگه داری از فضول کلام که فائده کم است که مخص از ضرر آنچه فهما
ایمن نیست با کمی فائده‌ای چنانکه عقل و دلیل شاهدند که اکثر مضرتهای دنیا و آخرت بجهت فضول است
کلام است و در خبر دیگر است که امیر المومنین علیه السلام میفرماید اگر مردم میدانستند که تکلم کردن جزء
عمل انسان است هر چه میگویند کرام الکاتبین مینویسند بنامه عملش هر آینه کم حرف میزدند و کلامی
که با نها نفع ندارد متکلم نمیشدند بعد حضرت زین العابدین فرمودند زینت میدهد عاقل بسبب عقلش حسن
را لب

سیرت خود را در ساختنش و لا قوة الا بالله العلی العظیم و اما حق السمع پس پاکیزه نگهداشتنش اینست که او را
قرار بدهی برای قلبت گویا که گوینده کریمیست که بدلت خبر میرسد و خلق کریم کسب مینماید زیرا که گوشش در کلام است
که میرساند بان قسام معنی را هر چیزیکه میشنود از خیر و شر و لا قوة الا بالله مراد این است که باید هر اوقات که شنیدن
کلمات حقه و مواعظ ناصحه و کلامهای حسنه تا در قلبت انها اثر کند تا صاحب اخلاق فاضله گردی و از استماع
حرفهای قبیحه احتراز جوئی که قدری اثر نکنی در قلبت ظاهر شود متصف بسوء ظن و خلاق رذیله خواهی شد
و اما حق چشم آنست که او را بپوشانی از چیزهائی که حلال نیست نگاه کردنت بان یعنی نامحرم و عورتهای مردم
و بهر چیز بی جهت نگاه نکنی مگر بموضع عبرت که بجهت این عبرت گرفتن بصیرت تو زیادتر شود در استقبالش نیکی
و با چیزهائی نگاه کنی که برای اعتقاد علمی بیاورد زیرا که چشم باب اعتبار است فاعتبروا یا اولوا الابصار
و اما حق پاها نروی با نها بطرف چیزهائی که برای تو نظر ها حلال نیست و او را مرکب خود قرار نده در
راههائی که با هر انها استخفاف بدهی زیرا پاها حامل تو است و باید با انها مسلک دین را سلوک نمائی
تا سبقت بدیگران بجوئی و لا قوة الا بالله بعد خاک راهی که برا و میکذاری ساکن باش که عیبت و خلوت و خدود است و غرور
و اما حق دستهایت آنست که او را نگه داری که حلال نیست برای تو انها دست گشادن که در آخرت
برای تو عقوبت بیارد و در دنیا مردم بزبانشان تورا ملامت و مذمت کنند و نباید دستهایت را قبض
کنی در آنچیزهائی که خدا بر تو واجب کرده است یعنی نفاق اهل و عیال و دادن صدقات و اعانه فقراء

ولیکن دستت را قبض کنی از اکثر چیزهائی که بر آن حلال نیست و بسط بده در اکثر چیزهائی که ضرر بتو نمیرساند
یعنی نه تقتیر کنی و نه اسراف در طعام و جامه فتقعد ملوما محسورا میانه روی و اقتصاد را پیشه کنی
وقتی که اینها را کردی شخص عاقل و شریف هستی در دنیا و حسن ثواب از خدا است برای صاحب دست در آخرت
سعدی شرف مرد بجود است کرامت بجود هرکه این هر دو ندارد عدمش به ز وجود و اما حق شکمت
او را ظرف قرار ندهی برای حرام نه کمش و نه زیادش و اکتفاء کنی بحلال خوردن و او را از حد قوت
گرفتن بدن از بدل ما یتحلل به پرخوری نکشانی که مروت ترا ببرد و او را ضبط کنی
در وقت گرسنگی و تشنگی پس زیاد پرخوردن برای صاحبش تخمه بر آرد و کسل میکند و بزمین
میرساند و منقطع میکند از تمام کارهای خوب و کرم چه کسالت نمیگذارد که قدم بکارهای نیکو گذارد
و امتلاء سیر صاحبش را سکر میاندازد که خود را خفیف و مجهول القدر نموده و مروتش رفته است
و اما حق فرجت نگاه داری او است حفظ از چیزهائی که بر تو حلال نیست در اینجا استعانت بجوی از نگاه
کردن بنامحرم زیرا که نگاه بحرام از پر قوت ترین عونها است در ارتکاب فحشاء با نامحرم
و زیاد یاد بیاور ذکر مرگ را و نفست را بترسان از عذاب الله و از خدا است نگه داشتن تو را
همیشه و لا حول و لا قوة الا بالله بعد از این حقوق افعال تو است فاما حق الصلوة

پس اینست که بدانی وارد بر خدا هستی و ایستاده بین یدی الله وقتی که اینها را دانستی لیاقت داری که باشی در نماز
در مقام ایستادن بنده ذلیل راغب ترسو و امیدوار و مسکین و تضرع ناله کننده و بزرگ شماری الخدائی را
که در حضورش ایستاده بسکون و آرام و سر پائین در حالتیکه اطراف جوانب اعضایت خشوع کننده
و آسوده خاطر از وسوسه و نیکو مناجات میکنی برای خودت و از خدای غفور سؤال میکنی فکاک رقبه و گردن
خودت را از خطاهائی که بر تو احاطه کرده است و از گناهانی که تو را هلاک کرده است و لا قوة الا بالله
و اما حق صوم اینکه بدانی که آن حجابیست که خدا زده است بر زبانت و گوشت و چشمت و فرجت
و شکمت تا بآن روزه که پرده است تو را از آتش بپوشاند و اینطور در حدیث نبوی آمده است الصوم
جنة من النار یعنی روزه گرفتن سپر آتش جهنم است که دافع سوز او است پس اگر اطرافت یعنی اعضایت و جوارح
در حجاب حقوق خود چنانکه ذکر شد ساکن و برقرار شدند امید است که محجوب از آتش باشی
و اگر این حقوق اعضاء متروک شد مضطرب خواهد شد در حجابها و آن حجابها را بر داشته
پس خبردار و مطلع میشوی بر چیزهائی که غیر شایسته آن اعضاء نبوده مثل نگاه کردن که داعی شهوت است
و لبس قوائی که خارج از تقوای الله است آنوقت خاطر جمع و ایمن نیستی از پاره کردن و دریدن حجابها را
و خارج میشوی از حجاب و لا قوة الا بالله و معلوم است که خارج از حجاب و بعضت خلل حجابی کی است موذیها بالله

و اما حق الصدقه اینکه بدانی بجهت صدقه دادن ذخیره بحضور خدا شده‌ئی و ذریعه خود را در خزینه الله
گذاشته که محتاج شاهد گرفتن نیستی پس وقتی این مطلب را فهمیدی آن صدقه‌ها که پنهانی ودیعه گذاشته
اوثق و محکم تر است از آنهائی که آشکارا داده‌ئی و سزاوار این است که پیش خدا آنهائی که گذاشته چیزهائی را
که آشکار نموده‌ئی و امر میانه تو و خدا در هر حال سریست در ودیعه‌های خود هیچ وقت محتاج نخواهی شد
بچشمهای و گوشهای مردم که شاهد باشند تو صدقه داده‌ئی گویا یقین کم داری که آن ودایع را
بتو خواهند رد کرد بعد از این در صدقه دادن منت بر کسی مگذار زیرا که برای نفع خودت داده‌ئی
یعنی نفع در منفعتهای خود هر چیزی بگیری چرا باید منت بگذار و قال الله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی
پس اگر منت گذاشتی امین نیستی که حال خودت را اظهار کرده‌ئی پیش کسی که بر او منت میگذاری زیرا که در این
دلیل است که برای خود نداده‌ئی زیرا اگر اراده رضاء الله میکردی بکسی منت نمیگذاشتی و لا قوة الا بالله تعالی
و اما حق هدیه است قصد و اراده است این که خالصا لله باشد و برای متعرض شدن برحمت الله
و بعد قبول نمودن خدا از این هدیه دادن چشم مردم نگران او نکن که ریا است وقتی که مخلصا لله
هدیه فرستادی نه خود را بتکلف انداخته و نه بمشقت و نه ریاء بلکه قصدت لله بوده بدان که خدا از تو
اراده یسیر و هیئت آسانی کرده است نه و همای عسیر و تکلف بردار چنانکه در تکالیف خود کشی

اراده

اراده یسیر کرده است نه عسرت و سختی قال الله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و همچنین بتذلل و فروتنی هدیه دادن
بهتر از دهقانی و شوکت بخرج دادن است بجهة اینکه کلفت و مشقت در دهقانگری است و اما ذلت و مسکنت
زحمت و مشقت ندارد زیرا که امر طبیعی است و لا قوة الا بالله تعالی و اما حقوق ائمه اما حق سائس تو
که سلطان باشد این است که بدانی تو برای او فتنه و ابتلاء هستی و آن خود فرا بجهة تو مبتلی کرده است
بجهت سلطنتی که بر تو دارد خدا او را سلطان نموده است و بدانی که تو از این فتنه در خلوص و نصح هستی یعنی
قدرت نداری که بدیگری مسلط شوی بهترین و بزرگترین نعمتهای خداوندیست که باید شکرش کنی که در مقام
فتنه و امتحان نیستی تا نتوانی که خودت را حفظ نمائی و تابع قوه غضبیه نباشی سعدی می فرماید که ای من
شکر این نعمت گذارم که زور مردم آزاری ندارم و نباید با سلطان طرف شوی و او را بسبب کشیدن
بزنی بتعرض است او کشیده است بر تو در این وقت سبب هلاکت خود شده‌ئی در دنیا و موجب
هلاکت او گشته در آخرت بجهة ظلمش که تو سبب گشته پس ذلیل شو و بلطف مدارا کن تا خوشنودی
او حاصل گردد و ضرر دست سلطنتش از تو کوتاه شود و ضرر بدینت نرساند در این کار از خداوند
استعانت بجوی و دشمنی با او نکن زیرا اگر دشمنی نمودی با او عاق شده‌ئی و بنفس خود هم
عاق شده‌ئی پس بمعرض کشته بچیزهائی که مکروه او است چه او را بمعرض هلاکت انداخته‌ئی آنوقت
شریک او در شده‌ئی که معین او باشی در هلاکت خودت در همه آنچه او شده‌ئی درین عقوبتها که از او بتو میرسد

ولا قوة الا بالله سعدی هر آن کشور که با مهتر ستیزد چنان افتد که هرگز بر نخیزد و اما حق سائس
علمی تو که مربی دین تو است پس تعظیم او کن و در مجلسش موقر بنشین و خوب مطالبش گوش بده
و اقبالش کن و تو بسط او یاری کن وی برای خودت در مسائلی که با آنها محتاجی از دانشمندی و پیش او نماز
نمیتوانی مشغول گردی ذهنت را فارغ ساز از هر خیال و فهمت پیش او باشد و بذکاوت بفهم
و چشمهایت باد بدوز تا بصیرت زیادتر شود در ترک لذات و نقص شهوات تا عالم باشی
یعنی نه مثل منافقین که در پای منبر پیغمبر حاضر میشدند درست استماع نمینمودند و قتیکه از مسجد بیرون
میرفتند بمؤمنان میگفتند ماذا قال آنفا یعنی پیغمبر الآن چه میگفت مؤمنان مستمعان
حقیقی میگفتند حقا یعنی پیغمبر وحیهای خدا را بیان میکرد بعینه مثل اشخاص حالیه که در مجلس
وعظ حاضر میشوند بعد از خروج از مجلس بهمدیگر میگویند این واعظ خوب حرف مسلسل میزد
اما ما نفهمیدیم چه گفت و از چه مقوله صحبت میکرد بجهت اینکه خوب گوش نمیدادند مقصود شان
اجتماع و جنجال است نه متعظ شدن و رفع اشتباه و جهال چه دارند در دین [illegible] ولا قوة الا بالله
و اما حق سائس تو که مالک تو است و تو غلام او هستی مثل حقوق پادشاه است بر تو
فرقش این است که این مالک نفس تو است اما سلطان مالک نبوده اطاعتش لازم است

اجر جزا

در هر چیزی که امر کند خواه کوچک باشد یا بزرگ مگر در جائی که تو را از دو جهات حق الله خارج کند که حایل باشد
میان حق خودت که واجبات است و میانه حق سیدت و حق خلق الله پس وقتی که حقوق الله را بجا
آوردی بر میگردی بحقوق مالکیت بعد از آن اطاعت او را انجام میدهی بقوة الله بالله ثم حقوق رعیته
و اما حقوق رعیت تو که بر آنها مسلط هستی باید بدانی تو را ایشان رعیت قرار داده بزیادی قوه و قدرت
تو است بر آنها که ضعف و ذلت آنها را در محل رعایت تو قرار داده و چه قدر اولی و شایسته است کسیکه
آنها را رعیت تو قرار داده است و حکم تو را نافذ نموده که مثل تو اینند امتناع نمانند باداء شکرش که از
باب رحمت این نعمت بزرگ را بتو داده است وقتی که شناختی عطاء خدا را از فضل این عزت و قدرت
که بسبب آن قاهر بر رعیتها گشته شکرش را بجا بکنی و کسی که شکر کرد بخدا در مقابل آن نعمتهائی که باو
عطا شده زیادتر میکند و لا قوة الا بالله و اما حق رعیت تو بجهت علم این است که بدانی که خداوند علیم تو را قرار
داده است بتعلیم آنها و از خزانه حکمتش العلم را بتو سپرده است باید در تعلیم آنها باشی در مقام خازنی
که شفیق و ناصح است برای مولایش در باره بندگانش و صابر و محتسب است وقتی که صاحب حاجت
دید میدهد از آن مالهائی که در دست او است بمحتاجین و در این تعلیم برفق و مدارا آرزومند باشی و معتقد
بشوی اینکه چیزی از خزینه الهی و اگر بنحو زیبائی خائن هستی بر بندگانش و ظالمی بر خلقتش که موجب
سلب آن علم از تو خواهد شد یعنی اگر برای ریاست و خودنمائی تعلیم کنی محروم از فیض عظمی چه از خلوص بیرون است

و اما حق رعیت تملک نکاح اینکه بدانی خداوند او را قرار داده است برای تو محل سکون و آرامش و استراحت و انس
گرفتن و نگاه دارنده تو از فتنه آن بعد حرام و هم چنین است هر یکی از شما ها مصاحب زوجین
و واجب است که حمد خدا را بکنید در خصوص صاحبش و بداند که این مصاحبت نعمة الله است بر او و نیکو
مصاحبت کند بر نعمت خدا و گرامی بدارد او را برفق و مهربانی اگرچه حق تو که مردی غلیظ و سخت تر است
از حق زن و لازم است اطاعت تو براو در هر چیزی که دوست داری و یا مکروه نباید زن از حکم تو نافرمانی
کند مگر مادام که آن امر معصیت الهی نباشد پس بدرستیکه حق زن بر شوهر این است که با او رحم
کند و انس بگیرد و موضع سکون براو قرار دهد برای قضاء لذت چنان لذتی که از قضاء آن لابد
و ناچار است و این حق عظیم است و لا قوة الا بالله یعنی از آن جهتی که از فضولات مضر لابد است
از خارج شدن مثل سایر فضولات بدن مثل بول و غائط و اگر موجب مفسده بدن خواهد شد از خارجش
و هجر سبب درد و منافی صحت و سوء خیال و وسواس از این جهت پیغمبر مادر هر چهار ماه این وقاع را واجب
کرده است تا دفع فاضل فضولات بدن بشود نه بیشتر باید مثل گنجشک و خروس باشد که غیر از شهوت
رانی آرزومند نیستند باشد که زیادتی شهوت رانی موجب هزال و لاغری و سوء مزاج و تند خوئی خواهد شد
و اما حق رعیت ملک یمین که صاحب غلام و کنیز باشی اینکه بدانی که آن خلق شده پروردگارت است
و در خون و گوشت و استخوان مثل هیئت تو است تو مالک او شدهٔ نه صانع او گشته غیر از خدا

خلق نکرده برایش چشم و گوش و رزقش را تو نمیدهی ولیکن خداوند او را مسخر تو کرده برای رفع حوائجت و ترا
امین قرار داده و پیش تو امانت گذاشته است تا حفظش نمائی و باید بسیرت خود با او رفتار نمائی او را
طعام بدهی از آن طعامهائی که خودت میخوری و لباسش را از آن پارچه ها بکنی که خودت میپوشی
و تکلیف فوق الطاقه نکنی پس اگر او را مکروه بداری و ناراضی هستی در راه خدا اخراجش کن و
یا عوض کن و خلق خدا را نباید عذاب کنی و لا قوة الا بالله این حکم در نوکر و کلفت هم باید ملاحظه شود
و اما حق رحم پس حق مادرت این است که بدانی که او تو را حمل کرده است بمحلیکه هیچ کس دیگر را بآن زحمت
حمل نمیکنند و تو را اطعام داده است از ثمرهٔ قلبش که هیچ کس بدیگری اینطور طعام نمیکند و او تو را نگاه داری
کرده است بگوش و چشم و دست و پای و موی و بشره و با جمیع جوارحش و در همه این احوال مسرور و خوشنود
بوده است و آرزومند و متحمل همه نوع مکروهات و الم و ثقل و غم و غصه گشته و خودش را فدای تو کرده تا اینکه
حمل را خارج کرده و زمین گذاشته است پس راضی شده تو سیر باشی اگر گرسنه است و تو لباس بپوشانند خودش
برهنه و تو سیراب و خودش تشنه و تو در سایه و خودش در تابش آفتاب و تو در نعمت و راحت و خودش
در بؤس و شدت و تو در خواب و خودش بیدار و شکمش را برای تو ظرف و مسکن قرار داد و آغوشش را
برای تو محل پرورش و پستانهایش را برای تو شربتگاه و نفسش را فدای تو سختی و سرما و گرمای
روزگار را چشیده برای رحم تو پس شکرش کن باندازه او و قدرت نداری باین شکرانه مگر بعون الله و توفیقه

واما حق پدرت بدانکه او اصل توست و تو فرع ان هستی اگر او نبود تو موجود نمیشدی پس هر زمان که در نفس
خودت یک صفت خوب یافتی که تو را به تعجب آورد بدانکه پدرت اصل این نعمت است که بتو رسیده است
پس حمد خدا را کن و شکرش را بجا اور بان قدر که پدرت بتو رسانده است من لم یشکر العباد لم یشکر الله
واما حق اولادت بدانکه تو اصل و انها شاخهای تو هستند و نسبت انها بتو است در دنیا خواه در خیر خواه
در شر و تو عند الله مسئول هستی در مباشرت حسن ادب انها و در رهنمائی براه خدا و معونت و یاری
کن در فراهم کردن اسباب او را در طاعت کردن بر تو و بر خودش در تمام اینها اثبات و با معاقب هستی
پس نیکو عمل کن در امورات او مثل عمل کردن شخصی متزینی که با و اثر کند در نیکو کاریهای امور دنیاوی
تا بتوانی میان خود و خدایت عذر داشته باشی که بحسن عمل او قیام نموده و خدا توفیق و جمع اسباب خیر
برای او نموده و لا قوة الا بالله از جمله حجات بر پدر در خصوص اولادش تعلیم احکام شرع است و اخلاق
حسنه و تعلیم صنعت و هنری که بکسب ان در موقع احتیاج کسب معیشت نماید و هر قدر مال و متاع از تا
برای او بگذارد مفید نیست زیرا که حوادث روزگار مال را فانی میکند اما صنعت و هنر راه رزق
و معیشت او از اسباب قوت است باید شخص ننگ شمارد که هر ماللازم نباید اولادم بی صنعت باشد یاد بگیرد که بیست
واما حق برادرت پس بدانکه او دست گشاده توست و پشت و پناه توست که با و ملتجی خواهی شد
و عزت توست که تکیه گاه است با و دست و قوت و قدرت است که با و بدیگری حمله آوری نتوی

و او را سلاح

در نفس و او را سلاح در معصیت خدا قرار ندهی و اسباب برای ظلم کردن بحقوق خدا و خلقش نمیکنی و حمیت جاهلیت برای
غلبه کردن این طایفه بطایفه دیگر برای هوای نفس و قتل و غارت مثل حمیت اعراب و یاری که اشتراعیرت نمیگذارند
و ترک مکن نصرت او را بخودش اگر بقدر مخارجش دخل نداشته باشد و مگذار که معونت او را دشمنان نفس
بدهند و حایل باش میانه او و شیاطین انس که او را از راه مستقیم بیرون برند و نصیحت کن و اقبال و توجه او را
بطرف الله بکن اگر انقیاد نمود و بحق اجابت قبول کرد خوبست و اگر نشنید تو عند الله بهتر و خدا اکرامت
میکند برای این نصیحت کردن واما حق منعم علیک یا منعم علیه بدین معنی که تو غلام او بوده و او در راه خدا تو را آزاد
کرده است که بدانی که او مالش را بتو انفاق نموده و تو را خارج کرده از ذلت و وحشت رقیت بعزت حریت
و انس آزادی و تو را رها کرده است از هلاکت اسیری و از گردنت حلقه های عبودیت بر داشته است
و تو را مالک نفس خود قرار داده و زنجیرت بر داشته و تو را فارغ کرده برای عبادت پروردگارت
و با این جهت قدری از مالش کم نموده که قیمت رقیت تو بوده پس بدان که مولایت اولی ترین مردم است بتو
بعد از اولاد ائمه رحلت در حیات و ممات تو و سزاوار ترین ماسوی برای نصرت تو و معونت تو
و حفظ کردن تو در راه خدا ای پس نباید نفس خود را بر او اختیار کنی وقتی که محتاج تو گشت
واما حق مولایت از غلام و کنیز که تو منعم انها بوده و حالا آزادشان کرده یا رضاء لله یا در کفارات
اینکه بدانی که خداوند تو را حامی انها قرار داده و ناصر و نگاهدارنده انها از حوادث روزگار مقصد و پناهگاه

[illegible]

و او را وسیله و سبب قرار داده میانه تو و خود پس سزاوار است که این بنده آزاد شده حاجب باشد
میانه تو و آتش جهنم پس بسبب صاحب ثواب باشی در آخرت و خدا حکم کرده که از او ارث ببری در دنیا
وقتی که رحم نداشته باشد در مقابل ان مالی که با و انفاق کرده بودی و حق او را اقامه کرده و ادا نموده
بعد از انفاق مالت و لا قوة الا بالله واما حق کسی که بتو احسان کرده است اینست که شکرش کنی و احسانش را ذکر کنی
و مقاله حسنه از بر ایش نشر نمائی یعنی دعاء خیر کنی و فضل و کرمش را میانه مردم منتشر سازی تا مردم ام بگویند
او را ذکر نمائید که صاحب احسانست و با خلاص دعایش کنی میانه خود و خدای سبحان پس بدرستیکه وقتی
که این فعال را بجا آوردی بتحقیق شکر او را در آشکار و نهانی بجا آورده و بعد از ان اگر مکافاتش ممکن
شد مکافات میکنی و اگر فعلا میسر نشد مترصد باشی و قصد کن هر وقت توانستی عوضش را احسان کن
واما حق موذن اینکه بدانی او را خدا را بیاد تو میآورد و تو را میخواند بان حظ و ثواب که عند الله است
و افضل عوان توست بر اداء کردن فریضه که خداوند معبود بر تو واجب کرده است پس بموذن شکر کن
مثل شکر گذاردنت بکسی که بتو احسان کرده است و لا قوة الا بالله واما حق امام و پیشنمازت در نماز گذاردن اینکه بدانی
که ان متقلد سفارت و رسالت است میانه تو و بین الله تعالی و تو را وارد میکند بحضور رب العالمین و عوض
تو با خدا حرف میزند تو از او حرف نمیزنی و برای تو دعا میکند و تو از برایش دعا نمیخوانی در دعوت نمیکنی

و برایت حاجت از خدا میطلبد و تو از برایش حاجت نمیطلبی و کفایت میکند هول و هم ایستادن در مقام عبودیت
بین یدی الله تعالی و مسئول کردن برای تو از معبود حقیقی و تو از او کفایت و مسئول نمیکنی یعنی در گفتن ایاک نعبد و ایاک نستعین
و اهدنا الصراط المستقیم تا آخر حمد با کمال تضرع و زاری و خواری نایب توست پس اگر در یک جزء از اینها تقصیر کرد
بعهده اوست نه تقصیر تو و اگر گناهکار شد تو شریکش نیستی و اگر تمام شد تو شریکش هستی و برای تو بر او فضیلت
و نفس خود را وقایه و پناهگاه نفس تو قرار داده است و هم چنین نمازش را برای نماز تو پس تو باید شکرش
باین قدرها کنی و لا حول و لا قوة الا بالله واما حق جلیس هم نشینت خود را متواضع قرار بدهی و بنرمی گفتگو کنی
و با کرامت کنی جانب خود را در مجاری سخن انصافش دهی و بگوشه چشم تند نگاه نکنی و مقصودت از تلفظ
فهمانیدن او باشد و اگر تو در مجلس او رفتی نشستی اختیار داری هر وقت بلند شوی بروی و اگر او آمد
در مجلس تو نشست تو بدون اذن او نباید قیام کنی بروی مگر معرفت طاقت مهمان نداشته خانه را ماها را گذاشت بکنی
واما حق جار همسایه اگر غایب است حفظ غیبت کنی و اگر حاضر است اکرامش نمائی و نصرت و معونتش نمائی
در هر دو حال اگر مظلوم گشت و عورت و کارهای پنهانی او تفحص نکنی و کارهای بدش را جستجو نکنی تا بدانی
و اگر بدون اراده و تکلف بدیش را دیدی مستور بدار و حصن حصینی باش در پرده پوشی و نصیحت کن میانه
خود و خدا و در رشد انداز جانب او را رها نکنی و اگر بنعمتی رسید حسدش مبر و اگر یک بدی بتو کرد آن را
ببخش و ذنبش را ببخشی و معاشرت کریمه با او بکن و حلمت را از و مضایقه نکن اگر جاهل بود تو باش و لا قوة الا بالله

٣٢ و اما حق المصاحب آنست که با او مصاحبت کنی اگر ممکنت شده و اگر نشد با انصاف مصاحبت کنی و داد او را اگر کنی بطور
که ترا اکرام کرده است و حفظش کنی چنانکه حفظت کرده است و با کرام و احسان بتو سبقت نجوید و اگر سبقت نمود مکافاتش را
بجا آر و انطور که شایسته مودت است از او نگذر و نصیحت کردنش را لازم شمر و معاضدت و یاری کنی در طاعت
پروردگارش و در مخارج و معونتش همراهی کنی اگر در راه معصیت خدا نباشد بعد از این بر ایشان رحمت باشی
نه عذاب ولا قوة الا بالله ٣٣ و اما حق شریک اگر غائب شد کفایت کار او بکن و اگر حاضر شد مساوی در عمل
استیدختمار حکم خود عمل نکنی بدون حکم آن و برای خود عمل نکنی بدون رای او و حفظ کنی مالش را و خیانت را
روا مدار در چیزهائی که سستی کرده و یا کم خورده زیرا که از پیغمبر بما رسیده است که دست خدا در کنشان باشد
٣٤ شریکست مادام که خیانت بهم دیگر ننموده اند ولا قوة الا بالله و اما حق المال آنکه مال را اخذ نکنی مگر از حلال
و خرج نکنی مگر حلال و از موضعش که خدا فرموده منحرفش نکنی و از حقایق حکم الهی منصرفش نه نمائی و اگر
بی رحمت از خدا رسید خرجش نکنی مگر در راههائی که موجب قربت است و اختیار نکنی آن را و اینکه را بر مالت
که حمد و شکر تو را نمی کند و شایسته نیست که چنین کسی را خلیفه و وصی خود قرار دهی در ترکه مالت
که بسبب آن ترک طاعت پروردگار نمود بلکه کم آن غنیمت می برد و گناهش بگردن تو مقرر است
و حسرت میکشی و ندامت می بری با و بال ولا قوة الا بالله ٣٥ و اما حق الغریم که از تو طلب کار است
اگر مال داری

بکمال وقت ... معصیت ... [illegible]

دفاع دین بنای داو را هم بی نیاز کرده و نباید طلب او را منع کنی و تاخیر بیندازی بدرستیکه رسول الله فرموده اند
شخص غنی اگر طلب مردم را بمماطله بگذراند ظالم است حتی اینکه بعضی از فقهاء با مالدار بودنش و مطل به طلب کار
نماز نخواندن مدیون را در سعه وقت جایز نمیدانند مگر در آخر وقت نماز چه حق الناس را مقدم میدارند در حقوق
و حق خود شخص و اگر معسر و عاجز باشی باید غریمت را راضی نمائی بحسن گفتار و بطلب جمیع مهلت بخواهی تا وقت
مالدار بودنت تا برای او رفتن مالش با سوء معامله اش جمع نکنی زیرا که این ضعفت ملوم و مذموم است ولا قوة الا بالله
٣٦ و اما حق الخلیط که دوستان صمیمی باشند او را مغرور نکنی در معامله و غشش در اموال نکنی و دروغ نگوئی و خدعه
در باره اش نکنی و نقض عهد نکنی تنها عمل دشمن که هیچ رای صاحبش باقی نمیگذارد و اگر تو مطمئن است
غفلتهای کوششش در معامله اش بکنی و بدانی که مغبون کردن او مثل رباء خوردن است در منفعت ولا قوة الا بالله
٣٧ و اما حق خصم که بر تو ادعائی دارد اگر مدعی بر او حق است حجتش را فسخ نکنی و در ابطال دعوایش
کاری نکنی تا خصم نفس خود باشی برای او و برای حاکم و برای شهود که حقیقت او شهادت داده اند
زیرا که این حق الهی است بگردن تو و اگر مدعی بر خصم باطل باشد برفق او را امتیاز بنمائی و قسم بدینش میدهی
و تهدید او را بحقوق می شکنی بذکر خدای قهار و حقوق زیادی کلام را بیندازی و نگوئی کلماتی را که
دشمنی او را زیاد کند تا شمشیر عداوتش را برهنه کند بگمان تو زیرا که لفظ بد شر بر آرد و کلمه خیر بیخ شر را بکند ولا قوة الا بالله

٣٨ و اما حق خصم که مدعی علیه تو است اگر آن چیزی که ادعا میکنی حق باشد در گفتگوی خود در دخول در
دعوی نیکو گفتار باش زیرا که در دعوی غلظتی است در گوشش و شنیدن مدعی علیه در بیان حجت
و دلیل خود میانه روی بکن برفق و مهلت و بیانات را واضح بنما بلطف و نرمی و مشغول نشو از گفتن
حجتت بمنازعه قیل و قال چه در این وقت دلیل خود را باطل میکنی و خیری بدستت نمی آید و حقت از میان
میرود ولا قوة الا بالله ٣٩ و اما حق مستشیر اگر بگوید رای خوب حاضر داشته باشی در نصیحتش جدیت کنی
و آنچه میدانی بگوئی و اشاره کنی با و اینکه اگر من بجای تو بودم با این رای عمل میکردم این حرف را مهربانی
و نرمی میگوئی بدرستیکه نرمی وحشت را بر طرف میدارد و غلظت در مقام انس وحشت بر آرد و اگر رای
پسندیده حاضر نداشته باشی او را دلالت میکنی بکسی که با او وثوق داری و آن شخص را برای خود پسندیده ای
اگر تو مستشیر بودی پس در این هنگام آن مستشیر را از خیر رسانده و نه نصیحتی ذخیره کرده ای و لا حول ولا قوة الا بالله
٤٠ و اما حق کسی که تو از او استشاره و مصلحت جوئی میکنی پس او را اتهام نکنی در رایی که با تو موافق است و قتی
که تو استشاره کرد زیرا در آراء اختلاف مردم و تصرفات انها بحسب فهم هر یکی است پس تو بر رای او اشتباه عمل کن
و اگر متهم میداری در عمل کردن برای او مختار هستی و اما تهمت زدنش برای تو جایز نیست زیرا که او را
مستحق مصلحت دانسته و شکر گزاری کردنش را ترک نکنی در مقابل رایی که داده و برای حسن مشورت او
و وقتی که موفق یافتی حمد خدا میکنی و از برادرت شکر قبول میکنی و منتظر مکافات مقتضی باش اگر بکوقت تو محتاج شد ولا قوة الا بالله
و اما حق مستنصح

٤١ و اما حق مستنصح حقش اینست در نصیحت کردن حق را با وی گوئی اگر میدانی که او قبول است و خوب اینکه رو میاید وقتی که بشنود
و در تکلم کردن بقدر طاقتش که عقلش قبول کند حرف میزنی زیرا برای هر صاحب عقلی مقام و طبقه است
از کلام که می فهمد و با اجتناب می کند و رفتار کلامت برحمت و لین باشد ولا قوة الا بالله چنانکه تمام انبیاء علیهم السلام
من جانب الله مامور بودند که بقدر عقول مردم تبلیغ رسالت نمایند هر چند مسئول و مطلب یکی بود اما در کلمات
انبیاء در جواب می بینیم تفاوت دارد باختلاف افهام سائل مستمع و این یکی جنبه اختلاف روایات است
از این جهت ائمه معصومین فرمودند که شما احادیث از ما نقل کردند رد نکنی نه نمائید شاید از ما باشد الخ
در زمره جاحدین و منکرین شما هستید باید از خود مان آن قول را سئوال کنید اگر درست رسی باشد و الا باید
٤٢ از علماء دین پرسید تا حقی معنی آن آیه و یا روایت تشبهات را بکنند و اما حق الناصح اینکه
جناح خود را برای او لین قرار دهی یعنی بگوشش رو دهی و تواضع ورود کنی نه متکبر انه و قلبت را وسعت دهی
برای قبول کردن و گوشت را باز کنی برای شنیدن نصیحت تا بفهمی اگر موفق فهمت شد رحمت بارش کن
و متهم مدارش و اگر دانستی که در نصیحت مضایقه نکرد مگر اینکه بخطا رفته است و اگر نصیحتش تو متهم باشد اعتناء
بحرفش نکن در هیچ حالت ولا قوة الا بالله ٤٣ و اما حق الکبیر حقش اینست بجهت زیادی سنش
توقیر نمائی و سبقت را بزرگ شماری اگر از اهل فضل باشد در مذهب اسلام زیرا که پیشی از تو
اسلام آورده و طاعت خدا نموده و ترک مقابل خشونتی نمیکنی اگر مباحثه گردید در راه رفتن جلو او نیافتی و او را

نسبت بجهت نیکی که بجا آوردی و اگر بحال تو آگاه نباشد بلکه متوجه میشوی از بی اعتنائی او گرامیش میکنی بجهت حق اسلامش
و گرامیش زیرا که حق مسن بقدر اسلام است ولا قوة الا بالله مسن بزرگ است و مسن
۴۴ واما حق صغیر پس رحم کن و مهربانی نما و تعلیم علوم و آداب بکن و از لغزش عفو کن و قبایح او را بپوشانی
و برفق مدارا کنی و جرائم و تقصیرهایش را که بجهت خردسالی است باری نموده سبب توبه‌اش باشی
و در کارها امتحانش نکنی و تلافیش ننمائی پس بدرستیکه این کارها او را دلالت برشد میکند
۴۵ واما حق سائل در نوائبش صدقه دادن وقتی که قادر شدی حاجتش را برآورده نمائی و دعاء
کنی در فقر و احتیاجی که باو در وارد شده از خدا مسئلت کنی که رفع نماید و معاونت نمائی در طلب کردنش
باین معنی که دیگران را با خود مساعد کنی در قضاء حاجتش و اگر اراده است کوتاه است و شک داری و متهم میدانی در سؤالش
عزم جزم باین شک نکنی و خواطر جمع از کید شیطان نباشی که اراده کرده است که تو را از ثواب صدقه دادن
محروم نماید و میانه تو و تقرب بپروردگار حایل باشد پس پرده پوشی کنی و او را بگفتار حمید ردش کنی
و اگر بر نفست غالب شدی و او را عطاء نمودی آنچه اراده کرده این از عزم امور است ۴۶ واما حق مسئول
اگر عطا کرد حق آنست که سائل قبول کند و شکرش نماید و معرفت فضلش نماید و اگر عذر آورد
چیزی نداد سائل حسن ظن باو ببرد و بدان اگر کسی مالش را از صدقه دادن منع کرد خودش هم ممنوع خواهد شد
کسی برو نمی تواند مال او را بگیرد اگرچه ظالم هم باشد فان الانسان لظلوم کفار ان ظلم کافر نعمت است
واما حق کسی

۴۷ واما حق کسی که خداوند عالم بیاری او تو را مسرور و خوشنود نموده است اگر آن شخص متعمد در این فعل بوده
اول حمد خدا را میکنی بعد با آن شخص شکرگزاری مینمائی باندازه و قدرش در موضع جزاء مکافاتش میکنی برای اینکه
ابتداء فضل از او بوده و منتظر مکافاتش میشوی و اگر آن شخص در این فعل نسبت بتو متعمد نبوده خداوند منان را
حمد و شکر میکنی و میدانی که خدا تو را اول است و مشیة اختصاص باین پرورداده چه این از اسباب نعمتهای الهی است
بر تو و امیدوار میشوی بخیر خدا بعد از آن بدرستیکه اسباب نعمت برکت است بهر طریق که مهیا شود اگرچه
شخص اعتماد نکند ولا قوة الا بالله ۴۸ واما حق کسی که قضاء الهی در دست او جاری شده است در هم و غم تو
بحرفش و یا بفعلش اگر آن کس عمداً این حرکت را کرده است عفو کردن تو بهتر است زیرا که در عفو کردن کندن
ریشه اینکار است با حسن ادب با خیلی از اشخاص که مثل این کس است از خلق الله و غیره گمراهان از حرکت
زشت این دار از عفو تو تنبه میشوند ترک این نوع اعمال زشت می شوند فان الله یقول و لمن انتصر بعد ظلمه
فاولئک ما علیهم من سبیل الی قوله من عزم الامور و قال عز و جل و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم
لهو خیر للصابرین یعنی اگر کسی شما را آزار کرد معامله بمثل کنید نه زیاده و اگر صبر نموده عفوش کنید جزاء صابرین را [illegible]
این در عدالت است و اگر در آزار تو متعمد نبوده ظلمش نکن که بقصد در صدد انتصار بیائی آنوقت متعمد در مکافات
گشته در مقابل خطاء او پس او را آزرده کنی برفق و بالطف مدارا کن که ممکنت باشد ولا قوة الا بالله العلی العظیم

۴۹ واما حق اهل ملت و مذهب تو در قلب خود اضمار کنی که اهل ملت سالم باشند و سایر رحمت خود را
بر همه پهن میکنی و مهربانی رفتار مینمائی با بدهاشان و با آنها الفت میگیری و صلاحشان میخواهی و شکر نیکوکاری
برای نیکوکارهایشان در دعای خود همه دعا میکنی و یاریشان میکنی تماما هر وقت که بنصرت تو محتاج شدند
و هر کدام از آنها را در منزل و مقام خود میشناسی کبیرشان بمنزله پدر و صغیرشان بمرتبه اولاد و اوسطشان
بمقام برادر قرار میدهی و هر کدام که نزد تو آمد معاهده لطف و رحمت بجا میآوری و صله میکنی برادرهات را
از اهل ملت شد برادر نسبی که برای برادر خود دوست دارد ۵۰ واما حق اهل ذمه حکم آنها در خصوص آنها این است
که قبول کنی از آنها آنچیزهائی که خدا از آنها قبول کرده است و برای آنها کفایت میکند آن چیزهائی که خداوند
در عهده و ذمه آنها قرار داده است از جزیه که از نفس آنها باید بطیب خاطر بگیرد و آنها را اجبار کرد تا باید بدهند
و حکم میکنی با آنها از آن چیزهائی که خدا برای نفس تو حکم کرده است از معامله نمودن میانه مسلمانان و آنها از جمله
این است که با آنها ظلم نباید بکنی در رعایت کردن ذمه آنها و وفاء بعهد خدا و رسولش بکنی که با رسیده است که رسول الله صلعم از زمره
فرمودند هر کس ظلم کند بیک نفر معاهد و اهل ذمه من خصم او هستم پس بر حذر کنید از اذیت و آزار اهل ذمه
و لا حول و لا قوة الا بالله این پنجاه حقیقت که حاضر کرده است تو را باید از آنها خارج نشوی در هیچ حالی از حالات
واجب است که رعایت این حقوق را بکنی و عمل بمقتضای آنها نمائی و از خدا استعانت بجوئی در عمل بآنها و الحمد لله رب العالمین

بدانکه وفقک الله این پنجاه حقوق که حضرت سید سجاد امام زین العابدین علیه السلام فرمودند رو بروی مسائل اسلام
و عمده احکام ایمان است و تفصیلش علم اخلاق و علم فقه است که حکماء و فقهاء در این دو علم شرح و بسط داده‌اند اول باید
مسلم بقدر احتیاج عبودیت و معاملات را از علم فقه یاد بگیرد و بعد برای تزکیه نفس از مسائل علم اخلاق یاد بگیرد
و هر دو علم مقصود بالاصاله نیست بلکه تعلیمش برای عمل کردن است تا شخص مؤمن متصف بصفت تقوی گردد آنوقت
مؤمن متقی است مستحق ثواب جزیل و دخول بهشت است چنانکه قال الله تعالی الذین آمنوا و عملوا الصالحات
ایمان اعتقاد باصول خمسه است که تؤمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر که عملش مقصود بالصالحات است
عملی برای اعتقاد و عمل صالح علم فقه و اخلاق است که آن اعتقاد کلمه طیبه است و رافع آن کلمه طیبه عمل صالح است
که حقیقت تنها کافی نیست عمل میخواهد تا تقرب بحضرت ربوبیت حاصل شود و تفصیل این مطلب در شرح خطبه
توحید امیر المؤمنین علیه السلام در این کتاب نوشته شد آنجا باید رجوع کرد بحمد الله جمع اتمام و توفیقه بمنه و فضله
از این جهت که مغرور باسم اسلام نشوی قال الله تعالی و لا یغرنکم بالله الغرور یعنی شیطان شما را مغرور نکند که اهلی
شهادتین گفتی مسلمان است باقی اعمال را نمیخواهد تا تو را از صراط مستقیم بیرون ببرد و بجز محبت دنیا و هوای نفس
بگردنت بزند تابع خود نماید تا جهنم پر از مخلوق گردد چنانکه خدا میفرماید لاملئن جهنم منک و ممن تبعک
شبی معروف آنکه بجهنم میرود برای خودش مصاحب میخواهد این خطبه که امام زین العابدین ع فرموده ترجمه کردیم باید که [illegible] گشت

دوم کلامه علیه السلام فی الزهد بدرستیکه علامت زاهدین در دنیا بعین اشخاصی که ترک دنیا نموده اند مگر بقدر
رفع ضرورة احتیاج و رغبتشان بآخرت ترک نمودن بهر شنا و دوستیکه دارند در رها کردن اهر عذاب حب
ها در نیعی است که اراده و خواهش با انها غیر از اراده زاهد است خبردار باشید بدرستی که کسی که عمل میکند
برای ثواب آخرت آن شخص زاهد است و تارک است نیز از هره و ترو تازگیها و اتباع دنیا را و خود کوشش
میکند برای بردنش و حرص و کوشش زیاد دارد در اعمال خیر قبل از رسیدن اجلش و علیش از نازل
شدن مرگ که همه مخلوق لابد است از ملاقات آن و تقدیم بسیار در حذر و جمع کردن ارزاد اعمال
بعد قبل از ادراک وقت اجل پس بدرستی که خداوند عزوجل میفرماید حتی اذا جاء احدهم
الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت یعنی وقتی که اجل یکنفر از بنی آدم که عمر
خودش را در دنیا بکرده و لهو و لعب و غفلت عمرش را باخر رسانده هم رسید و جزاء اعمالش
در نظرش مصور میشود و بچشم می بیند انوقت یقین میکند که وعده و وعید خداوند صدق بوده
میگوید ای پروردگار من برگردان بدار دنیا که شاید عمل صالح بجا آورم در قضاء آن عبادات را
که ترک نموده بودم خداوند قهار در جوابش میفرماید خیلی اشخاص مثل تو گفتند فی لعنه بدار دنیا بعد از
آمدن رسل و کتاب الله و اظهار معجزات و آیات که همه را بوجود و اهمیت اعتقاد ننمودند

بعداز

بعداز آن که این آیه شریفه حضرت سید الساجدین فرمودند پس البته نازل بدانید یکی از شما امروز خود شرا مبتلا اشخص
که ملکعت مرا برگردانید بدنیا که پشیمان شده بود به ترک کردن اعمال صالحه برای روز فقر و پریشانیش
پس عمل کنید باعمال صالحه تا دست گیر شما ها باشد بدانید ای بندگان خدا کسیکه از عذاب و عقوبت میترسد
در خواب نمیرود و از خواب ابتناع میجوید و از بعض طعامها خوردن و خیرها خود داری مینماید از ترس سلطان اهل دنیا
پس چه طور است حال شما ای برتوای ای ابن آدم از خوف بیات و عذاب الیم سلطان رب العزة که بگیرد
عذابهای شدید و دردناک است آن که برای اهل معصیت و گناهکاران جهنم است با همه اینکه حوادث
شب و روز و مرگها متصدی در خانه شرا میکوبند و کف شتاس شب و روز از عمرش کم میکنند و اجل موعود نزدیکتر
میسازد این است آن بیتوته شب و عذاب روز که کسی از او نجات نمی یابد و نمیتواند فرار کند مگر نزد
پس بترسید از خدا ای اهل ایمان از عذاب الهی مثل ترسیدن اهل یقین و اهل تقوی پس
بدرستی که خدا میفرماید ذلک لمن خاف مقامی و خاف وعید یعنی این بهشت و باغها برای کسی است
که از عظمت من خشیت داشته باشد و از وعیدهای که عذابهای آخرت است خوف داشته باشد و عمل صالح نماید
پس حذر کنید که از گلهای رنگارنگ دنیا و از غرورش و فریبش و بیاد آورید ضررهای عاقبتش را اسیر باد نکنید

بدرستیکه زینت دنیا فتنه است و حبش خطیئه است یعنی حب دنیا ریشه تمام گناهان است نه مال دنیا چه محبت دنیا داری
نمیگذارد که انها را خرج در سبیل الله کند بخیل میورزد تقتیر میکند و آنچه مال دنیا بهتر ببر وسائل است در رسیدن بمقام و درجات
آخرت اگر در سبیل الله خرج کند و الا بوارث میخورد و صاحب مال حسرت بگور میبرد و وبال گردنش میشود
واعلم ویحک یا ابن آدم بدرستیکه قساوت پر شدن شکم و کسالت و سنگینی بدن از سیر کردن بطعامات
و سکر و مستی شبع پر خوردن و غرور ملک و سلطنت از قویترین سببهایی است که انسان را از بی میرسانند
و تاخیر میاندازد از عمل بطاعات و نسیان و فراموشی ذکر خدا را میآرد و فراموش میکند که عمر و اجلش نزدیک است
حتی اینکه کسی که مبتلی بحب دنیا گشت گویا از سکر شراب بیهوش شده است یعنی هیچ عمل خیر را بیاد نمیآورد تا عمل کند
و شخص عاقل که معرفة بهدارد و از خدا میترسد برای رضاء خدا عمل میکند تا نفس خود شرا عادت بدهد و گرسنگی را
مداومت میکند حتی اینکه اشتیاق سیر شدن ندارد و هم چنین است اسبهای اسب دوانی و مسابقه که انها را
خوراک کم میدهند تا لاغر باشد و فربه نشود تا سبکپای باشد در میدان اسب دوانی و گرو ببرد
تا پیشی افتد و جایزه ببرد پس تقوی کنید ای بندگان خدا مثل تقوی کسی که امید ثواب و خوف عقاب الله دارد

پس بتحقیق شما باید برای رضاء خدا اعتذار و انذار داشته باشید و صاحب شوق و خوف باشید و پس
شما بان چیزهای که خداوند تشویق کرده است از کرامت ثوابها اشتیاق ندارید تا عمل کنید و از چیزهایی که ترسانیده است
از شداید عقابش و سختی عذابش نمیترسید و نکول میکنید از ارتکاب آنها و حال آنکه خداوند در کتاب خودش
بشما خبر داده است فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا کفران لسعیه و انا له کاتبون
یعنی بدرستیکه هر کس اعمال صالحات بجا آورد در حالتی که مؤمن مصدق باشد جزاء سعی خود را خواهد دید
زیرا کرام الکاتبین مامور آن اعمال را می نویسند تا در روز جزاء بثوابش برسند بعد از این خدا برای شما
مثلهایی در کتابش آورده و آیاتی نازل کرده است تا شما حذر و اجتناب نمایید از طراوت و زهره
حیاة دنیا فقال انما اموالکم و اولادکم فتنة والله عنده اجر عظیم پس هر قدری توانید تقوی را شعار خود قرار
دهید احکام الهی را بشنوید و اطاعت نمایید و متعظ باشید بمواعظ و نصایح خداوند دائم مگر کسی که
از شما ها که حقوق تنهای معصیتها شما ها را احاطه کرده از معصیتها حذر نمایید و بدبختی ضرر میرساند هیچ
از انها پرهیز نمیکند و ان عملهای بد را دشمن نمیدارد آیا شنونده بندای منادی خدا را آگاه نکار
و آگاه باشاره و رمز که میفرماید اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال
والاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفرا ثم یکون حطاما و فی الآخرة عذاب شدید

وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللّهِ وَرِضْوانٌ وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيا إِلّا مَتاعُ الْغُرُورِ سابِقُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ
عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ ذلِكَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشاءُ وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ تفسیر و شرح آیه شریفه اجمالا این است که خداوند عالم امور دنیا را حقیر
و پست شمرده یعنی نمیتوان با این امور تشتی کانه واهمیه بمواد آخرت و تیر تقلیه رسید زیرا این امورات
عدیمة النفع و سریع الزوال اللذات اند انها لعب است که بچه ها بازی میکنند در روی خاک ایام حیات مردم را صرف
و حقیقت میبافند مثل لعب صبیان در ملاعبه با همدیگر بدون فائده و دور لهو است که نفس خود شان را
بلهو مشغول میکنند و غفلت دارند از کارهای اهم تر از انها که طاعات باشد و هم چنین زینت دادن خود شان
مثل زنها و بر خاب و خضاب با بدن و لباسهای شهوانی پوشیدن و منازل رفیعه ساختن و امتعه
و شمع و صندلی و منبر در خانهها دادن تا مردم انها را بستایند و بگویند خوب زینت خانه دارد و آبادان
ستودن مردم دارائی خود نمودن در دنیا آدم را این سیر نماید با مال و دولت سیر گردد یا در حرص دفع انس بنماید
غیر از بکهوی و خیال و وهم هیچ فائده ندارد و حیاتی تفاخر در انها است که من پسر فلان هستم و پولدار و یا نوه شیخ
ابو الهیثم هستم و در حسب از دیگران بهترم من آنم که رستم پهلوان این خاک و تفخذ بار در این باغ و تاک بود
بقیه

بنجی نگاه خود در اموال و غنیمی کثرت اولاد است که بعد از سالکی اگر بمقتضی او در دکم هر فرد فتنه است اما هوش از ترس
دزد و طراران و ظالمان از خواب و خوراک منع میکند که مبادا دزد زند و یا بیغما برند و اما اولاد دشمن
مبتلا بدر یوزه گری و ادبی سامانی وا دارش میکند و یا بسئولی و بلیت و ذلت در خانه امیر و وزیر
و سلطان میکشد تا یک لقمه نان و یک پوشش پوشاک برای انها تهیه کند از حلال و حرام جمع نماید و جلب
از شغر تیر رو و رساند تا بالاتر از خود شان نماید آخر الامر موت بیاید و یا از کثرت غصه و الم دق او رده بمیرد و برای حج
برای اینکه من اولاد دارم این اولاد چه میکند غیر از فتنه و ابتلاء اگر کار از آنها بر آید باید تو له اسکلها در شان را
از فرش بعرش رسانده باشند زیرا که هر دفعه بنج و شش بچه بر آرد و خیلی متقاضی اولاد مرد که فکر کنی شخص عاقل
عاقبت بینی برای اینها امور عدیده و هایه خود را ابتلاء میکند بعذاب الیم و با تش جحیم ابدی و مخلد بودن
پس خدا مثل امور دنیا را به نباتات زده که بحکمه باران اول بهار سبز و در تابستان شاداب و خرم و در پائیز زرد
و آخر پائیز خشک برهای ریزان که فانی میشود این مردم ایام در بچه گی بی شعوری و دستی و در جوانی تکبر و هستی
و در پیری عجز و سستی دارند پس خدا را کسی میرسند و بمقام متقیها میرسند که در بهشت مقام دارند که از عرش
تقدیر تمام انها در بهشتها است که در پهلوی هم هستند چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمایند ادنی منزلکه مومن
بیند همه انقدر جا است که اگر تمام ثقلین انس و جن را مهمان کند جا دارد و اهمی بگنجند بدون تنگی

و قال تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا اللّه و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا اللّه ان اللّه خبیر بما تعملون
و لا تکونوا کالذین نسوا اللّه فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون یعنی ای اشخاصی که ایمان آورده اید
پرهیزکاری را پیشه کنید و هر نفسی نگاه کند که برای فردا که قیامت است چه عملی خیر پیش فرستاده است سعدی راه
برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست و برای رضاء خدا تقوی بنمایید زیرا خداوند
عالم خبیر است باعمالی که بجا می آرید و از هر خرده و لطف و نازک بینی است که بهر ستاره و رز ستاها خبیر و عالم است
و نباشید مثل اشخاصی که بغفلت عمر گذراندند و خدا را فراموش نمودند و با حکام شریعت عمل نکردند خداوند قهار
هم انها را فراموش کرد و موفق نه نمود که خدا را اطاعت کرده باشند این جماعت فاسق هستند و مستحق آتش جهنم
فاتقوا تعبد عبادتهم و تفکر کنید و غافل نباشید برای عبادات که شما را برای ان خلق کرده است و ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون علت غائی خلقت بشر عبادات و طاعات میت پس تحقیق احتیاج کرده است شما را در دو کار
فقال الم نجعل له عینین و لسانا و شفتین و هدیناه النجدین گوش و چشم و زبان و دو لب داده و راه عبرت و ذکر
و بد دو راه بهشت و جهنم دلالت نموده امانت کرد و آنها کفور اگر شکر نمود اهل برکت است و اگر کفران نعمت کرد منزاوار
دوزخ است حجت خدا پس تقوی کنید هر قدر که استطاعت دارید زیرا هیچ کس را قوة و قدرتی بکمتر برای خدا و کمی
توکل نباید بکن بجز خدا الشکر لخدا الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله ختم شد در شب آخر شوال المکرم ۱۳۵۲ بدست حقیره فقیر
العبد الفقیر قاسم الی الله الغنی الخبیر

و العقل عقال من الجهل و ان اللّه خلق العقل فقال له اقبل فاقبل و قال له ادبر فادبر فقال اللّه تبارک و تعالی
و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا اعظم منک و لا اطوع منک بک ابدی و بک اعید لک الثواب
و علیک العقاب بدرستیکه خداوند متعال عقل را خلق کرد و فرمود متوجه بمن باش متوجه شد
و فرمود برو رفت یعنی در هر صورت مطیع امر پروردگار شد و مخالفت نه نمود بخلاف جهل که ادبار را
شنید رو بسفل سافلین گذاشت و امر اقبال را گوش نداد متوجه حضرت الوهیت نشد از بلاد ادراک
در طبیعت جهنم و حیوانیت ماند تفصیل این مطلب بعد خواهد آمد پس فرمود خدای تبارک و تعالی قسم بعزت
و جلال خودم ای عقل خلق نکردم خلقی که بزرگتر از تو باشد و مطیع تر از تو گردد بخلقت تو ابتداء
کردم در آفرینش موجودات و بجهت عبادات تو برخی ثواب بتو من دهم و ترا بر میگردانم بسوی خودم
کما بدءکم تعودون چون اولت از مرتبت از نور حق مشتق گشته و مرجع و ماب نیز همان است
که باید در آخر بجهت اعمال سیئه و صفات علیا و اخلاق حسنه که متصف و متخلق میگردی
بطرف من رجوع کنی و در حزب ملائکه قدس و مجرد منسلک شوی چه اصلش مجرد است باید مجرد است
با یم اهل شی شود و چون از عالم امر است باز گشتش نیز باید بعالم امر الهی باشد نه سکون در عالم خلق
او بار شش آمدن بعالم دنیا است برای کسب فضیلت و اقبالش بعد از تجلی بزینت خلائق حمیده
در سیدن بدرجه علیا مقدر شد العقل اولی است و خدا فرمود بجهه و بواسطه تو عقاب میکنم ان قدرت است
که عقل اسیر و تابع هوای نفس و خواهشهای قوای شهوانی گشته مرتکب اعمال قبیحه و متصف بصفات رذیله
گردد مستحق عقاب شدید و عذاب الیم گشته انسان در درک جحیم مقر مادی میگزیند

بدانکه آدمی را از دو چیز آفریده اند یکی این بدن ظاهر که آن را تن می گویند و مرکب است از استخوان
و گوشت و اعصاب و اورده و غیره و جملش مرکبست از عناصر اربعه است که خاک و باد و آب و آتش است
و بچشم ظاهری میتوان دید و یکی دیگر نفس و روح و عقل و جان و انسان و آدم که همه یکی است و بدین
باسامی مختلف نامیده شده در آیات و اخبار و آن جوهریست مجرد از عالم ملکوت و گوهر
پس عزیز از جنس فرشتگان و عقول قادسه است که خدای تعالی بحکمت بالغه چند بقدرت کامله خود
ربطی تام میان او و این بدن ظاهری قرار داده و او را مقید بعلاقه این بدن کرده
که مدبر این بدن و قواهای او باشد و محبوس در زندان تن نموده تا وقت معین و اجل مسمی
که قطع علاقه نفس از بدن بشود و رجوع بعالم خود کند و این نفس را بچشم ظاهر نمیتوان دید
زیرا مجرد از ماده است و بچشم بصیرت میتوان دید و یقین بوجودش نمود که آن نفس کرشی
همیشه مدیست که بان سوار شده از عالم اصلی باین دنیا آمده و مراد از او بار رسیدن است که اینجه
پشت بعالم خود کرده و بدنیا متوجه شد و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم که رفیع باشد ثم رددناه
اسفل سافلین که عالم جسمانیات باشد برابر رحمت است جسم را باین آمده که کسب فضایل نموده
تا از برای خود تجارتی نماید در این دار تکلیف و مشقت بموجب احکام شرعیه از عبادات
و سودی اندوزد از ثواب اعمال صالحه و خود را با نواع کمالات زینت دهد و لباس
تقوی از صفات حمیده و اخلاق پسندیده بپوشد تا نفس جوانان آراسته در بر آنجه
بعد از ترک

بعد از ترک بدن در جنت عدن با حور العین عروسی نماید و بجنات تجری من تحتها الانهار ماوی گزیند
که این بهترین مقامات عبد صالح است در جنت حیوانی و مستلذات جنات و حینه متلذذ از حوری و غلمانی
اما جنات دیگر که اعلی از این جنت است برای روح انسانی با ملائکه مقربین در حضور رب العالمین بسته بتجرد
اوست بالکلیه که در جای خود ذکر خواهد شد و چون این همه مراتب در همه برای روح نبود بلکه او هم مثل
سایر ملکه مرتبه معینی داشت و لکن منا الا له مقام معلوم تنزل و ترقی نداشت پس از این نشأه نمود برای
رسیدن بمقامات ملائکه مقدسه و عقول مجرده که این ارتقاء بجهة تکالیف الهیه و احکام شرعیه
متحقق میشود از این جهت قوس نزول داد باز گردد تا بعد از کسب فضایل قوس صعود و اقبال میسر گردد
چون این عالم جسمانیات پر از حیوانات وحش و نسناس بود این ملک مقرب و نفس مجرد
بدون سرکرده و لشکر باین صحرای پر اخکر نمیتوانست قدم بگذارد از این سبب خداوند متعال
این عقل را با سرکرده و لشکر فرستاد تا بر دشمنان خود که جهل است و ابلیس غلبه کرده سالم بوده
بوطن اصلی برگردد و این سرهنگها و جنود در دست آن همینهاست که پیغمبر خاتم برای مشعول در این
خبر شریف فرموده و این بی بضاعت فقیر الی الله الغنی قاسم معروف بفاضل خلخالی که این حدیث شریف را
ترجمه و شرح میکنم از عربی بفارسی ساده که عموم مؤمنین را فائده حاصل شود در راه مستقیم هدایت یابند
ناچارم بعضی از آنها اشاره نمایم باقی را بعهده کتب اخلاقیه حواله می نمایم که این رساله جای مفصل آنها نیست

بدانکه سلطان روح و اقلیم بدن کذلک است خلاق متعال برای او لشکری ترتیب داده که آن جنود را در حدیث کافی
قریب بصد تا در خبر معصوم علیه السلام ذکر شده و هم چنین جنود جهل را بیان کرده که اینها سرکردگان هستند
و اما افراد لشکریان و ما یعلم جنود ربک الا هو و در علم تشریح بدن قریب به پنج هزار قوی و اعصاب و اوتار
و اورده و عروق شعریه و سواقی و غیره ذکر شده بعدد ملائکه مردفین که بنصرت خاتم الانبیاء آمدند
و این سلطان عزیز غریب در این عالم با این لشکر آمده که هر یکی برای خدمت سبقی خلق شده اند
که انجام وظیفه بالفطرة میدهند و سرهنگان آنها چهار است که عقل و شهوت و غضب و وهم باشند
که اینها عمال مملکت بدن و سایر قوا زیر دستان و فرمان بردارند اولی عقل است
و شأنش ادراک حقایق امور و تمیز میان خیرات و شرور و امر بافعال جمیله و نهی از صفات
رذیله مذمومه است ان الله یامر بالعدل و الاحسان وایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون
و دوم قوه شهویه که فائده اش بقای بدن است که آلت تحصیل کمال نفس است زیرا که تربیت
بدن چند روزی در این دنیا موقوفست باکل و شرب و تناکح و تناسل برای بقاء نوع خود و شخص
و احتیاج آنها بقوه شهویه روشن است و ثمره قوه وهمیه تخیل امور جزئیه است و استنتاج
دقایق اموری که با آنها بمقاصد صحیحه برسند و فایده قوه غضبیه و غلبش دفع مضرات و آفات
خارجه را نماید و نیز اگر قوه وهمیه و شهویه را بکار اطاعت عقل نمایند بر کشتی تا بینه آنها را قهراً به تسلیط عقل در آرد
بس

پس اگر قوه عاقله بر سایر قوی غالب گردد و همه را مطیع و منقاد خود کرد تصرف و فعال جمیع
قوی بر وجه صلاح و ثواب خواهد بود و انتظام در امر مملکت نفس و نشاء انسانیت
حاصل خواهد گردید و از برای هر یک از قوی تهذیب و پاکیزگی هم خواهد رسید و هر یک را
فضیلتی که مخصوص بانست حاصل خواهد شد که خداوند حکیم برای کسب آن فضیلت آن قوه را
خلق کرده است پس از تهذیب و پاکیزگی قوه عاقله صفت حکمت حاصل میشود و از تهذیب
قوه عامله ملکه عدالت ظاهر میگردد و از تهذیب قوه غضبیه صفت شجاعت بهم میرسد
و از تهذیب قوه شهویه خلق عفت پیدا میشود و این چهار صفت اجناس اخلاق
فاضله اند و سایر صفات حسنه مندرج در تحت این چهار اند یعنی از این چهار صفت
ناشی میشوند و این چهار تا مصدر آنها میگردد هم چنانکه حکمت مصدر فطنت و ذکاء
و فراست و حسن تدبیر و توحید و تصدیق بنزد حکماست می شود و شجاعت منشأ صبر و علو
همت و حلم و وقار و نحو اینها می گردد و عفت سبب سخاوت و حیاء و امانت و گشاده
روئی و امثال اینها میشود پس سر همه اخلاق حسنه این چهار فضلیت است اول حکمت
و آن عبارتست از شناختن حقایق موجودات بطوریکه هستند و آن بر دو قسم است
یکی حکمت نظریه و آن شناختن موجوداتی است که وجود آنها بقدرت و اختیار ما نیست
و باید بانها اعتقاد کنیم و تصدیق نمائیم هو لعلم بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر که بدلیل و برهان باید شناسیم و اعتقاد قرار دهیم

ودیگری حکمت عملی و آن علم بحقایق اشیا است که وجود انها بقدرت واختیار ماست
مانند افعالی که از ما صادر میشود دوم عفت و آن عبارتست از مطیع بودن قوه شهویه
از برای قوه عاقله و سرکشی نکردن از امر و نهی عاقله تا انکه صاحب آن از جمله آزادگان
گردد و از بندگی هوا و هوس خلاصی یابد سیم شجاعت و آن عبارتست از انقیاد
و فرمان برداری قوه غضبیه از برای عاقله تا انکه آدمی خود را نیفکند بر مهالکی که عقل
حکم باحتراز و اجتناب از انها میکند و مضطرب نشود از انچه عقل بعدم اضطراب از ان میکند
یعنی امر بصبر و حلم می نماید چهارم عدالت و آن عبارتست از مطیع بودن قوه عامله از
برای قوه عاقله و متابعت آن عاقله را در جمیع تصرفاتی که در مملکت بدن میکند یا در
خصوص بازداشتن از غضب و شهوت در تحت فرمان عقل و شرع کما هو حقه
بدانکه شکی نیست که در مقابل هر صفت نیک خلق بدلیست که ضد آنست چون اجناس
اوصاف نیک چهار بود اجناس رذیله هم چهار است اول جهل که ضد حکمت است سیما
جهل مرکب دوم جبن که ضد شجاعت است سیم شره که ضد عفت است چهارم جور
که ضد عدالت است و سایر اخلاق رذیله در تحت اینها مندرجست و اعتدال هر یک
از چهار فضیلت حکمت و عفت و شجاعت و عدالت مرتبه آن و مقام عبودیت است
اعتدال اضافی است

اعتدال اضافی است نه حقیقی زیرا که اعتدال حقیقی این قواها که هیچ تخطی از میانه حقیقی
نکند و این برای بشر ممکن نیست بلکه اعتدال الشیء بالنسبه لهذا یکی است در مراتب نسبت و در
مقام عبودیت مثل عبودیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله بالنسبه بعبودیت
صالحین مومنین مثل سلمان و ابوذر و غیره و حال انکه هر یک در حد اعتدال بوده اند
تا چه برسد به سایرین زیرا که حد اعتدال که اسم عدالت است میانه قواها
بمنزله نقطه مرکزیست نسبت بخطوط زیادی که از مرکز دایره بمحیط دایره میرسد انها خطوط
مختلفه متعدده منحنیه هستند بخلاف خطی که از مرکز منتهی بمحیط میشود که آن واحد است مستقیم
از این جهت که این آیه شریفه در سوره هود نازل شد فاستقم کما امرت فرمودند
شیبتنی سوره هود یعنی مرا سوره هود پیر کرد چه استقامت حقیقی در غایت عسر و تحیرا
پس معلوم گشت از این تقریرات و تحریرات که یا گر انسان الطور که خداوند
رحیم از غایت لطف بتوسط انبیاء فرستاده که اسمش شریعت است در غایت
دقت و نازکی است که نازکتر از مو و برنده تر از شمشیر است که آن رفتار در صراط مستقیم است
و اسم این طهارتست که یکی است و آن حد اعتدال و عدالت است و طرفین او نجاست است محصور
میانه چون صراط مستقیم است که هر دو جانبش نار سقیم است

و در حکمت نظری اعتدال الشیء ذکاء و فطنت و فراست است یک طرفش بلادتست که هر چه میگوئی نمی فهمد
و یا از غایت جهل میکند و معاندت و طرف دیگرش جربزه است که از غلبه خلط سودا در مزاجش است
تند خو و هر چه می فهمد کج و معوج است نه بطریق برهان و عدالت طرفینش جور که بر خلایق
اذیت میکند و تمکین و خمود است باغیرتی که از غایت بی همتی هر قدر مظلوم میشود با وجود اقتدار
دفع نمی کند و شجاعت طرفین او جبن و ترس است و تهور است که از مهالک باک ندارد
دیوانه وار جنگ میکند عواقب امور را ملاحظه نمی کند و عفت یک طرفش بی ناموسی است
که حفظ محارم نمی کند و طرف دیگرش طغیان در پرده دری و اعتنائی نسبت بغیر باکی ندارد
و سخاوت طرفینش بخل و لئامت و اسراف است و تبذیر ان الله لا یحب المسرفین
پس محقق شد که طهارت یکی است و نجاسات ده تا است متعدد و مختلف
از این سبب است که در هر طهارة بشر و وضو و صلوة مطلع دامام بر حق باید مکلف باشد
طاهر مطهر و مطهر دیگران که همت و شیعه باشند و تابع آن مطهر مطلق که انها را
از نجاسات ظاهری و ارجاس باطنی باحکام شریعت خود رشی و با اوصاف
جمیله خود رشی از نجاسات ده گانه ظاهری و باطنی منزه و مطهر سازد چنانکه بالا بردن
مرتبه عظمی در فریضه یومیه اقرب بقرب فرموده واز شاهراه هدایت نموده اهدنا الصراط المستقیم
دیگر اولا

و ایشان اذیت است [illegible]

[illegible]

و بعد از ذکر این مقدمات تمهیدات بیان این حدیث شریف که مقتضی عقل و قواهای نفس و حصول فضایل است
با شعب و اقسام خیرات که هر کدام در تحت کدام فضیلت از فضائل اربعه است پس فرمودند
از عقل منشعب میشود حلم و از حلم علم و از علم رشد و از رشد عفاف و از عفاف صیانت
و از صیانت حیاء و از حیاء رزانت و از رزانت مداومت بر خیر و از مداومت
بر خیر کراهیت شر و از کراهیه شر اطاعت نصیحت کننده و این ده صنف است
از انواع خیر و برای هر یکی از این ده گانه ده نوع دیگر است که از اینها منشعب میشود
که مجموع یکصد خصلت است که بعدد قاف است مثل کوه قاف که محیط عالم است
باید انیصد صفت خیر محیط مومن حقیقی باشد تا از شر جهل و جنود شر محفوظ شده
بتواند در قوس صعودی لایق حضور آفریننده خود باشد که بهشت جاودان
و جنت القرب است فرمودند فاما الحلم بدانکه حلم ضد صفت غضب است و آن
عبارتست از اطمینان نفس بحیثیتی که قوه غضب او را با سانی حرکت ندهد و مکاره
روزگار بزودی او را مضطرب نگرداند و از حرف سفیهان از حالت طبیعی
و آرامش بیرون نرود و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما در مقابل کلمات
زشت انها به نرمی و ملایمت صحبت بدارد شاید برای سفهاء انفعال حاصل گشته خجالت کشند
و این صفت از بزرگترین صفتها است که اهلیه مصاحبت با علم دارد زیرا که علم بی حلم
موجب نخوت و تکبر و غرور است و علم با حلم میوه درخت پاک انسانیت است

فاما الحلم از دوست رکوب جهد و صحبت ابرار یعنی شخص حلیم چون غضبش را فرو برد در کسب صفات
حسنه است بجهت استقامت مزاج و اطوار گشاده روئی احتیاج می تواند بمصاحبت ابرار
نیکوکار کند و از انها چند خلق حسنه نماید و اما شخص غضوب تندخو ابرار هم
جلیس نمی شوند و گفتن کلمات حکمت را از او مضایقه می نمایند زیرا که کلمه حکمت بشخص
تندخو لجوج که از شعب صفت جبلیه غضب است گفتن و آموختن در حقیقت مانند سپردن
کلب سعلانی یا شمشیر تیز دادن است بدست جاهل زنگی و عالم قابل این کار نمی کند
و شخص غضوب با جهل خویشتن می ماند پس معلوم شد که متصف بحلم مصاحب ابرار و ذوی
علم است و رفع من الضعة یعنی شخص حلیم بصفت حلم خود را از پستی باوج بلندی مرتبه
می رساند چه بآن صفت از عالم علم بازی گیرد از پستی جهل باوج علم می رسد و از
اذیت نادان و حرف بد او اعراض می نماید ام ستیج او نمی گردد و از شر رش ایمن می شود
و رفع حمی الخاسة از اخلاق رذیله قوه غضبیه بالاتر می ایستد بجهة تشکیل باد غرور
و نخوت کبر و شرور و دامنش را آلوده بکثافات خود پسندی آلوده نمی نماید که فلان
خسیس بمن بد گفت اجر او نمود با برخی ام بگویم تلافی کنم که این خصیصه خاص اهل است
نه شأن رفیع المنزله و تشهی الجنة و اشتهاء خیرات دارد که بجا آرد از شر و رفتار
هوای نفس اماره بسوء بجهت غضب رهائی یابد و صاحبش را از دیگران می کند به
بلندی درجات نفسانیت چه صفت حلم لازمه انبیاء و شایسته اولیاء الهی است
و از ایذاء قوم و بهت فاعرض عن الجاهلین

والعفو

والعفو والمهل حلم موجب عفو و گذشت از سیئات بدکاران و اعمال ناروا نادان است
بحلیم که کرده بد و مهلت در کیفر اعمال ایشان میدهد تا خداوند قهار انها را بجزاء شان
برساند و شاید در آینده منفعل از کردار خود شده تائب گردند و حلیم بثواب برسد
و انها از عقاب برهند چنانکه خاتم الانبیاء صبر نمود و حلم ورزید و عفو و صفح از کردار مشرکین
نمود تا انها تائب شده مؤمن گشتند والمعروف والصمت نیز صفت حلم از شعبش
احسان است و خاموشی زیرا که بحلم رقت قلب لازم نهاد احسان بعامه فقراء می کند خواه بدگو
باشند یا دعاء خوان و چون زیاد حرف زدن و پر گفتن یا بجهت غلبه بر خصم است و یا برای
اینکه عامه او را متکلم نامند و یا بهذیان بافتن مردم او را سخنور و نقال نامند که اینها
از حب غرور و قسم از نخوت کبر است که باد غضب و نخوت بر دماغش از قوه غضبیه وزیده
بجیده اما شخص حلیم بقدر ضرورت سخن می گوید و در غیر بالالغو سکوت می ورزد و نامه
عملش را از سخنان بیهوده سیاه نمی کند در قیب و عتید را بزحمت نوشتن نمی اندازد
سعدی چه خیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی
و اینها شعبه هائی است برای شخص عاقل که از صفت حلم منشعب گشته و آدمی را بزینت آراسته
واما العلم فیتشعب منه الغنی وان کان فقیرا والجود وان کان بخیلا والمهابة وان کان هینا

واما علم انواد منشعب می شود ده خصلت پسندیده عالم غنی بی نیاز است چه غنی خصوص بمال ندارد
زیرا که مال های نقصاء و غنی عالم است که تحصیل علوم نموده است از جهل بی نیاز گشته اگر چه بحسب ظاهر مال دنیا ندارد
و عالم جواد است اگر چه بخیل در دادن مال بفقراء باشد زیرا که فضول علمش را بمستحقین و سائلین
می بخشد کدام بخشش از این بالاتر که هر چه زیادتر افاده علم کند علمش زیادتر شود بخلاف مال که از دادن
نقصان پذیرد و عالم صاحب هیبت و شوکت است در نظر هیبتی اگر چه خوار نماید نزد جاهلان
همان جاهلان هر وقت عالم را دیدند از هیبت او نمی توانند مرتکب منکرات شوند کدام شوکت
باین می رسد و عالم سالم است از مرضهای باطنی و وساوس شیطانی اگر چه بدنش مبتلا بامراض
جسمانی گردد چه آن امراض جسمانی عالم نیز محض ابتلاء و امتحان است برای رسیدن بثواب صبر که اخروی است
بعد و امراض بدن خوب می شود بخلاف امراض نفسانی که روز بروز در تزاید است تا مهلک گردد
و صاحبش را به درکات برساند پس کوشش باید که امراض نفسانی را بمعالجه اخلاق حسنه دفع نمود تا
انسان سالم گردد در حیات ابدی و عالم قرب الهی دارد اگر چه گوشه نشین باشد مردم او را نشناسند
و یا ترک نشین کنند و عالم صاحب حیاء است اگر چه مصر باشد در حفظ حقوق الهی از مردم بزبان نرم
و موعظه زیرا حقیقت حیاء ترک مشتهیات نفس است از محرمات شرعیه نه مطلق خجالت کشیدن
و عالم صاحب شأن است عند الله و رسوله اگر چه در نظر عوام پست منزلت باشد بجهت لباس و خوراک
و عالم حکیم است که وضع هر شیئی را در جای خود می کند و با هر کسی بفهم او گفتگو می نماید و اندرز میدهد
و عالم شرف دارد بر همه مردم اگر چه نسبش در نظر مردم پست باشد نمی بینید که علماء اول اهل دنیا
بعد چون بزیور علم آراسته گردید تفوق بر سلاطین یافت قال امیر المؤمنین کم من ابن من شئت و کتب ادبا

وانها

انها شعبهای عاقل است بسبب عملش فطوبی لمن عقل و علم و اما الرشد از او منشعب میگردد سداد و محکمی
در دین و عمل و هدایت براه راست و احسان مال بر مردم و علم بر امش و تقوی و پرهیزکاری از محرمات
و ترک واجبات در رسیدن بمقاصد عالیه و میانه روی و حد اعتدال در هر امری که نه افراط
می کند و نه تفریط و کارهای ثواب آور مشغول می شود و کرم و بخشش می نماید زیرا که میداند که سخاوت
از امهات فضائل است و سخاوت رشد عبارت است از اداء وجوه حقوق مثل خمس و زکوة و صدقه بر فقراء
و معرفت پیدا می کند بدین خدا خواه در اصول دین و خواه فروع دین زیرا حقیقت رشد علم است
و عمل صالح و آنهم بدون معرفت دین حاصل نمی شود فطوبی برای کسی که بواسطه رشد بر طریق وسط راه برود
و اما العفاف که اعتدال قوه شهویه است که مطیع قوه عاقله گردد و سرکشی نکند از امر و
نهی او تا از هوی و هوس خلاص شود هم در خوردن و پوشیدن و نکاح کردن بقدر ضرورت
بدن بعمل آرد و شره و دنائت را ترک گفته راه اقتصاد برود که یکی از امهات فضائل است
چنانکه گذشت از او منشعب می گردد رضاء بقضاء الهی و خوشنودی بتقدیر خدا که هر مقدار مقدر کرده راضی
شود و برای زیادتی مال و وسعت معیشت خود را از ارتکاب محرمات نگه دارد و رزق خود را
از وجه حرام نجوید و استکانت و استقامت ورزد از ریختن آب رو پیش مردمان که حفظ دائر
در این رضا بقدر است و راحتی نفس و بدن است از کوشش بیهوده و تملق و چاپلوسی نکردن با اغنیاء
و کسب عفت تفقد حال فقراء می کند و تواضع با انها می نماید نه اینکه تکبر بفروشد و تذکر حال خود می نماید
که عاقبتش چه خواهد شد و تفکر در آیات الله از ارضین و سموات و وجود و سخاوت بر محتاجین

اینها شعبه‌هائیست برای عاقل چاسهر میشود از صفت عفاف راضی شدن از خدا بآنچه مقدر نموده
و میانهٔ خلق قسمت کرده الرزق مقسوم بر فرض ناراضی شدی چه میتوانی بکنی در یقا من تقدیر الله عز
از آنکه بنده صبور باشی نه شکور و اما الصیانة از و منشعب میشود صلاح حال خود که خود را حفظ
کنی از بدی اعمال و احوال و تواضع بر مردم و فروتنی کردن نه تکبر فروختن و خود پسندی نمودن
سعدی ز خاک آفریدت خداوند پاک   تواضع بکن ای برادر چو خاک   چون آتشی سرکش مباش
و پرهیزکاری از محارم الله و توبه نمودن از گناهان و برگشتن بجهة حیله کردن از خداوند عالم و بصیر
و فهم و ادب و احسان و دوست داشتن مؤمنین و مرحبا گفتن بندگان با نهاد کرده روائی
اینها صفتهائی هستند که عاقل با آنها متصف است بجهة صفت صیانة فطوبی لمن اکرمه
مولاه بالصیانة و اما الحیاء از و منشعب میشود نرمی و ملایمت نه خشونت که ضد اوست
و مهربانی و مراقبت حال خود شدن در آشکار و پنهان که خلاف اوامر الهی نکند و مرتکب نواهی نگردد
و اجتناب از شر نماید و بشاشت و سماحت و خوش طبعی و ظفر جستن بمقصود و خوشی
و حسن ثناء و مدح بر مردم کند در میانه مردم و عیب کسی نگوید که میشود نعت شعب اینها متعلقه
که بجهت صفت حیاء عاقل با آنها میرسد فطوبی لمن قبل نصیحة الله و خاف فضیحة در دنیا و آخرت
و اما الرزانة از و منشعب میشود لطف و حزم و احتیاط و اداء امانت و ترک خیانت و صدق
زبان و نگه داشتن فرج از حرام و اصلاح مال و استعداد درست کردن در برابر دشمن و نهی
از منکر و ترک سفاهت که حرف یاوه نزند و بیهوده کسی نگوید اینها شعبات انزلت برای عاقل
خوش بحال کسی که وقار پیدا کند و خفت عقل نداشته باشد و جاهل نگردد و عفو از مردم کند و اما

و اما مداومت بر خیر منشعب میشود از و ترک فواحش و دوری از طیش یعنی در کارها عجله نکند و خود را
باجهت بعسر و حرج نیندازد تا فائده عواقب امور را ببیند و یقین در خیر آنست اتفعن نماید و حب
نجات داشته باشد از ضررهای دنیوی و عذابهای اخروی و اطاعت خداوند رحمن کند
و تعظیم شعائر الله و آیات الله کند و اجتناب از متابعت شیطان نماید و قبول کند نصائح را که
موجب عدالت است و حرف حق بگوید همه اوقات هر چند آن حرف موجب ضرر دنیوی آن باشد
اینها جزءهائیست که عاقل بمداومت خیر کسب مینماید خوشا بسعادت کسی که جلو روی خود بیاید که بنده‌هایش
باشد از قبر و روز قیامت و بیاد آورد قیام خود شرا در روز قیامت و عبرت کند از فانی شدن اشیاء
دل نبندد بکارهای دنیا نکند و اما کراهیت شر از و منشعب است وقار و صبر و نصرت و استقامت
در منهاج قویم شرع و مداومت بر رشد و ایمان بخدا و توفیر ایمان کردن بسبب اعمال خیر
و اجتناب از سیئات و اخلاص در تمام اعمال و ترک کردن چیزهائی که برایش نفع ندارد
مثل لهو و لعب و لغویات و محافظت کردن چیزهائیرا که منفعت دار باشد عاجلاً و آجلاً
اینها خصالتیست که عاقل با آنها میرسد بسبب نگاه داشتن شر فطوبی بر شخص که اقامهٔ حق الله کند و جنگ
بحلقه سبیل الله زند و حکم نگه دارد و اما ظاهر ناصح از و منشعب میگردد زیادتی عقل و کسب
و کمال عقل است بآنکه نصیحت دیگری قبول کند دیگر محتاج بتجربه خودش نیست که عمرش را تلف نماید در رسیدن آن
نصیحت و نیکوئی عواقب که پشیمان میشود از عملها که کرده است و نجات یافتن از مذمت مردم بجهت
ارتکاب عمل قبیح و قبول نصیحت و مودت مردم برادر را که میگویند آدمی حرف شنو و مرد خوبست

و انشراح صدر بحفظ کردن نصایح و انصاف دادن در شنیدن کلمات حق که اگر بزرگ مجربات باشد
ترک کند نه آنکه بدش آید بجهة آنکه شنونده مرتکب آن بوده نباید قبول کند که خلاف عادت اوست
و تقدم جستن در کارهای نیکو بر دیگران زیرا در تأخیر آفات است شاید مانعی جلو آید نتواند
و قوی دل شدن در طاعت خدا در عمل آوردن عبادات و کسل و سستی در عمل نباشد و اینها است
فوائد طاعت ناصح خوشا بحال کسی که سالم بماند در میدان کشتی گیری هوای نفس پهلوان باشد زمین
بینداز در کشتی نه بزمین بخورد که برای مرد ننگ است در جنگ نفس اماره با خاک یکسان گردد
و تمام این خصلت که از عقل منشعب میشود بعد شمعون عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله
مرا خبر بده از علامتهای جاهل که ضد عقل است حضرت خاتم الانبیاء فرمودند اگر با جاهل مصاحبت
کنی ترا زحمت میافکند و اگر از او کناره کنی دشنام میدهد و اگر بتو چیزی بدهد منت بر تو میگذارد
و اگر باو چیزی عطا کنی کفران نعمت میکند شکرت بجا نمی‌آورد من لم یشکر العباد لم یشکر الله و اگر باو مطلب
سری بگوئی خیانت در راز داری و افشاء میکند و اگر او بتو یک سخن پنهانی بگوید ترا متهم میکند و اگر
مستغنی شد نافرمانی خدا میکند و او شخص درشت خوی غلیظ القلب است و اگر فقیر بی چیز گشت
سایر نعمتهای خدا را انکار میکند از صحت و تندرستی در عقب کاری از غایت نادانی ذکری نمیرود و اگر
شادمان شد اسراف در شادی میکند و طغیان میورزد و اگر محزون شد از رحمت خدا
مایوس میگردد و اگر بخندد مثل خر قهقهه میکند و اگر گریه کرد خورخور میکند بصدای داد و فریاد
و بدی باشخاص ابرار و نیکوکار میگوید و خدا را دوست ندارد و مراقبت حال خود نمیکند و حیا
از خدا نمیکند و یاد خدا نمیکند و اگر او را خوشنود نمودی ترا مدح میکند و میگوید در حق تو

اوصافی را

اوصافی را که تو دارای آن اوصاف نیستی و اگر بر تو غضب کند دیگر مدحت نمیکند میگوید در حق تو آن بدیها
که تو آنها را بجا نیاورده اینها عادت جاهلان است خواهی بیک شهر این سر طلب کنم کی قصاید شعرا را
در خصوص امرائی که برای جیفهٔ دنیا جبون را شجاع الدوله و بخیل را حاتم زمان لاغر را چاق و کور را چشم دار
میخوانند اگر ممدوح چیزی نداد یا کم داد بعکس آن بشتی فوق ما یقال حرفهای شنیع خنده دار است
و شنونده‌های این شعرهای موهومات و مرکبی از متخیلات ترهات جاهلان مثل خود شی
مستغنی در شهوات بنده هوی و هوس از خدا طریق ضلالت را سالک و در متابعت ابلیس
تا ملک اسم سائر آنها و نام شاعر آنها در قرآن غاوون است قال الله تعالی والشعراء یتبعهم الغاوون
بعد شمعون گفت یا رسول الله مرا خبر ده از علامت اسلام فرمودند اسلام عبارتست از ایمان
و علم و عمل شمعون گفت علامت ایمان و علم و عمل کدام است فرمودند اما علامت ایمان
چهار تا است اقرار بتوحید خدا و ایمان با او و صفاتش و ایمان بکتابهائی که نازل کرده است
بر انبیاء و ایمان برسولان خدا یعنی تصدیق قلبی از روی یقین نه گفتن زبانی بدون تصدیق قلبی
که آن علامت منافق است و اما علامت علم آن چهار تا است علم بخدا است و علم بمحبت خدا است
یعنی که از حب ذاتی خود موجودات را ایجاد نمود محبوبش قرار داد و بواسطه لطایف محبت و نوامیس
شریعت فرستاد تا موجودات بسبب آن رسومات متکلف گشته و مجاهدت نموده تا خود را بمنزلت
حب و محبوب برسانند و الا در عقب ماندند و از درگاه محبوب رانده خواهند شد گفت کنزاً
مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق که عرف بجهة این حب ظاهر است که تمام موجودات بهم مرتبطند
سعدی عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست   من نیز بر آنم که همه خلق بر اوست

و علم بفرائض واجبات دین و علم حفظ آنها تا اینکه از عهده تکالیف الهی بیاید و اما عمل
نماز و روزه و زکوة و اخلاص در عمل یعنی رضاء خدا نه سمعه و ریاء و ترک قرار دادن در عمل
غیر از خدا را زیرا که غیر اخلاص در بعضی مواقع مبطل عمل است و در بعضی جاها سبب قبول نشدن عمل است عند الله
بعد شمعون عرض کرد مرا خبر ده از علامت صادق و علامت مؤمن و علامت صابر و علامت تائب
و علامت شاکر و علامت خاشع و علامت صالح و علامت ناصح و علامت موقن و علامت
مخلص و علامت زاهد و علامت بار و علامت متقی و علامت متکلف و علامت ظالم
و علامت مرائی و علامت منافق و علامت حاسد و علامت مسرف و علامت غافل
و علامت کسلان و علامت کذاب و علامت فاسق و علامت جائر خائن
پس رسول الله فرمودند اما علامت صادق راستگو چهار تا است در قول ثش راستگو باشد و رایت کردار
و تصدیق وعد و وعید خدا کند یعنی آن ثوابهائی که در مقابل اعمال صالحه بندگان از آنها خبر داده است
همه را تصدیق کند و بگوید این همه ثواب در برابر یک عمل جزئی عنید هستند مثلا در خبر نبوی وارد است که هر بنده
که یکدفعه تسبیحات اربعه را بگوید در بهشت ملائکه برای او درختهائی می نشانند و قصرهائی می سازند
عمر گفت یا رسول الله پس ما خیلی قصر و درخت داریم فرمودند بلی اگر خراب نکنید و نسوزانید یعنی
بسبب سیئات بعد آنها را خراب و باطل نکنید و هم چنین هر چه خلاق عالم باشخاصی که گناهان کبیره
کرده اند در جزاء اعمال آنها جهنم و مار و آتش وعید فرموده تصدیق کند که راست است و عتراض
آن نکند که برای یک ساعت شهوت پرستی چرا باید عامی مخلد در جحیم باشد زیرا حق فطرت خلیقه خود در آتش
و بعد از هر رحمت رحیم است که بعضا در مرتکب این عمل شده و قول خدا را تکذیب نموده نه تنها آن عمل است

دوفاء بعهود خالق و مخلوق را تصدیق نماید و بجا آورد یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعهد به هر عهدی
که با مخلوق بست وفاء نماید خیانت نکند از جمله عهود الله متابعت انبیاء است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولوا الامر منکم اطاعت و تصدیق و ولایت ائمه اثنی عشر نمودن خروج از عهد است و نقض
پیمان است و اطاعت شیطان است الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین
ان اعبدونی هذا صراط مستقیم راه کج کردن و برگشتن و کر تابع شدن نقض عهد و میثاق عالم
ذر است و اجتناب از غدر و مکر و حیله است که با هیچ مؤمن مکر نکند و حیله نجوید و بغدر و مکر
حق دیگری را غصب نکند و کلاه علی را بسر معاویه نگذارد و لباس خلافت ابی الحسن را بر تن
ابو حفص نپوشانند و بدروغ و تزویر بسیار گرفتی چند کلمه خود ترا ناسب بحکم امام علیه السلام نداند
و اما علامت مؤمن آنست که رئوف و فهیم و حیاء کننده است و اما علامت صابر چهار است
صبر در مکاره است یعنی خودداری کند در شتهیات نفس و جزع در ورود مصیبتها نکند و شکایت
در ابتلاءات بمردم نکند بلکه شکایت بدرگاه پروردگار و رفع بلاء و محن از او خواهد که صبر جمیل
این است و عزم جزمی در اعمال بر و نیکو داشته باشد و بتسویف و تاخیر نیندازد و فی التاخیر
آفات و تواضع و حلم داشته باشد و اما علامت توبه کننده چهار است که عملش خالص
باشد برای قربت بخدا و ترک باطل نماید یعنی آن اعمال قبیحه که مرتکب شده نادم گردد و در آینده
پیرامون آن باطلات نگردد و لزوم حق است اگر ترک عبادات نموده قضائش را بجا آرد
و اگر حقوق الله را از خمس و زکوة و حج نداده بدهد و بجا آرد و اگر حقوق مردم است از مال اجحافش
رد کند و اگر حقوق الناس از بابت غیبت و افتراء باشد حلیت بطلبد و استغفار جوید

و حرص بخیر است یعنی خیلی شائق باشد در بجا آوردن کارهای خیر بمرتبه که اعمال خیر را از دو باشان معطل
گردد که مبالغه آنی باشد و رفع موانع هر چه باشد در اتیان بخیر بکند سیما خیرات عمومی که نفعش بیشتر
ناس عاید گردد مثل راه ساختن و مسجد بنا کردن و بیدرست نمودن و مجالس فضائل ترتیب دادن
و اما علامت شاکر چهار تا است شکر بجا آوردن در نعمتهای خدا که باو داده است یعنی شکر حقیقی
آنست که بنده آنچه نعمتها خدا باو داده هر یکی را بر آنگونه استعمال کند که خدا امر فرموده بآن مثلا گوش را
شنیدن کلمات حق و چشم را برای عبرت گرفتن و زبان را بذکر و امر بمعروف و نهی از منکر و دست را
برای دعا بلند کردن و حاجت خویش و مسلمین بجا آوردن و پای را بعبادتگاه رفتن و در راه
کارهای امر خوارج قدم برداشتن و همچنین سایر اعضاء و قوی اینها شکر حقیقی است اگر چه بزبانش
الشکر لله و الحمد لله نگوید زیرا گفتن زبان با کفران نعمت اعضاء و جوارح لقلقه لسان است
بلکه موجب نقمت الهی است و اما رهنما فقر است که زبانش با کردارش مطابقت ندارد و در نظر آید
و صبر در بلاها نمودن تا از خدای تعالی اجر جزیل یابد و اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون
چون این ابتلاء و مصیبت از جانب خدا مقدر شده برای امتحان مؤمنین است که آیا درست ایمان
آورده اند یا بجسب ظاهر شهادتین گفته اند قال الله تعالی و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال
و الانفس که خداوند علیم برای مصلحتهای مؤمن او را مبتلا می کند بترس از دشمن دین و در رزق را
براو تنگ می گیرد و مالش را کم می کند و اولادش را از او می گیرد تا صبرش معلوم شود اگر صبر کرد و ایمانش را
بمرتبه یقین رسید که اینها نعمتهای خدا بود داد و گرفت و حمد بجا آورد جزاء الوقت آخر اینها
مبارک است

مبارک است و لکن صلوات الله علیهم در جمله بسر باندک خودداری کردن و جزع نه نمودن و پیراهن پاره
نکردن و شکایت بمردم نکردن که جوانم از دستم رفت و خانه ام خراب شد و مالم در دریا غرق گشت
و صبر نمودن محض رحمت الهی و صلوات ایزدی کشتی است طوبی لمن شکر و ویل لمن کفر
و قناعت کردن و اکتفا نمودن باندازه روزی که خدای عادل میان مخلوقات قسمت کرده است
زیرا رزق رسان خدا است و کوشش زیاد جز پاره کردن کفش و خسته نمودن بدن ثمری
نیارد چنانکه سید الشهداء علیه السلام در روز عاشوراء خطاب بلشکر ابن سعد نموده نصیحت می فرماید
در جمله با این شعر متمثل می شود و ان کانت الارزاق قسما مقدرا فقلة سعی المرء فی الکسب اجمل
چون روزی مقدر است قدری کوشش کم نمودن بهتر است زیرا که تدبیر مردم تقدیر الهی را نمی تواند تغییر بدهد
ع گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را گر زمین را باسمان دوزی ندهندت زیاده از روزی
اگر روزی بدانش در فزودی ز نادان تنگ روزی تر نبودی بنادان آنچنان روزی رساند
که صد دانا در و حیران بماند نه ستاید و تعظیم نکند مگر بخدا و دوستان خدا بهر خدا ای اهلیه
بخود آی نه از طمع مردم سفله را ستایی تا جیفه دنیا بدست آری و در کارهای ناشایسته خرج کنی
و اما علامت خاشع چهار است مراقبت خدا در سر و آشکار و کارهای نیکو کردن و فکر روز قیامت
نمودن و مناجات با قاضی الحاجات کردن چاره دردهای پنهانی از عالم السر و الخفیات

[illegible]

و اما علامت صالح چهار است صفاء دادن قلبش از وساوس خناس یوسوس فی صدور الجنة والناس
و اصلاح عملش از شرک و ریاء فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا
و کسب خود را اصلاح می کند که از ممر حلال باشد نه از وجه حرام فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب
و تمام امورات خودش را اصلاح می کند که هیچ کدام موجب سخط الله نشود و بمیزان شریعت سبک و سنگین نیاید
و اما علامت ناصح چهار تا است در میانه مردم حکم بحق کند و عطا کند حق را از خودش یعنی
هر چه نصیحت می کند اول خودش عمل کند بعد به دیگران یاد بدهد قال الله تعالی اتامرون الناس بالبر
و تنسون انفسکم و اگر مردم را از مناهی نهی کرد اول خودش ترک کند بعد مردم را امر باجتناب نماید
قال تعالی کبر مقتا عند الله لم تقولون علی الله ما لا تفعلون شعر خود بیند نا گرفته مده پند دیگران
پیکان به تیر جا کند انگاه با نشان و آنچه پسندد برای مردم آن مراتب را که برای خودش می پسندد
و بر هیچ کسی تعدی نکند و ظلم را بر خود و بر دیگری روا ندارد اگر چه حیوانات ضعیف و مورچه نحیف باشد
سعدی مرنجان تو موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است و اما علامت
موقن شش تا است بوجود خدا حقیقتا یقین کند پس بخدا ایمان آورد و بمقصد یقینش بصدق نماید
و یقین بمرگ نماید از او حذر کند یعنی کارهائی نکند که بعد از مرگ وبال شود اگر مردم یقین بمرگ داشتند
اجتناب از بدیها می کردند بلی می گویند مرگ حق است لیکن برای همسایه نه برای من فی ما علینا اهتم
و طالب عیش و غفلت و امید از مردن بدرد ما در حال که می بیند یاد می کند هر قدر باشد آخر خواهد رفت

و یقین

و یقین کند که بعث حق است یعنی بعد از مردن دوباره زنده شدن برای دیدن جزای اعمال حق است
و ثابت بگوید من یحیی العظام و هی رمیم تا جواب بشنود قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم
پس باید بعث را حق بداند و از رسوائی بترسد که روی صلحاء سفید و روی اهل عصیان سیاه است
و یقین کند که جنت حق است تا مشتاق آن گردد و عمل خیر بجا آرد و با حور العین وصلت گوید
و یقین کند که آتش حق است تا سعی و کوشش زیادتر باشد برای نجات یافتن از آتش
و یقین کند که حساب حق است پس حساب خودش را در دنیا بکند تا مرتکب نافرمانیها نگردد
تا محتاج بحساب نشود فحاسبوا قبل ان تحاسبوا فمن یعمل مثقال ذرة شرا یره و اما علامت مخلص
پس چهار تا است قلبش سالم از وسوسه شیطانی و جوارحش سالم از تبعیت هوای
نفسانی باشد که قوای غضبیه و شهوتیه تابع قوه عاقله و ملائکه رحمانی باشند
و خیرش را بمردم برساند و مردم را از شر خود نگه دارد و اما علامت زاهد ده تا است
کف نفس از محارم کند و خودش را از بدیها نگه دارد و فرائض شرع را بجا آرد
اگر غلام باشد اطاعت مولایش را نیکو شمارد و اگر مالک باشد مملکت خویش
آباد بدارد و بر رعیت جور و ظلم نکند صاحب حمیت و حسد نباشد احسان کند
بر کسی که با او بدی کرده است برای رضاء خدا که این یکی از صفات الهی است که پرده
ناموس گنهکاران ندرد و روزی نافرمانها را نبرد و قطع برساند بر کسی که با او قطع رسانده است
و عفو کند از کسی که با او ظلم کرده است و تواضع کند در حق خدا یعنی شعائر الله را بزرگ شمارد

و اما علامت باران هم ده تا است حبش لله و بغضش لله باشد که محبت او با تمام مردم را
اعم از اولاد و خویش و غیره برای خدا باشد نه از رقت قلب که این از اولاد من است
و هم چنین غضبش برای مناهی الله باشد نه از جهت انتقام از کسی که او را بغضب آورده
چنانکه امیر المؤمنین مشرکی را در یکی از غزوات خواست بجهاد فی سبیل الله بکشد آن آب
دهنش را بروی امیر المؤمنین انداخت مولوی این حکایت را بنظم آورده است
ع او خیو انداخت بر روی ع حضرت از سر قتلش گذشت گفتند یا امیر چرا
فرمود چون آب دهنش را بروی من انداخت اگر می کشتم برای انتقام بود نه جهاد و بغض فی سبیل الله
پس باید شیعه آن بزرگوار اقتداء بمولای خود کند حب و بغضش فی سبیل الله باشد
و مصاحبتش و رفاقتش هم لله باشد و مفارقتش هم و غضب او فی الله و خوشنودیش
هم و عملش خالص و طلبش رضاء الله و خشوع قلبش بر خدا و در حالتی که خائف
از غضب خدا و مخوف از عظمت پروردگار که طاهر از خباثت مهلکات و موبقات
و مخلص خود از محرمات و حیاء کند و خجالت بکشد از خدای عالم البصیر که در حضورش
مرتکب فعل قبیح و گوینده حرفهای لغو نباشد مراقب نفس اماره اش گردد تا عبادتش
الطوری که خدای تعالی فرموده نیکو و محسن باشد از خود کم و زیاد نکند که بدعت است
زیرا که عبادات الله توقیفی است بهیچ وجه نمیتوان تغییر داد حتی بخیال اینکه این ذکر و یا ورد
بقدر عدد از شرع رسیده مثلا من زیادتر بخوانم و یا اضافه کنم بجهت نیکی ثواب زیاد جایز
نیست غرض بقدر یکمو نباید تجاوز کرد که نماز و روزه بسی فرموده نفس بکار است فکری باید است

و اما علامت متقی

و اما علامت متقی شش تا است ترسیدن از خدا و حذر کردن از شدت قهاریتش
چنانکه رؤف است هم چنان شدید البطش است که جهنم یک مظهر از مظاهر غضب خدا است
و بعد از جلوه های قهاریت اوست که بیک نافرمانی شیطان با آن عبادات رجیم گشت
تو با این همه نافرمانی خودت را مستحق بهشت و مقرب درگاه حق میدانی و عزیز بی جهت می پنداری
و حال صبح می شود روز را شام می کند باید بمرتبه از خدا بترسد گویا او را می بیند اگر تو چشم
بصیرت نداری خدای جل جلاله تو را می بیند زهی بی شرمیت که بنده ذلیل در حضور مولای جلیل بی ادب باشد
و بی ادب محروم ماند از لطف رب و متاع غرور دنیا او را مهموم و مغموم نکند چه اثر
فانی است و شیئ فانی دلبستگی را نشاید و هیچ چیز دنیا در نظر او بزرگ شمرده نشود
برای حسن خلقی که متقی دارد چه یعنی تقوی پرهیزکاری است از دنیا و ما فیها مگر بقدر ضرورت
معیشت که آنقدر را بدست آوردن و خود و اهل و عیالش محتاج مردم نه نمودن از اعظم
عبادات است و تواضعش نه دون نه مقابل سایر خیرات است چنانکه در حدیث وارد است
و اما علامت متکلف چهار است متکلف آن شخص را گویند که دارای هنر و کمال شایسته
نیست خود را بزحمت و کلفت بر آن وا میدارد که در نظر مردم صاحب آن هنر و یا کمال
بخوانندش که این از شعب قوه غضبیه و از اقسام فخر و کبر است که از جهت ناشایسته که ضد عقل است
یکی جدال و بحث نمودن است و ربط لبی که مقصود او نیست و فایده هم ندارد مگر خود نمائی
مثل اینکه دو نفر در یک مسئله علمیه مباحثه می کنند مقصود جدال کننده این است که غلبه بر طرف خود کند

بهوای نفس خواه مطلب حق باشد و یا باطل که این را مماراة می‌گویند و شرعاً این صحبت حرام و ممنوع است چنانکه می‌بینید که اکثر جهال که چند کلمه از علوم یاد گرفته اند بدون اینکه حقیقت آن مطلب را بفهمند اگر چند نفر با آنها نطق رد کنند گوش بدهند صدای را خشن و رگ گردنش متورم شده گاه باینطرف [و] گاهی بآنطرف می‌جهند گاه بآنطرف می‌جهند دست بدهن آورده حروف را از گلویش بیرون می‌آرد گویا حروف از قبیل ماده و جسم است دیگر نمیدانند کلمات از قبیل صوات است و خود عرض غیر قار بالذات است جزم است موجود تا معدوم شود و کلمه دوم بوجود نمی‌آید با صد چیم خم می‌خواهد بر خصم غلبه کند و بگوش مستمعین بکشد که منم عالم غیر مفهم و در سئوال و جواب نادان متهم یعنی حیوان معجم بدون ملاحظه و تناسب کلمات مشوش باهم میبافم گوسالمنی الملکی میزنم و مسلم است که مستمعین زود نادانی او را می‌فهمند و بحثش نمی‌خرند برای او نمی‌ماند جز نفس درازی و حروف یاوه بافی

و قسم دیگر از مجادله که کلام ایشان نامطبوع است و از اقسام اقامه حجت بر احقاق حق و ابطال باطل است شرعاً واجب است که برای اشخاصی که اهل حکمت و برهان و شایسته موعظه و ایمان نیستند بحکم وجادلهم بالتی هی احسن در قبال معاندین و منکرین توحید و دین اقامه کنند و آن شخص باطل را مجاب کرده هدایت بطریق مستقیم و دین قویم نمایند تا تمسک بحبل الله المتین کنند و ضلالت را مبدل بهدایت کنند و از انحراف برگشته بحد اعتدال ایمان آیند و آن جدالی است که مقدماتش از مشهورات عرفیه و از مسلمات خصم باشد بکلمید را توضیح

از کلام الله

از کلام الله می‌آورم فی سورة البقرة الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان آتیه الله الملک اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت قال انا احیی و امیت قال ابراهیم فان الله یأتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب فبهت الذی کفر والله لا یهدی القوم الظالمین نمرود ادعاء خدائی کرد حضرت ابراهیم بسویش مبعوث شد چون اهل فهم و علم نبود از ضعف خود ترا خدا او انمودی کرد حضرت ابراهیم بجادله بر دخت و گفت مرکوی من خدایم باید افعال کردگار داشته باشی زنده را مرده و مرده را زنده کنی فرعون یکنفر محبس را کشت و اند یکری را خلاص کرد گفت انا احیی و امیت او را کشتم و اند یکری را که زنده بود زنده کردم که مستحق کشتن بود حضرت ابراهیم دید نمرود ملعون مغالطه کرد فرمود خداوند حقیقی آفتاب را از مشرق بیرون میدهد تو از مغرب در آر که اینها مقدماتی است مشهور عرفی که اهل کسی دیده نمرود عاجز ماند زیرا حرکت آفتاب در تحت تصرف او نبود تا آنقدر را بجا آرد فبهت الذی کفر مات مبهوت ماند از مجادله عاجز گشت و لسوزاندن حضرت ابراهیم قدم گذاشت اینجا بالمره مغلوب گشته بنده گیش ظاهر گشته بعد از خطاب با مار گولی بر دار و اهم چنین در مجادله مشرک مکه قال من یحیی العظام وهی رمیم جوابش نازل شد قل یحییها الذی انشاءها اول مرة و هو بکل خلق علیم چه ایجادش از عدم سخت تر است در نظر مردم از ایجاد بعد از موت که ماده خاکی باقیست چو باره از آن ماده ترکیب نموده و بروح مصور می‌کند چه علم بتمام خاکهای توده اثر دارد غرض علامت متکلف جدالست در مطالب بیفائده و نزاع است با عملائی که بالاتر از و هستند و اخذ می‌کند چیزهائی که نه در دنیا بدردش می‌خورد و نه در آخرت جز ابله سفیه است و تمام هستی در کار رمگاه که او را از هلاکت دنیا و آخرت نجات نمیدهد در دنیا فقیر و گرسنه و پریشان و در آخرت بلا دین و بی ایمان

و اما علامات ظالم چهار است به مافوق خود ظلم می‌کند بنافرمانی کردن باو امراد که بجا نمی‌آورد و اشخاصی که از او پستر اند بقهر و غلبه با آنها مالک الرقاب می‌شود و حق را دشمن دارد و ظلم را آشکار می‌کند و ظلم عبارتست از گذاشتن شیئ در غیر ما وضع له مثلاً زبان موضوع است برای تکلم در مایحتاج خود از امر معیشت و یا در ذکر خدا و قرائت قرآن و دعاء و موعظه و امر بمعروف که عین عدالت است زیرا که زبان را استعمال کرده و تکلم نموده بآن مطالبی و حوائجی که خلاق حکیم زبان را برای آن در انسان آفریده و اگر دروغ بگوید و یا دشنام دهد و یا در راه حیله و مکر و تضلیلات اذا خلق مردم و یا بلغو یات و هذیانات و فعلی تکلم نماید ظلم است زیرا زبان را در غیر ما وضع له استعمال کرده است اهم چنین است سایر اعضاء و جوارح انسان اگر در غیر آنچه خدا از و خواسته و بغیر انها را بیان نموده بکار بدارد ظلم است و از حد اعتدال بیرون رفته است و دور از رحمت خدا مانده و کفران نعمتهای نموده و شکرش را بجا نیاورده چنانکه گذشت شکر هر نعمت آنست که آن نعمت را بانطور که خدا خواسته در آن صرف نماید و کفران نعمت بمنزله کفر منعم است که با معاندین و منکرین که کافر حقیقی اند هم دوش و معذب در نار اند از این جهت ظالم نجات اخروی هیچ ندارد زیرا علاوه بر کفران نعمت منعم حقیقی بعض از اقسام ظلم که تعدی در حقوق غیر است از فقراء و ضعفا و گرفتن اموال مردم بغضب و قهر غلبه باید در روز جزاء اعمال از عهده حقوق آنها بیاید و همه را رد نماید آن روز دستش خالی است از متاع دنیا چیزی ندارد که بتواند بدهد و از دین مردم خلاص جوید خدا وند عادل احکم الحاکمین است تا صاحبان اموال راضی نباشند باید در عذاب ابدی در جحیم مخلد بماند فاکل الظالم ذق انک انت العزیز الکریم خیلی خود را عزیز میبیند اکنون حالا بچش الم عذاب را تا بفهمی

و اما علامت مرائی چهار است حریص در عبادات و عبادت می‌شود اگر پیش او کس باشد و اگر تنها شد کسل است و حرص دارد بر اینکه هر کار که میکند مردم او را مدح کنند و ظاهر شرا آراسته میکند بزحمت و مشقت تا شغله ناسی او را عابد عالم بدانند و در باطن خلاف از نیکوئی است

و اما علامت منافق نیز چهار است فاجر ظالم جائر صاحب کینه است زبانش با قلبش مخالف است و گفتارش با کردارش و ظاهرش با باطنش و ای بحال منافق از آتش جهنم ان المنافقین فی الدرک الاسفل سایر گنه کاران در طبقات بالاتر از و مقر و مقام دارند

و اما علامت حاسد هم چهار است غیبت سعایت تفتیش و تملق بر شر و فتن و شماتت بر اشخاصی که مصیبتی بر آنها وارد شده است و یا مال شدن مال همنمدان اگر چه باو هیچ از آن مال نرسد و فرق میانه غبطه و حسد آن است که حاسد هر نعمتی که در نزد شخص ببیند آرزوی زوال آن نعمت از او دارد که بخودش برسد و این صفت کفار است و غبطه آن است که شخص از خدا مسئلت می‌نماید بقاء آن نعمت در دست دیگری و مثل او را از خدا برای خود هم می‌خواهد و این صفت مؤمنان است

و اما علامت مسرف چهار است فخر می‌کند بر چیزهای باطل مثلاً من فلان لباس دارم و پر نکبت و دولت و از اولاد شیخ ابو الهیثم هستم شیخ ابو الهیثم مرد ملائی بود در کنج مدرسه جائی حطاب تسخیر از آن حلوای شیخ بهائی مرحوم بخوان و می‌خورد غذائی که پیش او حاضر نیست چون قانع او را می‌گویند هر چه که موجود دارد در وقت غذاء همه را از امیر خورد و خود را بتکلف نمی‌اندازد و مسرف ضد اوست اکتفاء بموجود نمی‌کند و اشتهاء شیئ معدوم می‌نماید بصد زحمت و تعب و قرض و مال مردم تحصیل میکند می‌خورد زیر دین مردم می‌ماند دیگر نصیبان حقیقی نمیدهد

کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین ثم ان [illegible] کلوا واشربوا [illegible] ولا تسرفوا ان الله لا یحب المسرفین

ومنصرف از اصطناع معروف و اعمال خیریه روگردان است بجهت کبر و فخر و زیاد خوردن و اما علامت میمون
که کسالت میآرد و انکار می‌کند و دشمنی دارد کسی را اگر با او نفعی نرسانده و اسباب افترا فراهم
نه نموده و اما علامت غافل چهار است کوری باطن از دیدن راه هدایت و شنیدن کلمات حقه
من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی میگوید رب من در دنیا چشم داشتم چرا کور شدم جواب می‌شنود تو
در دنیا کور بودی از دیدن آیات بینات حق که انبیاء باشند و کوش نفرمودی سخنان انها نکردی از این
سبب در محشر هم کور خواهی شد و علامات دیگرش لهو و لعب و فراموش کردن سخنان حق
که شنیده است و اما علامت کسلان نیز چهار است در کارها اینقدر سستی میکند و تاخیر می‌اندازد
تا وقت انها میگذرد و اگر یک کار کرد انقدر افراط در آن می‌کند تا او ضایع می‌کند و از حد تجاوز می‌کند
و انقدر ضایع می‌کند تا گناه کار می‌شود و در کارهای خیر ملول و بی‌حضور است و اما علامت کذاب
چهار است اگر بگوید راست نمی‌گوید و اگر راست بشنود تصدیق نمی‌کند و سخن‌چینی و بهتان زدن
و اما علامت فاسق چهار است لهو و لغو و عدوان و بهتان و اما علامت خائن جابر
چهار است عصیان رحمن و اذیت همسایه‌ها و جیران و دشمنی با امثال و اقران خود و بهتان
و افتراء بمردم بستن پس شمعون گفت یا رسول الله مرا شفاء دادی و صاحب
بصیرت کردی از کوری باطن پس بخش بلا بده را اهانت که بسبب انها بحق هدایت یابم
پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند دشمنهائی داری که تو را می‌جویند تا با تو جنگ
کنند و دینترا بربایند انها از جن و انس‌اند اما ان دشمنهائی که از طایفه انس شند

قوم هستند

قوم هستند که از اخرت حظ و ثوابی ندارند و انها رغبت ندارند بعطیه‌هائی که در خزینه خدا مخزون است
بدرستیکه همت انها سرزنش کردن است باعمال مردمان و هرعیب بد که کردند خودشان را در ارتکاب ان
ملامت نمی‌کنند و از کارهای زشتشان پرهیز نمی‌کنند اگر تو را در عمل صالح دیدند بر تو حسد می‌برند
میگویند عمل ریائی میکند و اگر تو را فاسد دیدند می‌گویند این شخص خیر ندارد و اما دشمنان
تو از طایفه جن ابلیس و لشکر او است اگر انها بیایند بتو بگویند پسرت مرد در جواب انها بگو
مردمان زنده خلق شده اند برای مردن و و احدی شده است جگر گوشه من به بهشت تا مرا شاد کند
و اگر بیایند بگویند مالت تلف شد بگو الحمدلله انکسی که عطا کرده بود از من گرفت و زکوة
از من رفت دیگر زکوة دادن بر من واجب نیست و اگر بیاید و بتو بگوید چه قدر مردمان تو زیاد است
قصدش این است که تو را به عجب بیارد بگو بدیهای من زیادتر از افعال حسنه من است
و اگر بیاید بگوید نمازت خیلی زیاد است بگو غفلت من زیادتر از نماز خواندن من است و اگر بگوید
خیلی مرد عطاء و بخشش میکنی بگو آن مقدار که میگیرم از خدا زیادتر از آن است که بمحتاجین میدهم
و اگر بگوید چه قدر مردم بتو ظلم میکنند بگو انهائی که من برانها ظلم می‌کنم زیادتر از ظالمین بمن‌اند
و اگر بگوید چه قدر عمل عبادت میکنی بگو زمانهای دراز معصیت کرده‌ام و اگر بیاید و بگوید
شراب بخور بگو مرتکب معصیت نمیشوم و اگر بگوید چرا دنیا را دوست نداری بگو دنیا را دوست
ندارم بجهت اینکه هر که او را دوست داشت ان هم را بازی داد تا هلاک نمود سعدی حالت
تا پایدار نیست بدنیا منه دل دوستی را نشاید این غدار غرض از این گفتن‌ها وسواس ابلیس است
در صدور ناس که از راه مکر و حیله میخواهد مؤمن را در عبادتش صاحب عجب کند تا ثواب نبرده باشد

و معالجه این امراض و آلت قاطعه این دام تزویر همان کلمات شریفه است که خاتم الانبیاء فرموده
که ابلیس پرتدلیس از تو مایوس گشته دیگر دامهای پیچاپیچ تزویر در راه هدایت تو نگسترد و انوار عنایت
قلب مشغول عبادت و اعمال خیریه شوی و بعد از بیان کردن حضرت خاتم وساوس ابلیس
و خناس مفرات صفات فخر و تکبر را بیان میکنند و بهر تبعیت انبیاء بنی اسرائیل کلام می‌کنند
میفرمایند ای شمعون تابع شو بانبیاء که حضرات یعقوب و یوسف و داود باشند
بدرستیکه خدای تبارک و تعالی زمانیکه خلق کرد مرتبه سفلی را فخر کرد و برخود بالید و گفت
کدام چیز است که بمن غلبه کند پس خداوند عالم زمین را خلق کرد و او را هموار کرد بر پشت ان طبقه
سفلی تا ذلیل شد از سنگینی خاک و بعد از ان نه زمین فخر کرد که کیست که بر من غلبه کند
پس خالق کوهها را خلق در پشت زمین مثل میخ محکم که نگذاشت زمین بجنبد و حرکت
نماید و او را ذلیل کرد و مستقر نمود بعد کوهها فخر نمودند که در روی زمین بودند بلند گشتند سرکشی
نمودند و گفتند چه چیز است که با ما غالب باشد پس خدا خلق کرد آهن را تا کوهها را پاره کرد
ذلیل گشتند بعد آهن فخر کرد و گفت که منم غالب تنها و گفت کدام چیز است که بر من غلبه کند
خالق آتش را خلق کرد آهن را نرم و آب نمود و او را ذلیل کرد بعد آتش سرکشی نمود
و شهقه و زفره نمود و فخر کرد و گفت کدام مخلوق است که بر من قاهر باشد پس خدا خلق کرد
آب را که او را خاموش نمود ذلیل کرد و او نیز فخر کرد و بناء سرکشی گذاشت و گفت کیست
که بر من غلبه کند خالق باد را خلق کرد آب را بموج آورد و بر او گفت انچه در تران بود برد و آورد
و آب را از جریان حبس کرد و آب ذلیل شد و بعد باد فخر نمود و تند و زیدن گرفت و گفت
کدام چیز است که بر من غلبه کند پس خلق کرد انسان را بناء عمارت کند است و خانه ساخت

تا خود را

تا خود را از باد و غیر آن محفوظ بدارد پس باد را انسان ذلیل کرد و بعد انسان طغیان کرد و گفت
کیست که از من شدیدتر باشد از جهت قوه و قدرت پس خلق کرد مرگ را که انسان قاهر گشت
انسان ذلیل شد و بعد مرگ بخود بالید پس خداوند عز و جل فرمود فخر مکن بدرستیکه من تو را ذبح — در روز قیامت
خواهم کرد میانه دو طایفه که اهل بهشت و آتش باشند بعد از ان هیچ وقت تو را زنده نخواهم کرد
پس مرگ ترسید بعد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله فرمود حلم غلبه میکند غضب را و رحمت غلبه میکند
سخط را و صدقه غلبه میکند خطیئه و گناه را بدانکه درین حدیث شریف اصول علم اخلاق
نوشته شده است که مرجعش ان چهار صفت حکمت و عدالت و عفت و شجاعت است
که منشعب از عقلیه و ضد انها مذموم است که از شعب جهل است و تمام انبیاء برای این مبعوث
شده اند که اخلاق مردم را نیکو کنند و از صفات رذیله ممنوع بدارند چنانکه خاتم الانبیاء
فرمودند بعثت لاتمم الاخلاق یعنی مبعوث شدم که اخلاق حسنه را که انبیاء گفته‌اند
و ناتمام گذاشته‌اند باتمام برسانم زیرا که شریعت اسلام هیچ صفتی را از اخلاق حسنه باقی نماند که بیان نکرده باشد
چنانکه در این جزء اول ده تا بیان کرد و انچه تا را نیز هر یک را منشعب بده صفت و از هر صفت
سه و چهار و شش تا بیان کرده‌اند با قیمترا از انها استنباط می‌توان نمود که تا یکصد از صفت نیکو
برسد و جمیع را حکماء و علماء جلیل گفته‌اند و انها را از آیات الهیه و اخبار نبوی و ائمه هدی
استنباط کرده‌اند که چون انسان کامل مظهر تمام اسماء حسنی است و سایر موجودات هر کدام بنسبت قرب و بعد
بچندین صفت متصف‌اند چه خداوند عالم هزار اسم و صفت دارد و به بندگان خود حظ و قسمتی از انها

از حیث فضل عطا نموده که تا مربوبینش از صفت ربّ ولشته باشند مثلا بانسان کامل که
انبیاء و ائمه و اولیاء الله باشند همه را عطا فرموده یعنی انها را مظهر تامّ و مصداق کلمات الله
العلیاء و اسماء حسنی قرار داده اینست معنی و علّم آدم الاسماء کلّها زیرا که خلیفه الله باید دارای
اوصاف مستخلف عنه باشد و چون خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله منظور الله هستند که جامع
تمام صفات جمالیه و جلالیه است و سایر انبیاء مظاهر سایر صفات هستند مثل رحم و جواد و علم
و غیر از انها و تمام صفات الهی مجموعها دارا نیستند از این جهت خاتم الانبیاء اشرف برانها دارد
و خاتم انها شده زیرا هر لاحق صاحب صفات سابق است با زیادتی و اگر کسی بعد از ایشان
نبی باشد باید از او اشرف باشد چون اشرف از ایشان در میانه مخلوقات نیست پس
آمدن نبی دیگر بعد از او نخواهد شد و اگر کسی ادعاء نبوت بعد از ان کرد بدون شبهه کاذب است
و افضلیت آن بزرگوار بحسب دلیل عقل و نقل در جای خود ثابت است اینجا محل اش نیست
و از این جهت شریعت خاتم الانبیاء خاتم شریعتها است و مهر خاتم النبوتی را بر پشت بر کتفیه
رسم زده و تمام اخلاق حسنه و فضائل جمیله را بیان نموده چه خودش مصداق انها بوده به نص
الله انک لعلی خلق عظیم و در انش غرض از ایجاد بشر و دارسال روح ناطقه باین عالم سفلی برای
کسب فضائل بعد تا در معاد و در حشر بحضرت ربوبیت شایسته درگاه الوهیت باشد تا در جنت
القرب ماوی گزینند و این حدیث شریف تمام این مراتب را بیان کرده که در حقیقت یک کتاب جامع علم اخلاق است
تخلقوا باخلاق الله دار اضداد اش پرهیز باید نمود تا انسان در اسفل سافلین نماند و در قعر جهنم نه نشیند

[illegible]

چون مقام ولایت امامت تالی مرتبت نبوت است از این جهت باقی فضائل اخلاق
و صفات رذیله که در این حدیث شریف نبوی بر وجه تفصیل ذکر نشده و مسطوی در اصول مذکوره
بوده لیکن وصی بلا فصلش که حافظ شریعت اسلام و قائم مقام نبی خاتم است در خطبه که معروف
بخطبه وسیله است ذکر نموده و مؤمنین و شیعه را در عمل کردن بان فضائل حسنه و اجتناب
نمودن از صفات خبیثه دعوت کرده است تا شیعه ایشان بمقتدای خودشان
اقتداء نموده بمضمون آیه شریفه فمن تبعنی فانه منی مثل سلمان منا اهل البیت تا از
مرتبه بهائم و درنده ها بمرتبه اعلی ترقی کرده در بهشت برین با علیین و قرین با اهل بیت الهدی
علیهم السلام باشند از این جهت کلمات حضرت ولایت تالی کلمات حضرت نبوت مکتوب گشت
بسم الله الرحمن الرحیم حمد خدا را که اوهام نمی توانند ذات او را درک کنند جز وجودش زیرا
حقیقت الله نمی توان ادراک نمود جز اینکه او واجب الوجود است و عقول در حجاب است از اینکه ذات
خدا را خیال کنند اینکه امتناع دارد از شبه و عقل تا چیز را که منسجم و متشکل در ذهن نه نماید
نمی توانند او را تصور کنند بفهمد پس عدم تشکلش حجاب از معرفة الله است جز اینکه بگوید خدا
است بلکه خدا آنکسیست که تفاوت نمی کند ذات نمی نیست چه تفاوت در اعراض کیفیه
استعمال می شود و خدا آنکسیست که تبعیض نمی شود به جزء جزء اعداد زیرا تبعیض از اعراض
کمیه است که مثلا می گویند این شیء مرکب ده جزء دارد و آن جسم دیگر پنج عدد جزء
دارد و جدا از اشیاء است نه با ختلاف مکانها چه جاهم باختلاف الحکمه

متمایز می شوند می گویند این جسم در بالا است و آن یکی پائین و واجب در تمام امکنه و اشیاء هست
نه بمخالطه و ممزوج شدن بانها چنانکه آب مثلا در سبزیها است بحسب مزج و اختلاط زیرا
واجب مجرّد محض است از تمام موادّ و وجود صرف است بدون ماهیت اصلا و مجرّد متصف
بصفات ممکنات نمی شود چه تمام ممکنات مرکبند از وجود و ماهیت و اعراض و جواهر
هم از صفات ممکن است که در مرکبات اجسام متحقق است چون واجب الوجود مجرّد صرف است
شبیه مخلوقش نیست و مثل ندارد از این جهت نه جوهر است مثل عقول و نفوس که مرکبند در ذهن
از وجود و ماهیت و نه اعراض است که حالّ در جسم شود مثل کم و کیف و غیر انها زیرا مجرد
از ماده است و این جواهر و اعراض در مادیات جسمانیه پیدا می شود پس کشته شد و اینها صفات
سلبیه هستند که باید از خدا سلب نموده بر ممکنات نسبت داد نه مرکب بود نه جوهر نه عرض
بی شریکیست و متعالی تو غیر ذات خالق بعد از صفات سلبیه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ۲ تکلم نموده
به صفات ثبوتیه واجب الوجود می فرماید خدا علم دارد باشیاء ممکنات نه باداة و قوی
که مرا انسان علم حاصل نمی شود باشیاء مگر باداة و قوای باطنی مثل عقل و خیال و وهم و با
بحواس ظاهر چه که اول احساسات اشیاء می کنند بعد می سپارند بقوای باطنی خود و سبب انها
ادراک و علم حاصل می شود در ما علم عبارت است از حصول صورة اشیاء عند العقل
که در حقیقت وجود ذهنی است تا علم باشیاء حاصل شود و علم کیفیت عرض است که عارض بر ذات ما شده ۷ وجودی وامیم که
و حیثیت متحقق است یکی ذات ما و دیگری امر عرضی که علم است و انکشاف اشیاء

دانا در خدا تمام او صفتش عین ذاتش است و منافی تکثّر ندارد چه مجرد است و علم مجرد عین
وجودش است و حیثیت ملحوظ نمی شود تا ترکیب از حال و محلّ لازم آید و علمش حضوریست
اعنی انکشاف اشیاء است پیشش او چنانکه علم ما بوجود خود ما ن هم حضوریست که هر کس میداند خودش
خودش است نه غیر خود و واسطه ۲ ندارد و از این جهت حضرت ولی الله میفرماید خدا اشیاء را ۲ در عوض
میداند نه باداة و قوی و نیست میانه او و میان معلوماتش علمی غیر از ذات لطیفش و علمش قبل
از ایجاد موجودات و بعد از ایجادش یکی است هیچ تغییر نمی کند پس عالم است بمعلومات ازلا و ابدا
و اگر بگویند کان عالما و لفظ کان در زبان عرب صیغه ماضی است که از گذشته خبر میدهد که معنی
بود فارسی است و استعمالش در صفت علمش که کان عالما باشد بمعنی تاویل از لیت وجود
باری تعالی است و اگر بگویند خدا لم یزل است بتاویل نفی عدم است یعنی چنین نیست مخلوقات است
که اول معدوم بود بعد موجود شد بلکه کان و لم یزل عبارت از همیشه بودن است که عدم و نیستی
بر وجودش راه ندارد نه در اول و نه در آخر زیرا مقارنت زمان ماضی و حال و استقبال
در صفات ممکنات مادیه و جسمانیات است و مجردات مقرون بزمان نیستند مثل عقول اگر چه
مسبوق بعدم ذاتی هستند باین معنی که هست نبودند واجب الوجود انها را موجود کرد اما
معنی واجب الوجود آنست که همیشه وجودش است و از ذاتش هست که مسبوق بعدم نیست
فسبحانه و تعالی از قول کسی که عبادت غیر خدا بکنند و همه غیر از او اتخاذ کنند علوا کبیرا

وحمد می‌کنیم خدا را حمدی که الحمد را پسندیده است برای خودش و هر وقت خلق آن حمد را بگویند
خالق را خوشنود کرده‌اند از خودشان و اشهد ان لا اله الا هو الله وحده لا شریک له
واشهد ان محمداً عبده ورسوله اینها دو کلمهٔ شهادت است که اعمال بندگان را
باسمان بلند می‌کنند و الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه شهادتین کلمهٔ طیبه است
که اینها را بدرگاه ربوبیت بلند می‌کنند و بدرجهٔ قبول نمی‌رسد مگر بجهت اعمال صالحه که بندگان
بجا می‌آورند که عبارت است از واجبات و مستحبات مثل طهارت و حالیکه می‌بینم او را بهوا
بلند نمی‌شود مگر بقوهٔ بخار والا ساکن است مثلش چنین گفتن شهادتین بزبان تنها
بدون اعتقاد قلبی و بدون عمل بواجبات از نماز و روزه و غیر اینها مقبول درگاه ربوبیت
نیست و مسلم را از عذاب اخروی نجات نمی‌دهد لکن قول تنها بدون عمل فایده اش
در دنیا است که گوینده آن یاک و ریختن خونش و خوردن مالش بدون رضایش حرام است
و نکاح مسلمات برایش جایز است بخلاف کفار که اینها را هم برایش جایز نمی‌دانند
و بعد از مرگ هر دو مساوی است و بالجمله این شهادتین موجب ارتفاع قول است
و سبب سنگینی میزان عمل است در آخرت و سبک است آن کفهٔ ترازو که اینها را از آن
بردارند و سنگین است آن کفهٔ ترازو که این کلمهٔ شهادتین را براو بگذارند و بسبب
اینها شخص به بهشت می‌رود و از آتش نجات می‌یابد و از صراط می‌گذرد و بشهادت دخول
بهشت

بهشت می‌کردند و صلوات بر پیغمبر و آلش فرستادن مردم برحمت می‌رسند پس زیاد کنید صلوات
فرستادن را بر پیغمبر خودتان ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا
علیه وسلموا تسلیما تسلیم عبارت است از قبول کردن مسلمان آنچه را که پیغمبر از جانب خداوند
آورده است از احکام و اعتقادات و اهمها قبول ولایت علی بن ابیطالب است بر امیرالمؤمنین علیه السلام بلا فصل
بود در غدیر بحکم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک در حق وصایت و ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام
چنانکه در حدیث معصوم علیه السلام وارد شده است هر کس از مسلمان قبول نکند از زمرهٔ مسلمین ولایت امیر مؤمنین
در آخرت خارج است و محشور با اولیاء و خلفاء غاصب خودش است بمقتضی یوم ندعوا کل اناس
بامامهم پیشوایانشان اینها است نه آل محمد محشور نمی‌شوند با کسی که او را دوست دارند بحکم المرء مع من احبه
نوریان مر نوریان را جاذب‌اند ناریان مر ناریان را طالب‌اند ذره ذره کاندرین ارض و سما است
طالب جنس خود آمد تا بس امیرالمؤمنین بعد از حمد و صلوات شروع کرد بکلمات قصار
که هر یک دُرّ یتیم و مفتاح کنز عظیم است برای ارباب بصیرت که طالب علم و معرفت است
و فرمود یا ایها الناس بدانید بدرستیکه هیچ شرفی بالاتر از اسلام نیست ان الدین عند الله الاسلام
۲ وهیچ کرمی عزیزتر از تقوی نیست ۳ وهیچ جائی پناهگاه حفظ کننده‌تر از پرهیزکاری نیست
۴ وهیچ شفیعی نفع و نجات دهنده‌تر از توبه کردن نیست ۵ وهیچ لباسی نیکوتر از عافیت نیست
۶ وهیچ نگاه دارنده مانع‌تر از سلامتی نیست ۷ وهر مالی که بفقر رفته باشد بهتر از راضی شدن از خدا و قناعت نمودن نیست

ولایت امیر مؤمنین

۸ وهر کس که اکتفا کرد با نقدر کم ضروری بدن او است خود را براحتی یافته ۹ و رغبت نمودن بزیادی
خود را بمشقت انداخته است یعنی باید با هر زحمتش زحمت بکشد تا بهم برسد و یا نه محروم گردد
۱۰ واحتکار مرکب رنج بیهوده کشان است احتکار عبارت است از حبس نمودن غذاء و طعام عمومی
که مردم بان محتاج است آخر بعد از جمع کردن از دو قهرا می‌گیرند و می‌خورند بی احتکار حسرت و ندامت می‌ماند
اگر ظاهرا نفعی بدستش آید لیکن برکت ندارد از همین سبب فرمودند المحتکر ملعون و دور از برکات خدا است
۱۱ وحسد آفت دین است یعنی دین را تباه می‌کند چنانکه باران تند درخت گرد را از روی سنگ صاف می‌برد
۱۲ و حرص شخص را می‌خواند یعنی در رفتن به لجهٔ گناه و می‌زند علت بحرمان دنیا امیدی از مقصودش
۱۳ و ظلم جلودار صفت جبن است که شخص از ترس خودش بدیگری یعنی و تعدی می‌نماید که مبادا کسی بزند
۱۴ و حرص زیاد جامع تمام عیوب است زیرا که هر چه در دست مردم است در تصرف او باشد و لازمه‌اش
ارتکاب تمام قبایح است که تا بتواند آنها را از دست صاحبانش بگیرد یا بوقاحت و یا بتعهد
۱۵ و اگر طمع کاران زیاد اظهار رند و آرزو کنندگان دروغ کارند ۱۶ و ۱۷ امیدواران محرومند و حیله
تجار تهارزیان کارند جز دار باشید هر کس ۱۹ غوطه بخورد در کارها بدون ملاحظه آخر کار
خود را نشانهٔ تیرهای بلاء مصائب قرار داده است چه در آخر پشیمان می‌شود دیگر سودی ندارد
۲۰ و چه قدر کردن بند بد است قرض مردم در گردن مؤمن که قرض می‌کند و نمی‌تواند بدهد و مجلی
ندارد برای اداء شود و از اطراف عقیده برنمی‌تابد در آخرت و خجالت کشیدن در دنیا هر وقت
که صاحب دین را می‌بیند از این جهت اسم این دین حیف است حال اضطرار مثل منافق که می‌خورد و باکی ندارد

۲ می‌خواهد

۲۱ ایها الناس هیچ کنزی نفع دهنده‌تر از علم نیست چهار چیز بخشش زیادتر می‌گردد بسبب تکرارش ملکه
می‌شود و دیگر فراموش نمی‌کند بخلاف بخشیدن مال که کم میگردد در دنیا اگرچه ثوابش در آخرت
مضاعف می‌شود من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ۲۲ وهیچ عزتی نفع دهنده‌تر از حلم نیست ۲۳ وهیچ
حسبی بالاتر از ادب شرعی نیست که صاحبش محبوب است و لو اینکه نجیب نسب در انظار مردم نباشد
۲۴ وهیچ مرضی دردناکتر از غضب نیست چه غاضب بالمره حیاء را کنار می‌گذارد از هر چه
کلمات ناشایسته است از شتم و هتک ناموس می‌گوید و عقل را از اثر می‌کند و نمی‌داند
که چه می‌گوید و چه قدر جنایت کاری میکند تمام این حرکات از سوزش آتش غضب است
۲۵ وهیچ جمالی احسن از عقل نیست ۲۶ وهیچ قرینی و مصاحبی شرورتر از جهل نیست اگر جاهل
خواست نیکوئی کند آن هم شر است چون عالم نیست که چه خوب است و کدام قول و فعل بد است
۲۷ وهیچ عورتی مفتضح‌تر کننده‌تر از دروغ نیست چنانکه امیرالمؤمنین در جزو دیگری فرماید اگر
از کسی چیزی به پرسند و آن کس در جوابش دروغ بگوید مثل اینکه کسی است در میانهٔ مردم از برهنه
کردن پایش خجالت می‌کشد و بعد از برهنه کردن عورتش انفعالی ندارد چه دروغ زود معلوم می‌شود
و گوینده‌اش مفتضح می‌گردد ۲۸ وهیچ حافظی حفظ کننده‌تر از خاموشی نیست زیرا اگر جاهل است پردهٔ
جهل خود را دریده است و اگر می‌داند بدون سؤال از او حرف می‌زند حیثیت خود را برده است بجهة
یاوه گفتن و بی حرف زدن بعدی هیچ چیز بزرگتر عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت
خاموشی ۲۹ وهیچ غائبی نزدیکتر از مرگ نیست چه هیچ مسلمی نیست حالا آید یا وقت دیگر

و خجالت حق او را ادا بدارد و بر آنکه ... بگوید نمی‌دانم

عقل آنست که وقت را فرصت دانسته اخذ زاد و توشه سفر آخرتش را نموده مهیا گردد
اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة و لا یستأخرون چنانکه شیخ گفته خود هوا پاک دار که اجل
غافلت برآید سعدی برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست
ایها الناس هر کس ۳۱ بعیب نفس خود نگاه کند از عیب دیگران اعراض می کند
چه مشغول بمعالجه مرض نفس خود می گردد وقت ندارد که علیحده [illegible] و چون
خود را عیب پاک یافت آن صفت را برای دیگری هم باید عیب داند نهی کند و موعظه
کند چه حرفش اثری بیدارد مردم خواهند گفت اگر این عیب است چرا خودت ترک
نمی کنی شیخ خود پند نا گرفته ده پند دیگران پیکان به تیر جا کند آنگاه بر نشان
قال الله تعالی کبر مقتا عند الله لم تقولون ما لا تفعلون از همین سبب است در این زمان هر روز زیادتر
از هزار نفر واعظ منبر رفته وعظ می نماید و مردم هیچ متعظ نمی شوند ضعف الطالب و المطلوب
۳۱ و هر کس برزقی که رزاقش مقدر کرده و باو رسیده است راضی باشد تا سعف نمی خورد
بر آن چیزهائی که در دست دیگران است و آرزو نمی کند [illegible] زیرا رزق را
رزاق عادل نسبت بصلاح حال هر مخلوق منقسم کرده است و ما ننزله الا بقدر معلوم
۳۲ و کسی که شمشیر بغی و عدوان برهنه کند برای دیگری بهمان شمشیر کشته می شود
۳۳ و هر کسی که برای برادر دینی خود چاه بکند که او را بآنچاه بیافکند خودش بآن گودی بیافتد
۳۴ و هر کسی پرده دیگری را پاره کند پرده عورت اهل بیت خود را کشف کرده است
مراد از این مواعظ حسنه این است که مقتدین بدانند هر طور که با مردم رفتار کردی همانطور با تو
رفتار خواهد شد دنیا دار مکافات کار بد کیفر سوء دارد بدون شبهه

۳۵ هر کسی لغزش خود را فراموش کرد در نظرش لغزش دیگران خیلی بزرگ می آید و عیب عظیم می پندارد در آن شهوات
فرو رفتن چون رطب [illegible] خود نمی بیند در چشم دیگران پر کاه را می بیند ۳۶ و هر کس برأی خود عجب آورد
گمراه است ۳۷ و کسی که بعقل خود در امورات اکتفاء نمود و خود را از مشورت دیگران بی نیاز دانست
قدمش در انکار لغزیده است زیرا که در کارها یک عقل کافی نیست بر تجربه دیگران باید انجام داد باید مشاوره
شود و قال الله و شاورهم فی الامور با آنکه خاتم الانبیاء عقل کل است احتیاج بمشورت ندارد زیرا الا ینطق
عن الهوی برای مصلحت عامه است این آیه مبارکه نازل گردید که مردم اکتفا بعقل ناقص خود نکنند و با دیگران
مصلحت نمایند ۳۸ و هر کسی بمردم تکبر فروخت ذلیل گشت چنانکه ابلیس تکبر کرد گفت لم اسجد من خلقته
من طین مردود گشت ذلیل شد خطاب علیک لعنتی الی یوم الدین شنید ۳۹ و هر کسی بمردم
از سفاهت دشنام داد دشنام شنید کلوخ انداز را پاداش سنگ است ۴۰ و هر کسی با علماء خلط
آمیخت در نظر مردم موقر گشت زیرا صاحبش وقار است با تعلیمات شهد انها موقر خواهند شد
۴۱ و هر کسی با پست فطرت و سوء سیرت مخالطه کرد حقیر گشت ۴۲ و هر کسی حمل کند چیزی را
که طاقت حملش را ندارد عاجز شد مراد این است هر کسی کم بتوانائی خودش عمل کند داد علم
تمام و دیگری را نکند که نمی تواند از عهده بیاید مثلاً جاهل نگوید عالم چه بقول العلم می کنند عاجز می ماند
و ضعیف نگوید که من قوی هستم پهلوان از پی جنگ اراده می خواهند رو بفرار می گذارد و تازه
کار بی تجربه نگوید من می توانم وزارت کنم و حکومت نمایم مباحثه می خواهند فصاحت بر آرد
بعضی اهل حالیه [illegible] اینها را حمله کند و عاجز [illegible] مبارز

ایها الناس هیچ مالی نفع دهنده تر از عقل نیست ۴۳ و هیچ فقری سخت تر از جهل نیست ۴۴ و هیچ ۴۵ واعظی
بلیغ تر از نصیحت قبول کردن نیست ۴۶ و هیچ عقلی مثل تدبیر نیست یعنی در ابتدای کار عاقبت آن را
ملاحظه کردن آیا مفیدات یا مضر قدم الخروج قبل الولوج چه بعد الدخول در کار قدم پس کشیدن سخت است
مردیت بیاز [illegible] و آنکه زن کنی اول باید فکر کند هنری و یا کاری دارد که بواسطه آن بتواند معاشه
خود و اهل بیتش را منظم نماید یا نه اگر ندارد و یا کسب در کسب است متاهل شدن بخصوص در اطراف
جنگ فامیلی درست کردن و آخر الامر ترک وطن و دیار نمودن است و انگشت ندامت
بدندان گزیدن است سعدی ای گرفتار پای بند عیال دیگر آسوده گی مبند خیال ۴۷ و هیچ عبادتی
مثل تفکر کردن در اوصاف الوهیت و در نعمتهای منعم حقیقی نیست که عبادت لفظی بپایه آن نخواهد
رسید از این سبب فرمودند فکر یک ساعت بهتر از عبادت یکسال است چه تفکر معرفت الله حاصل
می گردد و هیچ یاور کننده محکم تر از مشورت با مردم نیست چه عقول همه مردم را بر دانش خود افزوده
۴۸ و هیچ تنهائی وحشت آورنده تر از عجب نیست چه خود پسند را همه مردم از شخص متنفر می کنند
۴۹ و هیچ ورعی مثل کف از محارم نیست ۵۰ و هیچ حلمی باندازه صبر نمی رسد و بمرتبه سکوت نمی رسد
ایها الناس بدرستی که در انسان ده خصلت است که زبانش آنها را ظاهر می سازد
زبانش شاهد است ظاهر می کند آنچه در قلب است ۲ و حاکم است که فصل می کند میانه سئوال
و جوابهای مردم را ۳ و ناطق است که جواب سائل را میدهد ۴ و شافع است که بسبب آن حاجتها
بر آورده می شود ۵ و واصف است که بسبب آن اشیاء را از همدیگر امتیاز می یابد

۶ و امیر است که امر بخوبی می کند ۷ و واعظ است که نهی از قبایح می نماید ۸ و معزی و تسلیت دهنده است
که بواسطه آن حزن و غم سکون پیدا می کند ۹ و حامد نیکو گوینده است که حسد و خباثت
باطنی بگفته او از دلها بیرون میرود ۱۰ و آوازه خوانی است که گوشها بلهو استماع و امیدوار د
ایها الناس هیچ خیر نیست در خاموش شدن از گفتن کلمات حکمت بر اهلش چنانکه هیچ خیر ۶۲
نیست در گفتن وقتی که گوینده جاهل باشد آن سکوت مضر بحال مردم است و این گفتن نادانی خود
اظهار نمودن اعلموا ایها الناس بدرستیکه هر کسی ۶۳ مالک زبانش نشد پشیمانست از گفتن خود
۶۴ و کسی که علم یاد نخواهد بمیرد جاهل می ماند ۶۵ و کسی که حلم نورزد عقل ندارد زیرا غضب بر قوه عقل
آنوقت غالب آمده ۶۶ و کسی که اعمال بد کند و او را از آن اعمال نهی کنند مرتدع نشود عقل ندارد
۶۷ و کسی که عقل ندارد خوار و بی قدر است ۶۸ و کسی که خوار شد صاحب وقار نیست ۶۹ و هر کسی
متقی گشت نجات می یابد از مهالک ۷۰ و کسی که کسب مال حرام کرد و او را خرج می کند در غیر جای خودش
و در معصیت است مال حرام یا در زنا خرج می شود و یا در بناء یعنی در بناهائی که لازم ندارد و تعمیر عمارتهای
عالی ۷۱ و کسی صفت بد را ترک نکند در حالتی که مردم او را محترم می دارند و تنها نفعی می خوانند ناچار
همان صفت بد را ترک خواهد کرد در حالتی که مردم او را مذمتش می کنند و خوارش می پندارند
یعنی فعل قبیح قبیح است باید ترک کرد و قبیح تر است از شخص مسند نشین که مرجع عامه بوده باشد
چه عوام تقلید رئیس می کنند در حرکات و سکنات بدون تصور نفع و ضرر آن کار و در حدیث روایت
هست [illegible] چون مردم محتاج چند قبح آن فعل را چندان انکار نمی کنند اما وقتی که از آن مرتبه افتاد و بدرجه پست
رسید مردم قباحت آن فعل را ملاحظه می کنند پس آن شخص لابد است آن کار را ترک کند در حینی که مذموم است

ومن لم یطق قاعدا منع قائما این کلام در عرب مثل است یعنی شخص صاحب مرتبت وقتی که بمسند بزرگی
نشست باید رعایت حال پایانیان بکند و دست سخاوت بگشاید فقرا را بنوال برساند و اگر بنوال نه نمود
و گره از کار محتاجان نگشود در حین تنزل کردن جلو بزرگان ایستاده و دست نیاز بدرگاه ایشان باز
کرده هیچ چیز باو نخواهند داد چون نداده است عنید هند [illegible] و هر کس طلب عزت کرد بدون حق ذلیل
خواهد شد چه عزیز بی جهت معنی ندارد و شبیه العلماء احترام علماء نمی کنند چه لباس غصبی
پوشیده و غاصب حقوق در زمرهٔ عقوق مندرج است باید در صف نعال نشیند نه با احترامی ببینند
و کسی که عناد حق ورزد لازمه اش وهن و خواری است و هر کس که علم دین آموخت صاحب
وقار و تمکین گشت بر چشم مردم روی نشست و کسی که تکبر فروخت حقیر و پست گشت و کسی
که بمردم احسان نکرد مردم او را نمی ستایند و بخشش نمی شمارند ایها الناس مرگ قبل از رسیدن
بجا عمدا است و تجلد بعد از شدة و قوة قبل از شکسته شدن از کار است و بیش از دهن بستن
بر قربت و حساب پیش از عقاب است و قبر بهتر از فقر است و کور بودن چشم بهتر است
از خیلی نظر کردن یعنی کوری بهتر از نگاه کردن بنامحرم است که این معنی ظاهر است و [illegible] گناه کبیره
و روزگار گاهی گردشش بنفع تو است و گاه بضرر تو در هر دو صورت صبر کن که برای امتحان تو است
که آیا در حال غنی طغیان می کنی یا در ایمان می مانی و در حال ابتلاء و فقر صبر می کنی تا اجر جزیل یابی
یا شکایت از خدا می نمائی که محروم از ثواب باشی ایها الناس عجیب ترین اعضاء و قوای انسان
قلب او است مراد از قلب در احادیث و آیات این گوشت قطعهٔ رنگ صنوبری شکل نیست
که هر حیوانی او را دارا است بلکه مراد روح نفسانی است که محل تعلق او اول این قلب گوشتی است
بعد دماغ است

و برای او موادی است از علوم حکمت و اضدادی دارد بخلاف حکمت پس اگر برای او رجاء امید عارض
شود طمع او را ذلیل می کند و وقتی که طمعش بهیجان نمود حرص او را بهلاکت می اندازد و اگر یأس قلب
یأس مالک گشت اسف و حزن او را می کشد و اگر غضب براو عارض شد غیظش شدت
پیدا می کند و اگر سعید گشت برضاء و خوشنودی تحفظ و خودداری را فراموش می کند و اگر ترس
باو برسد حزن او جوف اندرون او را پر می کند دیگر جای ترس باقی نماند و اگر ببیند امن در جهتی
وسیع گشت غرور لباس تمیز را از تن کَنش می کند و جامهٔ مسکنت می پوشاند و اگر نعمت تازه
باو برسد عزت او را می گیرد و لباس غرور می پوشاند و اگر مالی یافت غنی او را بطغیان
می آرد و سرکشی می نماید و اگر فاقه با چیزی کاز شی بگیرد و بدندانش تنشرا بگزد بلاء او را مشغول می کند
از چیزهای دیگر بخصوص از ذکر خدا و اگر مصیبتی باو برسد جزع و ناله کردن مفتضحش می کند
و اگر زیاد جزع نمود او وقت ضعف و بیتابی او را بخاک سیاه می نشاند و اگر افراط در خوردن
نمود درد شکم او را اذیت می کند پس هر تقصیر براو مضر است و هر افراط او را مفسد است یعنی
در تمام ضروریات بدن از اکل و شرب و هواء و خواب و بیداری و حرکت و سکون و استفراغ و
احتباس که سته ضروریه است اگر تقصیر نمود ضرر دارد و بغیر از یک را [illegible] باید حد اعتدال بجا آرد مثلا کم خوردن
ضعف می آرد و زیاد خوردن داء البطنه پیدا می کند که مفسد معده است محتاج بمالیه است و همچنین
سایرین و همچنین افراط و تفریط عوارض نفسانی که حمودت بی غیرتی آرد و تهور بلا افزاید
و در حرص زیاد مثل سگ در خوردن جیفه حمله می آرد و در کسالت و بطالت در کتاب امر معیشت
مثل روباه و میمون تملق و چاپلوسی پیشه می نماید و برای پوشیدن لباس ذلت شرافت انسانیت را از دست میدهد

[illegible]

ایها الناس من قل ذل و هر کس جود کرد بر مردم آقای ایشان شد و هر کس مالش زیاد شد
رئیس گشت و هر کس حلمش زیاد شد نبالت شأن پیدا نمود و هر کس تفکر در ذات خدا
کرد زندیق گشت یعنی منکر خدا شد چه ذات حق تعالی را نمی توان ادراک کرد و عقل عاجز از فهم آن است
آن متفکر در ذات از عدم فهم خیال می کند که چیزی موجود نیست منکر گشته دهری مذهب می شود
هر کس بهر چیز عادت نمود تا ملکه اش شد بهمان صفت و یا صنعت معروف می گردد
و هر کس زیاد مزاح و شوخی کرد بمثل اهل شوخی خفیف می گردد و هر کس زیاد خنده
نمود هیبتش میرود و هر کس که ادب ندارد حسب او فاسد شد بزرگی که قضیه کارها
نگاه داشتن عرض است ببال یعنی شعراء و سائلهای وقیح را باید مال داد تا آبروی شخص را
بجهت هجو کردن و شتم نمودن نریزند و هر کس با جاهل همنشین ام صحبت شود صاحب عقل
نیست و هر کس با جهال هم جلیس باشد خود شرا در معرض قیل و قال مردم آورده است
خواهند گفت این شخص هم جاهل و سفیه و فاسد است قال امیرالمؤمنین علیه و آله السلام
یقاس المرء بالمرء اذا ما هو ماشاه وللمرء علی المرء مقاییس و اشباه فکم من جاهل
اردی حکیما حین آخاه وللقلب علی القلب دلیل حین یلقاه ترجمه این مرد را بمرد
قیاس می کنند وقتی که باهم راه روند چه مرد بمرد شبیه نباشد در خلق نیز بهم نمی رسانند
چه قدر مردمان جاهل شخص حکیم را هلاک نمودند بجهت تهمت زیرا از قلب این تقلب اندیکر
راه است چه عکس اخلاق رذیله جاهل بر آینه قلب حکیم منعکس گشته زنگ آلود مخفف تصلبات می کند
و اگر عکس منعکس شد جاهل هم آدم می شود

و ثروتمند بمالش از مرگ نجات نمی یابد و همچنین فقیر بکمی مالش از مردن رهائی نمی جوید چه کل کائن
فاسد خواهد شد قال تعالی انک میت و انهم میتون پس باید فکر رفتن بآخرت نمود اعمال صالحه بجا آورد
ایها الناس برای قلوب مردم شواهدی است که صاحب این عبد صالح است یا بندهٔ طالح
فطنت و هوش نفس را از درجهٔ تفریط و تقصیر بیرون می آرد و فهمیدن موعظه ها و
قبول نمودن آنها نفس را دعوت می کند بحذر کردن از خطاها و برای نفس اماره خطرات
هوی و وسواس خناس است و عقول آن نفوس را از آن هوای منع می کند و نهی می نماید
تجربه کردن برای شخص علم تازه است که بیشی از آن عقل فطری نعلم را اندازه است عقل دو قسم است
یکی فطری که خدا داده است بهمه مردم و دیگری مکتسب که از تجربهٔ خود شخص و یا دیگران علم
بنفع و ضرر اشیاء حاصل می گردد و این را عقل مکتسب می گویند زیرا که از دیگران یاد گرفته مزید بر عقل فطری
گشته و عبرت گرفتن از ابتلاء مردم شخص را برشد دلالت می کند فاعتبروا یا اولی الابصار
برای ادب آموختن بنفس خودت کفایت می کند آن اعمالی که از دیگران صدورش را مکروه میداری تو ترکش کن
برادر مؤمن خودت آنچه لازم میداری که در حق تو بعمل آورد دشمن از ابراز خودت واجب تر است که در حق
او بجا آری و شخص خود را بخطر انداخته است وقتی که برای خود مستغنی از رأی دیگران باشد
تدبیر قبل از دخول در عمل ترا از پشیمانی ایمن میدارد هر کس که وجوه رأیهای مردم را
استقبال نمود و حفظ کرد مواقف خطاها را می شناسد و پرهیز می کند و کسی
که امساک نمود از فضول کلام شی رأی او عقول دیگران را میزان و عدالت است

۱۲۱ وکسی که جلو شهوتش را گرفت پس شأن و قدر خود را نگه داشته است ۱۲۲ و هر کس زبانش را
نگه داشت قوم و خویش‌ها در امن آن نگاه داشته‌اند و بی‌جهت خود رسیده است چه زبان افشاء راز می‌کند
شخص بمقصود خود نمی‌رسد ۱۲۳ در تقلب احوال جوهر ذاتی مردم معلوم می‌شود که خیر است یا شریر
دهم جنین در هر صفت ضد هم که عارض نفس است ۱۲۴ روزگار آشکار می‌کند برای تو
سرهای پنهانی و دوره‌های نهانی که در تاریخ می‌نویسند که چطاره [illegible] طبیب و یا خبیث
۱۲۵ و مثبت در برق زننده روشن هیچ لذتی برای کسی که در ظلمت فرو رفته است معلوم است
اگر شخص در بیابان حیوانی گم کند و یا راه را پیدا نکند در شب دیجور اگر برق ساطع گردد چشم
آن حیوان گم شده را می‌یابد و بصراط مستقیم هدایت می‌شود اما اگر در زیر زمین تاریک باشد
روشنائی برق بحال او در هنگام ظلمانی هیچ فایده ندارد اینجا مراد این است اگر شخص سالک راه دین
باشد و اتفاقاً بضلالت افتد و بطریق خطاء رود چون طالب حق است بمواعظ شافیه
و کلمات ناصحانه بشاهراه هدایت دوباره منسلک می‌شود بخلاف مشرک عنود و لجوج که هیچ
نصیحت و موعظه و کلمات حکمت او را از ظلمت دریا که بالای سیاهی موج است بالای او ابر سیاه است
نجات نخواهد داد ظلمات فوق ظلمات اذا اخرج یده لم یکد یریها سواء علیهم ءانذرتهم
ام لم تنذرهم فهم لا یؤمنون ۱۲۶ و کسی که معروف بدانشی حکمت شد چشمهای مردم او را
بهیبت و وقار ملاحظه می‌کنند ۱۲۷ و اشرف غنی ترک تمنا و آرزو است ۱۲۸ و صبر بسیار با جرأت
که بصبر نمود هیچ فاقه و تنگی نمی‌تواند او را تیر حادثه و جزع برساند
وحرص

۱۲۹ وحرص علامت فقر است که صاحب حرص هیچ وقت بصفت غنی [illegible] هر چه مالش بیش باز حرص و عشقش زیاد شد
۱۳۰ و تحمّل لباس مسکنت است زیرا از لئامت نمی‌خورد و نمی‌پوشد مگر لباس فقر که تمام اندامش را بگیرد پوشیده است
سعدی هر کس می‌میرند حسرت بگور می‌برند آنکه داشت نخورد و مرد دیگری بحرص مال مردم خود جمع کرد و مرد
۱۳۱ و شر با مردم قرابت مستفاد است که بجهت مودت بیگانگان را با خود خویش و یگانه کرده است
۱۳۲ و موعظه کفیل حصار است برای کسی که بشنود و عمل نماید ۱۳۳ هر کسی که اندوخته خود را تلف کند حسرتش
زیاد خواهد شد از این راه حکماء گفته‌اند نگاه داشتن مال و صرف نمودن باقتصاد سخت‌تر است
از پیدا کردن مال اندازه نگه دار که اندازه نکوست هم لایق دشمن است هم لایق دوست
۱۳۴ هر کس خلقش تنگ گشت اهل خانه‌اش او را بملالت می‌اندازند ۱۳۵ و هر کس بدولت رسید باید
بخشش نماید ع درآمد مرد را بخشنده گرداند ۱۳۶ کم است شخص بآرزوی خودش بصدق برسد
۱۳۷ تواضع بر مرد لباس هیبت می‌پوشاند ۱۳۸ و در دو نعمت اخلاق کنوز ارزاق است
۱۳۹ هر کس لباس حیاء پوشید در نظر مردم عیبش پنهان شد ۱۴۰ حدّ اعتدال را در خرج نگه دار
زیرا هر که میانه روی را اختیار کرد مؤنت او سبک گشته و در خرج اهل عیال بمشقت و زحمت
پیدا کردن مال نمی‌افتد ۱۴۱ رشد در خوف نفس است هرچه نفس اماره از جهت لذت حواس
و زینت لباس بدن خواهش زیاده از مرتبه ضرورت خلاف میل آن نماید رشد و استقامت باشد
و گرنه مدام در رنج و تعب گرفتاری ربّه ان النفس لامّارة بالسوء الّا ما رحم ربّی این رحم رشد است
۱۴۲ هر کس روزگار را شناخت غفلت نخواهد ورزید در استعداد خود هم برای دنیا و هم برای آخرت

خبردار شوید بدرستیکه با هر جرعه آب یک گلوگیری است و با هر لقمه خوردن یک لقمه در گلو ماندن است ۱۴۳
۱۴۴ بهیچ نعمتی انسان نمی‌رسد مگر بزوال نعمت دیگر ۱۴۵ و برای هر طالب رمق قوتی معیّن است
۱۴۶ و برای هر دانه یک خورنده است و تو قوت موت مرگ هستی اعلموا ایها الناس
بدرستی که هر کسی که ۱۴۷ بروی زمین راه می‌رود آخر باید بزیر زمین برود ۱۴۸ و شب و روز شتاب دارند
در شکستن بنیاد عمرها ایها الناس ۱۴۹ کفران نعمت لؤم است ۱۵۰ و صحبت جاهل شوم است
۱۵۱ از جمله کرم است نرم حرف زدن ۱۵۲ حیله بپرهیز کن از مکر و خدعه بدرستیکه خدعه صفت لئیم است
۱۵۳ هر طالب بمطلوب خود نمی‌رسد ۱۵۴ و هر غائب بوطن خود بر نمی‌گردد ۱۵۵ رغبت
از هر بعید برغبت مباش ب بعیده‌هاست که قربت بتو از اینها نماتی که در قربت تو است
۱۵۶ احوالات رفیق خود را قبل از طریق بپرس تا مبتلا به بدخلقی نشوی ۱۵۷ و وقتی که
می‌خواهی که خانه بخری اول از حالات همسایه‌ها بپرس تا مبتلا بقیل و قال نگردی
۱۵۸ عیب برادر دینی خود را بپوشان وقتی که بان عیب متیقن هستی ۱۵۹ و لغزش پای صدیق خود را
برای حمایت گردان و صبر تو روزی که دشمنت بر تو سوار است که در هر زمان صدیق آن دشمن را از اسب
غضب پائین آورد مراد بکسب غصّه علیّ که از زلت او کرده ۱۶۰ هر کسی غضب کند بکسی که زورش باو نمی‌رسد حزن و غم
زیاد خواهد شد و خود را العذاب انداخته سعدی هر آنکه با مهتر بستیزد چنان افتد که هرگز بر نخیزد [illegible]

۱۶۱ هر کس که از خدا ترسید ظلم نمی‌کند ۱۶۲ و هر کس خیر را از شر نشناسد بمنزله بهائم است
۱۶۳ در جمله فساد شمرده می‌شود ضایع کردن توشه یعنی اگر از توشه خوردنش چیزی زیاد ماند
او را باید بفقرا بدهد نه اینکه دور بریزد و یا آنقدر بماند که بگندد و کسی نتواند بخورد چه
این و ضایعه حرام است شرعاً ۱۶۴ معصیت کوچک نباید شمرد کسی که فردای قیامت ترازویش
خالی است از اعمال صالحه بلکه جمیع معصیت بزرگ است پس باید کوشش کرد برای روز قیامت
تا میزان الحق سنگین گردد ۱۶۵ وانکار نمی‌کند روز قیامت را مگر اینکه صاحب گناه و معصیت
است چه می‌دانند گناهکار جزاء عمل خود خواهد دید لیکن انکار مردم فایده بحال ایشان
ندارد فمن یعمل مثقال ذرة شراً یره ۱۶۶ و هر کس می‌خواهد فردا در رحمت باشد از تعب و شدت
عذاب باید تغییر حالت نموده توبه کرده سیئات خود را مبدل بحسنات نماید
۱۶۷ و هیچ شری را شر نمی‌توان شمرد که بعد از آن بهشت باشد در عرف عام شرّ او را می‌گویند که
ملایم طبیعت نباشد ولو اینکه عند الله عین خیر باشد مثلاً اولاد شخص می‌میرد و یا ماشی تلف
می‌شود شخص این مردن را شر می‌داند بنای جزع و داد و فریاد می‌گذارد و حال اینکه برای آن شخص
اجر سعید درست اهلیکه بر آید باید برود از این دار فانی بدار باقی و صاحبان مصیبت هم
باید فکر کنند که واهب العطایا نعمتی داده بود و مصلحتی این نعمت را گرفت و صبر نمایند و انّا
لله و انّا الیه راجعون تا بالصابرین صبر در آخرت با آنها جنت است پس این شر نیست که قیمتش بهشت است

۱۶۸ و هیچ خیر را خیر نباید دانست که پشت سرش آتش جهنم باشد خیر و شر موکول بعرف عام و عادات
مردم نیست چه یک فعل در نظر قومی خوب است و در نظر جهت دیگر زشت است زیرا عقول مردم باعمال
خیر و شر نمیرسد و نفع و ضرر امورات را بعقل ناقص بشری نمیتوان تمیز داد چنانکه خداوند عالم
در کلام مجیدش میفرماید چه بسا کارها است که او را مکروه میدانید شاید برای شما در آن نفع و خیر باشد
نمیفهمید و همچنین بعکس پس خیر عبارتست از آن اقوال و اعمالی که شریعت انبیاء بیان کرده است
و رضاء الهی در او است و شر عبارتست از آن اشیائیکه نهی از آن وارد شده و موجب سخط
خداوند قهار است و تمام انبیاء برای این مبعوث گشته اند که راه خیر و شر را بمردم بنمایانند
و هدیناه النجدین یعنی خدا میفرماید ما بواسطه انبیاء راه خوب و بد را باو نشان دادیم و ایشان را
بصراط مستقیم هدایت نمودیم که آن صراط الذین انعمت علیهم است و آنها انبیاء و اوصیاء انها و اولیاء الهی
هستند که همه آنها سالک راه خیر و مجتنب از راههای کج هستند که آن راههای کج صراط المغضوب
علیهم و ضالین گمراهانند که بهوای نفس اماره عمل نموده و خواهشهای او را حجت و درست مینمایند
و بلذات نفس مرتکب معصیت گشته و تابع ابلیس پرتلبیس شده دنیا را اختیار و آخرت را
فراموش نموده اند پس معلوم گشت که باید تابع شریعت شد تا خیر و شر را از هم امتیاز نمود
برای توضیح هنود جمله یک جمله از کلام پیغمبر گفته میشود تا مفتاح خیر و شر بدست آید قال صلی الله علیه و آله
السیف مفتاح الجنة والنار یعنی شمشیر زدن با دشمنان دین جنگیدن کلید بهشت و دوزخ است

چه طور

چه طور میشود که یک مفتاح کلید دو چیز مختلف باشد معنی حدیث شریف اینست که اگر مجاهدان شمشیر را در اعلاء
کلمه توحید لا اله الا الله و حفظ بیضه اسلام بزنند آن جهاد کلید بهشت است خواه بکشند و یا کشته شوند شهید شوند
و اگر آن شمشیر را برای هوای نفس بزنند که غلبه بر خصم باشد و یا مملکتی بگیرد و سلطنت نماید
آن شمشیر کلید آتش جهنم است زیرا بندگان خدا را بناحق کشته و اموالشان غصب و غنیمت شمرده
و تمام کارهای آخرت و دنیا که هر طریق دو جنبه دارد باید احکام شرع را یاد گرفت تا خیر را از شر
جدا نمود چنانکه بعد از این امیر المؤمنین علیه السلام بعضی از این مراتب و احکام الله بیان میفرماید
۱۶۹ و هر نعمت اگر در برابر بهشت بگذارند پست تر از جنت حقیر است چه بهتر از بهشت آن باقیست
۱۷۰ و هر بلاء و نیروی پست با آتش جحیم عافیت است ۱۷۱ وقتی که راز قلوب مردم آشکار شد گناهان
کبیره ظاهر میگردد چه معلوم میشود که این عمل ریائی بوده نه خالص رضاء الله که عمل ریائی شرک قرار داده است
دیگری را با خدا باید عامل اجر خود را از دیگری بخواهد نه از معبود خودش ۱۷۲ و تصفیه عمل سخت
تر از خود عمل است زیرا عمل حرکت اعضاء و جوارح است که حرکت آنها اختیاری نیست بلکه تابع
امر و نهی نفس است اما تصفیه و خلوص فعل نفس است که باید تا آخر عمل مستمر در خلوص باشد شریک
قرار ندهد و خیال باطل متعلق بدنیا در نماز خواندن مشغله نکند و این سخت تر از قیام و رکوع و سجود است
۱۷۳ و نیت را از فساد خالص کردن شدید تر است بر طول بر عاملین و عبادت کنندگان
از طول کشیدن جهاد ۱۷۴ نسبید مه مرتها متیار هیهات اگر تقوی و پرهیزکاری نبود من

یکی از دهات عرب بودم یعنی از دانشمندان سیاسی عرب بودم اما تقوی مانع است که بلحاظ امور دنیا بکنم
و رضاء خلق را بلحاظ خالق ترجیح بدهم چنانکه معاویه گفت بمن امارت شام بده تا بیعت کنم
حضرت امیر نداد ابن عباس گفت یا امیر المؤمنین اهل شام تابع معاویه اند او را تسلی بده امارت بده
بعد بمقتضای وقت معزولش کن حضرت امیر المؤمنین فرمودند من نمیتوانم ظالم را یک لحظه امارت مسلمانان بدهم
از این جهت منصفین علماء سنی مینویسند علی اعلم و عمر اسیس یعنی علی عالمترین صحابه است
و عمر سیاسی‌دان است که بمصلحت وقت عمل میکند چه حضرت امیر تقوی داشت رضاء خدا را میخواست
و عمر ریاست را طالب بود هر چه پیش آید خوش آید که از سلطنت نیافتد و خانه نشین نشود
و این عقل را عقل شیطنت میخوانند چنانکه از حضرت صادق علیه السلام سؤال از عقل نمودند
فرمود العقل ما عُبِدَ به الرحمن و اکتُسِبَ به الجنان قالوا و ما فی معاویة قال تلک النکراء تلک الشیطنة
یعنی عقل آنست که بهدایت او شخص رحمن را عبادت میکند و در جزای آن کسب دخول در بهشت مینماید
گفتند پس آن عقلی که در معاویه بود آن چه بود فرمود آن شیطنت و مکار شدن از خدا و انکار
نمودن معبود است بجهت ریاست و تابع شدن عقل است بنفس اماره و قوه واهمه چنانکه
در نهج حدیث مسطور گشت ۱۷۵ ایها الناس لازم شمارید تقوی الله را در غیب و شهادت ۱۷۶ و بگوئید کلمه حق را
در رضا و غضب یعنی خواه مردم راضی باشند یا بدشان بیاید ۱۷۷ و اقتصاد کنید در فقر و غنی

ولعدالت

۱۷۸ و بعدالت رفتار نمائید هم با دشمن و هم با دوست ۱۷۹ و بعمل خیر مداومت کنید هم در حال نشاط
و هم در حین کسالت ۱۸۰ و از خدا راضی باشید هم در سختی و شدت و هم در راحتی که همه اش مصلحت است
۱۸۱ و هر کسی زیاد حرف بزند خطاء کلامش زیاد است و هر کثیر الخطاء حیائش کم است و هر بی حیاء
پرهیزکاریش کم است و هر که ورعش اندک است قلبش مرده است و هر که قلبش مرده داخل
آتش است زیرا او که خدا را فراموش کرده نسوا الله فانسیهم خدا هم او را در جزاء نسیان داخل
آتش میکند ۱۸۲ و هر کس تفکر کرد عبرت میگیرد و هر صاحب عبرت گوشه نشینی اختیار میکند از مصاحبت
مردمان و هر که اعتزال جست سالم است از شر مردم ۱۸۳ و هر کس ترک شهوتها نمود آن حر آزاد است
زیرا که بنده مردم برای رفع احتیاج شهوت است و تارک شهوت احتیاج ندارد مرد آزاد است
۱۸۴ و هر که حسد را ترک نمود مردم او را دوست میدارند چه حسد از اله نعمت خدا را از مردم خواستن است
۱۸۵ وقتی که شخص متعرض نعمت کسی نشد مردم او را سالم دانسته دوست میدارند عزت
مؤمن بی احتیاجی او است از مردم ۱۸۶ و قناعت مالی است که تمام شدنی نیست ۱۸۷ و هر که
مرگ را اکثر اوقات متذکر گشت از دنیا باندک چیزی راضی است چه میداند زیاد را باید بگذارد
برود ۱۸۸ و هر کسی بداند که کلامش از عملش محسوب است کم حرف میشود مگر در کلماتی که نافع باشد
۱۸۹ تعجب است از کسی که از عقاب میترسد و کف نفس از معصیت نمیکند و امید ثواب
دارد و توبه نمیکند یعنی این خوف و رجاء دروغ است و اگر بعقیده بود توبه مینمود و مرتکب معصیت نمیشد و ویل للکاذبین

۱۹۰ وفکر کردن ودر معرفة الله موروث نورانیت قلب است ۱۹۱ وغفلت از ذکر الله موجب ظلمت دل است
۱۹۲ وجهل ضلالت وگمراهی است ۱۹۳ وشنید کسی است که از ابتلاء غیر متعظ گردد ۱۹۴ وادب بهترین
میراثهاست ۱۹۵ وحسن خلق بهترین مصاحبهاست ۱۹۶ با قطع رحم شخص مرد بزرگ شمرده
نمی‌شود چه قوم وخویش ناصر مرد ومعین او بیند وبا عانت غیر شخص محترم می‌گردد ودر عین بی‌نیازی
۱۹۷ مرد فاجر غنی نخواهد شد همیشه مردم از او کناره جو هستند وتنها می‌ماند وشخص تنها محتاج است
اگرچه صاحب مال هم باشد ۱۹۸ وعافیت ده جزء دارد نه تا اش در صمت است وسکوت
مگر بذکر الله چه به تجربه معلوم شده است اکثر فتنه‌ها بحرفهای قبیح وناسزا برپا شده است
پس سلامتی وراحتی در سکوت است ویک جزء دیگر عافیت ترک مجالست سفیهان است
۱۹۹ وروش علم ودانش در رفق ومهربانی است در حرف زدن ۲۰۰ وآفتش در خرق ودرشتی است
چنانکه خداوند عالم بموسی وهارون در قرآن می‌فرماید اذهبا الی فرعون وقولا له قولا لینا یعنی با فرعون
بنرمی ورفق گفتگو کنید شاید هدایت یابد چه از درشتی وخشونت مردم متنفر می‌شوند وگوش
نمی‌دهند قال الله تعالی خطابا لنبیه ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک
۲۰۱ وصبر از کنوز ایمان است وعفاف زینت فقر است ۲۰۲ وشکر زینت غنی است ولئن ۲۰۰ بر مصیبتها
شکرتم لازیدنکم ۲۰۳ وکثرت زیارت مردم هر روز بدیدار رفتن موروث ملالت ورنجش
الطرف است ۲۰۴ واطمینان بمردم کردن قبل از امتحانش ضد احتیاط وحزم است شاید
شخص منافق باشد ومنافق شایستهٔ اطمینان وتجاهر بسرّ بیرون ورازگاهی عینیت

واعجاب

۲۰۵ واعجاب شخص بنفس خودش که خودپسندی است ودر هر کارها وکارها دلالت می‌کند بر ضعف
عقلش چنانکه پیش گفته شد که کارهای دنیا را باید به تجربه وعقل مکتسب از مردم آموخت
چه عقل یکنفر وفکرش اگرچه صائب باشد بحکم وافی بتمام امور نیست اهل امور را اهل مردم
میدانند نه شخص واحد وشاورهم فی الامر برای همین است تا شخص مختل وپشیمان نباشد
۲۰۶ واگر گنه کار شدید از رحمت خداوند غفرانش مأیوس نباشید چه بسا گنه‌کارانند که عاقبت
بخیر شده‌اند یعنی توبه کرده در آخر عمر وعمل صالح بجا آورده مستحق غفران ورحمت خداوند گشته
وچه قدر نیکوکاران هستند در آخر عمر مفسد شده‌اند راه جهنم گرفته بآتش داخل شده‌اند
مثل اصحاب نهروان وخارجیها که همه آنها عابد واز کثرت سجود ذی الثفنات بوده‌اند در آخر
عمر با میرالمؤمنین علیه السلام خروج نموده یاغی گشتند وبآتش داخل شدند زیرا هدایت در ید
خداست کسی نمیداند که عاقبت الامر چیست وما کسی بکجا است وهمیشه باید دعا کرد وگفت
ربنا اجعل عاقبة امرنا خیرا ابدا آنست که اعتماد بعمل خود داشته باشد واز درگاه الهی
مسئلت خیر نباید که تفضل کرده او را ثابت قدم در دین وشریعت نگهدارد ربنا لا تکلنا
علی نفسنا طرفة عین ابدا بمحمد وآله الطاهرین که نماز وروزه می‌فرماید نفس مکار است
مگر باید است آن فکر توکل بر خداست وخواستن عافیت از باب تفضل ورحمت
که با ما ها به تفضل رفتار نماید نه بعدالت ربنا عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک چه اگر بعدالت کند

همه مستحق آتش جهنم است جزاء بما کسبت ایدیهم کدام عمل است که خالص باشد از ریا
وسمعه وکدام عبادت ونماز است که بی فکر باشد از خیالات کثیر متعلق باولاد و
اموال وامورات دنیا نباشد از تکبیرة الاحرام تا آخر سلام نماز تا اسم او را
عبودیت وبندگی بگذارند که صرف توجه عبد است بحضرت ربوبیت تا رب الارباب
ثواب بدهد بلکه انصاف بدهید که نماز خواندن عمل فکر شده است باین معنی که اگرچه
شخصی فراموش کرده ویا آرزوی آن را دارد وقتی که قیام به نماز کرد تمام آنها را یکی یکی
حساب می‌کند وبیاد می‌آورد حتی جزئیات بیع وشری را اسم این نماز را عمل فکر که اشتق
اوجواهیات تا عبودیت نامند وطالب ثواب گردند واگر خدا بخواهد با بندگان
خودش رفتار نماید بعدالت باید بازای این نماز عقاب بدهد چه عدالت
از عدل است که تو ای گفته میزان است گفته میزان این نماز پر از فکر وسواسی
که از مخترعات شیطان وخناس یوسوس فی صدور الجنة والناس است آن کفه دیگری ۲۰۰
باید مساوی این کفه باشد که مجسمه اعمال است عبارت است از مار وعقرب وآتش وزنجیرهای
آتش سلسلهٔ بموجب قول الله تعالی خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة سبعون ذراعا فاسلکوه
نه اینکه این کفه پر از وسواس باشد آن کفه پر ملو از ثواب وحور العین وغلمان
پس معلوم ومحقق گشت که خداوند غفور رحیم با بندگانش با تفضل رفتار می‌کند نه بعدالت
بدانکه

[illegible]

۲۰۷ بدترین توشه‌ها در معاد ظلم وتعدی است که در دنیا شخص بعباد کرده بحکم فمن یعمل مثقال ذرة شرا یره
۲۰۸ طوبی وخوشا بحال کسی که خالص کند برای خدا عمل وعلم خود را نه بجهت ریا عمل کند ونه
بجهت شهرت وریاست علم آموزد ونیز خالص کند بغضش وأخذ وترک وکلام وصمت
خاموشی وفعل وقولش را که همه آن لله باشد وملاحظه مخلوق در نظر نداشته باشد
که چنین شخص در درجهٔ اعلای ایمان وصاحب حق الیقین است که تالی مرتبه درجه انبیاء است
وشکی نیست حقیقة مسلمان نمی‌شود تا بمرتبهٔ بلکه درجهٔ ورع برسد وشخص صاحب ورع نمی‌شود مگر اینکه
زاهد باشد وزاهد نمی‌شود تا اینکه حازم ومحتاط باشد وحازم نمی‌شود تا اینکه عاقل
گردد وعاقل نمی‌گردد مگر اینکه عاقل عن الله باشد وعمل کند برای روز آخرت بدانکه
ورع بمعنی پرهیزکاری است یعنی شخص مسلم باید پرهیز کند از ترک واجبات وفعل منهیات
که هر دو از گناهان کبیره است مسلم مرتکب بگناهان کبیره ظاهرا اسلامی وباطنا عاصی است
چه معنی اسلام آنست که مسلمانان دیگر از دست وزبان او سالم باشند یا از دست
مناهی وظلم وعدوان چه طور مردم از شر این شخص سالم می‌مانند پس این باید مسلمان شد
پس اینکه مسلمان شد وزهد معنایش ترک کبایر وبی رغبتی کم نمودن است بمستلذات
دنیوی ومباحات شهوتی که از متاع دنیا بقدر ضرورت امر معاش وسد رمق مزاج اکتفا نماید
مثلا از خانه بقدری که در آن سکونت نماید وخود را به بناء عمارات عالیه مشغول نکند واز
اکل وشرب بقدر قوت لازم که سیر شود ودر پوشش بدل ما یتحلل قائم باشد وطعمهای
لذیذه وگوناگون ترک نماید چه بدست آوردن آنها با ساختن میسر گردد باید برنج وتعب افتاد

واز لباس بان مقدار اکتفاء میکند که اورا از سرما وگرما نگه دارد چه ما بقی برای زینت است
و زینت و آرایش نمودن موجب فخر میگردد ولباس فخر پوشیدن حرام است نیز برای زینت
قد من حرّم زینة الله قال الله تعالی ولباس تقیکم الحرّ ولباس التقوی خیر زیرا پیدا کردن اینها
آسان نیست باید کوشش نماید واز حلال وحرام در کسب نمودن باک نداشته باشد
تا اسباب لذّت طعمه و اشربه ولباسهای زینت فراهم آورده خود را شبیه امثال واقران خود
نماید وشخص متقی از اینها پرهیز مینماید واین ورع حاصل نمیگردد مگر بزهد واجتناب از زواید
١٢ انما الأمور وحزم یعنی احتیاط است قال النبی صلی الله علیه وآله الاشیاء ثلثة حلال بیّن وحرام بیّن وشبهات
بین ذلک یعنی کارها واحوال سه گونه است یک قسم از آن حلیتش آشکار است وقسم دیگر حرمتش
واضح است که در علم فقه مکاسب حلال وحرام معنون است باید شخص علم فقه را بیاموزد
تا حلال را مرتکب شود واز حرامها اجتناب نماید التاجر فاجر ما لم یعلم الفقه یعنی شخص بیع
کننده وشری فاجر است مادامیکه مسائل شرعیه این را نیاموخته است زیرا که نمیداند عبادات
کدام است مبطلات تشخیص دهد ومعاملات کدام صحیح است وکدامش فاسد است وباطل
از این سبب فرمودند طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة چه هر کس یاد نگرفته است بطریق اسلام
نرفته است وقسم سیم از امورات شبهه ناک است یعنی حلیت وحرمت او در نزد اغلب مخفی است
واهل مردم او را نمیدانند شاید بظاهر حلال باشد وپاک ودر واقع حرام باشد ونجس

مثلا

مثلا یکی از مسائل فقهیه اینست که فعل وقول مسلم را باید حمل بصحت نمود وانچه شخص از بازار مسلمین
ویا از دست مسلم میخرد حلال است ومباح حالا شخص با این وضع حالیه که میداند ومی‌بیند
که اکثر مسلمانان صرف اهل دنیا هستند وخودشان را شبیه بفرنگیها میکنند وفخر میدانند
ومتاع دنیا را بهر حیله ومکری باشد بدست آوردنش را زیرکی می‌پندارند وعاقل وهوشمند
میشمارند وترک تعلّم علم فقه نموده اند وفقهاء واهل علم را ابله وسفیه میدانند چه آنها
دولتمند نیستند وتقلید اهل اروپائی کنند برود از بازار مسلمین متاع واقمشه بخرد وبپوشد
ویا خوردنیها بخرد وبخورد ظاهرا مباح است لیکن شبهه ناک است چه میداند مسلمین فقه یاد
نگرفته اند حلال را از حرام نمی‌شناسند ربا را مثل بیع می‌پندارند واحتراز از بیع وحرم کرده‌اند
وخمس وزکوة نمیدهند وحلال مختلط بحرام گشته وگندم وحبوبات غصبی را آنکه زراعت کرده
وحبوبات زارع کرده اند وچون طهارت ونجاست را نمیدانند با همان دست آلوده بنجس
وکثافات آرد خمیر نموده میپزند وبمردم میفروشند واز حبوبات غیر ماکول وخاک آلوده
داخل گندم مینمایند باک هم ندارند ویا مغشوش را باسم صحیح میدهند وبد را بر خوب
غش کرده مغشوش باسم نقره ومطلا را بنام طلا بخرج میدهند میگویند امروز نفع
کردیم وسرمایه افزودیم وغیر اینها که اکثر قماش حرام ویا نجس است ویا مغشوش است
واینها را شبهات میگویند چه حرامش شبیه بحرام ونجسش مشتبه بحلال بطهارتست

اگر شخص مسلم بحکم ان مسئله فقهیه که ید مسلم وبازارشان پاک است وحلال از این اشیاء بخرد
وبخورد ویا لباسی گرفته در بر کرده نماز بخواند فعل حرام بجا نیاورده وامر مباح را مرتکب
٢٢ عقاب هم ندارد شده لیکن هر شئ در عالم خاصیتی دارد که لازمه وجود آن شئ است وانفکاک لازم از ملزوم هم
محال است چه شئ بالخاصیت اثر خود را میبخشد هر چند شخص نداند مثل اینکه شراب خاصیتش ازاله
عقل است ولو اینکه خورنده نداند که آن شراب است وقند کیفیتش شیرینی است ولو اینکه
خورنده باعتقاد نمک بدهن بگذارد چه ذاتی شئ تغییر ناپذیر است بعد از این
مذکورات معلوم شد که آن حرام خاصیتش اثر میبخشد که قساوت قلب وموجب بی
مبالاتی است حتی اگر بخورد خاصیتش در انعقاد نطفه هم مدخلیت دارد که آن ولد نقی
وتقی نخواهد شد واگر لباس باشد موجب عدم قبول طاعات است اگرچه ظاهرا
اسقاط تکلیف شده وموجب قضاء نماز نیست چه علم قطعی بغصبیت او نداشته هم چنین
سایر خواصی که ذکرش موجب تطویل است از جمله قبول نشدن دعا بدرگاه خدا
چه صدق استجابت منوط بطهارت واقع است از این جهت در آخر حدیث مذکورات
شخص احتیاط کار که اورا حازم میگویند اجتناب از شبهات میکند تا بحرام مرتکب نشود
ونیز پس از بابت حفظ حمی لازم است که حازم از همه اینها اجتناب نماید وباندک
موئنه اکتفا کند تا زاهد حازم گردد واین هم میسر نیست مگر اینکه عاقل وعالم باشد

بلی
اهل عقل را غنی

یکی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بمکه معظمه مشرف شد امام فرمودند از خدا چه چیز مسئلت میکنی
گفت نه فرمود برای چه گفت سی سال است یک سؤال از خدا نموده ام چون اجابت نکرده است دیگر سؤال نکردم
فرمودند آن چه بوده عرض کرد رزق حلال از خدا خواسته ام تا بحال میسر نشده است فرمودند تو چنانی میدانی
که چیزی مسلمان خواسته روزی خورشته که روزی انبیاء وائمه است از این جمله مستفاد میگردد که رزق حلال
واقعی بدست آوردنش متعذر ویا متعسر است بسبب مشتبه شدن حلال بحرام که اطلاع از خواص حلال وحرام
که تمام جزئیات را بداند وانم میسر نیست مگر با امام ویا انبیاء واولیاء پس مسلمان حازم نخواهد
که بحرام مرتکب نباشد بقدر امکان باید از شبهات اجتناب نماید واز بابت حزم واحتیاط چنانکه از
امام علیه السلام منقول است اخوک دینک فاحتط لدینک یعنی برادر وادینی تو در روز قیامت دین تو است
که عمل کردن باحکام شرعیه است ودر آنها عملی احتیاط کن که مبادا بحرام افتی از روی غفلت وبی مبالاتی
پس لابد است برای هر مسلم ورع زاهد حازم که احکام شرع را یاد بگیرد تا بمرتبه خلوص برسد در کلمات وافعال
خود زیرا که چه راه شرع خیلی دقیق است باندک قول وفعل شخص از جاده مستقیم منحرف میشود از جهت
بی علمی در فقه مثلا شخص اگر ببیند ظالمی مظلوم فقیری را جریمه کرده یک تومان میخواهد بگیرد مسلم باعتقاد اینکه
شفاعت فعل خوب است بان ظالم بگوید پنج هزار از این مظلوم بگیر وپنج هزار دیگر را ببخش آن ظالم هم قبول
کند پنج هزار بگیرد ومظلوم را رها کند واین شفیع گمان میکند که عمل ثواب کرده است وحال اینکه فعل حرام بجا آورده
که گفته پنج هزار بگیر وبقدر پنج هزار بان مظلوم مشغول الذمه است زیرا اعانت بظلم نموده است که گفته بگیر

قال الله تعالی و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان اگر این شخص مسئله و نظیر آنها یاد گرفته بود باید بگوید ای ظالم
پنج هزار یکی را آن وقت معاونت بر بر و تقوی نموده است چه ظالم را نهی از منکر کرده است و آنها وقتی که گفت پنج هزار
بگیرم بیشتر نموده حال حرام است فرق میان علم و جهل این است که یک حرف زدن شخص گناه کبیره کرده است
پس ای عزیز رحم بر خود بکن این قدر مستغرق امور دنیوی نباش که فرصت نداشته باشی که عقب علم دین و عمل
صالح بروی دنیا اگر فرصت داری امر دین مهم است به بطالت و کسالت و بی مبالاتی شخص مسلمان
نمی شود هر مسلم را علم و عمل لازم است نه گفتن شهادتین تنها و این بی اعتنائیها کاشف از اینست
که یقین بدین اسلام ندارد و الا بیقین چه طور می شود که شخص بی اعتنا باشد و احکام و عقیده را سهل شمارد مسلم ظاهری
از شخص منصف متفکر می پرسم اگر مال دار باشد و بخواهد برود در صحرای خطرناک شب منزل نماید یکی باو بگوید
که ای مسافر اینجا محل دزدان است با خبر باش امشب را تا صبح نمی خوابد و اگر خوابید زود زود
بیدار می شود شاید خبر آن مرد صدق باشد دزد بیاید متاع این را ببرد و حال آنکه گوینده معلوم نبود راست گو
بود و یا دروغ گو و در آن مکان دزد بود و یا نه بعد بمحض توهم ضرر مالی این همه حزم و احتیاط بجا آورد
شب را تا صبح بیدار و خواب خوش را بر خود حرام کرد این همه انبیاء آمدند گفتند علم و عمل یاد بگیرید و بجا آورید
تا روز قیامت نصیب شما بهشت برین و از آتش جهنم خلاص باشید و همه از جانب یک خدای رحیم و قهار
و این وعده و وعید را داده خدای آفریننده و انبیاء خبر دهنده بمنزله یکنفر شخص مجهول الهویت نیست
که گفت اینجا محل خطر است و این وعده و وعید که همه هیچ است که روز حشر هست جزاء اعمال خواهید دید
قال الله تعالی

قال الله تعالی
لیس للانسان الا ما سعی ع مزد آن برد جان برادر که کار کرد عمل صالح نه نموده ثواب و بهشت می خواهی
در عین جهل خود ترا عالم می دانی هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و فضل الله المجاهدین علی القاعدین
آن یکی از جان و مال گذشت جهاد نمود و شب و روز آرام نگرفت تا مردم را بزور شمشیر از کفر و شرک
باسلام آورد و این یکی بلهو و لعب مشغول و در بستر استراحت بخواب ناز غنوده خود را مثل آن مجاهد
می پندارد هر دو مسلمان است هر دو در یک مرتبه هستند کدام هوشمند این سخن را می پسندد و هر دو را مسلم
می خوانند ع ز نیش حق تا زان حق فرقیست زفت پس ای مسلمان از خواب غفلت بیدار شو
چشم بصیرت باز کن نظر باقوال و اعمال خود بینداز به بین چه می گوئی و چه بجا می آوری قبل از آنکه گوئی
جلت بزنند بگویند آقا بفرما این همه کارها کردی حالا برو زیر زمین آنچه نادیدنی است آن چیز آنجا هست
هشیار می شوی از خواب غفلت بیدار خواهی گشت مرا برگردانید لعلی اعمل صالحا جواب آن خداوند قهار
می شنوی ع اخسئوا فیها و لا تکلمون نیز باصطلاح ما ما برو گم شو با من حرف نزن یادت می آید یک طایفه
از مومنین بودند می گفتند ربنا آمنا فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الراحمین شما آنها را مسخره می کردید و می خندید
و حالا آنها بشما می خندند و در غرفات بهشت می نشینند و با حور العین و غلمان هم صحبت می شوند
شما عوض آن مسخره که جزاء عمل خود را به بینید با مار و عقرب و آتش سوزان بازی کنید
پس معلوم و محقق شد که این مسئله دروغ است و اگر یقین بود حقیقتاً و قهراً علم را تحصیل و عمل صالح می نمود

پس مسلمان همان است که امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین در آخر این خطبه وسیله که شرح می کنیم فرموده است
مسلمان مسلمان نمی شود مگر آنکه ورع داشته باشد و ورع محقق نمی گردد مگر آنکه زاهد شود و زهد صدق
نمی کند مگر آنکه حازم باشد و حازم نیست مگر عاقل باشد و عاقل او را می گویند
که از خدا علم دینش را اخذ نماید و تصور نموده و حفظ نماید و عمل بآن علم و عقل نماید
برای روز قیامت تا مقرب خدا گشته با انبیاء و اولیاء مصاحب شده در بهشت عدن
مخلد گردد و کلمات بیشتر شرح داده شد مگر عقل عمده و لازم است قدری در او شرح داده شود
تا میلین عاملین بدانند اینجا مراد از عقل چیست و عاقل کیست بعون الله تعالی
عقل در اصطلاح حکما عبارتست از موجود مجرد از ماده و مدت که در وجودش و فعالش و علمش مستغنی
نیز محتاج بماده و مدت نیست ماده عبارت از جسم است از عرش تا فرش زمین و مدت
زمان را گویند که از حرکت فلک الافلاک حادث می شود و چون عقل مجرد است وجودش قبل از جسم
و زمان است قال النبی خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام این ارواح که عقول باشند
قبل از اجسام دو هزار سال پیش خلق شده اند مفسر این حدیث در جای مناسب ذکر خواهد شد
و عقل اول موجودیست از موجودات که واجب الوجود ایجاد کرده است و آن را عقل اول گویند
که در رتبه ایجاد موجود شده و آن یکی است و عقول دیگر بعد از آن خلق شده اند و در حدیث نبوی است
اول ما خلق الله روحی و در خبر دیگر اول ما خلق الله نوری که سایر انوار انبیاء از شعشعه آن نور منشعب شده اند
الحاد مشتعل گشته اند و آن نور را انوار شد روح محمدی مجمع صفات الهیه و اسماء الهیه بالتمام هست
و النفس

و نفس آن موجود را می گویند که در وجودش محتاج بماده و مدت نیست لیکن در فعالش محتاج بماده
و مدت است که این نفوس کلیه اجسام افلاک و تمام حیوانات که از آن است چنین در وجود مجردند
و حالت منتظره ندارند محض اراده واجب الوجود موجود می شوند لیکن در فعالشان محتاج
باجسام و قوای و اعضاء هستند که بتوسط آنها آثار و فعالشان در عالم ظاهر شود و این نفس
دو قسم است یکی نفس کلی که اسم دیگرش عقل اول یکی است و ما بقی نفوس جزئیه اند و یا ارواح جزئیه
که تعلق بذوات گرفته اند که آن نفوس جزئیه متصرف و آمر و ناهی قوای حیوانی و بشری هستند
که تدبیر امور را نمایند مثلاً چشم و گوش ادراکات آن بتصرف و تدبیر نفس و روح انسانی است
و هم چنین سایر قوای و فیض فیاض علی الاطلاق اول بعقل کل می رسد و بتوسط آن بنفس کل
فائض می شود و همچنین بترتیب است تا آخر مراتب نفوس جزئیه که فیوضات و علوم با آنها می رسد
و این عقل کل و نفس کل چنانچه ذکر شد تمام فیوضات الهیه است با ایشان کلاً نشئی از این جهت
مرتبت آنها مرتبت و الهیت است نسبت باولاد رشان و همه نور از نور آنها انوار مشتق
شده و در تعدد و تا حساب می شوند ولی در حقیقت یک نور واحد است که از نور الهی مشتق شده اند
از این سبب خاتم الانبیاء فرموده اند انا و علی من نور واحد و سایرین انوار شتی هستند که مشتق منه
انما این نور است که نیز عقل کل مرتبت نبوت مطلقه است و نفس کل مرتبت ولایت مطلقه است
شعر نیز دو هر دو نسبت بهم ه ماه و یکی چنین زبان قلم که از زبان دو ذات است و در ساقه یکی اند

دا ایں جهت پیغمبر فرموده انا و علی ابوا هذه الامة که پیغمبر پدر حقیقی است از جهت توسط فیض الهی بنفس
و امیر المؤمنین بمنزله مادر چه او عقل کل است که بواسطه تمام فیضات باو رسید و توسط ایشان بنفوس
کل نفس کل باشد رسید و از اینجهت و تقرب بامت فیوضات میرسد و در حدیث قدسی است که شما را برای
خودم خلق کردم و سایر مخلوقات را برای خاطر شما خلق کرده ام و نفوس مظاهر جمیع اسماء و صفات خداوند
و مرآت اند که ظهور صفات الهیه در آینه وجود ایشان منعکس است و علم آدم الاسماء کلها که مظهر
بودن اسماء الهیه است چه خلیفه باید متصف بصفات مستخلف عنه باشد و الله خلیفه ثبت خلف بعض
باقی مانده بشان سلطنت است که ایشان مستعد کمالات الهیه علیا و صفاته و اسمائه الحسنی
شرح آینه کرده است پیدا زمکان می‌کند خود را تماشا و از این جهت است
اراده و قدرت الهیه و مشیت الهیه مستعد که محل مشیت الهیه قلب انور این بزرگوار است نزول بر
ارجع الامی عن علیک و ما تشاؤون الا ان یشاء الله و ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی غرض چون واجب الوجود این موجودات را علت خلق نکرده حکمه ایجاد
نموده و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون زیرا اگر نفوس در حالت تجرد می‌ماندند مستعد
بان فضایل و فواید برسند که بسبب علاقه ایشان با بدن عنصری و مواد جسمانی با کتساب حاصل شده
و بدرجه اعلای قرب الهی میرسند که هر یکی از نفوس مجرده و ملائکه مقدسه مقامی دارند و ما منا الا له مقام معلوم

لهذا انسان

که از آن مقام نه تنزل دارند و نه ترقی و بر تسبیح و تقدیس مشغول و مستغرق حضور الوهیت اند لاکن چون
و لا یفترون بخلاف انسان که در جهتی از عالم تجرد و بدن و قوای جسمی از عالم عناصر است که بسبب نفس
در نفس مکلف است در جهت آنکه مجرد از علایق دنیوی و مقدس از خواهشهای شهوانی
و غضبانی گردد چنانکه گذشت این دو قوه با سایر حیوانات مدرک خلق شده که نفس انسانی بجهت
تبعیت ایشان بقوه عاقله عامله تواند کسب فضایل اخلاق حسنه نماید و قوای غضبیه و شهویه را
تابع خود قرار بدهد و انها را منع نماید از فضولیهای خواهشهای ایشان زیرا که نفس امیر است سلطان
و سایر قوای مستخدم و عقل و علم او دیده که هر چه امر کند بجا آرند و آنچه نهی کند ترک نمایند و عقل را برای آن
عقل گفته اند که عقل در لغت بمعنی ریسمانی است که زانوی شتر را بآن می‌بندند که نتواند حرکت بیجا کند و نافر گردد
و عقل را خدا بانسان مرحمت کرده که بوجود او زانوی نفس حیوانی ترد و جهد غضب و شهوت بسته شود
که نتوانند انسان را بخواهشهای زیاده از ضروریات زندگانی بمهالک بیاندازند و این عقل
رسول باطنی است که مدرک خیر و شر و نفع و ضرر است که انسان بجهت او منافع و مضار خود را می‌فهمد
و بمانی وجود عقل خداوند عالم انسان را مکلف بتکالیف الهیه نموده است و چون سایر حیوانات
این نفس ناطقه را او ادراک صنایع و امور و کمال را نمی‌توانند مکلف بتکالیف الهیه نشده اند
اگر چه حیوانات هم نفس نامیه و حیوانی دارند که بسبب آن نشو و نمو و خوردن نفع و ضرر دارند و تولید میکنند و بزرگ جثه میشوند

و چون انسان ضعیف است و مجسم و مجوف خلق الانسان ضعیفا محتاج است در حفظ بدن خویش بسته
ضروریه الهی و مرتبه خواب و بیداری و حرکت و سکون و استفراغ و احتباس و هوای محیط تا اجل معدود
و حفظ سالم از مرض باشد و نفس انسان مدرک امور جزئیه حسیه است نتواند منافع و مضار اشیاء
موجوده عالم را بفهمد تا جلب منافع و احتراز از مضرات بکند انها حکیم علی الاطلاق برای مصلحت
انسان انبیاء را مبعوث نموده تا انها منافع و مضار دنیوی و اخروی و قرب ربوبیت
و دوری از نعمت و دوری از رحمت رحیمیه الهی را با انها بیان کنند زیرا انبیاء مدرک امور
کلیه اند بتعلیم الهی و وحی آسمانی خواص حقیقیه اشیاء را کما هو حقه می‌دانند خواه این خواص و آثار
متعلق بامور دنیوی و امر معاش باشد و یا متعلق بامور اخروی و قرب حضرت ربوبیت باشد
از این جهت انبیاء صلوات الله علیهم تمام این مطالب لازمه و علوم نافعه را بطور کلی بیان کرده اند
و اسم انها را تکالیف الهیه گذاشته اند و خداوند تبارک انها را بشر بخود واجب فرموده است اطاعت
قال الله اطیعوا الله و اطیعوا الرسول زیرا انبیاء از خودشان چیزی نمی‌گویند لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
و تابعین انبیاء را مسلمان می‌نامند و متدین ان الدین عند الله الاسلام فلهذا اسلام و ورع
زاهد حاتم لازم است که احکام الهیه را از ایشان باید یاد بگیرد و نفهم و درک که خود شخص چیزی
و قبح اشیاء ذاتی است و نفوس جزئیه ممکنات و متعلقات مخصوصه را نمی‌تواند ادراک کنند

۱۸۱

امر قدر خاص شعله باشند نمی‌بینند اشخاص زیرکی اعتقاد بفهم خود می‌کنند و از علماء نمی‌پرسند چه قدر
بخطاء می‌فهمند و یا عمال قبیحه مرتکب می‌شوند زیرا از نفس مطلوب خود شر را نافع می‌داند و دوست دارد
و انکار بر عکس این است که نافع خود را می‌گردد این همه از جهالت و نفهمی و غفلت مردم است اگر
برای این است که هر کسی فکر خود را صحیح و نافع می‌داند کل حزب بما لدیهم فرحون کسی نگوید که دوغ من ترش است
و هم اینها از بی ادراکی و جهل و فهم جزئیه نفس است که مدرک اشیاء کما هو حقه نیست و عیب و خیر امور را
ملاحظه نمی‌کند از این جهت است که امیر المؤمنین علیه السلام در آخر این خطبه فرموده مسلم
عاقل آن است که عقل عن الله و عمل لله دار الاخرة یعنی باید مسلم احکام الله از خدا یاد بگیرد و عمل
او صرف محض لله باشد و چون بعد از خاتم الانبیاء محمد مصطفی است باید دین او را اخذ نمود که ناسخ
ادیان سابقه است و بطوری که فرموده است عمل نمود بدون کم و زیاد تا از بدعت خلاص یابد
و خود فرموده که از دو است امت من هفتاد و سه فرقه می‌شوند همه انها در هلاکت و نارند مگر یک فرقه
ناجیه هم اهل این مذاهب خود شان را ناجی و دیگر را هالک می‌دانند از این جهت از مذهب حقه بر می‌گردند
و در علم کلام و جهاد حقیت فرقه ناجیه بدلایل و براهین و اخبار و آیات قرآن منحصر شده است
بشیعه امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین که شیعه اثنا عشری معروفند و تابع ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین اند

پس بر هر مسلم فرض طلب علم فقه و هم است تا طریق معرفت که بشناسد و در دین قویم راه پوید و فقها در زمان پیغمبران مسلم را میگفتند که معرفت به اصول و اعتقادیات بدانند و در عمل کردن احکام عبادات و معاملات را بفهمد و بعد اصطلاح کردند علومی که اصول ایمان و اعتقادیات را بیان میکند علم کلام و حکمت الهی گفتند و آن علمی را که بیان عملیات میکند فقه خواندند و علما از این جهت فرقه شدند متکلم و حکیم و فقیه و فقیه تمام عبادات و معاملات و سیاسات و خراجات را میگوید و می نویسد که کتب فقها رضوان الله علیهم شامل تمام این احکام است باید مسلم تقلید بکیرد تا عبادات او صحیح باشد و معاملاتش فاسد نگردد و کتب تفسیر و کلام و حکمت مبنی بر اعتقادات حقه است من آمن بالله و صفاته و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و این معرفت حکمت دو قسم است آنکه بیان اعتقادیات میکند حکمت علمی است و آنکه بیان سیر نفس و اخلاق فاضله را میکند مسمی بعلم اخلاق است و این فقیر الی الله القوی کاسم معروف بفاضل خلخالی در تحریر این کتاب این دو قسم را از خطبهای خاتم الانبیاء و ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم که در تحف العقول است ترجمه و شرح حکمت علمی را باختصار مطور میدارم زیرا که غرض از تحریر این کتاب ذکر حکمت عملی است که پیغمبر فرموده بعثت لاتمم الاخلاق تا مسلم صاحب اخلاق حسنه نگردد و اعتبار از صفات رذیله ننماید حقیقتا مومن حقیقی نیست و قرب بحضرت ربوبیت نتواند پیدا کند و دین اسلام انتشار همان است که در اینجا نوشته شده است از پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین

[illegible]

ترجمه خطبهای و مواعظ و حکم و وصایایی که از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و از ائمه هدی سلام الله علیهم وارد شده است شیخ عالم دعای ابو محمد حسن ابن علی بن شعبه رحمة الله علیه در کتاب تحف العقول ذکر کرده است

بسم الله الرحمن الرحیم ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله فی وصیته لامیر المؤمنین علیه السلام

یا علی بدرستیکه از فوائد یقین بخداست که هیچ کس را از خود خشنود نکنی در کارهائی که سخط و غضب خدا در اوست و هیچ کس را ستایش نکنی در آن چیزهائی که خداوند بتو داده است و هیچ کس را مذمت نکنی بواسطه چیزی که خدا بتو نداده است بدرستیکه حرص حریص روزی را کم نکند و بسوی مخلوق و وقتیکه خدا مقدر کرده که نعمت بمخلوقش رسد کراهت مردم کاره او را نمی تواند برگرداند زیرا که خداوند عالم بسبب حکمت و فضلش قرار داده است راحت و فرج را در یقین و در رضا بالقضاء الالهی و قرار داده است هم و حزن را در شک و سخط خود مترجم

شخصی که یقین بمبدء و معاد داشته باشد میداند که خداوند حکیم است غنی است هر شیئی را بجای خودش کذاشته و بمصلحت مخلوق نظام عالم را تنظیم داده است یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر یکی را بمصلحت او توانگر کرداند یکی را در فقر یکی صحت دیگری سقم و ابتلاء و از ازل این طور مقدر نموده است صاحب مرتبه یقین چون باین مطلب اعتقاد یقینی دارد از تمام واردات و حالات دنیوی که میداند برای مصلحت اوست یا در دنیا و یا در عقبی بسبب این یقین راضی بقضاء و حکم الهی است همیشه در راحت است و منتظر فرج و اما شخص شاک چون کارها را تدبیر و قوه خود میداند همیشه در رنج و تعب است بجهت خیالات فاسده و توهمات باطله

یا علی هیچ فقری شدیدتر از جهل نیست (زیرا شخص جاهل در همه چیز بعلم احتیاج است) و هیچ فقری سخت تر از بی عقلی نیست مثلا اگر بخواهد کار خوب بکند چون تدبیر ندارد عملش را ضایع خواهد کرد و هیچ مالی نافعتر از عقل نیست (زیرا که عقل رسول باطن است انسان را براه راست هدایت میکند و چنین تمام فسادها و شرارتها از قوه غضبیه و شهویه است عقل این دو قوه را بحد اعتدال می آورد و تمام کارها و اعمال شخص العاقل را از روی حکمت بمصلحت میکند و هیچ مالی این منفعت را ندارد و حقی در خرج و انفاق بحد اعتدال و متوسط خرج میکند که این محمود است طرفین آن که اسراف و تقتیر است مذموم است شیخ محمود شبستری کفته است میانه چون صراط مستقیم است که هر دو جانبش نار جحیم است الهی هر کرا عقل ندادی چه دادی و هر کرا عقل دادی چه ندادی تفصیل این مقامات در جای خودش می آید انشاء الله)

و هیچ تنهائی و وحشتی سخت تر از عجب نیست (زیرا که شخص خود پسند تمام اعمال و افعال خودش را پسندیده میداند و اعمال دیگر را پست از این جهت بعجب و رسوائی از آن حاصل شود که خودش را برتر از مخلوق میداند حتی بعضی خیال میکنند که عبادات که این بجا آورده و بخداوند عالم یک منتی میگذارد که منم این نماز را خواندم و این عبادات را بجا آوردم دیگر نظر بعبادات و تضرع انبیاء و ائمه هدی نمی کنند با این که بعبودیت خودشان اعتراف بتقصیر میکردند ما عبدناک حق عبادتک میگفتند چرا ان الله غنی عن العالمین و عجب بدترین صفات خبیثه نفس است که خداوند بسبب این عجب عبادات آن شخص را قبول نمیکند) و هیچ قوتی و یاری بهتر از مشورت با مردم نیست (زیرا که مشورت و تدبیر دیگران منضم بعقل و تدبیر خود میکند و راه اصلاح) و هیچ عقلی مثل تدبیر نیست (از عواقب امور ملاحظه کردن بعد دخول در عمل) پشیمانی ندارد بر فرض اگر کارش درست نیاید تدبیر موافق تقدیر است شخص ملوم و از

[illegible]

و هیچ حسبی مثل حسن خلق نیست (زیرا حسن خلق معایب حسب و نسب را میپوشاند نسب فخر کردن است بر آباء و اجداد و طایفه چنانکه رسم عرب بود همیشان در نسب خودشان شعرها میسرودند و فخرها میکردند و حسب امتیاع و مال دنیوی می باشد چه خیلی دیده شده است که اشخاص فقیر و بی چیز که صاحب حسن خلق هستند چه قدر برتری و شرافت بر صاحبان نسب و حسب و توانگران دارند چنانکه اکثر علماء از اولاد و رعیت بعضی هند و بحث ها هم فقیر و پدرشان ملازم اهل دولت بعد از تحصیل کمالات نفسانی شرافت بر ملوک و سلاطین داشتند چنانکه امیر المؤمنین میفرماید کن ابن من شئت و اکتسب ادبا) و هیچ عبادتی مثل فکر کردن در آثار قدرت خداوند نیست (زیرا این فکر معرفت صفات و افعال الله را می آورد و آن عبادتی که همان الفاظ و لقلقه لسان باشد بدون تدبر معانی و بدون حضور قلب است قال رسول الله تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة) یا علی آفت سخن گفتن دروغ است و آفت علم فراموش کردن آن علم است و آفت عبادت سست کردن و تنبلی نمودن در عبودیت و آفت بخشش و سخاوت منت گذاشتن است بر معطی له (لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی) و آفت شجاعت ظلم کردن است بر بیچارگان و آفت جمال خیلاء و کبر و غرور است در مشی و رفتار و آفت حسب فخر است یا علی بر خودت لازم بدار راست گفتن را و از دهنت هیچ وقت دروغ خارج نشود و هیچ وقت جرئت در خیانت امانت نکنی و بترس از خدا مثل اینکه رو بروی تست و خدا را می بینی و به بخش مالت و جانت در راه دین خدا و لازم بدار محاسن اخلاق را بطوریکه ملکه ات باشد و دوری کن از اخلاقهای بد و قبیح کن از آنها یا علی محبوب ترین عملها نزد خدا سه خصلت است هر کسی فرائض و واجبات دین را بجا آورد او از عابدترین مردم است و هر کسی پرهیز کرد از محرمات او از پرهیزکارترین مردم است و هر کسی قناعت کرد بآن اندازه که خدا برای او رزق قرار داده او از توانگران عالم است

پنجم از صفات ... از جمله مکارم اخلاق است صلهٔ رحم نمودن از کسی که قطع رحم نموده است
و عطاء نمودن بر کسی که تو را محروم کرده است و عفو کردن از کسی که بر تو ظلم کرده است
یا علی سه چیز از نجات دهنده گان است یکی نگه داشتن زبان است از بدگوئی
دیگر به گریه کردن بر گناهان خودت و وسعت دادن بر اهل بیت و اولاد خودت
یا علی سید اعمال سه خصلت است انصاف دادن بر مردم از خودت یعنی هر چه
برای خودت می پسندی برای آنها هم بپسند و هر چه قبیح می دانی از آنها قبیح بدان)
و مساوی قرار دادن مسلمانان را با خودت در برادری المؤمنون اخوة
و یاد خدا کردن در هر حال یعنی خدا را ناظر و بصیر بداند که هر عملی می کنی خدا می بیند
یا علی سه چیز از زینتهای الهی شمرده می شود یعنی بعد از اداء واجبات و ترک محرمات
از جمله مستحبات است که لباس تقوی و شعار و دثار اسلام است مثل لباس زینت ظاهری برای مردم
زیارت کردن برادر دینی خود را محض رضای الله نه برای غرض دنیوی زیرا آن شخص
بمنزلهٔ زوار خداست و لازم است بر خدا که زوار خود را گرامی بدارد و عطاء کند
هر چه سؤال کند و دوم مردی که نماز بخواند بعد مشغول تعقیبات شود از دعا و تضرع
تا وقت نماز دیگر پس این شخص مهمان خداست بر عهدهٔ اوست که مهمان خود را
گرامی بدارد و سیم شخصی است که مشغول عمره و حج بیت الله باشد که او از اشخاصی است که بالای
حاج دارد بر خداوند شده نیز بر عهدهٔ خدا است که وارد بین خود را گرامی بدارد
یا علی سه چیز است که ثواب و جزایش در دنیا و آخرت به عاملش می رسد حج کردن
فقر را می برد و موجب ثروت می گردد و صدقه دادن دفع بلاء می کند یعنی قبل از نزول
بلاء صدقه بده بلا را زیرا که دفع در جلوگیری استعمال می شود و رفع بعد از نزول برداشتن
آن عین استعمال می شود پس صدقه بعد از ابتلاء موجب تخفیف و قبل از ابتلاء مانع از ورود است
رحم

سیم صلهٔ رحم بجا آوردن موجب زیادتی عمر می گردد یا علی سه چیز است هر کس از این نوع شر
اگر دارای این صفات نباشد عمر او لغو و باطل است اول پرهیزکاری که شخص را مانع از
ارتکاب معاصی باشد و علم که نفس انسان سبب خودش را از سفهاء نگه دارد (قال الله
و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما یعنی عقلاء بحرف بدگوئی جهال و سفیهان نکنند شعر ...
لب بدگوئی توان بستن ... در بدگوئی نتوان ... اگر ... در فلک ... اگر ...)
سیم عقلی که با آن تسلط داشته باشد که با مردم مدارا کند حافظ آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا   شاعر دیگر در مقابل این شعر حافظ می گوید
آسایش دو گیتی دانم که این دو حرف است   با دشمن کج اندیش ممکن نبود مدارا
جواب شعر را خداوند حکیم در قرآن فرموده است فاقتلوهم حیث ثقفتموهم زیرا که غیر از شمشیر
علاج عنود لجوج را هیچ چیز نمی کند سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
چنانکه رسول اکرم بعد از مدارا و نصیحت با مشرکین قریش و مکه بجا آورد)
یا علی سه چیز است که هر کس بجا آورد در روز قیامت در سایهٔ عرش خداست
یکی همون که دوست دارد برای برادر دینی خودش آن چیزها را که برای خودش دوست دارد
دوم مردی که کاری از برایش پیش آمد کند نباید تعجیل کند در آن کار و باید تامل ببیند از
تا بداند که در این عمل رضاء الله است بجا آورد و اگر سخط خداوند است ترک کند
سیم مردی که عیب گوی مردم نکند در عیبی تا آنکه خودش آن عیب را در خود اصلاح نماید
زیرا شخص هر عیبی که از نفس اماره خودش رفع کند عیب دیگرش ظاهر می شود شخص باید همیشه مشغول عیوب خودش باشد
رفع

یا علی سه چیز از لوازم ... شمرده می شود ... و ... نفس و پاکیزگی کلام نه لغو
و هزل و صبر کردن بر اذیت مردم نه در هوات نفس بلکه در راه خداوند عالم
(چنانکه همیشه انبیاء ... در امر بمعروف و نهی از منکر و در معرفت مبدء و معاد)
یا علی در تورات نوشته شده است چهار چیز لازمه اش چهار عقوبات است کسی
که صبح کند حریص باشد در جمع کردن مال دنیا آن شخص از خدا غضبناک است
(زیرا حب الدنیا راس کل خطیئة محبت دنیا سرمایهٔ گناهان است نه خود
مال دنیا چه محبت دنیا با محبت الله جمع نمی شود دشمن خدا در جهنم است
دوم کسی که صبح کند مصیبتی که بر او نازل شده است شکایت کند از خدا بر مردم
(پس مؤمن باید که صابر بر ابتلاء باشد نه شاکی از خدا اما اگر اظهار مصیبت
از روی شکایت نباشد مذموم نیست) سیم کسی که پیش توانگری رود و تملق
نماید و خضوع برای او نماید بجهت مالش دو ثلث دینش از او رفته است
چهارم از این است کسی که داخل آتش جهنم شد از قبیل اشخاصی است که آیات الله
و کلام الله را هزل و لعب شمرده است (مثل ... و فرنگ مابهای طهران)
و چهار چیز است که مستلزم چهار تحصیل است کسی که سلطان شد باید بذل
و بخشش کند و اهل مملکت باید از او راضی باشند و کسی که در کارها کیش مشورت نکند پشیمان
خواهد شد و هر کسی با مردم هر رفتار کرد بهمان گرفتار خواهد گشت ... می توان
دنیا دار مکافات است هر رفتار خاطری دارد که در دنیا شخص می بیند
جزائش قبل از آخرت) و فقر موت اکبر است گفتند یا رسول الله فقر درهم و دینار
فرمودند نه بلکه فقر در احکام دین که شخص بغیر دنیا ... فقیر خواهد شد در هلاکت
...

و صبر نمودن بر اذیتهای مردم فاجر که صبر اولوا العزم

یا علی تمام چشمهای مردم در روز قیامت گریان است مگر سه تا چشم یکی چشمی
که در راه خدا شبها بیدار است و چشمی که اشکش از خشیة خدا ریزان است
و شخصی که چشمش را از نامحرم بپوشاند یا اقلا خوش بصورتی که خدا برای او
نگاه می کند در حالیکه گریان است از گناه که آن گناه غیر از خدا کسی مطلع نیست
یا علی سه چیز انسان را هلاک میکند و سه چیز دیگر نجاتش میدهد اما
هلاک کنندها یکی صاحب هوای نفس است که مطبوع مردم باشد دیگر
بخیلی که رئیس مطاع گردد و عجب کردن شخص است بر اعمال و شرافت نفس خود
و اما نجات دهندها عدالت در رضاء و غضب یعنی هر کدام را در موضع خود
استعمال نمایی با اندک چیزی خوشنودی تام نداشته باشد و به یک حرف ناملایم مردم
غضب نکند و در صدد انتقام در نیاید زیرا که در عفو لذتی است که در انتقام نیست
و اقتصاد میانه روی در مخارج در حالت فقر و غنی که نه تقتیر کند و نه اسراف
و ترسیدن از خدا در آشکار و پنهان بطوری که گویا خدا را می بینی ...
به بصیرت نه به بصر زیرا که خدا تو را می بیند پس باید حیا کنی از ارتکاب قبیح
یا علی در سه مقام دروغ گفتن جایز است حیله کردن در جنگ و وعده
دادن بزن و در صلاح میان مردم سعی در دروغ مصلحت آمیز ...
فتنه انگیز یا علی در سه مقام راست گفتن قبیح است یکی در سخن چینی که نباید
کلام کسی را به دیگری برسانی که موجب کشش او باشد دیگری خبر دادن بمرد از اهل خانه او
دروغ ... که این شخص ... غار رود و مکروه ... سیم تکذیب کردن ... مردم از کارهای خوب
مثلا یکی صدقه میدهد برای شهرت تو باد بگوئی که این کار تو فایده ندارد ... اما نباید بگوئی

... اگر ... شخص ... ان ... عالم ...

یا علی چهار چیز است که عمل لغو و باطل است خوردن بعد از سیری و چراغ روشن کردن با وجود
نور ماه و زراعت کردن در زمین شوره زار سعدی زمین شوره سنبل بر نیارد در و
تخم عمل ضایع مگردان مثل عبادات عامه بدون قبول ولایت خاصه ائمه هدی علیهم السلام
و احسان کردن بر غیر اهلش که مستحق احسان نباشند سعدی نکوئی با بدان کردن چنانست
که بد کردن بجای نیک مردان یا علی چهار عملی است که عقوبتش سریعتر از سایر
عقوبتهاست شخصی که بر او احسان کنی در مقابل احسانت مکافات بد بدهد
و مردی که بر او ظلم نکرده‌ای او بر تو ستم نماید و کسی که عقد معاهده با او بسته‌ای تو وفا
بعهدی نمائی او در مقابل بعهد حیله گری بنماید و مردی که تو با او صله رحم بجا
آورده‌ای او قطع رحم می‌نماید یا علی هر کس صاحب صفت چهارگانه باشد
اسلامش کامل است کم آزار است گوئی و شکر نعمت الهی نمودن و حیاء و حسن خلق است
یا علی کم طلب کردن حوائج خود از مردم دولتمندی حاضر موجود است و کثرة حوائج
و سؤال از مردم کردن ذلت است و فقر حاضر وصیة اخری الی امیر المؤمنین مختصر
یا علی مؤمن سه علامت دارد نماز خواندن و روزه گرفتن و زکوة دادن برای کسیکه
برای متملق سه علامت است تملق میکند در حضور و غیبت میکند در غیاب
مردم و شماتت میکند در مصیبت و برای ظالم سه علامت است قهر و غضب میکند
بر اشخاصی که زیر دست او واقع شده اند و نافرمانی میکند بر اشخاصی که در مرتبه از او بالاترند
و یاری میکند بر ظلمه و اشرار و برای ریاکار سه علامت است نشاط میکند در حضور
مردم و کسل میشود در عبادات وقتی که تنهاست و دوست دارد که مردم در جمیع امور
سهواً او را حمد و ستایش نمایند و منافق سه علامت دارد اگر حرف بزند دروغ میگوید

و اگر

و اگر امانت بسپارند خیانت میکند و اگر وعده داد خلف وعده می‌نماید
و برای شخص کسل سه علامت است در اعمال سستی میکند تا وقتش بگذرد و افراط
میکند تا آن عمل ضایع گردد و آنقدر کارها را ضایع میکند تا گناهکار شود و سزاوار
نیست برای عاقل که نشاط خود را صرف قرار دهد مگر در سه مقام یکی برای اصلاح امر معیشت خود
یا قدم بردارد برای امور آخرت یا برای لذت بردن در غیر محرمات شرعیه
یا علی چهار خصلت است که از اقسام شقاوت است خشکی چشم که از خشیه خدا گریه نکند
و قساوت قلب که بر ضعفاء و فقرا و مظلومین رقت نه نماید و دور و درازی آرزو با
و حب دنیاء که تمام همتش اشتغال بمادیات باشد و از مراتب رفیعه لفظی کم آن را
نزدیک بخدا بکند دور بماند یا علی آیا خبردار نکنم ترا بشر مردم گفتم بلی یا رسول الله
فرمود کسی است که گناه مردم را نه بخشد یعنی اگر باو بدی کرده اند از آنها نگذرد و عفو ننماید
و لغزش مردم را اقاله نکند فرمود آیا ترا خبر ندهم بشر تر از اینها گفتم بلی یا رسول الله
فرمود کسی است که مردم از شر او ایمن نیستند و از او امید خیر ندارند امیر المؤمنین
میفرماید گفتم یا رسول الله قال الله فتلقی آدم من ربه کلمات این کلمات کدام است
فرمود یا علی بدرستیکه خداوند عالم نازل کرد آدم را بهند و حوا را بجده مکه
و مار را باصفهان و ابلیس را بمیسان و در بهشت نبود حیوانی نیکوتر از مار
و طاوس و مار پاهائی داشت مانند پاهای شتر و ابلیس داخل شد بجوف او و آدم را گول
زد پس خدا غضب کرد بر مار و پاهایش را انداخت و فرمود روزی ترا خاک
قرار دادم و قرار دادم تو روی شکمت راه بروی خدا رحم نکند بر کسی که بر تو رحم کند
و خدا غضب کرد بر طاوس زیرا که او ابلیس را دلالت کرد بر آن درخت
پس خدا مسخ کرد صورت و پای طاوس را که صورتش نیکو و پایش پرده دارست)

میسان کوره معروفی بین البصره و واسط قاموس

پس حضرت آدم در هند صد سال سر را بر آسمان بلند کرد و دستهایش را بالای سر گذاشته
بر خطیئه خودش گریه میکرد پس خدا جبرئیل را فرستاد گفت پروردگار عز و جل بتو
سلام میرساند و میفرماید آیا ترا بدو دست خود خلق نکردم آیا بتو از روح خود نفخ
نکردم آیا امر نکردم که ملائکه‌هایم بر تو سجده تعظیم بکنند آیا حوا را بر تو تزویج نکردم
آیا ترا در بهشت خود ساکن ننمودم این گریه تو برای چه جهت است یا آدم تکلم
کن باین کلمات بدرستیکه خدا توبه ترا قبول کرده است و بگو سبحانک لا اله
الا انت عملت سوءً و ظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم
یا علی هر وقت مار را در منزل خودت دیدی او را نکشی تا سه روز هر روز بمنزل آمد
بیا بیا اگر روز چهارم او را دیدی او را بکش زیرا که او کافر است یا علی اگر مار را در راه
دیدی او را زود بکش زیرا که من با جنها شرط کرده ام بصورت مار ظاهر نشوند
وصیة اخری له علیه السلام لامیر المؤمنین علیه السلام یا علی هرگز بدون لنگ بحمام
داخل نشو که ناظر و منظور الیه هر دو ملعونند و اگر بعورت محرم هم دیگر نظر نمایند
یا علی انگشتر بانگشت سبابه و وسطی نکن که این شیوه قوم لوط بوده یا اینکه انگشتها
انگشتر میکردند مثل فرنگیها و زنهای جاهلیه ایران و انگشتر را بانگشتان
بنصر و خنصر بکن و از او تجاوز نکن (ده اهم بدست راست نه بدست چپ مثل عامه)
یا علی بدرستیکه خداوند تعجب میکند از بنده‌اش وقتیکه میگوید رب اغفرلی فانه
لا یغفر الذنوب الا انت میگوید ای ملائکه من این بنده من میداند که غیر از من
کسی گناهان را نمی آمرزد شاهد باشید که من گناهان او را بخشیدم یا علی
حذر کن از دروغ چه دروغ روی گوینده را سیاه میکند بعد نزد خدا از دروغ
گویندگان نوشته میشود و بدرستیکه راست گفتن رو را سفید میکند و نزد خدا
صادق نوشته میشود بدان صدق مبارک است و کذب شومست یا علی حذر

یا علی حذر کن از غیبت و سخن چینی زیرا که غیبت مفطر روزه است ایحب احدکم ان یاکل
لحم اخیه میتاً و سخن چینی سبب عذاب قبر است میان دو کس جنگ چون آتش است
سخن چین بدبخت هیزم کش است شوندان وآن خوش دگرباره دل سخن چین بخود در میانه خجل
و در خبر دیگر سخن چینی را از اقسام سحر شمرده اند که بمحض گفتن تغیر در دیگری حاصل میشود
یا علی بخدا قسم نخور نه راست و نه دروغ بدون ضرورت شرعیه و خدا را معرض
تهمت قرار مده بدرستیکه خدا رحم نمیکند و مراعات نمی‌نماید کسی را که قسم دروغ بخدا
بخورد و در خبر دیگر میفرماید که برکت مال را می‌برد چنانکه اکثر کسبه طهران در معاملات
همیشه قسم دروغ میخورند و تمام عمرشان مبتلا بفقر و فاقه و تنگی معیشت هستند
یا علی غم این و هموم نباش برای رزق فردا بدرستیکه هر فردا روزی اش میاید بوجود جدید رزق جدید
یا علی دوری کن از خودت لجاجت را پس بدرستیکه اول لجاجت جهل است و آخرش
پشیمانی یا علی لازم بدار مسواک کردن را زیرا که مسواک کردن مطهر دهن است
و موجب خوشنودی خدا و چشم را روشن میکند و خلال کردن ترا محبوب ملائکه
قرار میدهد زیرا که بوی دهن ملائکه را اذیت میکند وقتیکه بعد از طعام خلال نکنند
یا علی غضبناک نباش اگر غضب کردی بنشین و فکر کن در قدرت پروردگار
بر بندگانش و حلمش را بر آنها و عفو کردن آنها را اگر در وقت غضب بتو گفتند
بپرهیز از خدا طرح کن غضبت را بر گرد بحلم یا علی انفق نفقه میدهی و عطای کنی
حساب کن که در خزینه خدا است یا علی خلقت را خوب کن با اهل و عیالت
و همسایه و رفقایت و نیکو رفتار باش با مردم تا در درجات علیاء
عند الله نوشته شوی یا علی انچه برای خودت مکروه میداری برای دیگران مکروه بدار

و آنچه را از خودت محبوب بدانی برای دیگران دوست بدار یا علی عادل باشی در حکم
کردن خود و میانه رو باشی در عبادت خود (یعنی در موقع غضب حکم بجز اعدل مکن
و در موضع رحم رحم کن اشداء علی الکفار رحماء بینهم و وضع الندی فی موضع
السیف کوضع السیف فی موضع الندی) تا محبوب اهل آسمان باشی و محبت تو
در سینه‌های مردم جاگیر باشد حفظ کن وصیت مرا ان شاء الله تعالی

و من کلامه علیه الصلوة والسلام بدرستیکه برای هر چیزی شرافتی است و شریفترین مجالس
آن مجلسی است که رو بقبله نشینی (فولوا وجوهکم الی المسجد الحرام در نماز واجب است
و در بقیه اماکن [illegible] و در سایر مجالس سنت است) کسیکه دوست دارد
عزیزترین مردم باشد پرهیزکار باشد پرهیزکاری را شعار خود سازد و کسیکه خواهش دارد
که قوی‌ترین مردم باشد پس توکل بخدا کند یعنی اسباب ظاهر را مستقل در مناط اعتقاد
قرار ندهد و تمام اعتمادش بمسبب الاسباب باشد و تمسک باسباب ظاهری را
از مقدمات شمارد نه علت حقیقی و توکل آن نیست که تمسک باسباب ظاهر
نکنند در منزل بنشیند و بگوید خدایا برسان زیرا ابی الله ان یجری الاشیاء
الا باسبابها و در این عالم دنیوی که عالم اسباب و مسببات است تمسک [illegible]
می‌خواهد و از جمله اشخاصی که خدا دعاشان را قبول نمی‌کند دعای کسی است که کسب و تجارت
نشد از منصب است که شخص باید کسب نماید و در امر معیشت محتاج نباشد
و در ایصال بمطلوب شیء توکل بخدا نماید چنانکه بزرگی میفرماید بکوی بکار کن تا
تا کاهل نباشی و توکل کن تا کافر نباشی یعنی همه را [illegible] بقوة خود حاصل بدست آوردم

لا حول

لا حول و لا قوة الا بالله) و کسیکه اراده دارد که بی‌نیازترین مردم باشد پس
انفاق کند و آنچه را بخدا اسپارد و آنچه در دست خداست محکم‌تر از آنچه
که در دست خود دارد است و ما عندکم ینفد و ما عند الله باق [illegible] اغنی‌ترین ناس است
بعد پیغمبر فرمود آیا خبردار بکنم شما را به بدترین ناس اصحاب گفتند بلی یا رسول الله
فرمود کسی که تنها غذا بخورد و مهمان دوست ندارد و غیر را منع کند و غلام و نوکر را
بزند بعد فرمود آیا خبردار بکنم شما را به بدتر از این گفتند بلی یا رسول الله
فرمود کسی است که عثرة و لغزش مردم را عفو نکند و عذر آنها را در آنچه خطا
کرده‌اند قبول ننماید بعد فرمود آیا خبردار بکنم شما را به بدتر از این
گفتند بلی یا رسول الله فرمود کسیکه از او امیدوار خیر نباشی و از شرش ایمن
نباشی بعد فرمود آیا خبردار بکنم شما را به بدتر از اینها گفتند بلی یا رسول الله
فرمود کسی است که مردم را دشمن میدارد و مردم هم او را دشمن دارند یعنی بسبب
اعمال بد و خلق بد [illegible] بدرستیکه حضرت عیسی علیه السلام خطبه میخواند برای
بنی اسرائیل و گفت یا بنی اسرائیل تکلم بکلمات حکمت نکنید برای جهال تا ظلم بآنها
کرده باشید (زیرا که نمی‌فهمند بوادی ضلالت می‌افتند) و کلمات حکمت را از
اهلش منع نکنید که ظلم بآنها کرده‌اید و مکافات در برابر ظالم
نکنید که فضل خودتان را باطل می‌نمائید (زیرا که فضیلت [illegible] صاحب اخلاق
حسنه [illegible] بر جهال [illegible] بازوان زشت آنها مکنید و از احاطیهم [illegible]

یا بنی اسرائیل امور سه قسم است قسمی آنست که رشدش آشکار و حقیتش هویداست
پس پیروی و متابعت نمائید و یکقسم آنست که ضلالتش معلوم است مثل منکرات
و محرمات از او اجتناب نمائید و یکقسم آنست که مختلف فیه بین علما است او را رد
کنید بخدا یعنی باید مختلف فیه و متشابهات را از انبیاء و ائمه هدی تعلیم گیرند و [illegible]
نرسید نه برأی و قیاس خود بآنها عمل بنمائید چنانکه عامه برای استحسان [illegible] عمل مینمایند)
ایها الناس برای شما معالم دین هست بنهایت معالم برسید و نهایتی است
بنهایت خودتان برسید بدرستیکه مؤمن میانه دو مخافت است یکی اجلی
و مدتی است که از عمرش گذشته نمیداند خدا نسبت باعمال گذشته او چه معامله خواهد کرد
و دیگری اجلی و مدتی است که باقی مانده نمیداند خدا چه حکم در او خواهد کرد پس باید بنده
خدا امروز را غنیمت شمارد و نفسش را وادار باعمال خوب نماید و از دنیای
خود برای آخرتش زاد و توشه بردارد و از جوانی قبل از پیری و از حیوة قبل
از مرگ بهره ببرد قسم بآن خالقی که نفس من در دست اوست بعد از مرگ
کسی بهره‌ور نخواهد شد و بیتی بعد از دار دنیا مگر بهشت یا جهنم من مات فقد قامت قیامته
خواجه عبدالله انصاری در جوانی مستی و در پیری سستی پس خدا را کی پرستی
ذکره علیه السلام العلم والعقل والجهل فرمود یاد بگیرید علم را پس بدرستیکه یاد گرفتن علم
حسنه است و فهمیدنش بمنزله تسبیح خدا است و مباحثه‌اش جهاد در سبیل الله است (زیرا که بسبب
علم احقاق حق و ابطال حجج مشرکین و مخالفین میتوان نمود که از جهاد جسمانی مهمتر است)
و تعلیم کردن بر اشخاصی که نمیدانند صدقه علم است (چنانکه زکوة صدقه مال است بر مستحقین و فقراء

دهم چنین

و هم چنین زکوة علم تعلیم مستحقین که جهال باشند صدقه آن است که واجب است بر علماء جاهله
است [illegible] از وادی حیرت بشاهراه هدایت برسند و بذل علم براهلش
موجب قربت خداوندانست زیرا که در علم است معالم حلال و حرام و هر که طالب علم
سالک راه بهشت است و علم مونس شخص است در تنهائی و رفیق است در غربت و دلیل است
[illegible] دلیل شخص را در کارها که خوشنودی می‌آورد و از ضررها [illegible]
نگاه میدارد و علم سلاح عالم است بر دشمنان دین و علم زین است برای دوستان خداوند
و بسبب علم خدا قومی را بلند درجه قرار میدهد در امورات خیریه و آنها را ائمه و پیشوا
قرار میدهد که مردم بآنها اقتداء نمایند بسبب علماء و ائمه آثارشان بلند میشود
و مردم از آثار آنها اقتباس میکنند و ملائکه رغبت در دوستی آنها میکنند زیرا که علم
حیوة قلوب و نور ابصار است از کوری باطنی و علم قوة ابدان است از ضعف
یعنی ابدان شفاء از ضعف و ناتوانی جسد و خدا علم را نازل بمنزله زنده‌ها قرار
میدهد و آنها را بخشش میکند مجالسه ابرار و نیکوکاران هم در دنیا و هم در آخرت
و بعلم مردم اطاعت خدا میکنند و بعبادتش می‌پردازند و بعلم خدا شناخته میشود
و او را یکی میدانند و بعلم صله ارحام بجا میآرند و حلال و حرام را میشناسند
و علم امام عقل است و عقل را خدا الهام میکند بر سعداء و محروم میکند اشقیاء را
و صفة عاقل آنست که حلم ورزد با کسی که جاهل بحال اوست و بگذرد از کسی که براو
ظلم کرده است و تواضع کند بر اشخاص زیردست خود و مسابقه کند بر زبردست خود
در طلب [illegible] و وقت حرف زدن فکر میکند [illegible] مگو
اگر دید که نفعی چه غم اگر خیر شد میگوید و اگر شر شد ساکت میشود و سالم میماند

ای [illegible] نفع برده است

و اگر فتنه ظاهر شد پناه بخدا میبرد دست و زبان شرا نگه میدارد و اگر فضیلتی دید حرکت میکند لواد
و حیا از او جدا نمیشود و حرص از و ظاهر نمیگردد پس باین ده خصلت عاقل شناخته میشود
و صفت جاهل آنست که هر کس با او مخالطه کند باو ظلم مینماید و بزیردست خود تعدی میکند
و بر بالا فوق خود بخشش میکند و کلامش بدون تدبر است و اگر حرف زند گناهکار میشود
و اگر ساکت نماند سهو کرده است و اگر فتنهء پیش آمد بشتاب میکند آن فتنه او را
هلاک میکند و اگر خیر و فضیلتی دید اعراض میکند و تاخیر می‌اندازد و از گناهان
گذشته اش نمیترسد و تا آخر عمر از گناهان در باقی عمرش دست نمیکشد از تردد و جاهل
و تاخیر می‌اندازد و باک ندارد از اینکه آن اعمال خیر از و فوت شده است یا ضایع کرده است
و این ده خصلت است که از صفات جاهل است که محروم از عقل است استغفار
خدایا هر که عقل داده‌ئی چه نداده‌ئی و هر که عقل نداده‌ئی چه داده‌ئی موعظه
پیغمبر خاتم فرمودند چه شده است برای من که می‌بینم محبت دنیا غلبه کرده است بر کثیری از مردم حتی
بمرتبه‌ئی که گویا مرگ در این دنیا برای دیگران نوشته شده است و گویا حق برای دیگران واجب
شده است و حتی بمرتبه که وقتیکه می‌شنوند خبر مرگ اشخاصی که پیش از آنها بوده‌اند آنها را شبیه
مسافری میشمارند که بزودی بطرف آنها برمیگردند و منزل آنها را بقبرها میگذارند و ارث آنها را
میخورند آیا شما همیشه در این دنیا هستید هیهات هیهات آیا آخر شما از اول ایشان
پند نمیگیرید بتحقیق جاهل ماندند و فراموش کردند هر موعظه را که در کتاب الله است
و خاطر جمع شدند از شر عاقبت بد و نترسیدند از نزول بلا و از عذاب الله
خوشا بحال طوبی برای کسیکه او را خوف خدا از ترس مردم باز دارد طوبی برای
شخصی که پاکیزه نفس که خود شرا و اصلاح کند باطنش را و محبتی بدارد ظاهرش را
و مستقیم بدارد خلقش را فاستقم کما امرت و من تبعک و لکم فی رسول الله

اسوة

اسوة حسنة و طوبی برکسیکه زیادتی مالش را به بخشد و ساکت کند از زیادتی حرفش
به به برکسیکه تواضع کند برای خداوند عزوجل که سعی بزرگی آفریدت خداوند یا کرد
تواضع بکن ای برادر چه خاک در آید در آرزد در چیزهائی که خدا برای او حلال کرده است
بدون اینکه از سنت خود اعراض نماید یعنی بالمره تارک اکل و شرب و زینت نباشد
که آن ممنوع است قل من حرم زینة الله کلوا و اشربوا و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین
و ترک نماید زهره دنیا را بدون اینکه سنت هذا التعلیل بده یعنی در لباس زینت
خود شرا و خانه اش را مثل گل شکفته بهار قرار ندهد که آن رسم و عادت زنان است
مثل فرنگیها یا آنهای حالیه طهران که غیر از آرایش و پیرایش چیزی مشغول نیستند حتی
اینکه تازه رسم شده است غیر از تراشیدن ریش سبیلشان را هم میتراشند که بالمره
جزو مرد باشند تا مردم با آنها رغبت نمایند) طوبی برشخص که تابع اخیار باشد از عترة من
و مخالطه نماید با اهل دانش و معرفت نه از اهل فقه و حکمت و بر اهل مسکنت و فقراء
رحم نماید نه بر مؤمنین که کسب نماید بدون اینکه بمعصیت بیفتد در این کسب
و آن مال را خرج نماید در غیر معصیت و بفقراء نزدیک و از متکبرین اجتناب جوید
و دوری گزیند از اهل فخر و مردمان دنیا و از اشخاصی که بدعت میگذارند بخلاف سیرت
بر خلاف سیرت عمل میکنند و بجعلوف
سنت و شریعت من رفتار می نمایند چنانکه بعد از پیغمبر خلافت منصوص را غصب
کرده و بدعتها در دین اسلام وضع نمودند و طوبی بر اشخاصی که با مردم بخوبی خلق
رفتار می نمایند و برای آنها بذل مال و معونت نمایند و شر شانرا از مردم
نگه دارند و تکبر از آن تیره و آزار نرساند سعدی گاهی و خران باربردار به ز آدمیان مردم آزار

قال علیه السلام و الصلوة
و روی عن النبی صلی الله علیه و آله فی قصار هذه الجمل
مرگ برای موعظه کفایت میکند و کفایت میکند تقوی برای غنی و فروتنی اخروی
و دنیوی و کافی است عبادت از جهت شغل و کافی است روز قیامت از جهت رجوع
بودن و جزاء دادن خدا بر اعمال بندگان از جهت ثواب و یا عذاب و قال علیه السلام
دو خصلت است که بالاتر از آنها نیست هیچ بری یکی ایمان بخدا آوردن و دیگری نفع
به بندگان خدا رسانیدن و دو خصلت است که بالاتر از آنها هیچ شری نیست یکی خدا را
شریک قرار دادن خواه شرک جلی باشد یا خفی و دیگری ضرر به بندگان خدا رسانیدن
مردی عرض کرد یا رسول الله مرا وصیت کن بچیزی که خدا بسبب او بمن نفع بدهد
فرمود یاد مرگ زیاد کن که تو را از دنیا منقطع میکند و به رغبت بزهد تشویق می‌نماید
و همیشه شکر خدا کن زیرا که شکر نعمت را زیاد میکند (و لئن شکرتم لازیدنکم)
و زیاد دعا بکن زیرا که تو نمیدانی کدام یکی از آنها در کدام وقت مستجاب میشود
و دوری کن از خودت ظلم کردنرا زیرا که خدا حکم قطعی کرده است که بر مظلوم البته یاری کند
و فرمود ای مردم همانا نیست جز این منت که بغی و ظلم شما بر ضرر خودتان تمام میشود
و حذر کنید از مکر زیرا که بدرستیکه قضاء حتمی فرموده حکم که احاطه نکند مکر بد مگر بر اهلش که مکر
کننده باشد و فرمود زود است حریص میشوید بر امارت و ریاست بعد از آن
برای شما حسرت و ندامت است (بجهة اعمال و احکام غیر حق که بجای می‌آورید
و فرمود چه قدر خوب است شیر دادن و چه قدر بد است که بچه را از شیر قطع نمایند
(کنایه از این است که جهان و طعام بمردم خوب است و بریدن آن از مردم بد است)
و فرمود هرگز نجات نمی‌یابد قومی که امر خودشان را بر زن بسپارند یعنی او را اداره
او را از مردها ضعیف العقل دست رای خودشان امیر قرار دهند کیفما تکونوا
المرئی بکون المرئی الناس علی دین ملوکهم

عرض کردند

عرض کردند یا رسول الله کدام شخص برای مصاحبت بهتر است فرمود کسی که اگر تو را یاد او ذکر
کنند یاری و اعانت میکند و اگر تو او را فراموش کردی او بیاد تو بیفتد و گفته شد کدام یکی از مردم
بدترند فرمود علماء اگر فاسد شدند (اذا فسد العالم فسد العالم) چه چشم مردم بنظر به اعمال
او است وقتیکه دیدند یکی از علماء فاسد فاسق شد بجهة عقیده که با او دارند جرئت میکنند
در ارتکاب اعمال قبیحه حتی اینکه میگویند از قیامت خبری نیست این همه الا اساطیر
الاولین اگر خدا و معادی بود این عالم چرا فاسد میشد و قیاس را معتبر میدانند
دیگر این قدر شعور ندارند که این شخص عالم نبوده است در لباس اهل الله از ف داو
و مدعی اسلام بهم زده در فرقش با عوام تنها این است که او چند کلمه از اصطلاحات علوم دین گرفته
تلبیس برای فریب دادن مردم تا اموالشانرا با این فن و موهومات از آنها
بگیرد و در شهوات شکم و فرج خرج نماید این طور علماء را احتراز کن من نه مند نه فقیهی
و فرمود پروردگار من مرا به نه چیز وصیت فرمود مرا وصیت کرد در پنهان و آشکارا باخلاص
و بعدالت در خوشنودی و غضب و قصد میانه روی در پریشانی و توانگری و عفو
کردن از کسی که بمن ظلم کرده است و به بخشش نمودن بر کسی که مرا محروم کرده است و صله
رحم بجا آوردن از قوم خویش که از من قطع رحم نموده اند و وصیت کرده است مرا سکوت
که متضمن فکر در صنع الهی باشد و در حرف زدن بذکر خدا مشغول باشم و نظر
من عبرت باشد (بجهة محمد خاتم الانبیاء این نه خصلت پسندیده که جامع تمام فضایل
نفسانیه است از حیث خلق آیه انک لعلی خلق عظیم در شأنش نازل شد
و متخلق باخلاق الله گشت چنانکه امتش را وصیت بر تخلقوا باخلاق الله فرموده است

و فرمود علم را بکه دارید به نوشتن یعنی هرچه یاد می گیرید بنویسید که اگر فراموش گردید از کتاب باره یاد بگیرید
و فرموده بنا اکتفا به نصف العلم تعلیمش بهانی و الا نوشتن چه مناسبت بعلم دارد)
و فرمود هر وقت شخص فاسق ریشش قوی شد و بزرگان القوم را ذلیل کرد و مردان فاسق را
اکرام نمود القوم منتظر بلا می باشند و فرمود تند راه رفتن مومن وقارش را می برد
و فرمود همیشه مسروق متهم یعنی آن کسی که مالش را دزد برده اند تهمت میزند بر اشخاصی که
بریشان متهم هستند و متاع او را نه برده اند حتی اینکه گناه کسی از سارق دزد بزرگتر می شود
و فرمود خداوند عالم دوست دارد کسی را که جود کند حق او را یعنی زکوة مالش را بدهد
و فرمود وقتیکه بهترین شما امیرهای شما شدند و ثروتمندان شما صاحب بخشش شدند
و هرکار شما بشوری و مصلحت نیکوکاران گذشت پس در روی زمین زنده کانی کردنتان بهتر
که بفراغ بال و راحتی زیست می کنید و بعبادت مشغول می شوید چنانکه در بعض از زمنه سابقه بوده
و اگر امراء شما شرورترین شما شدند و اغنیاء بخیل گشتند خواه در حقوق الهی و یا در جود و بخشش
و امور شما در مصلحت و مشورت با زنها شد (یا از مردمان کم عقل و ضعیف الرای)
پس زیر زمین بهتر است برای شما از روی زمین (که اندکی از زحمت و رنج دنیوی آسوده اید
و دینرا هم سالم بگور برده اید [redacted] چنانکه شیخ بهاءالدین مرحوم فرموده است
خران همه حاکمند در شهر و بلوک خوبان همه در گوشه طاعات و سلوک گفتم که ملک
تو خیز برور شد علماء او گفت که این است علامات ملوک لفظ خیز دکه که جیب و بیخ است
با تاریخ وفات خلیفه ثانی مطابق است چنانکه در تاریخ خوانده اید که در زمان ایشان
دنی الطبع و خیز امراء شدند و تمام ممالک اسلامیه را از فتوحات که کرده بودند رها کردند)
و از مجربات است که در هر خانه که ساسی جانور از خشت قمر باشد این شعر را بنویسید
بدر آنخانه آن ساسی جانور موذی متعفن از آنخانه بیرون میرود شعر تاریخ وفات عمر
که بود خیز ای ساسی حرامزاده از این خانه تو برخیز)

و فرمود

و فرمود کسی صبح کند و شام نماید در نزد او سه چیز باشد پس به تحقیق تمام شده است نعمت دنیا
برای او کسیکه صبح و شام کند در حالیکه بدنش سالم و مزاجش معتدل و قوت شبانه روزی
هم داشته باشد و اگر در نزد او نعمت چهارمی هم موجود باشد پس بتحقیق نعمت دنیا و آخرت
برای او تمام است و آن ایمان است کما قال علیه السلام طوبی لمن کان له قوت یومه یاکل فی بطن جیبه)
و فرمود رحم کنید عزیزیرا که ذلیل شده و غنی را که فقیر گشته و عالمیرا که ضایع مانده
در زمان جهال که از علم او انتفاع نمی برند و فرمود دو خصلت است که اکثر مردم
در آن مغبون است که صحت و فراغت است (که مردم قدر شرا نمی دانند و در لذات دنیوی بکار
می برند نه در عبادات و بندگی) و فرمود در سرشت مردم است که دوست میدارند کسیرا
که با آنها احسان کند و دشمن میدارند کسی را که با آنها بدی کرده است و فرمود ما جماعت
پیغمبران مأمور شده ایم که با مردم تکلم نمائیم بقدر عقول آنها (و اختلاف احادیث که بنظر
مردم می آید بسبب این جهت است سئول سائلین بوده علی قدر مراتب عقول ایشان و در حقیقت
حکم الله و جدا است از اینجهت باید در تحت اساس آیات و خبار از خود شان که رسیده نه
بعقول ناقصه تاویل نمود برای فتنه و ضلالت انداختن مردم چنانکه قال الله تعالی
و لا یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم که ائمه هدی علیهم السلام هستند نه علماء سوء عامه که نعوذ بالله شده)
و فرمود ملعون است کسی که سنگینی خود شرا بر دوش مردم بیندازد که آنها بگذرد
بعنوان اینکه من زاهد و اهل علم و فقیر و درویشم نباید کسب نمایم باید از کیسه مردم بخورم
این جماعت شرافت نفسی ندارند و معنی زهد نفهمیده اند و از علم بهره ندارند
و الا منت مردم نمی کشیدند آیا نگاه با میرالمومنین و ائمه هدی علیهم السلام نمی نمودند که با آن
شرافت و بزرگواری آبیاری میکردند و منت مردم قبول نمی کردند و دیوان المنسوب الی امیرالمومنین علیه
لنقل الصخر من قلل الجبال احب الی من منن الرجال یقولون لی الکسب عار فان العار فی ذل السئول

و فرمود عبادت هفت قسم است افضل اقسامش طلب حلال است (زیرا حرام خوردن مانع
از قبول دعاء و نماز است) و فرمود بدرستیکه خدا را مردم اطاعت می کنند و عصیان
می ورزند نه از اینجهت است که خدا مغلوب شده است و بندگانش را از مملکت خودش
بیرون نمی کند و آنها را اخراج نمیکند و لیکن خدا قادر است بر آن چیزهائی که مخلوقش را
قادر کرده است و مالکست بر آن چیزهائی که آنها را مالک بر آنها کرده است بدرستی
که بندگان مامورند باطاعت خدا برای آنها مانعی نیست و چیزی جلو آنها را در طاعت
نگرفته است هرگاه عمل شان معصیت الله باشد خدا بخواهد که حایل باشد میانه
آنها و معصیت می تواند حایل باشد (لیکن در اینصورت جبر لازم می آید که منافی تکلیف
و اختیار است) و از شان مشیت خدا نیست که حایل باشد میانه تو و
میانه عملی که بجا آورده شده است اگر قضا در اینان فعل باشد خداوند باید
آنرا بجا آورد و فیا ورده باشد آنوقت آن شخص عاصی بعد از معصیت می تواند
بگوید که تو خود اسبابش را فراهم نیاوردی پس شما را داخل معصیت کرده اید
(لیکن بعد از ارسال رسل و انزال کتب و تبلیغ انبیاء و اختیار و قدرت مخلوق چه
جای عذر می ماند و این کلمات رد بر طایفه جبریه است که اشاعره باشند که میگویند
که خلق افعال و اعمال با خدا است ما را در آن اختیاری نیست) و فرمود بر پسرش ابراهیم
در حالت احتضار اگر نه این بود که گذشتگان و روندگان فرط باقی ماندگانست و آخر ما
اهل لاحق باولین خواهند شد البته محزون می شدیم بر تو ای ابراهیم بعد از آن چشمهای
مبارکش اشک ریزان گشت و فرمود چشم میگرید و قلب محزون می شود و نمیگوئیم
مگر آنچیزی که رضای خدا در آنست و بدرستیکه ما بتو ای ابراهیم البته محزون هستیم

و فرمود

و فرمود زینت شخص در زبان اوست (که کلمات صدق بگوید و بذکر الله مشغول شود)
و فرمود خدا علم را قبض نمی کند که از میان مردم بردارد لیکن قبض روح علماء می کند
که بسبب موت آنها آن علومشان که پیدا کرده اند از میان مردم برداشته می شود چنانکه
آیه ننقص الارض من اطرافها را تفسیر بموت علماء کرده اند چه آنها برکت زمین هستند)
تا اینکه هیچ عالمی در روی زمین نماند آنوقت مردم رؤسای خودشان را
جهال قرار میدهند یعنی علماء سوء که شبیه بعلماء حقیقی هستند از جهت صورت و سیرت)
از آنها استفتاء می کنند آنها هم فتوی میدهند بدون علم و مردم بضلالت می افتند
و آنها هم مردم را بضلالت می افکنند و فرمود افضل جهاد امت من انتظار فرج است
یعنی در زمان ضلالت منتظر فرج آل محمد علیهم السلام باشند و فرمود مروت
ما اهل البیت عفو کردن است از ظالمین خود و بخشش نمودن است بر اشخاصی
که آنها را محروم نموده اند و فرمود مغبوط ترین اولیاء من در نزد من از امتم
مردیست که حالش سبک باشد یعنی غوطه ور در مال دنیا نباشد صاحب
حظ و بهره باشد در صلاح حال خود و در غیبت و تنهائی عبادتش بهتر باشد
از حضور در دنیا نزد مردم و گمنام باشد و عظمت نباید از مردم و روزیش بقدر کفاف
باشد صبر نماید بر آن و قناعت کند و ارثش بعد از مردن کم باشد و گریه
کنندگانش کم و فرمود نمی رسد به مؤمن هیچ زحمت و مشقت و حزنی
حتی فکر و همی که او را غمگین نماید مگر اینکه خداوند عالم کفاره گناهانش می کند
و فرمود هر کس بخورد آنچه اشتهی دارد و بپوشد آنچه میل دارد و بپوشد آنچه هوای نفسش دوست
و سوار شود بر هر کبی که میلش میکشد و اشتهی دارد خدا نظر رحمت باو نمی کند تا اینکه بکند
آنرا و یا ترک نماید آن هوس را

و فرمود مثل مؤمن مثل سنبله است گاه پائین می‌آید و گاه راست می‌شود و مثل کافر مثل ارزه است یعنی درخت ثابت
مثل چنار و درخت عرعر همیشه ایستاده است و شعور ندارد یعنی مؤمن گاهی در قیام و گاهی در قعود و سجود است
همیشه خاضع و خاشع و کافر دائما راست متکبر و گردنکش است و هیچ موعظه و نصیحت ملایم نمی‌شود)
سؤال کردند کیست در دنیا که بلاهایش از همه شدیدتر است فرمودند فرموده‌اند پیغمبران ثم الامثل فالامثل
یعنی اشخاصی که بانبیاء پیروی کرده‌اند در سیرت و اعمال و اخلاق و مبتلی می‌شود مؤمن بقدر ایمانش
و خوبی عملش پس هر کس که ایمانش صحیح و عملش خوب باشد بلاهایش شدت می‌کند
و هر کس که ایمانش ضعیف باشد (مثل منافق که ظاهرش با باطنش موافق نباشد
یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم) بلاهایش کمتر می‌باشد و فرمود اگر دنیا در نزد خدا بقدر
پر پشه قدری داشت بکافر و منافق از مال دنیا هیچ چیز نمی‌داد و فرمود دنیا دولت است
یعنی در گردش است پس هر چیز که بنفع تو باشد بتو می‌رسد اگر چه ضعیف باشی و هر چیز
که بضرر تو باشد نمی‌توانی او را بقدرت و قوهٔ خود دفع نمائی گر زمین را باسمان دوزی ندهندت
زیاده از روزی و کسیکه هر چیز از او فوت شده است اگر امیدش را از او قطع کرد بدنش راحت است
و هر کسیکه راضی شد بانقدری که خدا برای او قسمت کرده است چشم بصیرتش روشن است
و فرمود بدرستیکه هیچ عملی نبوده که شما را نزدیک بخدا کند و به بهشت وادار کند مگر اینکه
من از آنها خبر دادم و امر بعمل آن نمودم و هیچ عملی نیست که شما را نزدیک بآتش نماید مگر
اینکه از آنها شما را خبر دادم و نهی کردم پس بدرستیکه روح الامین جبرئیل یعنی وحی آورد
که هرگز نمی‌میرد هیچ صاحب نفسی و ذیروحی تا روزی خودش را کامل کند پس در طلب رزق
سعی و کوشش نیکو کنید و وادار نکند شما را تاخیر افتادن روزی طلب کنید آنچیز را که در نزد
خدا است بمعصیة الله زیرا که نمیتوان رسید ما عند الله الا بطاعته چه علم خداوند رزاق

و فرمود دو بانگ است

و فرمود دو بانگ است که آن دو صوت را خدا دشمن دارد صوت و واویلا کردن در وقت
مصیبت و خوانندگی و غنا کردن در وقت نزول نعمت برای او که مجلس طرب و ساز درست کنند
و فرمود علامت خوشنودی خدا از مخلوقش و جنبنات فراوانی و ارزانی نرخها و اسعار
و عدالت پادشاهان و علامت غضب خدا بر خلقش ظلم و جور سلطان است
و گرانی نرخهای اجناس و امتعه و فرمود چهار چیز است که هر کس دارای آنها است نور
عظیم اللهی او را احاطه است کسیکه امور خودش را نگاه دارد بگفتن اشهد ان لا اله الا الله
و انّ محمدا رسول الله و کسیکه بر او مصیبت وارد آید بگوید انا لله و انا الیه راجعون و اگر بخیر برسد
بگوید الحمد لله و اگر بخطیئه گرفتار شود بگوید استغفر الله واتوب الیه و فرمود هر کسیکه
چهار چیز بر او عطا شد از چهار چیز محروم نمی‌ماند کسیکه موفق باستغفار گشت از
مغفرت اللهی محروم نیست کسیکه شکرگزار شد بر زیادتی نعمت الله مرزوق است و کسیکه
او بر توبه موفق شد محروم از قبول شدنش نیست کسیکه توفیق دعا یافت از
اجابت خدا محروم نگردید و فرمود علم خزینه‌ها است کلیدش از عالم سؤال کردن است
پس سؤال کنید خدا شما را رحمت کند زیرا در این کار چهار نفر باجر و مزد میرسند
سائل و متکلم و مستمع و کسیکه این سه طایفه را دوست دارد و فرمود سؤال نمائید
از علماء و فقهاء و مخالطه نمائید با حکماء یعنی با آنهائیکه معرفت بمبدء و معاد دارند و متخلق
باخلاق الهی و اعمال شایسته و سیرت پسندیده هستند) و با فقراء هم جلیس باشید
و فرمود فضیلت علم محبوب‌تر است از فضیلت عبادت شغل ما (زیرا که علم راه
مستقیم را نشان میدهد و عمل رفتن آن راه است بدون راه و جادهٔ مستقیم نمی‌توانی
مشی و رفتار کنی گرد براه سالک الضلالت می‌اندازد و در وادی حیرت سرگردان می‌ماند)

ره چنین رو که ره روان رفته است — راه رُفتن بعد از آن رفته است

و فرمود فضل دین شما ورع و پرهیزکاری است (ان اکرمکم عند الله اتقیکم) و فرمود هر کس فتوی
میان مردم بدهد بدون آنکه پس بتحقیق لعنت میکنند باو ملائکه آسمان و زمین (مثل مفتیهای عامه که فتوی را — بی علم فقه بدهد
از ائمه هدی علیهم السلام اخذ نکرده بلکه عمل بقیاس و استحسانات و مصالح عامه میکنند خودشان فتوا میدهند)
و فرمود بزرگی بلاء را در مقابل جزاء عظیم است پس وقتیکه خدا یک بنده را
دوست دارد او را مبتلا میکند ببلا اگر قلبش راضی شد و صبر کرد خدا از او راضیست
و اگر مکروه داشت سخط اللهی بر او است مردی خدمتش رسید عرض نمود مرا
وصیت کن فرمود بخدا هیچ چیز را شریک قرار مده اگر چه ترا بآتش بسوزانند و عذاب
کنند مگر اینکه زبانت بگوید و قلبت مطمئن است بایمان و پدر و مادرت را اطاعت کن
و احسان نمای خواه زنده باشند یا مرده و اگر ترا امر کردند که از اهل و مالت خارج شو
بکن این کار را که این عمل از جملهٔ ایمان است و نماز واجب را عمداً ترک مکن زیرا
که هر کس ترک کند نماز واجب را او از ذمه و عهدهٔ خدا بیرون است و دور شو از خوردن
شراب و هر مست کننده زیرا که اینها کلید هر شری است (چه بعد از بیهوشی عقل شخص باک ندارد
از ارتکاب هر قبیح چه تمیز میانه حسن و قبح اشیاء نیست بعد از سکر عقلش ساقط شده)
شخصی از طایفه بنی تمیم آمد که اسمش ابو امیه بود گفت یا محمد مردم را بچه دعوت مینمائی
رسول الله فرمودند من مردم را میخوانم بخدا از روی بصیرت خودم و اشخاصیکه تابع هستند
و میخوانم مردم را بطرف کسیکه وقتیکه بتو مصیبتی وارد شد اگر او را خواندی کشف ضرر از تو میکند
و اگر از او یاری جستی و وقتیکه بر تو گرانی و سختی عارض شد اعانت میکند و اگر از او سؤال
کردی در وقت فقر تو را غنی میکند پس آن مرد گفت یا محمد مرا وصیت کن فرمود غضبناک
مباش گفت زیاده بگو فرمود خوشنود باشی از مردم که تو خواهی مردم در آنچیزیکه ترا خوشنود کند

پس گفت

پس گفت زیاده بفرمائید فرمود مردم را دشنام مده پس کسب مکن عداوت مردم را گفت زیاد کن
فرمود بی رغبت مباش در امر بمعروف براهلش گفت زیاد کن فرمود مردم را دوست دار
تا ترا دوست دارند با روی گشاده برادر دینی خودت را ملاقات کن و از آن کارهائیکه
رنجانیدن تو را از دنیا و آخرت مانع آید پیراهنت تا نصف ساق بلند باشد
(چون میانه عرب پیراهن کوتاه رسم بود و زیرجامه هم نمی‌پوشیدند وقتیکه خم میشدند عورتشان
هویدا میشد از این جهت امر به پوشیدن پیراهن بلند کردند) مبادا پیراهن و لباس
خیلی بلند بپوشی زیرا آن از جملهٔ کبر و بزرگی است خداوند دوست ندارد متکبران را) زیرا در پوشیدن
قبای و لباس بلند باید گرد خود را بلند کند تا لباسش بزمین کشیده نشود در آن هیئت متکبر است
و آیه شریفه و ثیابک فطهر ای قصر یعنی کوتاه کن تا در زمین آلوده بکثافات نشود چنانکه حالا عجمها
قباء و عباء بلند میپوشند عمل بفرمایش پیغمبر اکرم نمینمایند) و فرمود خداوند دشمن دارد پیرمرد را آنرا که زناء کند
(چه قوهٔ شهویه اش کم شده بسبب فطرت و سوء عادت زنا میکند نه بجهت زیادی شهوت)
و دشمن دارد غنی ظالم را و سائلی اصرار کننده را و حبط میکند اجر معطی را
که منت بفقیر بگذارد بجهت عطائش و دشمن دارد فحاش جری دروغگو را و فرمود
کسیکه اظهار فقر کند در صورتیکه فقیر نباشد فقیر خواهد شد و فرمود مدارا کردن با مردم
نصف ایمان است (زیرا اعمال مردم یا معامله با خدا است که عبادات باشد خلوص میخواهد
و الا قبول نخواهد شد اگر چه شرایط مقرره درست باشد و لا مسقط قضاء است
دیگری معامله با مردم است که قسم معاملات است با مردم مدارا و درستی لازم دارد و الا اشتغال ذمه
می‌آورد و آخر بحرام منتهی است) و رفق و مهربانی با مردم نصف عیش است و فرمود سرمایهٔ عقل
بعد از ایمان بخدا مدارا کردن است با مردم در غیر حق ترک حق خواه برای خودش یا حق خدا

وفرمود از امت من کسی که غش بمسلمانان کند یعنی چیز بد را از ولیوش فرار بدهد که بنظر خوب
نیکو به جاید چنانکه در شریعت کنند هم نما و جو فروش که اکثر کسبهٔ طهران بهمین غش مبتلا هستند
یا ضرر بمسلمانان برساند یا مکر و حیله با او ببرد و در مسجد خیف بسیار فرمود خدا یاری کند
آن بنده را که کلام مرا بشنود و حفظ نماید و برساند بآنها که نشنیده‌اند ای بسا حامل فقه و معرفت
است که میرساند بآنها که از او ملتفت هستند ای بسا حامل فقه است بغیر فقیه
سه طائفه هست که غل و غش در آنها نیست یکی قلب مرد مسلمانی است که خلوص عمل برای
خدا کند دوم کسی است که نصیحت به پیشوای و سرکردهٔ مسلمانان نماید سیم لزوم جماعت
است خواه در نماز جماعت یا در امر شورای ذی منفعت) و مؤمنین با هم دیگر برادرند خونشان
یکی است در مکافات و آنها بمنزلهٔ یک دست قوی هستند بر ماسوای خودشان و باید سعی کنند
در ذمهٔ آنها پستترینشان یعنی قوی و ضعیف باید همدست باشند در دفع دشمنان دین)
و فرمود اگر مسلمان مبایعه کند با اهل ذمه بگوید اللهم جزاء علیهم منبهم غیر مزاد و اگر با مسلمان
مبایعه نماید بگوید اللهم جزاه وله یعنی بخیر امر او و فرمود خدا رحمت کند بر بنده که کلمات خیر بگوید
پس غنیمت و نفع برده است یا ساکت شود از حرف بد تا سالم بماند و فرمود سه
صفت است هر کس جامع آنها است ایمانش کامل شده است یکی آنست اگر راضی شد
رضا مراد او را داخل در باطل ننماید که در کارهای باطل داخل نشود باشد زیرا که
ابر باطل رضا مرجب سخط الهی است دوم کسیکه غضب کند غضبش او را از حق خارج نکند
سیم کسیکه اگر قدرت پیدا کرد از حد خودش تجاوز نکند و حقوق دیگر را باطل ننماید
و فرمود کسی که برسد بجائی که غیر حق خودش است او از جمله ستمکاران است
و فرمود قرائت قرآن در نماز افضل است از قراة قرآن در غیر نماز و ذکر خدا افضل است
از صدقه و صدقه افضل از روزه است و خود روزه حسنه است و فرمود
زکوة

هیچ قول فایده ندارد مگر بعمل کردن بر آن قول و هیچ گفتار و رفتار درست نمیشود مگر به نیت
و هیچ قول و عمل و نیت فی ثمره ندارد مگر آنکه مطابق سنت من باشد و فرمود تأنی و تاخیر
در کارها با مر الله است و عجله کردن بوسوسهٔ شیطان است و فرمود کسیکه علم یاد گیرد
که مجادله و مجارات با سفهاء کند تا آنکه بر آنها غلبه کند یا باب العلم بر علماء فخر کند
یا آنکه روی مردم عوام را بخودش متوجه و منصرف کند نشیمنگاه خود شرا در آتش جهنم
مهیا بداند زیرا که ریاست سزاوار نیست و صلاح نمیشود مگر بخدا و اهلش که انبیاء
و اولیاء باشند و کسیکه بگذارد خود شرا در مقامی که خدا او را در آن مقام شایسته
ندانسته خدا او را دشمن میدارد و کسیکه مردم را دعوت کند بطرف خود و بگوید من
رئیس شما هستم در حالیکه القطور نباشد خداوند بر او نظر رحمت نمی اندازد تا آنکه
برگردد از آنچه گفته است و توبه کند بخدا از ادعای خودش (این میزان
عدل را بردار خلفاء بنو امیه و بنو عباس را موازنه کن تا بدانی که چه مقام بودند
و تعبیر شبیه علماء را هم موازنه کن که بسیار کرده‌اند چند کلمه از علم یا از علماء ان هم ناقص
بدون تحقیق که ادعائیها شان قلة صغیره و قصعه کبیره است در مجالس در نشستن
بالای دست همدیگر چه مجلس را بر خودشان تنگ میکنند و ضاقت الارض بما رحبت
و در راه ... هر یکی میخواهد جلوتر از دیگری بیفتند تا عوام کالانعام بگویند اینکه
مقدم است آقا است ... بلی آقا است و پیشوا است در کجا در آنجا که خدا گفته
یوم ندعو کل اناس بامامهم کلهم یرد الی جهنم زیرا اینها هستند ... دنیا و آخرة
زیرا که در دنیا برای یک لقمه نان متملق ... و در آخرت هم جایشان جهنم است)
حکیم سنائی علم از این ... مستغنی است
قربات

و فرمود حضرت عیسی بن مریم بحواریین فرمود دوست بدارید خدا را و تقرب بجوئید بخدا
گفتند یا روح الله بچه عمل تحبب و تقرب بخدا بجوئیم فرمود بدشمن داشتن اهل معصیت را
و خوشنودی خدا را بجوئید بدشمنی آنها گفتند یا روح الله با کدام شخص ما همنشین شویم
فرمود با کسی که دیدن او خدا را بیاد شما بیاورد و موجب زیادتی عمل شما گردد و حرفهای او
و عملش شما را بآخرت ترغیب کند و فرمود بدترین شما بر من از جهة شباهت بیست
شخص ... بخندد فحاشی بد زبان دروغگو است و فرمود بدی خلق شوم است
و فرمود وقتیکه دیدید یک نفر مرد باک ندارد از هر چه میگوید بمردم و یا مردم برای او میگویند
از کلمات قبیح پس بدانید که آنمرد حرامزاده یا ظالم است یا شیطان شریک در نطفه
او بوده و قال ... و شارکهم فی الاموال و الاولاد ... از این سبب گفتم ... قبل از مجامعت
سنت است) و فرمود بدرستیکه خدا بهشت را حرام کرده است بر هر فحش
دهنده و دشنام کننده بی حیاء که باک ندارد که چه میگوید و چه میشنود اگر نسب این
شخص را درست میخواهی بفهمی نمییابی او را مگر زنازاده و یا شریک شیطان گفته
شد یا رسول الله آیا میان مردم شیاطین هستند فرمود بلی آیا نخوانده‌اید آیهٔ قرآن را و شارکهم
فی الاموال والاولاد و فرمود کسی که یاد نفع رساندن بتو نفع میرساند و کسی
که صبر را پیشه نکرده است برای نوائب روزگار آخر عاجز میشود (زیرا با مصادمات
دهر مقاومت نمیتوان کرد) کسی که بمردم قرض بدهد باو هم مردم قرض میدهند
اگر کسی مردم را ترک کند مردم او را ترک میکنند گفته شد پس چه کار باید بکنیم
فرمود قرض بدهید در روز دولتمندی برای روز فقیری خودتان و فرمود آیا دلالت کنم
شما را بهترین اخلاق دنیا و آخرت صله رحم کنید بر کسیکه قطع رحم کند
و عطاء

و عطا کن بر کسیکه ترا محروم کرده است و عفو کن از ظالم خودت و فرمود خداوند فرموده است
این اسلام دینی است که پسندیده‌ام برای خودم و این دین را اصلاح نمیکند مگر سخاوت
و حسن خلق (چنانکه خاتم الانبیاء علیه السلام بسخاوت و حسن خلقش دین اسلام را شایع کرد)
پس این دین را با این دو صفت گرامی بدارید ... تا همیشه مصاحبت کنید
و فرمود افضل شما از حیث ایمان افضل شماست از جهت اخلاق و فرمود حسن
خلق میرساند صاحبش را بدرجه کسیکه روزها روزه دار و شبها قائم بنماز باشد گفته شد
یا رسول الله کدام چیز است که افضل همه عطاهای خداوند است فرمود حسن خلق است
و فرمود حسن خلق و ستر عیب حیاء را استوار دارد و حسن بشره را خلق بدی برد و فرمود احسن شما
و بهترین شما کسی است اخلاقش بهتر باشد و اشخاصی است که با مردم الفت میگیرند و مردم
هم با آنها آمیزش مینمایند و فرمود دستها سه قسم است یکی سئوال کننده است دیگری
نفقه دهنده سیم ممسک است قبض شده پس بهترین دستها دست نفقه کننده است
و فرمود حیاء دو حیاء است حیاء عقل و حیاء حمق پس حیاء عقل علم است
و حیاء حمق جهل است (زیرا علم شریعت جای استعمال حیاء را می داند مثلا
شخص جنب باشد و محتاج بغسل حمام نرود که غسل کند برای نماز بجهت اینکه یکی از همسایگانش
در حمام است گوید من از او خجالت میکشم تا نمازش قضاء شود و این حیاء حماقت است
چه اگر عالم بود میدانست که ترک واجب بجهت رسوم ظاهری نباید کرد و قس علی هذا)
و فرمود کسی لباس حیاء را از تن خود بکند غیبت او را کردن حرام نیست
و فرمود کسی ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد البته باید وفاء بوعده خود بکند
و فرمود امانت روزی را میکشد و میآرد و خیانت فقر میآرد و فرمود

و فرمود نظر کردن اولاد بر والدینش از روی محبت عبادت خداست و فرمود سخت ترین
ابتلاها آنست که بگیرد را بیارند دست بسته گردنش را بزنند و یا ترکی است که در بند
و زنجیر دشمنش باشد یا مردیست که در روی شکم زنش مرد اجنبی را ببیند و فرمود
علم دوست مؤمن است و حلم وزیر اوست و عقل رهبر اوست و صبر امیر لشکرش است
و رفق پدر اوست و نیکوکاری برادرش است و نسبش آدم است و حسبش پرهیزکاری
و مروت اصلاح کردن مالست نه افراط نماید که داخل مسرفان باشد و نه تفریط که از
زمره بخیلان محسوب گردد (و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا و لا تبذر ان الله لا یحب المسرفین)
و گفت مرد بخدمتش شیر و عسل آورد تا بیاشامد فرمود دو تا شرابیست بخوردنی
یکی از اینها بگیر شخص بی نیاز است نمی خورم و حرام هم نمی کنم خوردن هر دو تا را در یک مجلس
لیکن محض رضاء خدا تواضع می کنم و قناعت به یکی می نمایم پس بدرستیکه کسی برای
خدا تواضع کند خداوند قدر و مرتبه اورا بلند میکند و هر کس تکبر نماید اورا پائین می آرد
و کسی که میانه روی در معیشت نماید خداوند اورا روزی میدهد و کسی که تبذیر و اسراف کند
خداوند محروم از رزقش میفرماید و کسی که زیاد ذکر خدا کند اجر و مزدش میدهد و فرمود
نزدیکترین شماها بمن در روز قیامت کسیست که سخنش راست باشد و اداء امانت کند
و وفاء بعهد نماید و خلقش احسن باشد و نزدیکتر بمردم باشد یعنی مدارا و رفق نماید
و فرمود کسی که مدح فاجر نماید عرش الهی بلرزد و پروردگار خود را غضبناک کرده است
(وای بحال شعراء که ممدوح اینها در تمام این قصاید و اشعار که در دیوانشان مکتوب است
فجار [illegible] بعضی برای یک انعام جزئی که باینها میدادند انهم مال [illegible] مظلوم)
یکبار

یک مرد گفت یا رسول الله حزم کدام است فرمود که مصلحت کنی با مرد صاحب رای و عقل
بعد بحرفش اطاعت کنی بگرد ز فرمود یا ایها الناس رقوب کدام کس است گفتند
گفتند رقوب مردیست که بمیرد و اولاد نداشته باشد فرمود بلکه رقوب که
حقیقة رقوب باشد آن مردیست که بمیرد و پیشش نفرستاده باشد و لدی را که در
نزد خدا از بندگان خدا باشد اگرچه اولادش بعد از خودش زیاد باشند
بعد فرمود صعلوک کدام است گفتند مردی که مالدار نباشد فرمود بلکه صعلوک
که در حقیقة صعلوک باشد مردیست که از مال خودش چیزی پیشش نفرستاده باشد
که در نزد خدا ذخیره شده باشد اگرچه اموالش بعد از خودش زیاد باشد
(ما عندکم ینفد و ما عند الله باق یعنی [illegible] برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد
ز پس تو پیش فرست) بعد فرمود صرعه پهلوان پیش شما کیست گفتند مردی که شدید
القوت باشد که در کشتی گرفتن پشتش بزمین نیاید فرمود حقیقة صرعه و کشتی
گیر آن مردیست که شیطان بقلبش مشتی زد و سخت وسوسه نمود تا غضبش شدید
گشت و چهره اش از خون سرخ رنگ گشت بعد خدا را بیاد آورد بحلم خود با غضبش
بجنگد و اورا فرونشاند یعنی از غضب الله بترسد که ناشی از نافرمانی خودش شده است
و عذاب الهی را در مقابل این نافرمانی تصور نماید تا غضب خود برای انتقام از طرفش
فرونشیند (ان الله شدید العقاب) و فرمود هر کس بی علم عمل کند فسادِ عملش
زیاده از اصلاحش است (یحسبون انهم یحسنون صنعا در حالتیکه عمل لغو کرده اند)
و فرمود نشستن در مسجد برای نماز خودش عبادت است مادام که حدث از او واقع
نشود گفتند یا رسول الله حدث کدام است فرمود غیبت مؤمن کردن و فرمود

روزه دار از عبادت کنندگان محسوبست اگرچه بخواب رفته باشد مادام که غیبت مسلمانی نکرده باشد
و فرمود هر کس که فاحشه یعنی عمل قبیح بر دیگران فاش کند مثل فاعل آن عمل است در معصیت
و هر کس بمؤمن را سرزنش کند بسبب ارتکاب عملی نمی میرد تا اینکه خودش مرتکب آن کار شود
و فرمود سه طایفه هستند اگر اینها ظلم نکنی بر تو ظلم می کنند اشخاص پست و زن و خدمتکار
یعنی اگر سیاست اینها را فرو نشانی اینها بر تو ظلم می کنند و از حد خود تجاوز می کنند)
و فرمود چهار چیز از علامات شقاوت است خشکی چشم که از خشیت خدا گریه نکند
و قساوت قلب و شدت حرص در طلب کردن متاع دنیا را و اصرار بر گناه کردن
یکمرد گفت مرا وصیت کن غضب مکن بعد اعاده کرد فرمود غضب مکن بعد فرمود شدت
و قوت به پهلوانی نیست بلکه شدید آنکس را می گویند که در حال غضب مالک نفسش باشد
(و آتش غضب را با آب حلم و بردباری فرو بنشاند) و فرمود الحمد که سعادت از جهت
ایمان حسن الخلق است از حیث اخلاق و فرمود هیچ رفق در چیزی نیست مگر اینکه زینت
میدهد و هیچ سفاهت در چیزی نیست مگر اینکه صاحبش را در نظر مردم قبیح می نماید
و فرمود لباس پوشیدن و پوشانیدن و لعنت نمودن شخص را اظهار می کند و جان بخشد
دشمن را ساکت می کند یعنی دشمن نمیتواند صاحب خادم را به بخل نسبت بدهد و شماتت نماید
و فرمود من مامورم بمدارا رفتار کردن با مردم بالطوریکه مامورم به تبلیغ رسالت فرمود
صفات بگوئید در امور اموالتان به پنهان کردن زیرا هر صاحب نعمت محسود مردم است
و فرمود ایمان دو نصف است یک نصف در صبر کردن بالتعبد است و نصف دیگر در شکرگذاری حق است
و فرمود

و فرمود حسن عهد از ایمان است و فرمود در بازار رفتن از دنائت طبع است
و فرمود حاجتها از خدا بایست خواست سعدی دست حاجت چه بری پیش کسی
خداوندی بر که کریم است و رحیم است و غفور است دوگوید و فرمود عجبست
برای مومن خدا مقدر نمی کند هیچ امری را مگر اینکه برای آن مؤمن خیر اوست خواه بر آن
قضاء مسرور باشد یا مکروه بدارد اگر او را مبتلا کرد کفاره گناهان اوست
و اگر عطاء کرد و اکرامش نمود با وفضل و بخشش کرده است و فرمود کسی که در هر
روز و شب بود و آخرت بزرگترین قصد و تشویش باشد یعنی عمل آخرتی بجا آرد
خداوند عالم او را غنی میکند در قلبش یعنی صاحب اطمینان می شود و امرا و را جمع
میکند و از دنیا بیرون نمیرود مگر اینکه روزی خود را کاملا می کند و اگر کسی صبح و شام
کند و اگر همش دنیا باشد خدا فقر و پریشانی را جلو چشمش قرار میدهد و از حال
دنیا نمیرسد مگر باین مقدار که خداوند میانه مردم قسمت نموده است یعنی
فضل و بخشش را از او قطع می کند) و فرمود در جواب سؤال مردی از جماعت
امتش فرمود جماعت امت من اهل حق هستند اگرچه کم باشند (چون امت را بالسنة
بجوزش داده است مراد آن اشخاص هستند که عامل باحکام شرع و متخلق باخلاق نبوی
باشند و پیرو سنت او باشند و این جماعت خیلی کم هستند چنانکه بعد از وفات
ارتد الناس الا ثلثة او اربعة و در بعض روایات تا دوازده نفر نوشته اند و باقی مرتد
شدند و در بعض تواریخ هست که در مدینه در روز وفات زیاده از پنج هزار از اصحاب
بوده هر چند بکه تعداد این مطلب حدیث دیگری نبوی است که فرمودند از هر هزار نفر
نهصد و نود و نه نفر از اهل جهنم است و یک نفر از آن هزار نفر اهل بهشت است
منه مراد از امت اکثر ... که لفظ تنها را اداکند ... و فضیلت بندگی بجا بیاورد)

و فرمود هر عملی را که خداوند وعدهٔ ثواب داده است وعده اش را قطعاً ثواب میدهد و هر کس را
از ارتکاب عملی که وعید داده است خدا مخیر است در عقاب یا عفو (و مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما
یتوب علیهم) و فرمود آیا خبر ندهم شما را شبیه ترین مردم را بمن از حیث
اخلاق گفتند بلی یا رسول الله فرمود هر کس حسن باشد خلقش و حلمش اعظم بود
از دیگران و نیکوئی کند بر قوم و خویشش و انصافش شدیدتر باشد در حین
غضب و رضاء فرمود کسی که غذاء خورد و شکر کند بهتر است از روزه داری که ساکت
باشد از ذکر خدا و فرمود واسطه اشتق مؤمن بمؤمن دیگر را محض خدا از بزرگترین
قسمتهای ایمان است کسی که دوست دارد مومنی را محض رضاء الله و دشمن دارد او را محض
محض رضای خدا و عطاء کند در سبیل الله و منع کند نیز از جهت خدا آن شخص از
اصفیاء بندگان خدا است فرمود دوستترین بندگان در نزد خدا انفعها است
بر بندگانش و محکم ترین آنها در حق خدا اشخاصی است که امر بمعروف و نهی از منکر را
برای بندگان خدا دوست بدارد و نیز واعظ باشد آمر و ناهی باشد هم در قولش و هم در
فعلش نه اینکه زبانش بگوید و اعضاء و جوارحش رفتار مطابق گفتارش نباشد قال الله
أتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و قال الله تعالی کبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما
لا تفعلون بعض از مفسرین گفته بنابر این آیهٔ شریفه در خصوص
اشخاصی است که ادعاء اجتهاد در علم فقه بنمایند در حالیکه دارای شرائط اجتهاد نباشند
نه از حیث علم و نه از جهت ملکه عدالت) و فرمود کسیکه بشما احسان کند
تلافی کنید در مقابلش با احسان و اگر چیزی نیافتید تعریف و ثنائش نمائید
[illegible] بدرستیکه ثناء جزاء آن نیکی است) من لم یشکر العباد لم یشکر الله
فرمود هر کسی

و فرمود هر کس از رفق و مهربانی با مردم محروم گشت بتحقیق از تمام خیرها محروم گشته است
و فرمود با برادر دینی جدال که موجب غلبه کردن است بطرف باطل مکن و مزاح نیز منمای و وعده
مکن که در آن خلف وعده کرده باشی (زیرا که هر سه اینها عداوت تولید میکند)
و فرمود آداب و احتراماتی که برای هر مؤمنی لازم است که رعایت آنها کند و وفاء
بان نماید احترام دین و احترام ادب و احترام طعام خوردن است (آداب
هر یک را باید شخص در احکام و آداب آن بداند) و فرمود مومن شوخی خوب
و بازی خوب [illegible] میکند و منافق ترش روی غضبناک است و فرمود چه قدر
خوب یاری کننده ای است ثروتمندی در پرهیزکاری (زیرا که بسبب مال پرهیز از سؤال حاجات
خود از دیگری می نماید) و فرمود عجول ترین شرها عقوبةً ظلم است یعنی عقوبتش را در دنیا
قبل از عذاب آخرت ظالم می بیند چنانکه بارها در خصوص ظالم دیده ام چه گرفتاریها دارند
و فرمود هدیه سه قسم است هدیهٔ مکافات است یعنی عوضش در دنیا بزودی میرسد
و هدیه مصانعه است که رشوه باشد و هدیهٔ الهیست محض رضای خدا و فرمود
طوبی بر کسیکه شهوت حاضره را ترک کند برای وعدهٔ ثواب آخرت که هنوز ندیده
و فرمود کسیکه فردا را از عمر خود بشمارد در خصوص مصاحبت مرگ بد کرده
و فرمود چه طور میشود حال شماها وقتی که زنهاتیان فاسد شوند و جوانهاتیان فاسق گردند
در حالتیکه امر بمعروف نه کنید و نهی از منکر نه نمائید گفته شد یا رسول الله آیا چنین زمانی
برآید فرمود بلی بدتر از این هم میشود فرمود چگونه خواهد حال شما وقتی که امر بمنکر و نهی
از معروف کنید گفتند آیا چنین زمانی هم میشود فرمود بلی بدتر از این هم خواهد شد چگونه
حال می باشید وقتی که دیدید معروف منکر شده است و منکر معروف گردیده است
دمشق حالیهٔ ایران همه و طهران خصوصاً که [illegible] اتمام دارا هستند چشم باز کن به بین
۱۳۵۲

[illegible]

مرخواستی بروی
و فرمود اگر تطیر کردی بدفال زدی اعتناء بران مکن عقب الطلب که برخواستی برو (با عتقاد بولایت ائمه ع)
و اگر از کسی بدگمان شدی در باره اش حکم مکن و حرف مردم را نشنو تا خلافش ظاهر بشود)
و اگر بر کسی حسد بردی ظلمش مکن و حسد آنست که صاحب نعمت را به بینی آرزو کنی که
کاش آن نعمت از او سلب میشد و مال خودت میگشت این صفت منافقین است
و غبطه آنست که اگر صاحب مال و جاه دیدی بگوئی خداوندا مثل او را بمن هم عطا کن و این
صفت مومنین است چنانکه در خبر وارد شده و از اینجا سلب نعمت [illegible] از اغنیاء بلفظ یعنی
و ظلم تعبیر کرده نمود در حقیقت ظلم در حق برادر دینی خود است که سلب نعمت از دیگری خواهی
و فرمود نه از امت من مواخذهٔ نه چیز برداشته شده است یکی خطاء است که شخص
از روی خطاء بدون قصد فعل قبیح را مرتکب شود مثل اینکه سنگ بیک جائی انداخت
اتفاقاً بکسی خورد دوم نسیانات که بعضی عملی کرد و سوم فعلی را که با اکراه دیگری بجا
آورد مثل اینکه با اکراه ظالم حرامی بخورد چهارم چیزی که نمیدانند عمل بان قبیح است پنجم
عملی است که طاقتش را ندارد مثل روزه گرفتن پیر ضعیف که طاقت گرسنگی و تشنگی ندارد
و این روزه را خداوند بر او حرام کرده و تکلیفش را برداشته است ششم چیزی که مضطر او را
وادار کند برای ارتکاب مثل اکل میته در قحط الغذا رسد [illegible] هفتم حسد هشتم طیره بدفال زدن
نهم تفکر و وسوسه کردن در خلقت باریتعالی مر مخلوقاتش اگر چه این هم [illegible]
قبیح یا [illegible] و فقر آفریده است مواخذه این سه صفت از امت من [illegible] که بلفظ آورد [illegible]
شده است مادام تنطق بلسانه زبان نگیرد و به تلفظ نیاورد در دلش [illegible] زیرا وقتی که علم یقینی
و فرمود محزون نشود یکی از شماها که خواب خوب در خواب نمی بیند [illegible] مثالی است
راسخ و الیقین شد از رؤیا بی نیاز [illegible] (چه رؤیا دیدن انقلاب مثالی است)
و صاحب بصیرت و الیقین در عالم ظاهر بچشم بصیرت دید نهانی می بیند و میشنود)
و فرمود

و فرمود دو صنف از امت من هستند اگر آنها صالح شدند امت من صالح میشوند و اگر
فاسد شدند امت من فاسد میشوند گفتند یا رسول الله آنها کیها هستند فرمود فقهاء و امراء
و فرمود کاملترین مردم بحسب عقل ترسناک ترین آنها است از خدا و مطیع ترین آنهاست
بخدا و ناقص ترین آنها از جهت عقل ترسناکترین آنهاست از سلطان
و مطیع ترین آنهاست بسلطان (یعنی بدون تقیه بلکه برای رسیدن بمال و جاه دنیا)
و فرمود سه نفرند که هم نشینی آنها قلب را میمیراند یکی نشستن با مردم پست
فطرت و نادان [illegible] با زنها صحبت داشتن سیم با دولتمندان که فسق و [illegible] آورد
و فرمود وقتی که خدا غضب کرد بر قومی و [illegible] عذاب بر آنها نازل نکرد (مثل [illegible])
نرخهای جنسها را گران میکند و عمرشان کوتاه و تجارتشان نفع نمیکند و میوه هاشان
کم میگردد و آبهای نهرها زیاد نمیشود و باران را از آنها منع میکند و اشرار را بر آنها
مسلط میکند (مثل حالیهٔ ایران که تمام اینها بالفعل موجود است) و فرمود وقتی که
زناء بعد از من زیاد شد زیاد میشود مرگ ناگهانی و [illegible] و وقتی که وزن و سنگها
کم کنند خداوند با آنها مواخذه بکند [illegible] و نقص اموال [illegible] المطففین [illegible]
و هنگامی که زکوة نداد برکات زمین از آنها برداشته میشود از حیث زراعت و میوه ها
و معادن و وقتی که در حکم قضاوت جور کردند یاری بر ظلم و دشمنان خدا کرده اند
(مثل قضات [illegible] جور با این قانونهای موضوعه [illegible] در قبال احکام شرعیه)
و هنگامی که نقض عهد نمودند خداوند بر آنها دشمنان آنها را مسلط میکند و وقتی
که قطع رحم کردند اموال شان بدست اشرار می افتد و وقتی که امر بمعروف و نهی از منکر نکردند

و تابع اخیار را از اهل بیت من نشدند خداوند شرور ترین مردم را بر آنها مسلط می کند
پس در آنوقت اخیار و نیکوکاران دعا می کنند در رفع ظلم دعاشان مستجاب نمی شود
و جزاء بما کسبت ایدیهم (زمانیکه این آیة شریفه نازل شد و لا تمدن عینیک الی ما متعنا
به ازواجا منهم الخ فرمودند کسی که صبر نکند و قناعت ننماید بآنچه خدا مقدر کرده است
حسرت او از دنیا بریده می شود و کسی که چشمش را بدوزد بآن نعمتهائی که در دست
مردم است از دنیای آنها حزنش طولانی می شود و غمگین می شود بر آن مقدار روزی که خدا
قسمت کرده است میانه مردم و بر خودش زندگانی خودش را تلخ کرده است و کسی نبیند
نعمتی که خدا باو عطا کرده است غیر از نعمت خوردن و آشامیدن پس بتحقیق عمل حیاتی
ظاهر و کفران نعمت الله نموده است و سعیش باطل است و لعذاب خداوند نزدیک است
و اگر شخص تفکر در نعم الهی کند تنها در خصوص خلقت خودش میداند کمتر از صد هزار نعمت
در هیکل بدنش ایجاد کرده است از گوشت و استخوان و پوست و عضو و اوراده و رباطات
و اعصاب و عروق اعم از سواقی و شعریه که بواسطه آنها غذاء بتمام بدنش میرسد
و بدل ما یتحلل میگردد و هم چنین قوای جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و صغیره و شبیهه
تنها در یک لقمه نان که شخص بدهانش میگذارد که بخورد زیاده از پانزده نعمت الله
موجود است از هوا و دندان و زبان و لعاب دهن و قوة جاذبه و دخول قوای لطف
و خروج بخار که تنفس ها از هر نفس که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات است
من لم یعرف الهیئة و التشریح فهو عنین فی معرفة الله جامع این خوردن را نعمت میداند
عارف در هر نفس کشیدن مردن و باره زنده شدن را می بیند عارفان در دل ها عید کنند
عنکبوتان مگس قدید کنند بلی جا هلان از عنکبوت زیرا آنها تیز تر و هلاک کننده تر است

از مواد احز

و فرمودند داخل بهشت نمی شود مگر مسلمان ابوذر عرض کرد یا رسول الله اسلام چیست
فرمود اسلام برهنه است لباسش پرهیزکاری است و شعارش یعنی لباسی که بموی بدن میچسبد
کرا و تمام پوشیده بودنها است هدایت است و دثارش یعنی بالاپوش تمام لباسها حیا است
و ملکش یعنی دست آویزش ورع است و کمالش در دین است یعنی بالکرفتن اخلاقش
و ثمره و فایده اش عمل صالح است الیه یصعد الکلم الطیب که ذکر خدا و عبادت الله است
و یرفعه العمل الصالح بلند کننده این عبادت که خداوند قبول کند اعمال خوبست
مثل طیاره که حالیه اختراع شده است بلند کننده او بخار است که از ذغال باشد
از این جهت است در قرآن هر جا که یا ایها الذین آمنوا است پشت سرش و عملوا الصالحات
دارد زیرا علم بدون عمل کبحره بلا ثمر است که کبر و نخوت و خدعه و غرور می آرد
چنانکه می بینید از شبکه العلماء که بدرستی چند تا اصطلاح علوم چه قدر باد نخوت
برد ماغش بچیده که بر اهل مردم تکبر مغرور شد پس باید این آتش نخوت را بتواضع
عمل خاموش کرد الله ربخ بسیار بی بهره گشته من بلیس الملعون چه قدر علوم میدانست
سیداند چون کبر فروخت جبهه تواضع برای تعظیم حضرت آدم بر زمین نگذاشت
مرحوم و ابدی گشت علم آنست که خودی خود را از تو بگیرد و فروتنی آرد نه انانیت
الا علی بگویید مردم عوام کالانعام را بر بو بلبت خود نخواند هر چه بگوید و آنکه
من را افریده فراموش کننده است این است اسلام سلامت طلب
و فرمودند کسی که بخواهد رضای مخلوق را در سخط خالق خداوند عالم
همان مخلوق را براو مسلط می نماید و فرمود خدا بندگانی خلق کرده است برای
حوائج مردم که مردم را ترغیب بمعروف می کنند و جود را برای خودشان شرف میدانند

ارشاد و مکارم الاخلاق

فرمود بندگان خدا هستند که پناه گاه مردم هستند در قضاء حوائج آنها در امنند در روز قیامت
از عذاب الله و فرمود بدرستیکه مؤمن ادب الله را اخذ می کند و آن ادب این است
اگر خداوند بآنها وسعت داد آنها در معیشت خود و اهل و عیالش وسعت میدهند
و قتیکه برای مصلحت خدا امساک کرد آنها هم در مخارج امساک می کنند و فرمود
و فرمود روزگاری می آید اگر دین مرد تلف شود باک ندارد در صورتیکه دنیایش
سالم بماند و فرمودند خدا مقرب مردم را قرار داده است بر محبت کسی که بآنها خوبی کند
و بر دشمنی کسی که بآنها بدی کند و فرمود پانزده خصلت است هر گاه امت من آنها
بجا آورد بلاء بر آنها نازل می شود گفتند یا رسول الله آنها کدام است فرمود
وقتی که غنیمت را دولتمندان ببرند نه فقراء و امانت مردم را غنیمت شمارند در خوردن
و زکوة دادن را از ضررهای خود شمارند و شوهر زن خودش اطاعت کند
و پدر و مادرش عاق باشد و با رفیقش بد بگوید و به پدرش جفاء نماید و صوتشان
در مساجد بلند کنند از شر مردمان اکرام و تعظیم نمایند از ترس قوم فاسق
ترین آنها باشد و قتیکه حریر پوشیدند و شراب خوردند و مجلس خوانندگی و مطرب
و لهو و لعب اخذ کردند (مثل مجالس تیاتر و سینماهای حالیه) و آخر این امت بر
اولین و گذشتگان لعنت کردند پس منتظر باشند بعد از آن به خصلت
باد سرخ سیاه و چنانکه در ۲۸ محرم ۱۳۵۲ چند روز بیشتر از این عصر در طهران و زید
و مسخ خسف و قذف را یعنی صورت و هیئت آن از صورت آدمی بیرون می گردد و بصورت
حیوانات و جمادات در می آید چشم باز کن در کوچه و بازار و خیابانها با کلاه این مردمان
به بین دقت در روی مسخ شده آنها کنی می بینی اکثر بصورت میمون و روباه جغد شده
بهتادیده ای که محمد رضا ترشیزی صفهانی حکیم الهی فرموده آنانکه به بینی بلباس بشرند حیوانند که بس بلباس بشرند

از مواد دنیا

و فرمود دنیا زندان مؤمن است و جنت کافر (زیرا که مؤمن بجهة معرفتی که دارد
همیشه در تفکر است با بتلاء خودش در این موضع و قدرت بر رفع و دفع ندارد
از این جهة همیشه مهموم و مغموم است اگر چه دولتمند باشد و بتواند غذاء خوب بخورد
و لباس بهتر بپوشد لیکن چون ملاحظه فقراء می کند و هر چه بخورد و بپوشد گوارا نیست
و این همان صفت زندانیان است آنکه کافر و منافق بجهة جهل و قساوت قلبش
اگر چه فقیر باشد در فکر دیگران نیست از این جهة همیشه مشغول در لهو و لعب است
و این استراحت اوست توکه در فکر دیگر نیستی نشاید که نامت نهند آدمی
و فرمود می آید روزگاری مردم در آن زمان گرگ هستند پس هر کس بصفت گرگ
نباشد گرگها دیگر او را می خورند و فرمود کمتر چیزی که در آخر زمان پیدا شود
آنست که شخص رفیقی بیابد که با او وثوق داشته باشد یا یکدرهم از حلال بدست
آورد یعنی پیدا کنند نمی توانند زیرا همه اموال مغصوب و مردمان گرگ و ثوق بکی است)
و فرمود احتراز کنید از ناس بسوء ظن (در هر جا در اخبار لفظ ناس باشد مراد
مردمان پستی فطرتند که کارشان ضرر رساندن است پس به بدگمانی با فعال و اقوال
ایشان احتراز از ضرر دینوی و اخروی است) و فرمود تمام خیرها را بعقل میتوان
یافت هر که عقل ندارد دین ندارد (چه دین اعتقادات است پدر و مادر را نمی ...
مردن یا بدار دولت مدار اعتقادات بداین غدار) در حضور پیغمبر مردی را
گردنه خیر برای او جمیع خصال خیر را ذکر کردند فرمودند عقلش چه اندازه است
گفتند یا رسول الله ما بشما خبر میدهیم از اصناف عبادت و خوبی او و شما از مقدار
عقل او می پرسی فرمود شخص احمق بسبب حمقش کارهای بزرگتر از فجور فاجر می کند

بادنیا کرده بدون مال و غیر نموده بدون عشیره و طایفه و دارا نموده بدون خدمه و انیس
و هر کس از خدا بترسد همه چیز از وی می‌ترسند و کسیکه از خدا نترسد از همه چیز می‌ترسد و کسی
که راضی شد روزی خداوند از و راضی میشود بعمل کم و کسی که حیا نمی‌کند از امر معاش خود
از طلب حلال مؤنتش کم خواهد و فارغ البال میگردد و عیالش در خوش گذرانی خواهند شد
و کسی که در دنیا زاهد باشد خداوند حکمت را در قلبش ثابت میکند و زبانش
آن گویا می‌شود و او را صاحب بصیرت میکند بعیبهای دنیا هم بدردش هم بدوائی
و او را خارج میکند از دنیا در حال سلامتی از گناه بدار قرار قیامت و لجنت جاودان
و فرمود در زهد در دنیا عبارتست از کوتاهی آرزوها و شکر کردن بر هر نعمت و پرهیزکاری
از تمام چیزها که خدا حرام کرده است و فرمود هیچ چیز را از روی ریا و بعمل نیاور
و هیچ نیکوئی را ترک مکن از روی حیا و حماقت و فرمود کسی که روز کند و همت
و قصد شی غیر از خدا باشد از بندگان خدا نیست و کسی که مهموم نباشد بجهة
امور مسلمین جزو مسلمین نیست سعدی تو از محنت دیگران بی غمی نشاید
که نامت نهند آدمی و کسی که بطوع و رغبت ذلت از دیگران قبول کند از ما اهل البیت
نیست و زیرا که نفس شریف است ذلت قبول نمی‌کند مگر در راه خدا الاسلام یعلو و لا یعلی علیه
و جناب عاد نوشت در خصوص پسرش تعزیت میگفت من محمد بن عبدالله الی معاذ بن جبل
سلام علیک فانی احمد الله الذی لا اله الا هو اما بعد پس بتحقیق رسید بمن جزع
تو بر پسرت در خصوص مرگ که قضاء خدا بر آن شده است آیا نیست جز اینکه نیست
پسر تو از مواهب گوارای خدا بوده و عاریه بوده پیش تو امانت گذاشته
پس خدا بتو نفع داد و لذت بردی تا مدتی و او را قبض کرد نزد در وقت معلوم
فانا لله و انا الیه راجعون جزع تو جزاء تو را حبط نکند و اگر قدم بگذاری به ثواب

مصیبت خود

مصیبت خودت البته میدانی که بدرستیکه مصیبت اندک شمرده میشود نسبت به ثواب
بزرگی که عند الله بجهة اهل مصیبت ذخیره شده برای صاحبان تسلیم و صبر و بدان
بدرستیکه جزع کردن میت را زنده نمی‌کند که برگردد بدنیا و قدر الهی را دفع نمی‌کند
پس عزاء و صبر خود را نیکوتر کن و موعود خدا را قطع کن و تا تأسف مخور بر چیزی
که لازم است بر تو و بر جمیع خلق نازل شود بقدر الله و تسلیم شو و السلام علیک و رحمة الله و برکاته
و فرمودند از علامات نزدیک شدن روز قیامت زیادی قرائت کنندگان قرآنست
الان قاریهای الفاظ بوده رفتند الان حتی در مجالس تعزیه مردن مردم خواندن قرآن
متروک شده است بجهة رسوم و تقلید مسلمانان بر نصاری چنانکه آنها ترک قرائت
انجیل کردند اینها ترک قرائت قرآن کردند طابق النعل بالنعل و الحذو بالحذو مثنوی
خلق را تقلید دین بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد حتی در قضاوت ترک
فقه محمد و آل محمد علیهم السلام نمودند صرف قانون فرنگیها ... که بعض از قاضیها
میگویند الفقه محمدی قانون هزار و سیصد سال پیشتر از این بوده و کهنه گشته است باید
الان بقانون فرنگیها رفتار کرد که سیاست امروزه است اکتفا بهای قانون را بدست گرفته
از روی هوا آن در محاکم عدلیه حکم میکنند و اجراء میدارند حتی در مجازات و جنایات
و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و الظالمون و الفاسقون که در سه آیات قرآنی
نازل شده است پشت سر شان انداخته بی باکانه بهواء نفس رأی میدهند فسیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون نزدیک است خطاب ذوق انک ... عزیز کریم خواهند شنید
و فقهاء کم خواهند شد (الفقهاء که فرموده عبارت بعد از تخصص که معرفة الله و فقه احکام شرعیه داشته باشند

اما ارباب معرفة الله چندین سال است که نیستند مگر از چندین هزار نفر معدود قلیلی
و اما اشخاصی که فقه میدانستند عبارت از مجتهدین باشند قریب سی سال است علی
نمانده است که حقیقة قوة قدسیه و صاحب فتوی باشند مگر خیلی اندک که قوة اجتهاد
فی الجمله را دارند اللهم ثبتنا و المؤمنین علی دینک القویم و الصراط المستقیم بمحمد و آله العلیم
و کثرة امراء جور خائن و قلت امناء و زیادی باران و کمی نباتات و حبوبات
(چنانکه الان همه اینها هست) و فرمودند برسانید برمن حاجت کسی را که دستش بمن نمیرسد
که عرض حاجت نماید پس بدرستیکه هر کسی برساند بر سلطان حاجت کسی را که خود
نمیتواند حاجتش را بسلطان برساند خداوند عالم قدمهای او را در روز قیامت
در صراط ثابت میدارد و لغزش نمیکند و فرمودند دو چیز غریب است یکی کلمه حکمت است
که از سفیه صادر میشود قبول کنید و کلمه قبیحه که از شخص حکیم صادر میشود او را بآن ببخشید
و فرمود برای شخص کسل سه علامت است در کارها سستی میکند و تاخیر
می‌اندازد تا وقتش میگذرد و فوت میشود و افراط و اسراف میکند تا بکار ضایع گردد
و آنقدر کارها ضایع و بی‌جهت میکند تا مرتکب گناه میشود و فرمود کسی که حیاء نکند
از طلب کردن حلال بخودش نفع رسانده است و مؤنه و خارجش سبک میگردد
و کبر و خود پسندی را از خود دور کرده است و کسی که راضی بشود از خدا بکمی از رزق
خدا از و راضی میشود بکمی از عمل و کسی که رغبت بدنیا نمود و آرزوهای طولانی کرد خداوند
قلب او را کور میکند بقدر رغبتش بدنیا و کسی که اعراض کرد از دنیا و آرزو دلش کم شد خدا
براو دانش عطا میکند بدون زحمت تعلم یاد گرفتن و او را هدایت میکند بدون هدایت
ظاهری و از وی بلکه کوری بصیرتش را صاحب بصیرت قرار میدهد هر جزء دار باشید نزد دست

میآید

و به بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

الحمد لله و الصلوة علی رسول الله و السلام علی الائمة الاثنی عشر الذین هم مخزن علم الله و حفظة دین الله تعالی
روی عن الامام الکاظم الامین و یکنی ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام فی طوال
هذه المقالة المندرجة فی هذا الکتاب وصیة لهشام بن الحکم و صفته للعقل الاعلی و علی
بدانکه عقل موجود نیست که در وجودش مجرد از ماده و مدتست و هم چنین در فعالی
محتاج بماده عنصری و مدت زمانی نیست و بمجرد اراده هر فعلی را که بخواهست
ایجاد میکند و مدرک کلیاتست چنانکه جمیع مجردات صفتشان این طور است
و مدرکات و علوم را از خداوند بدون واسطه ملهم میشود و اینرا عقل نظری میگویند
و نیز عقل اطلاق میشود بقوه عاقله که مدرک حسن و قبح اشیاء است در صورت
افعال بشری که او را عقل عملی میگویند و بواسطه او انسان خلاق حسنه را اختیار
میکند و اجتناب از اعمال سیئه مینماید که این کتاب بحث از او میشود از فرمایشات
حضرت خاتم الانبیاء و دوازده امام علیهم السلام که اوصیای آنحضرت و حافظ دین
اسلام هستند چنانکه از حضرت امام صادق علیه السلام سؤال میکنند از عقل معنی ماند
العقل ما عبد به الرحمن و کتب به الجنان قیل و ما فی معاویة قال هی شیطنة
نکراء یعنی عقل همانست که بواسطه او شخص احکام شرع را یاد گرفته بجا میآورد تا
در جزای آن به بهشت داخل شود گفتند آن قوه مدرکه و هیئه که در معاویه بود آن
چه بوده فرمودند آن قوه شیطانی بود که او را دلالت میکرد بر اعمال سیئه و افعال
منکره که در شریعت نبی علیه السلام از منهیات و منکرات اجتناب نمی‌نمود و مرتکب میشد

چنانکه حکماء متألهین قوهٔ واهمه را بجهت شیطان می‌خوانند و ابلیس می‌نامند الذی یوسوس
فی صدور الناس و بتمام رگ و اعصاب بشر ریشه می‌دواند و شیطان اول را
ابلیس الّا بالسر می‌نامند چنانکه در خبر است که شیطان مثل خون در تمام رگهای بشر
راه دارد و اهالی ... تصرفات قوهٔ واهمه با هر بدبختی که در قرآن باسم خناس ... و ابلیس است
و تفصیل این مطالب در قسم نظری حکمت است که حکمت الهیات است و مطالب این کتاب
در حکمت عملی است از این جهت اجمالاً اشاره شد که کلمات شریفه این خطبه
اکثرش در بیان قسم ثانی است و نفس آن موجودی را می‌گویند که ذاتاً
و وجوداً مجرد از ماده و مدت است لیکن در فعالیتش محتاج بماده و مدت است
که مدرکات و علومش از عقل است یعنی عقل هر چه ادراک کرده است بعد از علم
افاضه می‌کند به نفس که مستفیض است مثل نفوس جزئیهٔ انسان که هر چه
افعال از او صادر می‌شود بواسطه قواء و اعضاء بدنست و بتدریج است
نه دفعتاً و آنی که اگر این قوای و اعضاء نباشد نفس نمی‌تواند این اعمال را
بجا آرد و احکام شرعیه برای هدایت این نفس است که عبادات را بجا آرد و
منکرات را ترک نماید تابع اوامر و نواهی عقل گردد تا قرب خدا پیدا نماید
و اگر این نفس مطیع اشاره شیطان شد و بواسطه قوهٔ غضبیه و شهویه
افعال حسنه را ترک نموده و سیئات را بجا آرد در حقیقت شیطان شود

بصورت

بصورت و هیئت بشر چنانکه استاد ما آقا محمد رضا قمشئی اصفهانی در نظم می‌فرماید
آنانکه به بینی بلباس بشرند حیوانند ملبس بلباس بشری و همین اعمال و ملکات
شخص است که در قیامت بآن صورت متشکل گشته و مجسم می‌گردد چنانکه
خاتم الانبیاء می‌فرماید الناس یحشرون ... بعضی هیئت مردم در معاد
با صورت خواهد شد که در دنیا او را دوست داشت که در حقیقت محبوب
و معبود آن بوده مثلاً اگر شخصی در دنیا حریص در جمع اموال و حطام دنیوی
باشد بصورت مورچه محشور گشته یا پامال می‌گردد که حرص صفت خاصه مورچه است
و اگر غضب آلود و آدم کشی و مردم آزار باشد بشکل حیوانات درنده مثل
پلنگ و شیر و امثال اینها و همچنین سایر صفات سیئه که ملکه شخص شده باشد
و بعکس مؤمنین مطیعین احکام الله که بصفات ملکیه جمع گردد و نورانی
محشور می‌شوند نورهم یسعی بین ایدیهم که اشعه جمالشان صحرای محشر را منور می‌کند
و آیا عقل و نفس و روح سه موجود متعدد اند یا یک شیء است که در آن ... است
حق قول ثانی است که موجود واحد است که بحسب مقامات و اتصاف بصفات
اسامی مختلفه دارند مثلاً اگر حریص دنیا و طالب اعمال زشت باشد نفس اماره می‌خوانند
ربّ ان النفس لامّارة بالسوء الّا ما رحم ربّی و اگر اعمال سیئه بکند بعد پشیمان گشته استغفار کند
نفس لوامه می‌گویند که قوهٔ عاقله او را مذمت و ملامت کرده و هدایت براه راست می‌کند

و اگر صاحب تسلیم و رضا شد در آن هنگام نفس مطمئنه می‌گویند که خواطرش
آسوده از عذاب و قلبش منزل رحمت الهی است یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة خدا از او راضی و بنده بثواب اعمالش خوشنود است
و اگر صرف مطیع در عمل شریعت و عارف بخدا و متصف باخلاق حسنه
و صفات الله گشت مؤمن حقیقی و انسان کامل است مثل عقل مجرد از
آلایش نقصان و منزه از صفات خلقیه ... اعلا درجه این مقام
انبیاء و اوصیاء ایشان است که معصومند و مظهر عقل کل و ... سایر نفوس ...
و تالی مرتبه آنها اولیاء کرامند که مخاطب بخطاب السلمان منّا اهل البیت ...
چنانکه خداوند رحمن از قول حضرت ابراهیم در قرآن بیان می‌فرماید فمن تبعنی فانه
منّی که تابعین از آنها محسوب است بعد ما زنده بذکر دولت باحکیم و دیگر حیوان
ینفخ فی الصور و هم من فزع یومئذ آمنون و مردودین بعذاب صعقه گرفتارند
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند ای هشام بن حکم بدرستیکه خداوند
تبارک و تعالی بشارت داده است براهل عقل و فهم در کتاب خود فقال و بشّر
عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله
و اولئک هم اولوا الالباب یا محمد مژده بده به بندگان من که آنها اشخاصی
هستند می‌شنوند سخنانی یعنی تابع می‌شوند باحسن آن کلمات که کلمات حق است
آنها مرد پاکی هستند که خداوند آنها را براه راست و دین قویم خود هدایت کرده
و پرده غفلت از جلو چشم آنها برداشته و آنها صاحبان عقل سلیم و بصیرت استند

ای هشام

ای هشام بن حکم خدای عز و جل حجج و دلایل خود را بانجام رسانیده و کامل نموده است بر مردم
بواسطه عقلهای آنها و فهم بیانات خدا را عقل مینمایند و بر ربوبیت خودش بجهت
عقول آنها ادله‌ای مثبت نموده و فرموده و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم
ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار ~~والشمس والقمر~~
تا آخر آیه لآیات لقوم یعقلون بدرستیکه در اختلاف شبانه روز که گاه این دراز است
آن یکی کوتاه و بعکس یولج اللیل فی النهار یعنی او است که از این و آن می‌افزاید و گاه می‌کاهد
البته آیات و علامات است بر ربوبیت خدا که واحد مطلق برای رحمت بندگان خود
این کار را می‌کند برای قومی که عقل دارند و تفکر می‌نمایند که از مخلوق این کار ساخته نیست پس یک
مربی حقیقی هست که این ترتیب را می‌نماید برای آسایش عباد و اختلاف افق بلاد تا احکام
نعمت از رسیدن میوه‌ها و کمال زراعت و استراحت حیوانات و سایر منافع بکمال
برسد و این تفکر و ادراک عقلاست بر ربوبیت واحد مطلق سعدی برگ درختان
سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتریست معرفت کردگار ~~و قال حم والکتاب المبین~~
~~انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون~~ یا اشاره بتحقیق خدای عز و جل این اختلاف را
و لیل قرار داده است برای معرفت خودش با اینکه برای آنها مدبر و مربی هست
فقال و سخر لکم اللیل و النهار و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره ان فی ذلک لآیات
لقوم یعقلون که اگر همه زمان آفتاب باشد میوه‌ها و زراعتها از تابش خورشید
می‌سوزد و حیوانات بهلاکت می‌افتند و همه رنگ بشر سیاه خیلی سیاه تر از اهل حبشه
و زنگبار می‌گردند و حال آنکه آنها در جنوب واقع گشته و قدری از خط استواء بالاتر
واقع گشته اند و اگر همه زمان شب باشد میوه‌ها خام و نباتات بر نیاید و مردم نمی‌توانند
کسب معیشت و زندگانی نمایند پس در تسخیر اینها برای آسایش انسان است بدانی و رحمت ...

معمر ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
تا شکر منعم نمائی و این مطالب را نفهمند مگر بواسطه عقل که موثر در عالم هست خالق یکتا
و قال حم والکتاب المبین انا ~~انزلناه قرآنا~~ جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون
یعنی قسم می خورم باول وجود که حق است و باجزو وجود که محمد خاتم الانبیاء است
و بکتاب مبین که لوح محفوظ است و در او تمام اشیاء نوشته شده است بقلم اعلی
که بواسطه روح الامین جبرئیل این مطالب بقلب محمدی نازل می شود نزل روح الامین
علی قلبک و از ضمیر منیرش بلسان شریفش در صورت کلمات جاری می شود
بالفاظ لغات زیرا که مستمعین آن زمان عرب بودند و این کلمات و فصاحت
بنیان قرآن می گویند و کلام الهی نامند مولوی گرچه قرآن از لب پیغمبر است
هر که گوید حق نگفته کافر است پس حاء اشاره بحق و میم رمز محمد است و در حم نکته ایست
و آن اینست که قسم باصل کل موجودات که وجود بحت باشد و آن وجود خداست
و بکمال موجودات و خاتم انها است که وجود محمدی باشد واقع گشته تا محقق گردد
که شهادات باین دو تا اساس اسلام و عماد دین و ایمان است و جمع میانه این
دو شهادت مذهب حق و ملت قویمه است که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا رسول الله است و این است صراط مستقیم و دین مبین که تنها شهادت بر خدا
و منحصر نمودن وجود بر احدیت وجود و تاثیر در عالم کون بدون واسطه جبر محض است
و یا تنها مخلوق را صاحب اختیار و فاعل مطلق دانستن مذهب قدریه است
که مجوس این امتند و جمع میانه این دو تا مذهب حق است لا جبر و لا تفویض بل امر
بین الامرین و ما رمیت اذ رمیت شاهد این حق است
[illegible]

و در این آیه سر مکنون است و آن اینست که در این آیه شریفه که در سوره زخرف است
و انا احصیناه فی امام مبین که در سوره یس است تعبیر بلوح محفوظ نموده اند و تاویل
بوجود مبارک امیر المؤمنین کرده اند و در خطبه آنحضرت هست که منم امام مبین و منم
کتاب مبین یعنی آنچه در لوح محفوظ است از علوم و اخبار همه آنها در سینه من است ان ههنا
لعلما جما اشاره بصدر مبارکش کرده اند آنچه علوم ما کان و ما یکون و ما هو کائن را
این دوازده اوصیاء نبی دارا بودند چه حضرت خاتم الانبیاء همه احکام شرع و تفصیل دین
مبین را بیان نفرمودند بلکه باجمال گفتند و بیان آن احکام را محول بامیر المؤمنین
و یازده فرزندش قرار دادند از این جهت ائمه اثنی عشر مبینین احکام الله و حافظ
دین اسلام هستند که اگر آنها مفسر و مبین نبودند احکام الله در بوطه اجمال می ماند و این یک
دلیل عقلی است که یکی از اسماء الالهیه لفظ هادی است و مظهر کامل آن اسم باید در هر
دوره و زمانی باشد که آنها انبیاء و اوصیاء ایشانند زیرا خداوند عالم رب العالمین است
و عالم را بحق خلق فرموده نه بعبث پس مردم بتکلیف ملزم دارند تا آخر و مخبر خود
بفهمند و آن خبردهنده را نبی نامند و کتابش را در مذهب اسلام قرآن خوانند و حافظ او را
امام و وصی میدانند چنانکه این برهان عقلی وجود نبی را لازم میداند و ثابت میکند همچنین
وجود وصی و امام را ثابت میکند که در هر دوره و زمان باید آن کامل و مظهر اسم هادی باشد
که فعلا حضرت محمد بن حسن امام زمان و صاحب الامر است که باید علمی و صفاتی تشخیص باشد

شعر نثر دو آیه حو لیست بهم و تا و یکی چون زبان قلم از این است محمد المصطفی فرموده اند
انا و علی من نور واحد پس وصی در تمام صفات و علوم مثل نبی است مگر در نبوت انت
منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و بعبارت اخری همه باید مرآت صفات خداوند باشند
چنانکه فرموده اند من عرف نفسه فقد عرف ربه الحق خواجه عبد الله انصاری در کلماتش میگوید
خدا خواست آدم ببیند عالم آفرید و خواست خود را ببیند آدم آفرید قال النبی صلعم
ان الله خلق آدم علی صورته شعر عجب آینه کرده است پیدا ز همکان می کند
خود را تماشا و آن آینه خدا عبارت از وجود محمدی و ذات علوی است که با اسمائی
که کلمات تامات و اسماء حسنی و صدر مبارک شان محل مشیت الله است
که اخبار و احادیث در این مطالب از حد احصاء بیرون است نه هر شخص نادان
و بی فهم که هزاران بر تمیز نشوانند بر هر ادعاء بابیت و نیابت الله کند غیبت کبری
موجب این شد که این سفهاء ادعاء ولایت می نمایند و خودشان باب الله می دانند
شعر مهر درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود وجوده لطف و تصرفه
لطف آخر و غیبته منا صفات خلیفه مسلمین و افعال شقیه انها موجب غیبت حضرت
حجة الله است نه چیز دیگر تا منافق از مومن و مسلم از مشرک امتیاز پیدا کنند
تا نوبت ظهور حق منجلی گردد شاه نعمت الله ولی گوید الله عاشقان بشارت
که نماند این جدائی برسد زمان دولت که کند خدا خدائی تا مشیت الله عز و جل قرار گیرد
که مظهر عدل الهی گردد و بوجوده ثبتت الارض و السماء و ببرکته نزلت الماطر و النعماء
اللهم عجل فرجه و فرجنا
خلاصه

خلاصه آن سر مکنون عبارت است از وجود علی بن ابیطالب علیه السلام که حق تعالی قسم می خورد
اول بوجود احد خود که ذات مجرد و وجود بحت است دوم بوجود محمدی که خاتم انبیاء است
و نیز تن رسد و خاتم انبیاست سیم بوجود اول اوصیاء و مفخر انها است و وصی او است
بلا فصل که این قرآن بلفظ عربی نازل شده و کلام الله است بحق نه افتراء و کذب
چنانکه مشرکین عرب می گفتند ~~چنانچه توحید صرف~~ چنانکه توحید تنها کفایت در سلوک
صراط مستقیم نمی کند زیرا که جدا از مخلوق منکر خدا نیست بلکه باید اقرار برسولش کرد و قال الله
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول تا شهادت تمام شود همچنین این دو شهادت موجب
دخول جنت و خلاص از عذاب آخرت نخواهد شد مگر بتصدیق کردن شخص سیم
و اقرار صریح نمودن بوصی بلافصل بودنش که اولوا الامر عبارت از اوست و عترت
لازم و محققش واجب و جزء ایمان است از این تقریرات معلوم و هویدا شد حقیقت
مذهب شیعه اثنی عشری و بطلان خلافت دیگران از قریش و بنی امیه و بنی عباس
و مآل حال آنها در آخرت و عدم قبول تمام عبادات آنان در تمام عمر الحق خلیفه ...
که احوالات این خلفاء را در تاریخ می خوانند و اعمال زشت و حرکات قبیحه آنها را
می فهمند باز اولوا الامرش میدانند من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی که چشم بصیرت
کور دارند جاده مستقیم را گم کرده اند با اینهمه در نماز می خوانند اهدنا الصراط المستقیم
قآنی در خصوص عبادات عامه که اهل خلاف قندی می گوید شعر مثال ضرب کسور است بعد حاسد ...
هر آنچه ضرب کنی کمتر آید از تکسیر قاعده در علم حساب آنست ضرب عدد صحیح در عدد صحیح
مضاعف تکثیر و منتج ضرب پنج در پنج بیست و پنج می شود و هکذا ولیکن ضرب کسور تنزل
شدن بضعف نصف ربع می شود و ضرب ربع بربع نصف ثمن می گردد چنین است عبادات عامه
[illegible]

وقال الله تعالی ومن آیاته یریکم البرق خوفا وطمعا وینزل من السماء ماء فیحیی به الارض
بعد موتها ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون که بواسطه عقل انسان می فهمد که
معاد و زنده شدن برای روز محشر مثل باریدن باران است بر زمینهای خشک و مرده
که بعد از باران سبز و خرم می گردند هم چنین زنده شدن مردم بعد از مردن برای
جزاء اعمال در معاد چه نسبت امر و نظر بقدرت تامه خداوند یکسان هستند چنانکه این
محسوس و محقق است هم چنین حیات پیدا کردن میت برای معاد چرا باید
مشرکین عرب انکار نمایند یا هشام بعد از اینها خداوند عالم موعظه کرده است
بر عاقلان و آنها را ترغیب نموده بآخرت فقال وما الحیوة الدنیا الا لهو ولعب
وللدار الآخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون زندگانی در دنیا برای انسان که از ابتدا
تا شصت و هفتاد عمر دارند شش مرتبه است اول لعب است از ابتدا درس طفولیت
دوم لهو است که همان بازیها مخلوط بلهویات و حکایات مجهوله و نقل نمایان بوده است
و مرتبه سوم زینت و آرایش است در جوانی مثل زنهای هوسناک خود شان را
شبیه بآنها می کنند در پوشیدن لباسهای حریر و قماش و جز دوم در نمودن صورت
که در حال طفولیت داشتند حتی در این زمان رسم شده عده ای بر تراشیدن موی لحیه موی
سبلهای می تراشند و مرتبه چهارم فخر نمودن است بر امثال و اقران خود و تکبر و نخوت
فروختن مثل سباع و حیوانات درنده چون پلنگ و مرتبه پنجم و ششم تکاثر در
اموال و اولاد است که بجهت زیادی آن مال طغیان سر در زند و بواسطه تکاثر اهل و عیال
گرفتار غم و محنت و عذاب الیم در دنیا و چشیدن حمیم و خوردن زقوم در آخرت
که تمام مراتب شش گانه لهو و لعب است و عمر فانی نمودن در چیزهای باطل و پوچ که [illegible]
الدنیا والآخرة امیت چه اهمیت فانی است

واما

واما دار آخرت که زنده است بروح و ریحان و باقی است ببقاء الله که انتهاء ندارد
ندارد مثل دنیا جسم بی مرده و بی روح میت مختص به اشخاص پرهیزکار است که
تقوای عام را شعار و تقوای خاص را دثار خود قرار داده یعنی اتیان بواجبات
و ترک محرمات کرده اند در مرتبه اول تقوی و صرف نظر از ماسوی الله نموده اند در
در تقوای خاص و اخص چنانکه این مراتب قبلا مسطور گشته است خداوند ع
در عوض در پاداش اعمال خوب و اخلاق حسنه بهشت افعال را بآنها ارزانی
میدارد که جنات تجری من تحتها الانهار است می خورند در آنجا میوه های
بهشتی و از حوض کوثر و خدمتشان غلمان چون در مکنون و مصاحبتشان با حور
العین کانهن الیاقوت والمرجان از حیث الوان لم یطمثهن انس ولا جان از
جهت بکارت و اما از لطافت مغز ساقشان از زیر هفتاد حله نمایان است
هنیئا لاهل النعیم نعیمها و اما صاحبان تقوای خاص و اخص که در جنت صفاتند و در
بهشت عدن مصاحب با انبیاء و اولیاء و شهداء در جوار ائمه هدی علیهم السلام هستند
و متنعم بنعمتهای روحانی و ملتذ بلذات رحمانی و تقرب بقرب رحمانی و متجلی
بتجلی تجلیات هستند ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر
شیخ بهائی علیه الرحمه می فرماید رباعی ذکر یا رب بدل از لبی نمی خواهم بی حضور دل
یا رب یا رب بی نمی خواهم جز دوست غیر از دوست طلبی نمی خواهم حور و جنت ای زاهد
بر تو بادا ارزانی وفات تو شتری می باید جحیم ببر ای دوست که از همت عشق
رنگ فردوس بیاد تو کنم نیران را کعبه بودی لطلبه هر چه که خواهی از ما
از تو بهتر چه بود تا که بخواهم جز آن را فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا

خداوند علیم در آخر این آیه شریفه خطاب عتاب آمیز و تعجب انگیز باستفهام انکاری
بر بندگان بی فکر و ذکرش می کند می فرماید افلا تعقلون یعنی آیا شما عقل را دم که بفکر و تعقل
در افعال و آثار رب العالمین نمائید دار فانی را بدار باقی اختیار نه نمائید چرا همه
عمرتان را بلهو و لعب بر پایان میرسانید با این ضیق و تنگی دنیا و تعب و رنج
و تهدید در تحصیل مال دنیا و آخرت را با آن وسعت عرضها کعرض السموات والارض
ویرانه گذاشته اید تعمیر نمی نمائید آیا شماها عقل ندارید و فکر و تصور نمی نمائید که تخص عقل
این نعمتهای ابدی را بلقاء ذرات دنیا معاوضه نمی نمائید فانی را بر باقی ترجیح می دهید
وقال الله تعالی وما اوتیتم من شیء فمتاع الحیوة الدنیا وزینتها وما عند الله خیر وابقی
افلا تعقلون این آیه شریفه مضمونش همانست که گذشت یا هشام بعد از اینها خداوند
قهار ترسانده است بندگانی را که عقل خویش را تعقل نمی نمایند و از عقاب خوف
ندارند فقال عز وجل ثم دمرنا الآخرین وانکم لتمرون علیهم مصبحین وبالليل
افلا تعقلون یعنی چرا تصور نمی کنید احوال گنهکاران را مثل اصحاب لوط و شعیب و هود
که در سفرهای شام و یمن که به تجارت میروید خرابهای خانهها و آثار جمع و شام می بینید که چگونه در ان
واهتن دار و ویران شدند بجهت اطاعت نکردن از انبیاء خودشان شما هم
مثل آنها اگر اطاعت رسول خدا نکنید هلاک خواهید شد چشم بصیرت باز کنید و عبرت بگیرید از آنها
نگاه کنید فاعتبروا یا اولوا الابصار و تعقل و تفکر در احوال آنها کنید اگر شما عقل دارید
یا هشام بعد از آن خداوند علیم بیان کرده است که عقل باید با علم توام باشد فقال
وتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون زیرا که عقل بدون علم نعمت
و توحید للحقیقة شهوتیه و غضبیه گشته فطرت اصلی بسبب تبعیت مبدل بجهل و شیطنت میگردد

یا هشام بن

یا هشام بعد خدا مذمت کرده است کسانی را که تفکر و تعقل در آثار الله نمی کنند تا معرفت الله
پیدا کنند فقال واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا
اولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون یعنی وقتیکه بمردم میگویند تابع بشوید
بان آیات و احکامی که خدا با نبیاء نازل کرده و وحی فرموده است در جواب
میگویند ما تابع رسوم و عاداتی هستیم که پدران و اجداد ما بان طریقه راه میرفتند
وبان رسوم رفتار می نمودند خداوند عالم جواب پدران شما هم بی عقل بودند و براه راست
نرفتند و طریق مستقیم نه پیمودند مثل متمدنین حالیه که هرکسی بآنها بگوید طریق
اسلام دین مبین پیش بگیرید جواب میدهند پدران تعلیم ما فرنگیها هستند ما از آنها تقلید
مثل خواهیم کرد از رقصیدن و تار و طنبور زدن و در بازیگر خانه ها رفتن و ترک سخاوت
و ترحم نمودن بجای آن از این جهت مارا فرنگی مآب می نامند جواب می شنوند آیا اینها خبر
ازین نسبت میفهمند غیر از تعقب و دروغ و تزویر و ترک صله ارحام ... ما هم میدانیم
که بعضها آب یعنی مرجع است یعنی مرجع شما در دنیا فرنگیها هستند با این صفات و مرجع
و معاد شما در آخرت مثل آنها است در مخلد بودن در نار و خطاب ذق انک انت
العزیز الکریم که در دنیا خود عزیز میدانستی حالا بچش عذاب خداوند عزیز را وقال ان شر
الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون شرور ترین دواب روی زمین انسان حیوانات
رو پا هستند که چشم دارند نمی بینند و گوش دارند نمی شنوند اشخاصی هستند که عقل ندارند و فکر
نمی کنند وقال ولئن سألتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم
لا یعقلون اگر بپرسی زمین و آسمان را که خلق کرده است خواهند گفت خدا بگو الحمد لله اکثر آنها
عقل ندارند ... به بازار ... فراوان است باخبر باش ما شاء الله کوران خبر دار [illegible] هوش

نمود خدا کثرت را مذمت نموده فقال وان تطع اکثر من فی الأرض یضلوک عن سبیل الله
زیرا که اکثر مردم طریق هوا و هوس پیموده و از حق گریزانند عالم عاقل اگر متدین باشد کند
ناچار باید از راه شریعت که حق صرفست کج گسرد در نفی راه کج ضلالت و گمراهی است
وقال ولکن اکثرهم لا یعلمون واکثرهم لا یشعرون چه اگر علم و شعور داشتند تابع انبیاء
۲۱ یا هشام می گشتند و طالب معرفة الله و بعد قلت را مدح نموده فقال وقلیل من عبادی الشکور
وقال وقلیل ما هم وقال وما آمن معه الا قلیل و از این آیات معلوم می گردد که در شوری
اکثریت آراء دخلیت ندارد باید حرف را بدلیل و برهان گفت و مطلب را اثبات نمود
نه بهاهیو و جنجال چنانکه شیخ الرئیس می گوید هر کس مطلبی را قبول کند و یا رد نماید
بدون برهان خارج شده است از فطرهٔ انسان یا هشام بعد خدا مدح نموده است
اولوا الالباب را با حسن ذکر و با نها زینت لباس و حلهٔ معنوی داده با حسن حلیت
فقال ویؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا وما یذکر الا اولوا الالباب
ومراد از حکمت در این آیهٔ شریفه اعم از معرفة الله و احکام فقهیه است که حکمت نظری و عملی
و اخلاقی را هم شامل است با احکام شرعیه فقهیه نه تنها حکمت نظری و توحید است
یا هشام بدرستی که خدا می فرماید ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب یعنی عقل دارد
ولقد آتینا لقمان الحکمة حضرت فرمودند یعنی فهم و عقل داد یا هشام بدرستیکه لقمان بر پسرش
گفت تواضع برای حق بکن تا عاقل ترین مردم باشی ای پسرک من دنیا خود دریای بسیار
گود لیست بتحقیق در او عالم کثیر غرق شده اند پس باید کشتی تو در این دریای عمیق
تقوی باشد اطراف ان کشتی باید ایمان باشد و بادبانش توکل بخدا و قیم
و ناخدا اش باید عقل باشد و دلیل و رهنمایش علم و ساکنین او باید صبر باشد
یا هشام اگر در دست تو گردو باشد مردم بگویند در دست تو لولوء است برای
تو هیچ نفعی ندارد
واگر

واگر در دست تو لولوء باشد مردم بگویند آنچه در دست داری گردو است برای تو ضرر ندارد در
حالتیکه تو میدانی ان لولوء است نه گردو این مثالست برای اینکه بگفتهٔ مردم نباید تو ادعاء
کنی مقامی را که دارای ان نیستی مثل اینکه بگویند تو حجة الاسلامی نباید مغرور شوی ادعاء
حجتیت نمائی خود ترا نایب امام بدانی امام علیه السلام عالم بما کان و ما یکون و ما هو کائن است
تو بیاد گرفتن چهار تا اصطلاح فقهیه نایب امام هم نخواهی شد علاوه بر علم تقوی و عمل صالح
می خواهد تا حجیت درست آید نه تحمل ریائی و نماز خواندن با تمام وساوس قلبی و خطرات
خیالی که نمیدانی در حضور الله ایستاده یا مشغول درست کردن امورات خود در عالم
خیال هستی این همه صفات که شخص دارا
خیال نیز را انچه هم هاند هم او تو به بیغمبر چه سال بگو دام چیلی در بار
نباشد بگفتهٔ مردم مشتبه گردد و یا بالعکس که حقیقتا مقدس است مردم او را فاسق می خوانند
هیچ ضرر بحال او عند الله نخواهد رسید بر عقل ما نیع این گفتگو است و تمیز حق از باطل
بدهد چه عبد الله انصاری میگوید الهی هر که عقل دادهٔ چه ندادهٔ و هر کرا عقل ندادهٔ چه دادهٔ
یا هشام برای هر چیز در عالم دلیلی است و دلیل عاقل تفکر است و دلیل تفکر صمت و خاموشی است
و برای هر شیئی یک مرکبی است و مرکب عاقل تواضع است و منتهی جهل آنست که شخص
سوار خر منهیات بشود یا هشام خدا انبیاء و رسولان خود شرا بر مردم مبعوث نکرده است
مگر برای اینکه خدا را بیاد انها بیارند و تعقل معارف کنند پس احسن انها از جهت استجابت
دعوت احسن انها است از حیث معرفة الله و اعلم انها با مر خدا انها هستند که عقولشان
از دیگران احسن است و اعقل ترین انها درجه اش در دنیا و آخرت از همه انبیاء بلندتر است
یا هشام هیچ بندهٔ نیست مگر یک ملک حیشانی او را گرفته است پس هر وقت تواضع خدا او را
بلند می کند از حیث درجه و شان

واگر عظمت و تکبر کرد خدا او را پست و ذلیل می نماید چه عظمت و کبریائی ردائی است بر قامت
الله راست لیسته است هر او را رسد کبریا و منی که ملکش قدیمست و ذاتش غنی انسان
چه یارا است که باد نخوت بدماغ غش بعد تکبر کند و حال چه فقر و محتاج است
سعدی ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک یا هشام
خدا را دو تا حجت برای مردم اقامه کرده است یکی ظاهریست و دیگری باطنی و اما ظاهری
انبیاء و رسل و ائمه اطهار هستند و اما باطنی عقول است که خدا بمردم عطیه کرده است زیرا هر کس
عقل ندارد تکالیف حجت ظاهری هم بر او متوجه نیست مثل دیوانه و حیوانات عجم
و انکه دارد تکالیف الهی بر او متوجه است چنانکه فرموده بکتب انبیاء و کتب آسمانی
یا هشام عاقل آنکس است که حلال او را از شکر نعمتهای خدا مشغول نمی کند و غفلت
از منعم نمی نماید و حرام بر صبر او غلبه نمی نماید یعنی در حالی که برای تحصیل معیشت عقب کسب
حرام نمی رود و صبر نمی نماید تا روزی حلال بجوید یا هشام هر کس مسلط سازد سه چیز را
بر سه چیز پس گویا یاری کرده است بر هوای نفس خود که عقلش را از این نماید
یکی کسی است که نور فکرش را با آرزوهای دور و دراز تاریک کرده است و دومی
کسی است که طرائف کلمات حکمتش را بفضولات کلام مشتی محو کرده است و سیم است
که نور عبرتش را بشهوات نفس اماره پایمال نموده است این اشخاص بهوای
نفسانی خانهٔ عقلشان را منهدم و ویرانه ساخته اند و هر که عقل خود شرا منهدم نماید
دنیا و آخرت خود را فاسد نموده است یا هشام چه طور پاکیزه می شود علم تو در نزد خدا
در حالتی که تو عقل خود ترا از امر پروردگارت روگردان کرده باشی و طاعت هوای نفس تا بر
عقل تو غلبه کرده است یعنی عالم فاسق شکننده پشت دیانت
یا هشام

یا هشام صبر نمودن بوحشت تنهائی علامة قوة عقل است کسی که فکرش و عقلش عند الله
شد از اهل دنیا و راغبین او عزلت اختیار می کند و راغب در ما عند الله می شود با ان
متاعی که عند الله است تا خدا انیس او می شود در وحشت تنهائی و مصاحب می گردد
در وحدتش و او را غنی میسازد در حالت فقرش و او را عزیز و محترم می دارد بدون
قوم و خویشش شعر دلا خو کن به تنهائی که از تنها بلا خیزد سلامت آنکس دارد که از تنها به پرهیزد
یا هشام خلق اطاعت خدا را بمشقت می کنند و حال آنکه نجات نیست مگر
در طاعت خدا و سبب طاعت علم است و علم حاصل نمی شود مگر بتعلم و یاد گرفتن علوم
بواسطهٔ عقل است تا اعتقاد کند و نباید علم یاد گرفت مگر از عالم ربانی و معرفت عالم
بعقل است که بفهمد این عالم ربانی است مثل ائمه هدی و نواب انها و یا مخذلان جاهلیت
که مردم را به تزویر تابع خود قرار میدهند بگفتن چند کلمه از حضرت سجانی بدون اعتقاد و ایمان
یا هشام عمل قلیل از عاقل مقبول است و مضاعف و عمل کثیر از اهل هوی و هوس
و جاهل مردود است زیرا که عبید انه عبادت را چه طور باید بعمل آورد و دل بخواه عمل میکند
یا هشام شخص عاقل بکمی از متاع دنیا راضی است با داشتن حکمت و راضی نمیشود
بکمی از حکمت با داشتن زیاد از متاع دنیا از این جهت است که تجارت عقلا نفع
دهنده است چه ترجیح حکمت را بر متاع ادنی داده اند و بعکس که جهال فانی را بر باقی اختیار
کرده اند یا هشام انچه از متاع دنیا تو را بی نیاز می کند کفایت می کند ادنی آنچه
متاع دنیا تو را از حیث خوراک و پوشاک و اگر تو را بی نیاز نمی کند مال دنیا القدر
کفایت تو هیچ چیز در دنیا تو را غنی نخواهد کرد حکمت حرص در جمع اموال و زخارف دنیا
چشم حرص مرد دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور

یا هشام عقلاء فضول دنیا را ترک نموده اند تا چه برسد بارتکاب گناه
و ترک دنیا جزء فضولات است و ترک ذنوب جزء واجبات فرائض است
یعنی عقلاء لباسرا برای حفظ سرما و گرما می پوشند نه برای زینت و افتخار و خوراک را
برای رفع گرسنگی می خورند از هر چه شد نه برای حظ نفسانی و پر کردن شکم
یا هشام عقلاء دنیا را ترک نموده رغبت بآخرت می نمایند زیرا که انها دانسته اند
هم طالب است و هم مطلوب و آخرت نیز هم طالبست و هم مطلوب پس کسی که
طالب آخرت شد دنیا را او را طالب است تا رزق خود را از دنیا مستوفی
ببرد و کسی که طالب دنیا باشد آخرت او را طالب است تا ناگهان مرگش
برسد پس دنیا و آخرت او هر دو فاسد می شوند قال الله تعالی من کان یرید حرث
الآخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة
من نصیب یعنی کسی که زراعت آخرت را بخواهد و دنیا را مزرعه آخرت قرار دهد
در اینجا تخم عمل صالح بکارد در آخرت از ده تا هفتصد حصه ثواب عمل ببرد
با زیاد که خدا نزد له فرموده با لام که برای نفع است و اگر زراعت دنیا را
برای رسیدن بمتاع دنیا بکند باندازه رزق خود می خورد که خداوند بمن تبعیضیه
بیان کرده یعنی چون من در آتم فرموده جزئی از دنیا باو می دهیم و از آخرت هیچ حظ
و نصیبی ندارد و اگر [illegible] بعضی خیلی از متاع دنیا دارند و حال آنکه انها اهل دنیا هستند بگویند
جواب آنست که اینها زیادتی بر ابتلاء انها است تا طغیان کنند ان الانسان لیطغی ان رآه
استغنی

استغنی که زحمت جمع کردن برای اینها و خرج کردن در آت مال بر زحمت که و باشش بکردن
اینها و حفظ دنیوی نصیب او باشد در آت چنانکه شکم را بکرر دیده ایم پس عاقل آنست
که از اینجا دنیا باندازه معیشت کافی بردارد و باقیرا صرف عمارت آخرت نماید و رات
خالق و رازق دارد و بمخلوق ربط ندارد یا هشام هر که غنی بخواهد بدون مال و راحت
قلب از حسد بردن مردم و سلامتی در دین پس باید تضرع و زاری کند در خداوند
که کمیل عقل را بخواهد پس کسی که کمال عقل دارد قناعت می کند بان اندازه که او را کافی است
دیگر که قناعت بقدر کفایت نمود او مستغنی و بی نیاز است چه غنی آنست که شخص محتاج
نباشد و قانع حریص نیست تا محتاج باشد و کسی که قناعت بمقدور نکرد هرگز
روی غنی نخواهد دید چه دنیا مثل آب شور است هر چه زیاد بخورند بواسطه شوری تشنه تر میشوند
یا هشام بدرستی که خدای عز و جل از قوم صالحین حکایت کرده است که انها گفتند ربنا
لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
وقتی که دانستند که قلب یعنی روح تنگ می شود و بر می گردد بحالت کوری و غفلت وقتی
که از خدا نترسد و کسی که خدا را حاضر و ناظر و بصیر نداند قلبش بمعرفة الله منعقد نگردد
و ایمان ثابت ندارد که او را ببیند و حقیقت معرفت الله بقلب او حلول نمی کند و اما
کسی که شرح صدر دارد و قلبش زیغ پیدا نموده است او مؤمن حقیقی نیست و این القلب
و این نمی شود که فعلش مصدق قولش باشد و سرش با علانیه اش یکی و موافق زیرا که خدا دلالت نمی کند
مردم را بباطن مخفی از عقل یا مکر بظاهر از افعال مردم که ناطق و مخبر از باطن شخصند

یا هشام امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود هیچ چیز که بواسطه او بندگان بجا آورند عبادت میکنند
افضل از عقل نیست و تمام نمی شود عقل هیچ مرد مگر اینکه در او چند خصلت باشد
کفر و شر از او مأمون است و رشد و خیر آرزوی اوست و زیاد دارائی اش را می بخشد
و زیادتیها از فضول کلام نگه میدارد و نصیبش از دنیا بقدر قوت است و تمام روزگار
از علم سیر نمیشود و ذلت پیش او محبوب تر است در حالتیکه با خدا باشد از عزتی
که با دیگران باشد و تواضع پیش او بهتر از شرافت و هر کس از دیگری احسان نمود
شکرش را بجا میآورد و تمام مردم را بهتر از خودش می بیند و خود را شرتر از همه
می پندارد از جهت تفتیش یعنی بحال خود بصیرت دارد و بحال مردم شک دارد که آیا گناه
هستند یا نه و اینها تمام اموراتست که صاحب عقل کامل دارای این خصال است
یا هشام هر کس راست گفتار است پاکیزه رفتار است و کسی که نیتش نیکو است
روزیش زیاد می شود و کسی که احسانش نیکو باشد با اهل و برادران و دینی خود عمرش
زیاد می شود احسان نیکو آنست که بدون منت و آزار باشد قال الله و لا تبطلوا
صدقاتکم بالمن و الاذی و اگر به فقیر چیزی بزبان خوش رد شد نماید نه بدرشتی
یا هشام مطالب حکمت را بجهال یاد ندهید تا ظلم بر انها کرده باشید یعنی
ظلم گذاشتن شیء در غیر محل خود است و جهال لیاقت تحمل حکمت ندارند پس گفتنش با انها
ظلم است و از اهلش کلمات حکمت را منع نکنید که ظلم است زیرا که انها مستحق اند
یا هشام اهل دنیا چنانکه برای شما حکمت باقی گذاشته اند شما هم تارک دنیا
باشید با انها بگذارید یا هشام دین کامل ندارد کسی که مروت ندارد و مروت
ندارد کسی که عقل ندارد و بدرستی که اعظم مردم از حیث قدر و شأن
کسی است

کسیست که برای متاع دنیا نزد خودش قدر قائل نشود و دنیا را قدری ندارد که برود دل بدهی
دخترها دار باشید که قیمت بدن شما بهشت است او را بغیر بهشت نفروشید یعنی
مستغرق حب دنیا نباشید الدنیا رأس کل خطیئة با خطیئه عطیه بهشت تنافی دارد
یا هشام امیر المؤمنین علیه السلام فرموده در صدر مجلس نمی نشیند مگر مردی که در او
سه خصلت باشد اول آنکه جواب بدهد وقتی که از او سؤال کردند دوم آنکه نطق کند
وقتی که قوم از کلام گفتن و جواب سؤال دادن عاجز مانند سیم آنکه اشاره کند
برأیی که صلاح مردم در آنست پس کسی که دارای این خصال نباشد در صدر مجلس
بنشیند او احمق است پس معلوم شد نزاع شیعیان علماء در کنج صدر مجلس از حماقت است
و امام حسن علیه السلام فرموده وقتی که قضاء حوائج خود را می خواهید از اهلش بخواهید
گفتند یا ابن رسول الله اهلش کیست گفت اشخاص است که خدا انها را بیان کرده است
تعالی انما یتذکر اولوا الالباب و انها صاحبان عقول تمامند و امام علی بن الحسین
فرموده هم جلیس شدن با صالحین شخص را بصلاح میکشد و با علماء بادب رفتار
کردن از زیادتی عقل است و طاعت سلاطین عادل عزت تمام است و بخشیدن مال
از تمام مروت است و ارشاد کردن بحق شخص مصلحت کننده را قضاء حق نعمت است که عقل باشد
که خدا باو داده تا صلاح مردم را بگوید و اذیت نکردن بمردم از کمال عقل است و در روات
راحتی بدن در دنیا و آخرت یعنی اذیت نکرده است تا کیفرش را در دنیا و آخرت بیابد
یا هشام بدرستی که عاقل حدیث نمی کند و خبر نمیدهد از چیزی بکسیکه میترسد او را تکذیب کند یعنی باید ساکت باشد

وسئوال می کنند از کسی که میترسد نه بهد و وعده می دهد چیزی را که قدرت بران شیئی ندارد
و امید وار نمیشود بچیزی که تحصیلش مشقت دارد و قدم می گذارد بکاری که از وجه بر نمی آید
و امیر المؤمنین علیه السلام با صحابش وصیت میفرمودند و میگفت وصیت می کنم شما را بخشیت
از خداوند در آشکار و نهانی و بعد التسلیم در حالت رضا و هم در حین غضب و بکسب کردن
در حالت فقر و غنی و صلح بجا آرید در باره کسی که از شما قطع کرده است و عفو کردن
در خصوص مردی که بشما ظلم کرده اند و مهربانی نمودن بر کسیکه بشما احترام می کند
البته باید نظر شما نظر عبرت باشد و خاموشی شما فکر کردن در صنایع خداوندی
و حرف زدنتان ذکر هم باشد و طبیعت خودتان را عادت بسخاوت بدهید
زیرا که بخیل به بهشت داخل نمیشود و سخی باتش نمیرود (چنانکه در بحار خصوص حاتم طائی
که از مشرکین اعراب بعد خبر هست که در جهنم خدا خانه برای او مقرر کرده که حرارت
آتش برای او اذیت نمی کند هم چنین در خصوص انوشیروان بجهت عدالتش)
یا هشام خدا رحمت می کند بکسیکه از خداوند شرم میکند و حق حیا را بجای آرد
و آن اینست که سر ترا با تمام حواسش حفظ کند یعنی گوش از شنیدن غیبت
و چشم از نگاه کردن بنامحرم و فکر از وسواس و هم چنین سایر اعضاء سر شی
و حفظ کند شکم و محتویاتش را یعنی حرام نخورد و بزنا نیفتد و متذکر مرگ و پوسیدن
خودش باشد و بداند که جنت محفوف است بمکاره یعنی بجا آوردن اعمالیکه نفس از انقیاد
آنها را خوش ندارد تا شخص خودش را بمشقت عبادت نیفکند داخل بهشت نخواهد شد
و آتش محفوف است بشهوات که مشتهیات نفس اماره بجا آر تا داخل آتش
خود یا هشام کسی که نفس خود را از اعراض و ناموس مردم نگه دارد خداوند لغزش

پای اورا

پای او را در روز قیامت از صراط نگاه میدارد و کسی که غضبش را از مردم نگه دارد
خداوند غضب خودش را در روز قیامت از او نگاه میدارد یا هشام بدرستیکه عاقل
دروغ نمیگوید اگر چه حرفش مخلوط بهوای نفسانی باشد یا هشام هر کس غیر دوستان خدا را
دوست بدارد او کافر است و منکران آیات را که خداوند بر نبیش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است
و هر کس که یک بدعتی بگذارد یعنی قانونی غیر از قانون شریعت بگذارد که مخالف حکم الله
باشد و یا واضع قانون بدعت را منزل بدهد خداوند در روز قیامت از او قبول
نمی کند درهم و دینار را اگر بخواهد فدیه عذاب بدهد و شفاعت کسی را در باره او قبول نمی کند
و حال آنکه انبیاء بر چنین کسی شفاعت نمی کنند و خودش هم از روز فقیر است جز نداد ندارد فدیه
بدهد و این کلام کنایه از این است که چنین شخص خلاصی از آتش ندارد و هم فیها خالدون
یا هشام افضل چیزی که بنده را بدرگاه الهی نزدیک میکند بعد از معرفة الله و حصول الدین
نماز است و نیکوئی کردن بوالدین و ترک نمودن حسد و عجب و فخر است یا هشام
اصلاح کن روزهای را که در جلو است که روز قیامت است پس نظر کن آن کدام روز است
و جواب آن روز را مهیا کن زیرا که تو را آنجا نگاه میدارند و از اعمالت سئوال میکنند
و موعظه و نصیحت خود را از روزگار یاد بگیر زیرا که دهر طولانیش کوتاه است چنانکه
عمل درست بکن گویا ثواب عملت را می بینی تا در عبادت کردن خود طمع کار باشی و خدا را
تصور کن که برای او عمل میکنی که ثواب بدهد و نظر کن در تصرفات دهر و حال آتش پس
بدانکه آنچه می آید از دنیا مثل آن است که گذشته است پس عبرت بگیر از آنها و علی بن الحسین
علیهما السلام فرموده بدرستی که جمیع الخیرهائی که آفتاب بر او طلوع از مغربها دشته تها

و بیابانها و دریاها و صحراها و کوهها در نزد دنیا از اولیاء الله و اهل معرفت بحق الله مثل
برگشتن سایه است بعد فرمود آیا یک شخص حر آزاد نیست یعنی بنده متاع دنیا نباشد
که لماظه را با هلش واگذارد یعنی دنیا را پس نیست ثمن نفس شما مگر بهشت
پس او را بغیر جنت نفروشید زیرا که کسی از خداوند راضی باشد پس تحقیق
که راضی شده بچیزی که متاع لیست و خسیس یا هشام تمام مردم بستارها نگاه میکنند
لیکن هدایت نمی یابد باین نظر کردن مگر کسیکه مجاری و منازل آنها را بداند
یعنی که علامات استدلال بر بودن آنها در هر منزلی از منازل بچه هدایت می کنند مردم را
از حوادث روزگار هم چنین شما حکمت را تدریس می کنید لیکن هدایت نمی یابد
بسبب این علم حکمت مگر کسیکه بمطالب آنها عمل کند یعنی تخلق باخلاق حسنه گردد
قال تعالی کبر مقتا عند الله ان تقولون ما لا تفعلون و قال اتامرون الناس
بالبر و تنسون انفسکم این عالمها مثل شمع هستند که خودشان را میسوزانند مجلس
دیگران را روشن می کنند زیرا که آنها عامل بان حکمت نمیشوند و آنها تارک عمل
یا هشام بدرستی که مسیح صلوات الله علیه بحواریین فرمودند ای بندگان بد از بلندی درخت خرما
هول می کنید و خارهای او را ذکر میکنید و زحمت بالا رفتن بسر درخت خرما را ملاحظه
می کنید و فراموش می کنید پاکیزگی میوه خرما و لذت آنرا هم چنین یاد می کنید مؤنه
عمل آخرت را و طولانی بودن مدتش را طوریکه میدانید و فراموشی می کنید آن نفعها که شما

که با نهایت میرسید

که با نهایت میرسید از نعمتها و شکوفه ها و میوه هایش را و یا عبید السوء ای بندگان زشت خو
کنید برا پاکیزه کنید از خس و خاشاک و آرد شرا نرم آسیا کنید تا طعمش را بیابید
و خوردنش برای شما گوارا باشد و لذید هم چنین خالص کنید ایمانهاتان را
از شک و ریب و کامل کنید ایمان را بعقلی تا بیابید حلاوت شیرینی او را
و عاقبتش بشما نفع بدهد و بحق می گویم بشما اگر دیدید چراغی که روشن است
بقطران در شب تاریک البته روشنائی می خواهید از شعله آن و دعوی کنید به اینکه
شما را از روشنائی آن منع می کند هم چنین سزاوار است که حکمت را یاد بگیرید
از هر کسی که در نزد او یافتید و مانع نباید بکنی رغبت گوینده بان حکمت از یاد گرفتن
آن مطالب عالیه ای بندگان دنیا بحق بشما می گویم نمی یابید شرافت آخرت را
مگر بترک نمودن چیزهائیرا که در دنیا دوست دارید و تاخیر نکنید از یاد توبه کردن را
و برگشتن بسوی خدا را زیرا بلکه بیش از فردا یک شبانه و روز وقت دارید و قضاء
الهی در آن روز صبح و شام می کنید یعنی بدید مرد دید نتوانستید توبه کنید پس توبه واجب
فوری است و بحق می گویم بدترین کسیکه دینی و بد است مردم گرفتار زحمت است و هم دائم و کمتر از آنها
کردین بمردم دارند اگر چه بد کار خوب باشد و طلب مردم را بد بدهد و هم چنین کسی
که گناه نکرده است همتش کمتر است از کسیکه گناه کار است اگر چه می خواهد بخلوص توبه بکند
1 و از آن عمل بر گردد بدرستی که گناهان صغیره کوچکی او از حیله‌های ابلیس است که او را در نظر شما کوچک کرده است

و اینها جمع گشته و زیاد شده بشما احاطه می کنند مثل گناهان کبیره که موبقه و مهلکه هستند
و بحق بشما می گویم مردم در حق اخذ حکمت دو قسمند یکی آن مردیست که متقن
کرده است حکمت را در قولش و در فعلش بتصدیق آن نموده و بجا آورده است
و دیگری مردیست که در گفتار آنرا محکم کرده ولیکن ضایع کرده است آن را
به بدی عملش چه قدر میانه فرقست و از هم دورند فطوبی برای علماء که
بفعل آورده اند و وای برای علماء قولی است و وای بندگان بدکردار
مساجد را برای خودتان زندان قرار بدهید یعنی برای بدن و بیوت تنهای
خودتان که گاه در رکوع و گاه در سجود و قلبهای خودتان را برای تقوی خانه
قرار بدهید و قلبهای خودتان را منزل شهوات قرار ندهید زیرا که جزع
کننده شما در حین ابتلاء کسی است که خیلی دنیا را دوست دارد یعنی جزع او برای
رفتن مال دنیا است و صابرین شما در گرفتاری بلاء زاهدترین شما است
در دنیا ای بندگان بدکردار شبیه نباشید بمرغهای شکار کننده
که طعمه را از زمین میربایند و بروباهای حیله گر و مکر کارهای مکر کننده و شیرهای
غضبناک که همه حیوانات را پاره می کنند شما هم چنین رفتار ننمائید با مردم
یک طایفه را طعمه می کنید از جایش میربایند و فرقه را خدعه می نمائید و فرقه را
غدر و مکر می کنید با آنها و طایفه دیگر را غارت می کنید و می کشید
سعدی گاوان و خران باربردار   به ز آدمیان مردم آزار
و بحق

و بحق می گویم شما معدن را از عذاب و رنج بی نیاز نمی کند که ظاهرش صحیح و باطنش
فاسد باشد هم چنین بی نیاز نمی کند جسدهای شما که شما را به تعجب می آورد
از جهت آرایش ظاهری در حالتی که قلبهای تان فاسد باشد و بی نیاز
نمی کند شما را پاکیزگی پوستهایتان در صورتی که قلبهای تان چرک آلود است
یعنی ظاهرا عابد و باطنا اعتقادشان خالی از شک و ریب نیست
و نباشید مثل الک و غربال که آرد پاکیزه بیرون می ریزد و نخاله را
نگه میدارد هم چنین شما کلمات حکمت را از دهنتان خارج می کنید
و کینه و حسد در سینه های تان باقی می ماند ای بندگان دنیا بدرستی که مثل
شما مثل چراغیست که مردم را روشنائی میدهد و نفس خودتان را
میسوزانید ای بنی اسرائیل زحمت بدهید در مجالس علماء اگر چه بنشستن
روی زانو باشد پس بدرستی که خدا زنده میدارد قلبهای مرده را بنور حکمت
چنانکه زمین خشک مرده را به باران درشت تر و تازه و زنده میدارد یا هشام در
انجیل نوشته شده طوبی برای کسانیکه در مجالس یادگرفتن حکمت بهمدیگر مزاحم
می شوند آنها اشخاصی هستند که رحمت الله آنها را فرو گرفته و طوبی برای مصلحین
میانه مردم که آنها مقربین هستند در روز قیامت و طوبی بر اشخاصی که قلب آنها
مطهر و پاکیزه است آنها متقین هستند در روز قیامت زیرا که قلبهای خودشان را متخلی
از صفات رذیله و متحلی بزیور اخلاق حسنه نموده اند و طوبی برای متواضعین در دنیا

که آنها بالا میروند از پله های منبرهای ملک در روز قیامت یا هشام در کم حرف زدن
حکمتهای عظیم است پس بر خودتان خاموشی را لازم بدارید زیرا که آن سکوت
خوبیست و کمی وزر و وبال مردم زیرا با آنها افتراء و بهتان نه بسته اند در دروغ گفتن
و بعکس گناهان است چه عرض و ناموس مردم ندریده اند و فحش و دشنام نداده اند
پس محکم کنند باب حلم را زیرا که در آن صبر کردن است و بدرستی که خدا دشمن
دارد خندیدن را بدون تعجب چه خنده بسبب تعجب از امور غریبه و حکایات
عجیبه است و خنده بی سبب چنانکه عادات بعضی مردم است از سفاهت است
و واجب است بر والی مملکت که مثل شبان باشد که غفلت از رعایت
رعیت نکند و تکبر بر آنها نفروشد زیرا که در غفلت هلاک خراب میگردد
و در تکبر مظلوم نمی تواند داد خود را از ظالم بجوید چه والی متکبر است دست نمیرسد
سعدی گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست
پس از خدا حیا کنید در پنهانی چنانکه از مردم حیا می کنید در آشکار
و بدانید که کلمه حکمت گم شده مؤمن است که هر جا جست باید اخذ کند
پس علم را یاد بگیرید قبل از آنکه از میان برود و رفتن علم از میانه غیبت عالم
شما است از میانه شما چنانکه حضرت حجة الله در این عصر غائب است مردم هم
بی اعتناء بدین مبین گشته اند و غلبه منا و سبب غیبتش سوء رفتار ما است
که اسم مسلمانی داریم لیکن از کردار شیعه نیستیم که موافق بودیم هم مناقض ظهور برای هدایت ما سبب بود
زیرا که وجوده لطف و تصرفه لطف آخر
یا هشام

یا هشام یاد بگیر از علوم آن مطلب را که نمیدانی و یاد بده بجاهل آنچه را که آموختی
تعظیم کن عالم را برای علمش و با او منازعه و جدال مکن و کوچک بشمار جاهل را از جاهلی
ولیکن او را از خودت دور مکن بلکه نزدیک و تعلیمش ده یا هشام هر نعمتی که از شکرش
عاجز گشتی بمنزله سیئه است که بآن مؤاخذه می کنند که چرا شکرش را بجا نیاوردی
و گذشت که شکر عبارتست از صرف نمودن بنده هر نعمتی را برای آن که خلق شده است
مثلا چشم برای عبرت و گوش برای استماع کلمات حقه و اگر در غیر آنها بنده صرف کند کفران
نعمت است و مؤاخذ است که چرا در موضوع له خود صرف نکرده هم چنین سایر اعضاء
و نعم الهی قال الله و قلیل من عبادی الشکور مراد همین شکر است نه گفتن الحمد لله قولا که زبانی است
مصداق این معانی و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده حذار از بندگانی هستند که خشیت الله
قلب آنها را شکسته پس آنها را ساکت نموده از نطق و حال آنکه فصحاء و عقلاء هستند
و برای قرب خدا بعد بگیرید سابقت مینمایند در بجا آوردن اعمال زکیه و هرچه زیاد عمل
می کنند او را در نزد کثیر نمیدانند و راضی نمیشوند که اعمال کم بجا آورند پیش خودشان
بیچوکاران می کنند که از زمره اشرارند و حال آنکه آنها با هوش و نیکوکارند یعنی بنده خدا
باید عظمت رب را ملاحظه کند نه زیادتی عمل خود را اگر خود این نیست شکر حقیقی آن است
یا هشام حیاء از ایمان است و ایمان در بهشت است و فحش از جمله جفاها است و جفاء
کننده در آتش است یا هشام حرف زننده سه قسمند رابح و سالم و شاجب
اما رابح آنها هستند که بذکر خدا مشغولند که این ذکر برای آنها ربح و نفع است و اما
سالم آنهائی هستند که ساکتند از سخن گفتن و اما شاجب کسی است که بحرف باطل
فرو رفته است بدرستی که خدا بهشت را حرام کرده است بهر دشنام دهنده و فحش گوینده

و بی‌حیاء باک ندارد از هرچه می‌گوید و نه از حرف بدی که در بارهٔ او می‌گویند مثل بعضی‌ها
این زمان که به یکدیگر میرسند عوض تعارف حرفهای زشت و دشنام میدهند
در خبر دیگر از امیر علیه السلام وارد شده که این اشخاص ولد الحرامند یعنی اکثر از زناء و انعقاد
نطفه از خوردن مال حرام که آنها نیز شرعاً ولد الحرام می‌نامند پس باید سخت اجتناب نمود
از خوردن مال مردم بباطل قال الله تعالی ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا أن تکون
تجارة عن تراض و ابوذر رحمه الله می‌گفت ای طالبان علم این زبان کلید
خیر و مفتاح شر است پس مهر زن بر دهنت چنان که مهر میکنی کیسهٔ درهم
و دینارت را یا هشام چه قدر بنده بد است آن مردی که دو رو و دو زبان باشد یعنی
ثنا می‌کند برادر دینی خود را وقتی که حاضر است و مشهود و گوشت او را میخورد وقتی که غایب است
و مفقود است قال الله أیحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتاً اگر عطا کنند به او حسد میبرد و اگر
مبتلا شد خوارش میدارد بدرستیکه شتاب کننده‌ترین ثوابها احسان است
و سرعت عقوبتها ظلم است یعنی ثواب و عقوبت این دو کار در دنیا پیش از آخرت بصاحبش میرسد
بدترین کسی از بندگان خدا آنکس است که بسبب فحاشی او تو ترک مجالست او میکنی و آیا
مردم را در رو با آتش نمی‌افکند مگر حرفهائی که با تیغ زبان آنرا درو کرده و گفته‌اند
و از حسن اسلام مرد ترک کلامی است که بحال او فایده ندارد مثل فضولی که نه کفایتی و نفعی برو دارد
پس لازم است که بقدر حاجت سخن بگوید چنانکه امیر المؤمنین می‌فرماید بدرستیکه مردم معتاد هستند
که حرف زدن جزو اعمال است که ملائکه می‌نویسند در نامهٔ عمل آنها کم تکلم میکردند
یا هشام مرد مؤمن نمیشود مگر اینکه بترسد و امیدوار باشد و خائف و راجی نمی‌شوند تا اینکه
عالم باشند الوقت بسبب علم امید به خدا و نزد رحیم و قهار است پس ترسناک و امیدوار
می‌شوند. یا هشام قال الله عز و جل

یا هشام قسم قال الله عز و جل قسم بعزت و جلال و عظمت و قدرت و بهاء و علو مکانم
هیچ بنده اختیار نکرد خواهش مرا بهواء النفس خودش مگر اینکه نفس او را غنی ساختم
دائم او را در آخرتش قرار دادم و متاع و امور الآخرة محفوظ کردم و آسمانها و زمین‌ها
رزق او را ضامن گشتند و من عقب هر تجارت تاجری برای او نفع قرار دادم
یا هشام غضب کلید همه شرها است و کامل‌ترین مؤمنین از حیث ایمان احسن آنها است
از جهت خلق اگرچه با مردم خلطه کند و محشور باشد یا هشام رفق را بر خود لازم
بدار زیرا که رفق یمن دارد و بی‌حیائی و درشتی شوم است بدرستی که رفق و بر و حسن خلق
خانه‌ها را آباد می‌سازد و رزق را زیاد می‌کند یا هشام قول خدا که فرموده هل جزاء
الاحسان الا الاحسان شامل است بحال مؤمن و کافر و بر و فاجر هر کس که نیکی با تو احسان
نمود پس بر او لازم است که مکافات کند و مکافات این نیست که مثل آن احسان که در حق
تو کرده جبران نمائی تا فضل خودت را بنمائی یعنی باید زیادتر داد و اگر مثل او را بجا آوردی
فضیلت او راست چه او ابتداء بر تو نموده است یا هشام بدرستی که مثل دنیا مثل
مار است که مس کردن پوستش نرم است لیکن در اندرونش زهر قاتل است که حذر
می‌کنند از او مردمان عاقل و بچه‌ها با دستشان با آن مار بازی میکنند یعنی نادانان میل میکنند
یا هشام صبر کن در طاعت خدا و صبر در معاصی کن که آنها را مرتکب نباشی زیرا که دنیا
یک ساعت است که برای گذشته‌های آن نه سرور است و نه حزن چه فوت شده است
و آن ساعتی که باقی است می‌آید تو نمیدانی چه خواهد شد پس صبر کن در آن ساعتی که حاضر است
یعنی او را مثل گذشته انگار و از این معصیت دست بردار یا هشام مثل دنیا مثل آب دریا
شور است هر قدر عطشان از آن بخورد عطش او زیادتر میگردد تا هلاک شود یا هشام

کبر را از خود دور کن زیرا که به بهشت داخل نمی‌شود کسی که در قلبش بقدر حبه از کبر باشد
و کبریائی بالاپوش خداست کسی که در ردای او با او منازعه کند خدا او را با آتش
می‌افکند سر او را اگر برسد کبریائی مسکین که هلاکش قوم است و ذات غنی حادث با
قدیم محتاج با غنی نمی‌توانند منازعه نماید و الا بزمین می‌خورد لگد مال می‌گردد
یا هشام از شیعیان ما نیست آنکسی که هر روز حساب خود را ملاحظه نکند که اگر عمل خیر نموده
زیادتر کند و اگر گناه مرتکب شده استغفار کرده تا ثابت شود یا هشام دنیا مجسم شد
برای حضرت مسیح علیه السلام در صورت زن کبود چشم حضرت عیسی بدنیا گفت چقدر شوهر رفته
گفت خیلی که فرمود همه تو را طلاق دادند گفت نه بلکه همه شوهرها را کشتم حضرت مسیح
گفت وای بر شوهران باقی که از گذشتگان عبرت نگرفتند یا هشام بدرستی
که روشنائی جسد در چشم است اگر چشم نورانی شد تمام جسد نورانی است و روشنی
بدرستی که روشنی روح بعقل است وقتی که بنده عاقل شد عالم به پروردگارش است و در دینش
بصیر میگردد و اگر جاهل شد به پروردگار و دینش پایدار نمی‌ماند و چنانکه جسد
قیام نمی‌کند مگر بحیات نفس همچنین دین قوام ندارد مگر به نیت صادقه و ثابت
برقرار نمی‌ماند نیت صادقه مگر بعقل یا هشام زراعت میروید سبز می‌گردد در خاک
سبز در خاک نرم و در روی سنگ سخت نمیروید همچنین حکمت آباد می‌کند
قلب متواضع را و عمارت نمی‌کند قلب متکبر جبار را زیرا خداوند عالم قلب متواضع را
آلت عقل قرار داده و تکبر را از آلت جهل قرار داده آیا نمیدانی که کسی که سرش را بلند نگاه دارد در برابر سقف
خانه چوب بر او را می‌شکند و کسی که سرش را پائین از سقف بدارد در سایهٔ آن آرام گرفته و پناه دارد

و همچنین

و همچنین کسی که تواضع کرد برای خدا او را بلندش می‌کند و هر که تواضع نکرد پستش
می‌کند و ذلیلش می‌نماید یا هشام چقدر قبیح است فقر بعد از غنی و قبیح است خطیئه بعد از
عبادت و قبیح‌تر از اینها عابدی است که مدتی عبادت الله کرده بعد ترکش نماید
یا هشام هیچ خیری در زندگی نیست مگر برای دو مرد یکی آنکه نصایح را بشنود و حفظ
کند و عمل نماید دیگر عالم ناطق که آنچه میداند بمردم بیاموزد یا هشام قسمت نشده
میانهٔ مردم افضل از عقل، خواب عاقل افضل از شب زنده‌داری جاهل است یعنی جاهل
در بیداری شب بغیر لهو و لعب اشتغال ندارد اما عاقل از خواب استراحت بدن و قوی را
طالب است تا به بیداری براحت عبادت نماید و خدا هیچ پیغمبر را مبعوث نکرده
مگر اینکه عاقل بوده حتی اینکه عقل آن نبی افضل است از جمیع جهد و مشقت مجتهدین
و هیچ بنده واجبی را از فرائض الله بجا نیاورده تا اینکه تعقل ننموده جهت عقلش یا هشام
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند وقتی که مؤمن را صامت ساکت یافتید باو نزدیک شوید
پس او تلقین حکمت می‌کند و مؤمن قلیل الکلام است کثیر العمل یا هشام خدا
وحی فرستاد به داود بگو به بندگان من واسطه قرار مدهید میانهٔ من و خودتان عالمی را که آلوده
بدنیا است که آنها را از ذکر و یاد کردن منع میکند که آنها راه زنان بندگان من هستند
بدرستی که پست‌ترین عذابی که در بارهٔ آنها میکنم این است که حلاوت ذکر خودم را از قلبهای آنها میگیرم
یا هشام هرکس خود را عظیم شمارد ملائکه آسمانها و زمین او را لعنت می‌کنند و هر که
بعمر تکبر فرو شد و خود را بزرگتر از برادران قرار دهد با خدا ضدیت کرده چه کبریا مخصوص خداست
یا هشام خدا وحی بداود نمود یا داود حذر کن از بدیها و بترسان اصحاب خود را از
حب شهوات زیرا کسی که مشغول کند دلش را بشهوات دنیا قلب آنها از من در حجاب است

یا هشام دوری بجوی از تکبر فرمودن بر اولیاء خدا و بسبب علم تفوق جستن بر ایشان که خداوند
آنگاه ترا دشمن میدارد پس لفظ نمیکند هر بعد از دشمنی خدا نه دنیایست و نه آخرت
و باش در دنیا مثل ساکن خانه که ملک تو نیست که منتظر بیرون رفتن باش
یا هشام مجالست اهل دین شرف دنیا و آخرت است و مشورت کردن
با عاقل ناصح یمن و برکت و رشد است و توفیق از خدا است پس وقتی که عاقل ناصح
سخن مصلحت آمیز بتو گفت از مخالفتش حذر کن زیرا که در خلافش زحمت
مشقت است یا هشام بر حذر باش از مجالست مردم دنیا با ایشان انس مگیر
مگر هنگامیکه ایشان شخص عاقلی بیابد که مأمون باشی باو انس بگیر و از دیگران
بگریز مثل گریختن از درندگان ضرر رساننده و سزاوار است برای عاقل
هنگامی که عمل میکند از خداوند شرم داشته باشد چه خدا البصیر است اعمال بندگان را
بعلم خاصی میراند و وقتی که خداوند منعم او را اختصاص به نعمتی داد دیگران را نیز شریک سازد
در علم خیر خودش و وقتی که هر کار برایت پیش آمد کرد و نمیدانی که کدام از آنها خیر
و صواب است پس نظر کن که کدام بهوای نفسیت نزدیکتر است او را مخالفت کن
زیرا که اکثر صواب و خیر در مخالفت هوا است و حذر کن که کلمات حکمت را
بجهال تعلیم نمائی هشام میگوید گفتم اگر یافتم مردی را که طالب حکمت است مگر اینکه عقلش
انقدر وسعت ندارد که حکمت را یا فرا القاء کنم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمودند
پس تلطف کن در نصیحت کردن اگر دیدی که دلش تنگ شد نفس خود را معرض
فتنه میاور و حذر کن از رد کردن متکبرین زیرا که علم دلالت دارد که جلوه کند بر کسی که تعوق

نمی جوید

گفتم

گفتم اگر بخشم کسی را که از حکمت بهره برسد فرمود غفلت بشمار جهل او را از سئوال کردن
تا سالم از فتنه باشی گفتم پس باشی خیلی بزرگ است فتنه رد کردن کلمه حکمت را و بدان بدرستی
که خدا بلند نکرده است قدر متواضعین را باندازه تواضع ایشان ولیکن شان ایشان را رفیع
کرده بقدر عظمت و مجد خودش و ایمن نکرده خائفین را بقدر خوف ایشان و لکن ایشان را
ایمن کرده باندازه کرم و جودش و شاد ننموده محزونین را بقدر حزن شان و
لیکن بقدر رأفت و رحمت خودش پس گمان تو چیست برئوف و رحیم که دوستی میکند
با شخصی که اذیت باولیائش میکند پس چه قدر مهربان و رحیم است بر آن اولیائی
که اذیت کشیده اند بعدی ~~دوستان~~ ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا
وظیفه خور داری دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری و گمان تو
چیست بتواب و رحیم که بدشمنانش توبه بدهد پس چه حال داری با شخصی که از ایشان ایرا خلعت
و حلم اختیار کرده است که خلق با ایشان عداوت کنند و ما ارسلنا من رسول الا جعلنا له عدوا
یا هشام کسی که دنیا را دوست دارد ترس آخرت از دلش بیرون میرود و هیچ بنده نیست
~~عمدا بکوشد~~ که علم یاد گرفته و حب دنیای او زیاد شده است مگر اینکه بعد او از خدا
زیادتر گشته و غضب قهار در خصوص او زیاد شده است یا هشام عاقل نسبت بکسی است
که ترک میکند چیزهائیرا که طاقت تحمل آن ندارد و اکثر صواب در خلاف هوای
دیگر که آرزوی دور و دراز دارد عقلش بد خواهد شد یا هشام اگر نزدیک آمدن اجل را
میدیدی آمل و آرزوی خود را ترک میکردی حتی از آرزو کردن منصرف میشدی

یا هشام حذر از طمع کن و لازم بدار از مردم مأیوس شدن را از چیزهائی که در دست ایشان است
و بکش طمعت را از مخلوقین زیرا که طمع مفتاح ذلت و دزدیدن ادراک عقل
و آموخته کردن مروت بدنا ثابت و پستی عرض و رفتن علم است بعد ازاینهم صبر از لوازم
طمع است اعتصام برب را لازم بدار و توکل بخدا کن با نفس اماره مجاهده کن
تا او را از هوائش برگردانی که این بر تو واجب مثل جهاد کردنت با دشمنان دین
هشام میگوید گفتم کدام یکی از دشمنها جهادش واجب تر است فرمودند هر کدام
که نزدیکترند و دشمنیشان زیادتر و ضررشان بیشتر و اعظم ایشان از جهت عداوه
که شخصا از تو پنهان است با نزدیکیاش بتو و کسی است که سایر دشمنها را بتو تحریص
و ترغیب میکند و آن ابلیس است که موکل است که در قلبت وسواس کند در عداوت
سخت باش و صبر در مجاهده او کن زیرا که او از تو ضعیف است در قوت و مجاهده کردن
و ضررش بتو کمتر است با کثرت شرارتش وقتی که چنگ و اعتصام بحبل الله کردی پس
بتحقیق بصراط مستقیم هدایت یافته یا هشام کسی را که خداوند به سه خصلت اکرام
نمود پس لطیف شده عقلش که بواسطه او مؤنه هوای نفس را کفایت میکند
و علم میدهد او را و کم مؤنه چه را کفایت میکند و غنی میدهد او از خوف فقر کفایت کند
یا هشام از دنیا در حذر باش و از اهل دنیا هم پرهیز کن زیرا که مردم در دنیا چهار صنفند
یکی المزدیت که از صراط مستقیم کنار افتاده هم آغوش هوای نفس گشته و دوم
متعلم است درس خوان هر قدر زیاد میخواند بسبب علم و قرائتش بر بالیدن و ستمهای
خود مستقل میجوید سیم عابد جاهلی که کوچک میشمارد اشخاص را که کمتر از او عبادت کرده اند
مردم را کی دوست دارد تعظیم و موقر بدارند و چهارم صاحب بصیرت است که عالم و عارف براه حق است

و دوست دارد

دوست دارد قیام بعبادت را پس او عاجز یا مغلوب است و قادر نیست که قیام کند بآن
مقدار که میداند و او محزون و مغموم است که با این که چرا نمیتواند قیام بعمل خیر نماید پس
این شخص بهترین اهل زمانش است و عقلش برتر و جهیز تر از دیگران است یا هشام
عقل را با لشکرش و جهل را با جنودش بشناس تا از هدایت یافتگان باشی
هشام میگوید گفتم فدایت شوم ما نمیدانیم مگر آن چیزی که شما یاد داده اید فرمودند
یا هشام بدرستی که خدا عقل را خلق کرد و او اول خلقی است که خدا خلق کرده از روحانیین
از طرف راست عرش از نور خودش پس باو فرمود ادبار کن او ادبار کرد و اقبال کن
اقبال کرد متوجه عالم خلق شو کسب معرفت نما که بواسطه جسم باید حاصل شود و بعد از کتاب
متوجه جناب کبریائی شو اقرب بادات برای قبول فرمان او ادبار و اقبال نمود تا عقله الله ثم شد
فقال الله عز و جل ترا خلق کردم و گرامی نمودم بر تمام مخلوقاتم بعد جهل را خلق کرد از دریای
شور و تلخ ظلمانی باو فرمود ادبار کن او ادبار کرد بعد فرمود اقبال کن اقبال نکرد
پس خدا فرمود تکبر نمودی پس بر او لعنت از درگاهش دور نمود و بعد از آن برای
عقل هفتاد و پنج عدد لشکر قرار داد چون جهل دید مکرمات خدا را النسبت به عقل و آن لشکر را
که باو عطا کرده است گفت یا رب این هم خلق است مثل من او را خلق کرده گرامیش نمودی
و قوت دادی من ضد او هستم و قوه مقاومت او را ندارم عطا کن بر من از جنود او را
که باو داده پس خداوند تبارک و تعالی فرمود بلی میدهم اگر بعد از آن عصیان ورزیدی

بعداوت او را از رحمت خود بیرون کرد

بعد از این نور با لشکرت از درگاهم خارج و از رحمتم دور نمایم پس جهل گفت راضی شدم
پس خدا باو عطا کرد هفتاد و پنج تا لشکر پس از جمله ان لشکرها که بعقل داده است
خیر است که وزیر عقل است و ضد او را شر قرار داد و ان وزیر جهل است جنود العقل
و جنود الجهل ایمان و کفر و تصدیق خدا و تکذیب اخلاص و نفاق و رجاء و قنوط
و عدل و جور و رضاء و سخط و شکر و کفران نعمت و یاس از زوال هردم و طمع درانها
و توکل و حرص و رافت و غلظت و علم و جهل و عفت و تهتک و زهد و رغبت
و رفق و خرق و رهبت و جرات و تواضع و کبر و تانی و عجله و حلم و سفه
و صمت و هذر و استسلام و استکبار و تسلیم و تجبر و عفو و حقد و رحمت و قسوة
و یقین و شک و صبر و جزع و صفح و انتقام و غنی و فقر و تفکر و سهو و حفظ
و نسیان و تواصل و قطیعه و قناعت و شره و مواسات و منع و مودت
و عداوت و وفاء و غدر و طاعت و معصیت و خضوع و تطاول و سلامت
و بلاء و فهم و غباوت و معرفت و انکار و مدارات و مکاشفه و سلامت الغیب
و مماکرة و کتمان و افشاء و بر و عقوق و حقیقت و تسویف و معروف و منکر
و تقیه و اذاعه و انصاف و ظلم و تقوی و حسد و نظافت و قذارت و حیاء
و قحه و قصد و اسراف و راحت و تعب و سهولت و صعوبت و عافیت و بلوی
و قوام و مکاثره و حکمت و هوی و وقار و خفت و سعادت و شقاوت و توبه و اصرار
و محافظت و تهاون و دعاء و استنکاف و نشاط و کسالت و فرح و حزن و الفت
و فرقت و سخاء و بخل و خشوع و عجب و صون الحدیث و نمیمه و استغفار
و اغترار و کیاست و حمق یا تمام این خصال جمع نمیشود مگر برای نبی
و یا وصی نبی

و یا وصی نبی و یا مومنی که خداوند قلب او را امتحان کرده باشد برای ایمان و اما سایر
این خصال از مومنین پس بدرستی که یکی از مومنین بعضی از این جنود عقل دراو
هست تا عقلش کامل شود و خلاص گردد از جنود جهل پس در این هنگام در درجه
علیا خواهد شد با انبیاء و اوصیاء علیهم السلام خدا توفیق بدهد ما و شما را بطاعتش
بدانکه این هفتاد و خصلت جنود عقل و لشکرهای جهل که فرموده اند صفت
اول از هر زوج از لشکر عقلست و دوتر از جنود جهل که ضد یا نقیض اوست
و کتابهائی که در علم اخلاق حکماء نوشته اند تفصیل این صفات است
زیرا موضوع علم اخلاق نفس انسانیست که این صفات عارض اوست
و مسائل هر علم محمولاتی است که عارض آن موضوع میشود لذاته و انبیاء
عظام که برای تکمیل انسان مبعوث شده اند دو قسم از احکام الله را
بیان میکنند که یکی را فقه ظاهری میگویند و آن از طهارتست تا دیات
که کتب فقهیه را علماء و مجتهدین عظام در این خصوص تالیف نموده اند
و دیگری فقه باطنیست که علم اخلاق و حکمت عملی است که حکماء علام
کتب اخلاق را تصنیف در این علم تصنیف کرده اند از جمله انها است
این کتاب که مجمع نصایح و مواعظ خاتم الانبیاء و ائمه اثنی عشر است
که فریضه واجبه و سنت مستحبه است که بدون این صفات یا تماما و یا ببعضی
از انها اگر مسلم متصف نباشد مومنش نخوانند و بجنت داخل نخواهند شد

این عبد فقیر الی الله الغنی قاسم معروف بفاضل خلخالی اکثر این خصائص و صفات را
در شرح کلمات خاتم الانبیاء و اول الاوصیاء امیرالمومنین سلام الله علیهما
بتفصیل نوشته ام و ما بقی را در شرح کلمات سایر ائمه هدی علیهم السلام
برشته تحریر آورده ام و انشاء الله مفصلا در بیان کلمات باقی ائمه علیهم السلام
در جزوهای بعد نیز نوشته خواهد شد از این جهت در اینجا باسامی
این خصال فقط اکتفا شد و بشرح و بسط نپرداختم و من الله التوفیق و الاستعانه
از جمله کلمات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که روایت شده است فرمودند
نمازهای نافله نزدیک کننده هر مومن است بسوی خدا و حج جهاد هر مسلم
ضعیف است و برای هر شیء زکوة است و زکوة جسد روزه های نوافل است و عبرت
قال النبی صلعم صوموا تصحوا که در روزه گرفتن خلطهای فاسده سوخته مندفع گشته بدن
سالم میگردد و افضل عبادت بعد از معرفة الله انتظار فرج است در ظهور حضرت حجة الله
که مردم بعبادت الله مشغول شوند و شریک قرار نمیدهند و هر کسی دعا کند قبل
از انکه ثناء خدا و صلوات بر نبی و آل او صلوات الله علیهم مشغول شود مثل کسی است که تیر بدون
کمان انداخته هنوز باجابت نخواهد رسید چه شرط اجابت دعا ثناء الله و صلوات رسول الله است
قبل از دعاء کردن و کسی که اعتقاد بخلف داشته باشد در عطیه کردن جواد خواهد شد
عطیه کردن و احسان نمودن را در قرآن باسم خلف میبرد که در آخرت آن احسان
باقی خواهد ماند برای معطی و سایر امورش در دنیا تلف خواهد شد مثل اولاد که خلف سلف است
و بدتر

و بدتر نصف عیش است و دوستی با مردم نیمه عقل است و کثرت هم پیری می آرد
و عجله در کارها خرق و سفاهت است و کمی عیال یکی از دو یسار و دو گنج است
زیرا که یسار بدو چیز حاصل میگردد یکی بمال و دیگری بخرج کردن کم آن با کمی
عیال متحقق میگردد و عده ای گرفتار پای بند عیال دیگر آسوده که میشوند
و کسی که پدر و مادرش را محزون کند پس بتحقیق بانها عاق شده و لا تعقهما اف
و کسی که دست را بر رانش زند و یا بهم دیگر زند در حین مصیبت اجر خود را
عند الله حبط نموده و مصیبت را مصیبت نمیگویند که اجر داشته باشد مگر بصبر کردن
و بگفتن انا لله و انا الیه راجعون در وقت صدمه حوادث که کاشف از رضا
و تسلیم است و احسان کامل نمیشود مگر از صاحب دین و حسب که انها را منت میدهند
و خداوند روزی را بقدر مخارج مونه میفرستد و صبر را بقدر مصیبت نازل میکند
و کسی که اقتصاد کند و قناعت ورزد نعمت او باقی میماند و هر کسی تبذیر و اسراف
کرد نعمتش زایل میگردد و اداء امانت و صدق جلب روزی میکنند و خیانت و کذب
فقر می آرد و نفاق تولید میکند وقتی که خدا بمورچه اراده شر کرد باو پر میدهد که بپرد
تا مرغها او را بخورند غنی مشدد است برای شخص فقیر که اگر غنی شد ظالمان ظلم از او میگیرند
و خود بسرف تلف میگردد و احسان و صنیعه کامل نمیشود در نزد مومن مگر بسه چیز
تصغیر و ستر و عجله یعنی هر کس احسان نمود بمومن در تعجیل و آن صنیعه را کوچک شمرد آن مومن را
عظیم شمرده و اگر عظیم دانست آن مومن را کوچک شمرده و هر کسی عطایش را پنهان کرد
و بکبر نکشت برادر دینی خود را اکرام نموده و کسی که تعجیل در وعده کرد عطیه را گوارا کرده است بر برادر دینی

برادر ایمانی

دَرُوِیَ عنه علیه السلام فی قصار هذه المعانی قال الامام موسی الکاظم علیه السلام
سزاوار است بر کسی که خدا را شناخته او را در روزی رسانیدن بتأخیر انداختن تهمت ندهد
و متهم در قضائش ننماید یعنی رزق هر کسی آنا فآنا مقدر است هیچ از موقعش تقدیم
و تأخیر ندارد مثل اجل اشاره که تقدم و تأخر ندارد در موقعش واقع میگردد لا یستقدمون
ساعة و لا یستاخرون و در دیوان منسوب بامیرالمؤمنین در خصوص رزق میفرماید
اَلرِّزقُ اَسرَعُ مِن تَلَفُّتِ ناظِرٍ سَبَبًا اِلَی الاِنسانِ حِینَ یُسَبَّبُ یعنی
شخص چشم بآفتاب نظر میکند نور چشم خارج گشته بعد آن بخود میرسد که آفتاب
مثل ملکها چشم را بهم کرد شان نور بر میگردد بنا بقول ریاضیین و حالی اکنون در
یک طرفة بر میگردد چندین هزار سال راه را طی میکند اگر چه بقول ریاضیین حالیه
رنگ نور آفتاب در هشت دقیقه بزمین میرسد لیکن این روایت چنانکه اشاره
کرده بدایت است نه زمانی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید و قسم
که رزاق ذو القوة المتین برای هر ذره رزق معینی مقدر رسیدنش با نی روزی خوار
نیز تر از چشم زدن میرسد پس چرا باید خدا را متهم بتأخیر رزق داد این نعمت
مگر بعضی اعتقاد برزاق حقیقی و منعم لم یزل نکرده بلکه مصلحت در تأخیر باشد برای این است لا اقل و
کما قال الله و عندی خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم و مسئول از بعضی نمودند
فرمود توکل بر خدا کردن و تسلیم شدن بر قضای او و رضا بدون چون
و چرا و راضی بقضاء الله کشتن و تفویض امر بخدا نمودن این مرتبه مؤمن
کامل است که از علم الیقین گذشته بمرتبه عین الیقین رسیده طوبی له فطوبی له

و عبد الله بن بکیر

و عبد الله بن کوید علیه نوشتم در خصوص گفتن دعای الحمد لله منتهی علمه جواب
نوشت بگو منتهی علمه زیرا که علم خدا انتهاء ندارد لیکن بگو الحمد لله منتهی رضاه و
و مردی از معنی جواد پرسید فرمودند برای کلام تو دو وجه است پس اگر سؤال
از مخلوقات میکنی جواد آن کسی است که ما فرض الله علیه را اداء کند و بجا آورد
و بخیل آنست که واجبات را بخل نموده بجا نیاورد و اگر قصد تو خالق است او جواد است
اگر داد و او جواد است اگر منع کرد زیرا که خدا اگر بتو عطا کرد عطا کرده است چیزی را
که تو نداشتی و اگر منع کرد منع کرده است چیزی را که تو نداشتی و مصلحت تو در ندادن بوده
یعنی مثلا تو از غنی مطلق غنی میخواهی و منیده زیرا که میداند اگر عطا کند تو صاحب کبر
و نخوت خواهی شد و از جمله مترفین ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بخیال غنی متکبر
میشوی تا چه رسد بوجود خارجی اموال که بدست بیاید چنانکه خیلی از فقرا دیده ام
کم باندک چیزی که میرسند ترک عبادات الله کرده مشغول مناهی گشته و هم صفات سایرین
و حکام خدا را کریم و جواد میخوانند نه سخی زیرا که در سخاوت امید عوض هست از
خدمت یا مال و یا لا اقل از تعریف سخی و یا خیال سخی آنست که او را صاحب سخاوت
بدانند نه بخیل و لئیم لیکن کریم جواد که عطاء بی منت و بخشش بی منت نماید مثل
خلق آفرینش و انعام انها از حیوة و اکل و شرب و لباس و اولاد و اموال و غیره که جز
جود هیچ عوض ملحوظ نیست و الله غنی عن العالمین حتی از عبادت عبد که امید است خواه
حمد شود و خواه کفران نعمت نماید و بعطاء و بخشش پرده گناه کاران ندرد و معصیت و منکر
روزی روزی خواران نبرد ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری

و به بعضی از شیعیانش فرمود اتق الله و حق بگوی اگر چه در آن حق گفتن هلاکت برای فنایت
برسی زیرا که در راستی نجات تو است و اتق الله و ترک باطل کن اگر چه در رو نجات
تو باشد زیرا که در عمل باطل است هلاکت تو و دو کیلش با و گفت و الله من
خیانت در مال تو نکردم بوکیلش فرمود خیانت تو و ضایع کردنت مال مرا
در نزد من یکی است و خیانت شرش بیشتر از تضییع است یعنی خیانت در مال تلف
و خیانت در او عذابش شدیدتر است از تضییع اموال مردم و فرمود بپرهیز
از اینکه منع مال کنی در طاعت الله پس انفاق و برابر کنی در راههای معصیت خدا
یعنی اگر شخصی انفاق فرایض مالیه نکند مثل زکوة و خمس و صدقه لابد و بعد آن
باید نظیرش بمعاصی خرج میشود چنانکه در تجربت هر مالی که زکوتش را داده باشند
از تلف شدن در صحرا و در دریا معصوم است حکایت کرد برای نویسنده این
کتاب پدر مادرم حاج عوض خلد الله وقتی که بمکه میرفتیم در کشتی اهل تشیعیان من از اهل
خلاف بود نه بجهت عصبیه مذهبی در امامت شد مجاب گشتند و مرا رافضی میخواندند
یکی از آنها خورجینی مرا برداشت انداخت بدریا که در آن خورجین پول سفرم بود
متفکر شدم که من خمس مال امام علیه السلام این مال را داده ام چرا باید در دریا غرق شود تا
باسکله رسیدیم حمالان که حمل اموال مسافرین میکردند یکی از آنها بمن گفت حاجی این
خورجینی که بمبلغ کمتر او پیدا است مال تست او را هم بر برم نگاه کردم دیدم که خورجینی
هست وقتی که بمخالف آب انداخته بمبلغ کمتر مصادف گشته او را برداشته شکر خدا را
بجا آوردم سعدی زکوة مال بدر کن که فضله رز را چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور

و فرمود

و فرمود مؤمن مثل دو کفه میزان است هر قدر ایمانش زیادتر شود بلایش زیادتر شود
و فرمود وقتی که هر زد قبری حاضر بود شخصی که آخر شئ این باشد سزاوار است که در اولش
در دنیا زهد ورزد و شئی که اولش این باشد البته سزاوار است که از آخرش بترسد
یعنی پس باید در دنیا برای آخرت عمل کرد تا ترسی نداشته باشد الدنیا مزرعة الآخرة
و فرمود گفت شده مؤنت دنیا و دین اما مؤنت دنیا برای اینکه بر هر چیزی که دست دراز
کنی که اخذ نمائی می بینی که یک فاجری پیش از تو بان سبقت نموده یعنی ظالم در آن
مال تصرف نموده و حلیت شرعیه برای آن نمانده از این جهت یا حرام یا مشکوک است
که باید احتراز نمود و خوراک را مثل میته قرار داد و لباس را لباس سره و گرما که حفظ نماید
و اما مؤنت آخرت اعوان پیدا نمیکنی که بتو یاری نمایند یعنی چون اکثر اعمال خیریه
محتاج بمعاونت دیگران است مثل مسجد ساختن و پل ساختن و جهاد کردن و حج نمودن
موعظه نمیتوانند مصالح خالص پیدا کند که قصد قربت داشته باشد نه غرض دنیوی
از قبیل ریا و سمعه و اثرت تا قدم بان عمل خیر بگذارد و خدا هم از غیر مخلصین
قبول نخواهد نمود انما یتقبل الله من المتقین و فرمودند چهار چیز از وسواس است
خوردن گل و بازی با گل کردن و ناخن را با دندان گرفتن و خوردن ریش
یعنی ریش دراز که و سبلها را بازی باز اکثر اوقات ریش و سبلشان را گرفته تا بدهان
بدهن میبرند که این فعل را عبث میدانند فقها از مکروهات فعال در نماز میشمارند

سه چیز است که چشم را جلا می‌دهد و روشن می‌کنند به سبزه نگاه کردن و به آب جاری نظر کردن
و روی خوب دیدن ثلثة یذهبن عن قلب الحزن الماء والخضراء والوجه الحسن
و فرمودند حسن جوار این نیست که فقط همسایه را نیازاری بلکه حسن جوار صبر کردن است
بر اذیت همسایه و فرمودند چشمی که میان تو و رفیقت است بوخی بالمره بتر
قهر و از آن نگاه دار زیرا که رفتن تمام حشمت از رفتن حیاء است یعنی نیست مع الحیاء
و به بعضی او لادش فرمود حذر کن از اینکه خداوند تو را در معصیتی ببیند که تو را
از آن نهی کرده است و بپرهیز از اینکه خداوند تو را فاقد ببیند در طاعتی که تو را
بآن امر کرده است و جدّ و جهد کن و خارج مشو از تقصیر کردن در عبادت الله و طاعتش
زیرا که خدا عبادت کرده نشده است حق عبادتش یعنی بنده نمی‌تواند عبادت الله را کما
هو حقه بجا آرد بقدری که قدرت داری طاعت کن او را و رنه سزاوار خداوند نیست کسی
نتواند که بجا آورد و خیلی از مزاح کردن بپرهیز که چراغ نور ایمانت را می‌برد
و مروتت سبک می‌زند و حذر کن از کسالت و رنجش زیرا که هر دو اینها مانع
هستند از تحصیل معیشت دنیا و ثواب آخرة و فرمودند وقتیکه ظلم و جور غلبه بر حق کند
برای هیچ کس جایز نیست بر کسی گمان خیر کند تا آن زمانی که عمل خیر را از او ببینند
و فرمودند مرد نباید دهن کسی را ببوسد مگر زنش و اولاد کوچکش حتی دختر را بعد از
هشت سالگی نه ببوسد مطلقاً و فرمودند کوشش کنید که زمان خودتان را چهار قسمت
کنید یکی برای مناجات خدا و ساعتی برای امر معاش و ساعتی برای معاشرت
برادران و ثقات که عیبهای شما را بشما بشناسانند و در باطن مخلص شما باشند
در ۹ ع

و ساعتی را خالی بگذارید برای لذت خودتان در غیر حرام یعنی خوراک و خواب و راحت بدن و نفس
و باین ساعت قادر می‌شوید باعمال آن ساعات دیگر چه شخص کسل خسته نمی‌تواند هیچ کار کند
و نفس خودتان را وعده ندهید بفقر و طول آرزو زیرا که اگر کسی نفسش را بفقر حدیث
کند بخیل است و هر کس حدیث بطول عمر و آرزو کند حریص است و برای نفس خودتان
حظی برای دنیا قرار بدهید تا بنفس عطا کنید مشتهیات او را از حلال و چیزهائیرا
که مروت را نبرد و اسراف نکند و استعانت بجوئید بسبب مال دنیا بامور دین زیرا
که روایت شده است از تابعلی مالیست کسی که دنیایش را ترک کند برای دینش
و یا دینش را ترک کند برای دنیایش یعنی باید اقتصاد ورزد نه زاهد خشک که از کسبی
مشغول کند که حرام است و نه حریص صرف که آخرت را فراموش کند و تفقه در دین
خدا کنید چه یاد گرفتن فقه مفتاح بصیرت انسانی است و تمام عبادت است
و سبب رسیدن بمنازل رفیعه است و مراتب جلیله در دین و دنیا و فضل فقیه بر عابد
مثل فضل آفتاب است بر ستارگان و کسی که فقیه در دین نباشد خداوند عمل او را قبول نمی‌کند
بعلی بن یقطین فرمودند کفاره عمل سلطان احسان کردن با خوانست یعنی
رفع حوائج آنها کند و فرمود هر زمانی که مردم حادثات کردند گناهانی را که پیشتر از آن
نکرده بودند خدا بر آنها حادثات می‌کند بلاهائی را که پیش از آن ندیده بودند
و فرمود وقتی که پیشوا عادل شد او اجر دارد و شکر بر تو لازم است و اگر جابر شد وزر
بر گردن او است و بر تو است صبر کردن و ابو حنیفه می‌گوید در ایام حضرت صادق علیه السلام

حج کردم تا بمدینه رسیدم داخل شدم بخانه ابی عبدالله حضرت صادق علیه السلام و در دهلیز نشستم
منتظر اذن بودم ناگهان کودکی بچه‌ای خارج شد راه می‌رفت با قدمهای کوچک گفتم ای غلام
در شهر شما شخص غریب کجا غایط می‌گذارد نشست پشت بدیوار رداد گفت بپرهیز کن
از کنار آب و از زیر درختهای بار دار و از آستانه‌های مساجد و در خانه‌ها
و از میان جاده و پنهان شو در پشت دیوار و دامنهایت را با ظرافت بینداز
و استقبال و استدبار قبله مکن بعد بگذار غایطت را هر جا که می‌خواهی پس کلام
آن بچه مرا به تعجب آورد گفتم نامت چیست گفت من موسی بن جعفر بن محمد
بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام هستم پس گفتم ای غلام معصیت
از کیست فرمود معصیت از سه قسم بیرون نیست یا از خداست و حال آنکه
از او نیست پس سزاوار نیست که بنده‌اش را عذاب کند بآن فعلی که مرتکب نشده است
و یا از خدا و عبد است و حال آنکه اینطور نیست پس لایق و سزاوار نیست برای
شریک قوی ظلم کند بر شریک ناقوی و یا صدور معصیت از بنده است
و حال آنکه معصیت از عبد است پس اگر خدا عفو کرد بکرم و جودش عفو کرده است
و اگر عقاب نمود پس بگناه عبد و جریره او است چون ابو حنیفه جبری مذهب
بوده که افعال عباد را مخلوقة لله میدانست و بنده را اختیار در افعال خود قائل
نبود از این جهت حضرت کاظم جواب او را دادند که معصیت از بنده است

[illegible]

و ابو احمد خراسانی بخدمتش عرض کرد کفر قدیمتر است و یا شرک فرمودند تو چه از این حرفها
پرسیدن چه با تو عهد نکرده بودم که با مردم از بحث [illegible] نگاه کنی می‌گوید گفتم مرا امر
کرده است هشام بن حکم که از شما به پرسم فرمود بگو بهشام که کفر مقدم است
اول کسی که کافر شد ابلیس بود که اباء و استکبار نمود و از جمله کافرین شد
و کفر یکچیز است و شرک یکی را ثابت می‌کند و دیگری را با او شریک قرار میدهد
و دو نفر مرد را دید که بهمدیگر دشنام میدهند فرمود آنکه اول فحش داد ظالمتر است
گناه خودش و دو نفر صاحبش بگردن او است و آنکه مظلوم تعدی نکند بغیر یاد تراز و بگوید
و فرمود روز قیامت منادی ندا می‌کند هر کس پیش خدا اجر دارد بلند شود و کسی بلند نمی‌شود
مگر کسی که عفو نموده گناه و صلاح کرده بین مردم که با او بدی کرده اند به بخشد و آنها صلاح کنند بهشت پاداش
و فرمود سخی حسن الخلق در پناه خدا است او را ها نمی‌کند تا داخل بهشت می‌کند و خدا هیچ پیغمبر را
مبعوث نکرد مگر اینکه سخی بود و همیشه پدرم مرا وصیت می‌کرد بسخاوت و حسن خلق تا اینکه وفات کرد
و سندی بن شاهک کسی بود که هارون الرشید او را امین کرده بود بحبس حضرت امام موسی علیه السلام
وقتی که حین وفات آنحضرت شد گفت مرا بگذار که تو را کفن تمام فرمودند ما اهل بیتی هستیم
که حج اول ما و مهر زنهای ما و کفنهای ما از طهور اموال ما است و های سندی بن شاهک
بان حضرت زهر داد لعنة الله علیه و بفضل فرمودند بمردم خیر برسان و خیر بگو و امعه نباش
فضل گفت امعه چیست گفت مگو من با مردم هستم و من هم مثل یکی از مردم هستم در آنجا خیر
یعنی خیر را بعمل آر هر چند تنهائی و منتظر دیگران مباش که بتو یاری کنند زیرا که رسول الله فرمود دو
راه است راه خیر و راه شر ایها الناس راه شر محبوبتر نباشد بشما از راه خیر در روایت شده

که میگذشت رسید بمردی از اهل سواد که کریه المنظر بود برادر سلام داد و به پهلویش با او خلط کرده گفتگو کرد
بعد باو فرمودند اگر حاجتی داری که جهت خود تو را با دعوی نمود بعد باو گفتند یا بن رسول الله
آیا نازل می شوی به پیش این شخص و از حوائج او میپرسی و حال آنکه او بشما محتاج تر است فرمود این
بنده ایست از بندگان خدا و برادر دینی است در کتاب الله و هم جوار ماست در بلاد الله
و حق داو را جمع کرده است بهترین پدرها که آدم است و فضل ادیان که اسلام است شاید
روزگار مرا محتاج باو کند بعد از آنکه باو تکبر و بالاتری فروخته ام پس ما را ببیند متواضع هستم
در برابر او بعد فرمودند ما وصی میخواهیم یک نفر که مستحق وصی ما نیستند از ترس آنکه
مبادا به صدیق بمانیم و فرمودند مشغول جایز نیست مگر به سه کس در سه مقام اول
اول در خونبها دادن که شخصی نداشته باشد که بدهد هم در دین که سنگین باشد دوم
مدیون را خم کند سیم در جائی که شخصی نتواند از عهده اش بیرون آید و باید بجا آرد
و فرمود یاری کردن ضعیف از افضل صدقه است و فرمود تعجب جاهل از عاقل اکثر است
از تعجب کردن عاقل از جاهل [illegible]
و فرمود را از مصیبت یکی است و برای جزع کننده دو تا است یکی هم مصیبت و هم ثواب جزع زیاد
و فرمود شدت ظلم و جور را کسی میداند که محکوم واقع شود بطرز رسم نظلوم ظلم
و امثال آن

نمایشات امام همام حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوال این معانی مسطوره
و جوابهای آن حضرت در سئوالات مامون در جوامع شریعت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله
روایت شده فرستاد مامون فضل بن سهل ذو الریاستین را خدمت حضرت رضا علیه السلام
عرض کرد من دوست دارم برای من جمع کنی از مسائل حلال و حرام و فرائض و سنن شریعت
زیرا که تو حجت الهی بر خلق خدا و معدن علم حضرت رضا دوات و کاغذ خواست فرمود
بفضل بنویس بسم الله الرحمن الرحیم حسبنا شهادة ان لا اله الا الله احدا صمدا لم یتخذ صاحبة
و لا ولدا قیوما سمیعا بصیرا قویا باقیا تماما باقیا نورا عالما لا یجهل قادرا لا یعجز غنیا لا یحتاج عدلا
لا یجور خلق کل شیء لیس کمثله شیء لا شبه له و لا ند له و لا ضد و لا کفو له و شهادت میدهم که محمد
بنده و رسول و امین و پسندیده خدا است از تمام مخلوقش و سید مرسلین و خاتم النبیین و افضل
عالمها است و پیغمبری بعد از او نیست و تبدیلی برای ملتش و تغییری نیست و شهادت
میدهم که هر حکمی که از جانب خدا آورده است همه آن حقیقت و آشکار است و تصدیق ایشان و انبیاء
پیش از او را میکنم و تصدیق کتابش میکنم که قرآن است که هیچ باطلی از پس و پیشش نمی تواند او را ضایع
کند و آن قرآن از خدای حکیم و حمید نازل شده است و آن کتابیست که برتری دارد بر کتابهای
انبیاء گذشته و آن حقیقت از ابتداء تا انتهایش و ایمان می آوریم محکمات و متشابهات
و عام و خاص و وعد و وعید و ناسخ و منسوخ و خبرهای آن که هیچ کس از مخلوق قدرت ندارد
که مثل آن را بیاورد و شهادت میدهم که دلیل و رهنما و حجت الله بعد از پیغمبر علی امیر المؤمنین است

و قائم بامور مسلمین و ناطق از قرآن و عالم باحکام آنست که برادر و خلیفه و وصی رسول الله است
و کسی است که منزلتش از و مثل منزلت هرون است از موسی علی بن ابیطالب امیر المؤمنین
و امام متقین و پیشوای مؤمنین که نورانی است دست و پا و پیشانی و انها از نور طهارت
و یعسوب مؤمنین یعنی پادشاه انها است چه یعسوب لقب پادشاه زنبور عسل است تشبیه کردن
برای نفع و شیرینی عسل است که مؤمنین شیرین کلام و خلق خوش دارند امیر المؤمنین رئیس
انها است در تمام صفات حسنه و فضل وصیین بعد از پیغمبر ما است چنانکه پیغمبر ما افضل
از سایر انبیاء و رسل است چنین وصیش افضل از تمام اوصیاء انها است بلکه هم ... خود
و بعد از علی بن ابیطالب وصی پیغمبر امام حسن و حسین علیهما السلام و بعد از آن یکی یکی از امامها
تا باموز که انها عترة رسول الله هستند و اعلم انها بند بکتاب الله و سنت رسول الله
و اعدل انها بحکم کردن و اولی و الیق ایشان بامامت در هر عصر و زمان و انها هستند
عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا آنوقتی که خدا وارث زمین باشد و وارث
مخلوق زمین و خدا است بهترین وارثها بدرستیکه هر کس که مخالفت اینها اوصیاء و امامها
بکند خودش گمراه و دیگران را هم براه کج دلالت کرده است و تارک حق و هدایت است
و اینها اوصیاء تعبیر و تبیین قرآن میکنند و ناطق از رسالت بر واضح کردن کلمات انها
و هر کس بمیرد و نه شناسد و دوست ندارد انها را با اسماء شان و نامهای پدرانشان
مثل میته جاهلیت مرده است رجس و نجس است و بدرستیکه که از دین انها است ورع
و عفت

و عفت و صدق و صلاح و اجتهاد و رد امانت با اهلش خواه خوب باشد یا فاجر
و طول دادن سجده و قیام کردن بنماز شب و اجتناب از حرام و انتظار فرج بصبر کردن
و حسن صحبت و نشین و خوب کردن بهمسایه و بذل معروف و اذیت نکردن مردم
و گشاده رو و ... کردن و رحم نمودن بر مؤمنین و وضو ساختن الطوری که خدا
امر کرده در کتابش عبارتست از شستن رو و دو دست از مرفق تا سر انگشتان و مسح سر و دو پا
و شستن یکدفعه واجب است و دو دفعه مستحب و زیادتی گناه است و اجر و ضو را اندازد
و دستها زیرا باطل نمیکند مگر باد و بول و غائط و خواب و جنابت و هر که مسح کند
بر چکمه و کفش پس بتحقیق مخالفت کرده است و کفایت از مسح کند و وضوش باطل
و اینهم برای اینست که علی علیه السلام با قوم مخالفت کرد در مسح چکمه و کفش پس عمر باو گفت
دیدم پیغمبر را مسح بر خفین کرد علی فرمود قبل نزول سوره مائده و یا بعدش گفت
نمیدانم علی فرمود لکن من میدانم بدرستیکه رسول الله بر خفین مسح ننمود بعد از نزول سوره مائده
بجز آخرین سوره است که نازل شده است بعلاوه فقهاء شیعه جواب داده اند که آن یکدفعه که رسول الله
مسح خفین نمودن چکمه روسی بوده است نه دیگر چکمه بند دار است مثل نعلین که مانع از مسح شده
یا نبوده و از دین ما است غسل کردن از جنابت و احتلام و حیض که واجبست و غسل جمعه
و عیدین و دخول مکه و مدینه و زیارت و غسل احرام و روز عرفه و غسل شب اول ماه رمضان

و شب نوزده و بیست و یک و بیست و سیم رمضان که سنت است و نماز فریضه که چهار رکعت ظهر و چهار رکعت عصر
و سه رکعت مغرب و عشا و چهار رکعت و صبح دو رکعت پس اینها هفده رکعت است و نماز سنتی
سی و چهار رکعت است از اینها هشت رکعت نافله قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از ظهر قبل از نماز عصر
و چهار رکعت بعد از مغرب و دو رکعت نشسته بعد از عشاء آخر که به یک رکعت محسوب است
و هشت رکعت در وقت سحر و دو تا شفع و یک رکعت وتر است که نافله صلوة اللیل است
و نماز خواندن در اول اوقاتش و نماز جماعت فضل و ثواب دارد بر نماز فرادی به بیست و پنج هزار رکعت
و نباید پشت سر فاجر نماز جماعت خواند و اقتدا او نمی توان کرد مگر با اهل ولایت یعنی قائل بخلافت بلا فصل
علی ابن ابی طالب و یازده امام اولاد او باشد مگر به تقیه یا از جهت شیعه که اگر [illegible]
و نباید در پوست میته و حیوانات درنده و حرام گوشت نماز خواند و نماز قصر در چهار فرسخ بر مسافریست
که رفتنش چهار فرسخ و برگشتنش چهار فرسخ باشد و یا یکسره هشت فرسخ که هر یکی فرسخ سه میل است
و هر که نماز را باید قصر بخواند افطار هم بکند و [illegible] که روزه در سفر جایز نیست بخلاف عامه
و قنوت در چهار نماز است در صبح و مغرب و عشا و نماز جمعه و نماز ظهر و تمام قنوتها قبل از رکوع است
و بعد از قرائت و نماز میت پنج تکبیر دارد و در نماز جنازه سلام نیست زیرا که سلام دادن
در نمازیست که رکوع و سجود دارد و نماز میت رکوع و سجود ندارد و در قبر میت را بلندتر از زمین باید بکنند [illegible]
نه بیشتر که پشت ماهی باشد و جهر نمودن بسم الله الرحمن الرحیم را در نماز [illegible] تمام فاتحة الکتاب و سوره [illegible]

در زکوة

و در زکوة مغشوشه در هر دویست درهم پنج درهم است و اگر کمتر شد از حد نصاب زکوة واجب نیست و اگر زاید
شد در هر چهل درهم یک درهم زکوة است و در کمتر از چهل درهم واجب نیست و زکوة را نباید داد مگر به اهل ولایت
و معرفت به امام زمانش و در هر بیست دینار نصف دینار است و خمس از جمیع مال یک سهم فقرا است
و ده یک از گندم و جو و زبیب و خرما که از زمین میروید وقتی که به پنج وسق برسد [illegible]
عشر باید اگر آب باران و یا جاری بخورد و اگر با چرخ از چاه آب بکشند نصف عشر است [illegible]
اگر آب خریده باشد خواه زارع دولتمند باشد و یا فقیر و از سایر حبوبات یک قبضه و یا دو قبضه
زیرا که خداوند عالم تکلیف نمی کند نفسی را مگر بقدر وسعش و وسق شصت صاع است و صاع
پنج رطل است و رطل چهار مد است و مد و در رطل و ربع مد است رطل عراقی و حضرت صادق ع فرموده
او نه رطل است بعراقی و شش رطل است بمدنی بدانکه حضرت رضا علیه السلام در این احکام و مسائل فرعیه
بیان کرده است مخالفتها بنا که در زمان مأمون فقهای عامه با تعلیمشان می نمودند و حالا
[illegible] با شیعه اشاره و تصریح فرموده اند باید این مسائل [illegible] از کتب فقهیه یاد گرفت
در اینجا مقصود اشاره احکام است و صاع یکمن تبریزیست که ششصد و چهل مثقال صیرفی است
و زکوة فطره واجب است بر هر نفس خواه صغیر باشد و یا کبیر آزاد باشد و یا بنده از گندم نصف صاع
از خرما و زبیب یک صاع و ماعدا را نباید داد مگر به مستحق که اهل ولایت باشد چه این فریضه است
و اگر حیض ده روز است و اقلش سه روز [illegible] و نماز نمی خواند و حائض نماز ترک می کند

[illegible]

و قضائی را باطل [illegible] روزه را ترک می کند و قضائی را بجا آرد و روزه ماه رمضان برؤیت ماه است و افطار
بدیدن ماه شوال و نماز تراویح را با جماعت نمی توان بجا آورد بدانکه نماز تراویح را با جماعت خواندن از
بدعتهای عمر است و هیچ نماز مستحبی را با جماعت نمی شود خواند والا باطل است و بدعت و هر بدعت ضلالت
و روزه سه روز از هر ماه سنت است از هر ده روز یکروز است پنجشنبه عشر اول و چهارشنبه عشر اوسط و پنج
شنبه عشر اخیر و روزه تمام ماه شعبان سنت است در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند شعبان ماه منست
و شهر رمضان شهر الله است و اگر فوت شده روزه رمضان را متفرقه قضا نمودن جایز است و حج واجب است
و واجب است بر کسیکه استطاعت سبیل را داشته باشد و سبیل زاد و راحله است و حج جایز نیست
مگر حج تمتع برای اشخاصی که از شانزده فرسخ خانه هاشان از مکه دور باشد و حج افراد جایز نیست و حج افراد
حج بیت که عامه عمل میکنند و عمر حج تمتع را حرام کرده است با نکاح متعه النساء و جمهور [illegible] است
و احرام را باید از میقات بست نه مکه و نماز [illegible] میقات که قال الله تعالی و اتموا الحج و العمرة لله
و در قربانی حیوانی که خصی باشد حلال نیست که قربانی کنند و جهاد را با امام عادل باید کرد
و هر کسی که بکشد و یا کشته شود در وقتی که [illegible] خواهد [illegible] از ثواب حکم شهید را دارد
نه در احکام شهید و حلال نیست کسی را [illegible] در دیار [illegible] مگر [illegible] که در [illegible] شده
و یا باغی که باغی با امام عادل شده باشند مثل اصحاب نهروان و بصره و شام و غیر اینها از [illegible] کفار
باغی شده [illegible] نمودند و حلال نیست خوردن اموال مخالفین [illegible] رضا قلبی باشد
قال الله تعالی لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض [illegible] باید باشد
خواه مسلم و خواه کافر و مشرک

[illegible]

و تقیه کردن در دیار کفر واجب است و کسی که به تقیه قسم بخورد و بعد خلافش را بجا آرد حنث نیست یعنی کفاره
قسم ندارد زیرا ظلم را از خود دفع نموده قسم خورده و طلاق غیر سنت درست نیست و هر طلاقی که مخالف
کتاب الله و سنت رسول الله باشد الطلاق صحیح نیست و طلاق سنت با شروطیست که خداوند
جل ذکره فرموده یعنی عقد نماید و دخول کند و بعد را باید [illegible] طلاق دهد چنانکه تفصیلش بعد [illegible] آید و هر نکاحی
که مخالف سنت باشد نکاح نیست و هیچ مسلم زیاده تر از چهار زن آزاد نمی تواند بعقد دائم بیاورد
و هر وقت که زن را سه طلاق سنت دادند بشوهرا و لیکن حرام است تا مرد دیگر او را بعقد دائم در آرد
و نکاح صحیح و وطی صریح نماید بعد از طلاق شوهر اولی می تواند دو باره عقد نماید [illegible] طلاق [illegible] دارد
یکی آنکه عقد نماید بعد از وطی طلاق دهد [illegible] آن زن عده اش تمام نشده است شوهر پیش می تواند رجوع
کند قولا و یا فعلا و احتیاج بعقد دیگر ندارد همان صیغه عقد اولی کافی است [illegible] که بعد از عقد [illegible]
طلاق دهد و در عده رجوع کند و یا بعد از عده بعقد جدید نکاح کند و وطی نماید دو باره طلاق دهد و در عده
رجوع نماید مجامعت کند طلاق دهد و در این طلاق ثلثی باو حرام است [illegible] دیگری او را تزویج نکند و اگر بعد از
تزویج دیگری [illegible] طلاق داد [illegible] شوهر اولی [illegible] دو باره عقد نموده [illegible] که گذشت طلاق داد [illegible]
ششم نیز حرام [illegible] اگر بعد طلاق ششم مرد دیگر عقد دائم نمود و طلاق داد [illegible]
بطریق مذکور طلاق و رجوع واقع شود تا طلاق نهم و بعد از آن آن زن بشوهر اولی حرام ابدیست [illegible]
گویند در هر دفعه [illegible] مرد وطی دیگری [illegible] لازم است و در مرتبه نهم [illegible] موبد است که تا [illegible] او در دنیا [illegible] باشد

[illegible]

وصلوات بر پیغمبر زنهار در هر مقام ذکر ورزیدن باد و وعظه کردن و غیر اینها و از خلق ما اهل البیت است

حب اولیاء الله و اولیاء اینها و بغض دشمنان آنان و برائت جستن از اینها و از ائمه اینها

و نیکوئی بوالدین اگر چه مشرک باشند لیکن اطاعت اینها در ترک معصیت جایز نیست پس باید

با والدین عالم مصاحبت نمود در دنیا باندازه معروف زیرا که خداوند جل و عز میفرماید در کتابش

ان اشکر لی ولوالدیک و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما و امیر المؤمنین ع میفرمودند

ان والدین را برای اینها روزه نگرفتند و نماز نمیخواندند و لیکن اولادشان را امر بمعصیت میکردند

اینها هم اطاعت میکردند فرمود شنیدم از رسول الله صلعم میفرمود هر کس اطاعت مخلوق کند در غیر طاعت

خدای عز و جل پس بتحقیق کافر شده و خدائی را پرستیده غیر از خدای عز و جل و بدانکه از اینها محقق [illegible] اعضا [illegible]

اطاعت ظالم برای حفظ دنیا که بکلی ایمان [illegible] و یا [illegible] و یا اجزاء نقدی بگیرد و یا اموال [illegible] غصب [illegible]

نماید و یا [illegible] باسم عدم اطاعت بملکیت خود بیاورد و هم چنین [illegible] الا اکراه [illegible]

[illegible] عصیان [illegible] فاعل این کارها اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد و حج [illegible] مسجد و مدرسه بسازد

تا هر موحد مسلم است ظاهرا تا عسر و حرج برای سایر مؤمنین در اظهار [illegible] نجات [illegible]

و لیکن از جای [illegible] جانش [illegible] اسلام [illegible] و جایز [illegible] است از زمره [illegible]

[illegible] کتاب الله و سنت [illegible] و از [illegible] زنکاه مادرش است [illegible]

[illegible] که [illegible] کند که در [illegible] آمده باشد [illegible]

[illegible]

و گناهان پیغمبران کو حکمت بجهت نبوت اینها خدا این گناهان صغیره را بخشیده بدانکه اشاعره از عامه

شده بودند قائلند براینکه انبیاء مرتکب گناهان کبیره میشوند و عیب هم ندارد و حتی بلکه خدا را هم

عادل نمیدانند و جایز میدانند که خداوند مرتکب فعل قبیح میشود و این فعل از انست بجهت قبیح

نمیشمارند و میگویند هر چه خدا خواهش میکند بعضی اسم این اشیاء حسن و قبح اشیاء را ذاتی نمیدانند

و بحسن و قبح شرعی معتقدند یعنی بلکه هر چه خدا گفت حسن است خوب است و هر چه را قبیح شمرده

بد است و این عقیده مخالف حکم عقل و نقل است چه اشیاء در حد ذات خود حسن و قبح دارد

و بحسب آن خاصیت در بعضها که عقل مستقلا ادراک میکند نفع و ضرر انها را بانسان حکم قطعی

میکند بحرمت و لزوم انها مثل حسن احسان و قبح دروغ و در بعض از اشیاء که نفع و ضرر آن

قدری خفی است و عقل نمیتواند ادراک کند مگر بتجربه انها را حسن و قبح شرعی و غیر مستقلات عقلیه

مینامند که شارع انها را منقسم به پنج قسم احکام شرعیه نموده است که هر کدام نفعش بیش است

مقرب درگاه ربوبیت است انها را واجب گفته و هر چه ضررش ظاهر و مبعد از قرب معبود است

انها را حرام کرده و انچه نفعش رجحان دارد مستحب نامیده و انها که ترکش راجح است مکروه شمرده

[illegible] و بیانی را جایز تمام نهاده و مباحش کرده مثل خوردن میوه با اشتهاء نفس نه بنظر [illegible]

و بعض از مخالفین انبیاء را قبل از بعثت معصوم نمیدانند و بعضها بعد از بعثت هم معصوم نمیدانند

حتی دروغ و تزویر را هم جایز میدانند که از انها صادر شود مگر در بیان احکام الله که در انجا باید

قولش صدق باشد و چنین این مذهب مخالف سنت نبی و طریقه امامیه است از این حضرت رضا علیه السلام

که گناهان انبیاء صغیره است بخشیده شده را بنبوت انها مثل ترک اولی و ترکش بهتر از فعلش است

چنانکه خداوند عالم وقتی که حضرت آدم و حوا را خلق فرمود و ساکن بهشت نمود و گفت ان لا تجوع فیها

و لا تعری یعنی ای آدم ما وا میکنم در بهشت هستی و از میوه هایش بخوری خاصیتش این است که بعد از [illegible]

خوردن دفع نشود و دیگر هیچ وقت گرسنه و تشنه نمیشوی و برهنه نمیمانی بشرطیکه باین درخت [illegible]

نزدیک نشوید چه خاصیت میوه ان درخت این بوده هر کس بخورد باید از این بهشت [illegible] بیرون

آید زیرا بنابر آن قولی که ان درخت گندم بوده و گندم هم ثقل دارد بعد از خوردن و از هضم

[illegible] شکم باید ثقل او را از شکم خارج نمود و چون ان جنت جای ثقل نبوده حکم طبیعت بوده

لا بد باید بعالم هبوط کند که جای تخلی است وان این زمینی است که ما هستیم از دنیا که [illegible]

فلهذا خطاب اهبطوا شنیدند و بکوه سرندیب سند که جزو [illegible] هندوستان است نزول کرد

پس معنی عصی آدم ربه فغوی از این تقریرات واضح شد یعنی نافرمانی نمود که خاصیتش و ضررش

بخود ش راجع بعضه نه بدیگری و اولی و بهتر این بود که نخورد و حوا و بیدر در جنت بماند و باین

دنیا وارد نگردد که سرا و پا کثافت و جای تخلیه نجاسات و تمام شرش شد حیوانات

و متصف باخلاق رذیله پستترین حیوانات مگر کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح بجا آورد و [illegible]

با خلق الله کردد که انبیاء برای رهنمائی این زمره آمده اند که دست اینها را گرفته از منجلاب طبیعت

بیرون آرند بجای قدسی [illegible] رسانند حافظ تو را از عالم بالا میزنند صفیر ندانمت که در این دامگه

چه افتاده است اینکه شهر اهل شهر خود را در گل فرو رفته نمیخواهد بلند شده از مرداب بیرون آید و معلوم است

که خاصیت این عمر و مال این کار علفید و بیت کودی بزرگیست که چنین [illegible] مانند [illegible] غرض جهت

تا جانت در ورود و خودت را هم [illegible] حلاوات بدانی

[illegible]

والفرائض یعنی مواریث بانطوری که خدا امر کرده است عول ندارد یعنی کم و زیاد نمیشود از ان سهمی که خدا در

قرآن انها را صاحب سهم و حصه معین از جهت ارث معلق کرده است و ارث نمیبرد از میت

هیچ کس با وجود والدین و ولد بمگر زن و شوهر در فرض سهم نزاوار است بارث بردن از اشخاصی

که صاحب سهم هستند و عصبه از دین خدا نیست بدانکه در خصوص ارث بردن قوم و خویش

میت سه طبقه هستند با وجود هر طبقه طبقه بعد ارث نمیتوانند ببرند بمذهب اثنی عشری چنانکه خداوند

در قرآن بیان کرده و پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام تفضیل ارث را بحدیث مبین و معلق کرده اند

اول والدین و ولد و زوج از زوجه و زوجه از زوج دوم برادر و خواهر و جد باد و جدات از طرفین

طبقه سیم اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد شان و سایر اقوام حق ارث ندارند مگر

بعد نبودن این طبقات و هر یک حصه معینی دارند بنص کتاب الله [illegible] مادر و پدر سدس میبرند

با وجود اولاد میت و دختر نصف میبرد با نبودن سایر اشخاص که در طبقه او هستند و زیادی

مال بر پدر و مادر و یا بدختر نیز میرسد نه از جهت فریضه بلکه از جهت آنکه کسی دیگر در ان طبقه

موجود نیست و طبقه بعد نمیدهند در این صورت این اشخاص ذو السهام نفع بردند یعنی زیاد از فریضه

و اگر صورت دیگر پیدا کند مثلا میت والدین و یک دختر و یک پسر و یک دختر داشته باشد والدین سدسی

میبرند و سه پسر شش حصه و یک دختر یک حصه بحکم و للذکر حظ الانثیین و در این صورت دختر ضرر کرد

یعنی از فریضه اش ناقص برد بحکم من له الغنم فعلیه الغرم یعنی هر کسی که نفع برده ضرر را هم باید او بکشد هر گاه

ترکه کم آمد از ما فرض الله

بخلاف قول عامه که می‌گویند تعصیب و فرزندها باید همه علی السویه باشد مثلاً هرگاه زنی بمیرد و وارث والدین
و شوهر و دو دختر یک پسر و داشته باشد در این صورت والدین هر یکی سدس برند و زوج ربع برد و باقی به پسر و دو دختر می‌رسد
فریضه را باید از دوازده فرض کرد یعنی ترکه را دوازده قسمت می‌کنند ثلثش که دو سدس است حصه والدین است
چهار تا است و ربعش که سه تا است حق شوهر است و مجموع هفت تا می‌شود از دوازده و باقی پنج تا است
میانه پسر و دختر حصه پسر دو یک حصه دختر قسمت در این صورت پسر و دختر کم برند اما اهل خلاف می‌گویند
باید فرزند هم کم بردن را هم باید علی السویه بشود و این درست نمی‌آید مگر اینکه صورت فریضه از دوازده
بالا ببرند و از آنجا قسمت کنند و این را عول می‌گویند یعنی فریضه را بالا بردن و این جهالت زیرا
که عدد هر کدام برای مرتبه معینی وضع شده یعنی دوازده نه چهارده می‌شود و نه هشت چنانکه این عول را
در زمان خلیفه ثانی قرار کرد اشتهر ابن عباس هیچ حرف نزد و بعد از وفات خلیفه گفت عول محالست
و از دین خدا نیست گفتند چرا در زمان خلیفه نگفتی گفت خلیفه فظاً غلیظاً مهیب بود و از او ترسیدم تقیه
نتوانستم بگویم و اگر کسی قبول ندارد و می‌گوید عول صحیح است بیاید مباهله کنیم و بر دروغگو لعنت کنیم
و بعلاوه از این عول اهل خلاف تعصیب را برقرار ... میراث می‌دهند و بهرا عصبه می‌نامند و این نیز
از دین خدا نیست چنانکه حضرت رضا علیه السلام در این جوابها می‌فرماید زیرا که در زمان مأمون
که شیوع و رواج مذهب عامه بود و حضرت هم این رساله را برای مأمون می‌نوشت تا بداند که تمامی این احکام بعلت
و خارج از دین خداست

و خارج
از دین خدا و هم چنین سایر مسائل خواه متعلق به اعتقادات باشد و یا باحکام عملیات که مخالفین
داشتند حضرت بطلان آنها تصریح می‌کند و بیان مذهب حق که ائمه هدی باشند می‌نماید
و عقیقه از مولود کردن خواه پسر باشد و یا دختر در روز هفتمش و در هفتم هم باید سر تراشیده باشد
و نام گذاشت و بوزن آن موها درهم و یا دینار تصدق داد و بدرستیکه افعال عباد مخلوقة الله اند
اما بخلق تقدیری نه بخلق تکوینی یعنی هر کار که بنده می‌کند خدا می‌داند و مقدر کرده است باختیار بندگانش
نه بتکوینی ... که خدا دانند تقدیر حتمی نموده است بندگانش را فطرتا و کوناکه نمی‌توانند خلاف
آنرا بجا آورند بلکه مضطرند جواب اینها را حضرت امام موسی علیه السلام با بو حنیفه فرموده و مسطور گشت
مثنوی اینکه گوئی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم و دلیل و برهان این قول را در تفسیر
سوره حمد در کلمات گذشته بیان نموده ام اینجا مکرر نخواهد شد و قائل بجبر و تفویض نشو
چنانکه اشاعره بجبر و معتزله بتفویض قائلند و تمام عامه اعتقاد با این دو فرقه دارند و باقی
از فروع و شعب اینها است بلکه باید امر بین الامرین را قائل شد که تقدیر و ایجاد اسباب است
از خدا و عمل و افعال از عباد و ... ارسال رسل و انزال الکتب و ادخال جنت و نار بلغو است
و خدا اخذ نمی‌کند بریئ الذمه را بجرم اشخاص ستمگر و بدکار و عذاب نمی‌کند اطفال را بذنوب آبائهم
زیرا که فرموده لا تزر وازرة وزر اخری و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان الله لا یظلم ... نمی‌توانی در زندگی
مگر دوان ... برادر که کار کرد و خدا غافر است و ظلم نمی‌کند

و خدا فرض نمی‌کند به بندگانش طاعت اشخاصی را که میداند اینها ظالمند و مردم را گمراه می‌کنند و خلفا
نمی‌کند برسالت و اصطفا نمی‌نماید از بندگانش کسی را که میداند آن کافر است و عبادت شیطان
می‌کند غیر از خدا این جملات اشارت به بعثت انبیاء و اوصیاء و بطلان خلافت خلفاء بنی عباس
و بنی امیه که جهات و خلفای ... انا اظهر من الشمس و ابین من الامس است و بدرستی که اسلام غیر
از ایمان است و هر مؤمن مسلم است لیکن هر مسلم مؤمن نیست یعنی اسلام اقرار بشهادتین است پس نا
... منافق و مخالف موافق است و اختصاص ایمان بعد از شهادتین باید بولایت ... ائمه
اثنی عشر باشد که مخالفین ندارند قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم اعتقاد
قلبی می‌خواهد نه تلفظ شفاهی و دزد دزدی نمی‌کند در حالی که مؤمن باشد و شراب نمی‌خورد شارب
در حالتی که مؤمن باشد و نمی‌کشد نفسی را که خدا احترام کرده است بغیر حق در صورتیکه مؤمن باشد
یعنی مؤمن آن را می‌گویند که دیگران از ... باشند و فاعل اینکارها که گناهان کبیره اند در آن
حالتی که ... ارتکاب روح ایمانی را ندارند بلکه ارواح ثلاثه نفسانی و حیوانی و نباتی را دارند که ... می‌خورند و ...
و ... بعد اگر توبه کردند روح ایمانی برمی‌گردد و ... کار ... اگر تنبیه ارتداد رسد
و الا کافر و باشر کند مخلد در آتش و اصحاب حدود نه مؤمنند و نه کافر بلکه فاسقند اما خوارج اینها را کافر میدانند و ...
که حد شرعی را ... است نه مؤمنند و نه کافر ... وعده خلود جهنم ...
کلام اشاره ببطلان مذهب آنها است و خداوند داخل آتش نمی‌کند مؤمنی را که وعده ...
... شده

و هر کسی که برای او واجب شد بآتش داخل شدن بسبب فسق و یا نفاق یا کفر و یا ارتکاب کبیره از کبائر
با مؤمنین مبعوث نمی‌شود و در زمره آنها داخل نمیشود و جهنم احاطه نمی‌کند مگر کافرها را و هر گناهی که صاحبش را
داخل در آتش کند او فاسق است و امر بالمعروف و نهی از منکر بزبان واجب است و ایمان عبارت است
از اداء فرائض و اجتناب از محارم و ایمان معرفت بقلب است و اقرار بزبان و عمل بارکان
و تکبیر گفتن در عید اضحی در عقب ده نماز است اولش از نماز ظهر روز عید ضحی و در عید فطر بعد از
پنج نماز است اولش بعد از نماز مغرب شب عید فطر است و نفساء بیست روز منقطع است نه زیادتر
از آن و اگر پیشتر از آن پاک شد نماز شروع خواند و اگر تا بیست روز بعد غسل می‌کند و نماز میخواند
و عمل مستحاضه را بجا می‌آورد از قلیله و کثیره و متوسطه بحسب رؤیت خون آنی و در غیر ذات العاده و ...
و عده ... است و در ذات العاده نفساء باندازه ایام حیض اوست و اگر بالا تر شد عمل مستحاضه
و مؤمن لازم است ایمان بیاورد بعذاب قبر و منکر و نکیر و زنده شدن بعد از مردن و حساب و میزان
و صراط و برائت جستن از ائمه ضلالت و اتباع آنها و موالات با اولیاء الله و حرمت شراب
خواه کمش و خواه زیادش و هر مسکر خمر است حرام و هر چه کثیرش مسکر است قلیلش نیز حرام است
و مضطر نباید شراب بخورد زیرا که شراب او را می‌کشد و باید اعتقاد کند به تحریم هر حیوانی که صاحب
دندان انیاب است از درنده‌ها و هر صاحب چنگال از مرغها حرام گوشت است و ... پیرز

زیرا که او خونست یعنی خونیست منجمد و هر خون حرام و نجس است بخلاف جگر سیاه و سفید که اول در جگر گوشت است [illegible]
چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است و ماهی که در حین [illegible] میگویند و ماهی که در آب مرده و در روی آب است
و مارماهی و زمار و هر شیئی که فلس نداشته باشد حرام است و از مرغها هر مرغی که چینه دان نداشته باشد
و از تخم مرغها هر تخمی که دو طرفش مختلف است حلال است و هر کدام که دو طرفش مساوی است خوردنش
حرام است و باید که مؤمن از کبایر اجتناب نماید و آن قتل نفس محترمه است که خدا حرام کرده است
و خوردن شراب و عقوق والدین و گریختن از جنگ و خوردن مال یتیم بظلم یعنی اگر یتیم را
نگه داری کند و خودش فقیر باشد خوردنش بمعروف عیب ندارد و اگر غنی باشد باید عفت ورزد
و خوردن میته و خون و گوشت خوک و حیوانی که بغیر اسم خدا کشته باشند بدون ضرورت
و ربا خوردن و مال مردم خوردن بعد از ثبوت به بینه و قمار بازی و در ترازو کم کردن از میزان
و کیل و محصنات را بزنا نسبت دادن و زنا و لواط و از رحمت الله مایوس شدن و خود را [illegible]
شدن از عذاب الهی و شهادت دروغ دادن و معونت ظالمین در کارهای ظلمش و اینها را
پشت پناه خود کردن یعنی کسی که ظلم از کسی [illegible] خواهد و میخواهد او را بجور و فلک کند و بگیری
چوبش را حاضر میکنند این اعانت بر ظلم است و یا قاضی که حاکم شرع نباشد قضاوت میکند
آنکسی که بر اینش حکم می نویسد و یا کاغذ و قلم و مرکب باو میدهد و شد بعنوان قضاوتش اینهم معاون
ظالم است [illegible] بنا و عمله خانه که برای ظالم خانه میسازند اینها هم معاون ظلم [illegible] برای ظالم خیاطی میکنند و یا نجاری [illegible]
که این فعلش حرام نیست اگر چه بعضی از فقها این مطلقا حرام میدانند لیکن قول اول اقوی است

تم

و قسم دروغ و حبس حقوق مردم بدون عسر و پریشانی و کبر و کفر و اسراف و تبذیر و خیانت
و کتمان شهادت و ملاهی که مانع از ذکر الله باشد مثل غناء و زدن تار و سنتور و طنبور و رقص
و اصرار بر صغایر از گناهان پس اصول دین است والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد
و آله و سلم تسلیما بسم الله الرحمن الرحیم و من کلامه علیه السلام فی الاصطفاء و الامامة و العترة
روایت شده که در وقتی حاضر شد علی بن موسی الرضا علیه السلام در مجلس مامون در حالتی که جمع شده بود در آنجا
جماعتی از علماء عراق و خراسان مامون گفت خبر بدهید بمن از معنی این آیه ثم اورثنا الکتاب الذین
فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک
اصطفینا من عبادنا الخ علماء گفتند خدا تمام امت را اراده کرده است از لفظ اصطفاء مامون گفت
یا ابا الحسن تو چه میگوئی پس حضرت رضا فرمودند نمیگویم آنچه را اینها گفتند و لکن میگویم خدا اراده کرده است
باین آیه عترت طاهره علیهم السلام را پس مامون گفت چه طور اراده و قصد کرده است عترت را نه امت را
پس حضرت رضا فرمود اگر اراده کرده باشد امت را باید همه امت در بهشت باشند بدلیل قول الله تعالی
فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر بعد جمع اینها را
در بهشت قرار داده است پس خدای عز و جل فرموده جنات عدن یدخلونها پس وراثت مخصوص بعترة
طاهره است نه بغیر اینها بعد حضرت رضا فرمودند آن عترت اشخاصی هستند که خدا اینها را وصف کرده است
در کتابش فقال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و اینها اشخاصی هستند

[illegible]

که رسول الله در خصوص اینها فرموده انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما یا ایها الناس لا تعلموهم فانهم اعلم منکم علماء گفتند یا ابا الحسن
بما خبر بده که عترت از آل است یا غیر آل رسول الله است فرمود عترت همان آل رسول الله است پس
علماء گفتند این از رسول الله است که از او روایت شده که فرمودند امتی آلی [illegible] هستند
و اصحاب پیغمبر بخبر مستفیض میگویند چنان چیزی که رد کردنش ممکن نیست آل محمد امت او هستند
پس حضرت رضا فرمودند بمن خبر بدهید آیا صدقه بر آل محمد حرام است گفتند بلی حرام است
فرمودند صدقه بر امت حرام است گفتند نه فرمود این فرقست میانه آل و امت که یکی هستند و طعنه
وای بر شما بکجا رفته اید آیا از کتاب الله رو گردان شده اید که هرگز بر نمیگردید و یا شما قوم مسرفانی
هستید آیا نمیدانید که روایت واقع شده در ظاهر کلام بر مصطفین مهتدین نه بر سایرین
گفتند یا ابا الحسن از کجا میگوئی این حرف را گفت از قول خداوند که میفرماید لقد ارسلنا نوحا
و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون پس گردید وراثت نبوت
و کتاب برای مهتدین نه در خصوص فاسقین آیا نمیدانید نوح از پیش سؤال کرد و گفت
ان ابنی من اهلی و ان وعدک الحق [illegible] پروردگار من پسرم از اهل من است که وعده حق داده که مرا و
اهل مرا از غرق شدن نجات دهی خداوندش فرمود انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلنی
ما لیس لک به علم

ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین خطاب آمد که پسر تو از اهل تو نیست این پسر
عملیست [illegible] صلاحیت اهلیت ندارد چه هر خواص اهل بیت را میگویند و خواص آنست که تابع و الد باشد
در صلاح و عمل خیر این پسر کنعان از نطفه توست لیکن غیر صالح است بلکه طالح است و از من سؤال مکن
چیزی که علم بحقیقت آن نداری و موعظه میکنم ترا که از زمره جاهلان مباش نکته باید
که بنده در دعاء خویش باید از پیش چیزهای ممکن الوقوع بخواهد که در دهنده نیست و اگر چیزی بخواهد
که نفع و ضرر آن را حقیقتا نداند از پروردگارش بخواهد [illegible] از آن دعاء قبل بخواهد شد چه
صلاح التخصی نیست و این نوع دعاء فعل جاهل و نادان است که شهوت نفسی از خدا میخواهد نه بطریق شرع
فعسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و یا بعکس که چیزی را مکروه میدارید و حال آنکه خیر شما در آنست
و تمام معاصی و منکرات از جهل ناشی است که منبع شر است [illegible] آیا نمیدانید که ابلیس عالم
بحقیقت حضرت آدم نشد که مظهر تمام اسماء و صفات اللهیه بود هرگز تکبر نمی ورزید و باد نخوت بدماغش
نمیدمید از جهالتش بود که او را از خاک و خودش را از آتش می دید و نار را افضل از خاک است
از جهت عنصر از این جهت خودش را بالاتر دانست پس مامون گفت آیا خدا تفضیل داده است
عترت را بر سایر مردمان حضرت رضا فرمودند بدرستی که خدای عز و جل تفضیل داده است عترت را
بر سایر مردمان در محکم کتابش مامون گفت در کدام آیه از کتاب الله حضرت رضا فرمودند

فی قوله تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض
و در جای دیگر فرموده ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم
الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما و بعد خداوند خطابه برگردانده بعد از این آیه بسایر مؤمنین
فقال یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی برگزیدگان که کتاب
و حکمت را بآنها ارث داده و مردم بآنها حسد برده‌اند بقول خود ام یحسدون الناس علی
ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما یعنی طاعت
برای مصطفای طاهرین است و مراد از ملک در این آیه اطاعت کردن بر مصطفای است
پس علماء گفتند آیا اصطفاء را خدا در کتابش تفسیر کرده است پس حضرت رضا علیه السلام
فرمودند تفسیر کرده اصطفاء را در ظاهر سوای باطن در دوازده مقام اول آنها در قول خداست
و انذر عشیرتک الاقربین و رهطک المخلصین اینطور است این آیه در قرائت ابی بن کعب
و همین نحو ثابت است در مصحف عبدالله بن مسعود پس زمانی که عثمان بن عفان
امر کرد که زید بن ثابت قرآن را در یک جا و جلد جمع کند این آیه را پنهان کرد و این منزلت
رفیعه و شرف عظیم عالی و فضل عظیم است زیرا که قصد کرده است خدای عز و جل بآن آل
اقربین و مخلصین آل را این یکی تفسیر است و آیه دوم در اصطفاء قول الله انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و این فضلی است که انکار کند او را مگر جاحد و فضل آنها را بایست
و اما آیه سوم

و اما آیه سیم وقتی که خداوند تمیز داد عترت را از سایر خلق امر کرد نبیش را در آیه ابتهال فرمود قل تعالوا
ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
پس امر کرد پیغمبر علی و حسن و حسین و فاطمه پس مقارن کرد انفسهم را بنفس خودش آیا میفهمید
چیست معنی قولش و انفسنا و انفسکم علماء گفتند پیغمبر بنفس خود را قصد کرده است حضرت رضا
ابو الحسن گفتند غلط رفتند است جز این نیست پیغمبر علی را قصد کرده است و از جمله کلماتی که بر این
دلالت دارد فرمایش آنحضرت است [illegible] او لأبعثن الیهم رجلا کنفسی یعنی علیا و این خصوصیت است
که هیچ کسی بر این تقدم نجسته است و فضلی که هیچ بشری در او خلاف نکرده است و شرافتی است
که هیچ خلقی را و سبقت نکرده است زیرا که نفس علی را مثل نفس خویش قرار داده است مترجم گوید
که مراد اتحاد جسمانی در جسم واحد محال است زیرا که تداخل اجسام لازم آید و آن ممتنع است پس معلوم است که مراد
اتحاد شرافت نفس ناطقه و روح مطلق است در تمام حیثیات غیر از یک مرتبه نبوة که ختم شده بود
پس از جهت علم و قدرت و فضل و برتری بر تمام موجودات ارض و سماوی متساوی هستند الله اکبر
علی و آل دارد مقام مخصوصی است عند الله هر دو آیه در نسبت بهم همتا و یکی چون زبان قلم
ما یکی روحیم اندر دو بدن و اما آیه چهارم خارج کردن پیغمبر است مردم را از مسجد بغیر عترت را

استثنای کرد مردم در این خصوص تکلم کردند و عباس هم حرف زد پیغمبر شنید و گفت یا رسول الله خانه علی را
گذاشتی و ما ها را خارج کردی پس رسول الله گفت من او را باقی نگذاشتم و شما را خارج ننمودم
و لیکن خدا او را در مسجد باقی گذاشته است و شما را بیرون کرد و در این مطلب است بیان قول پیغمبر
بعلی انت منی بمنزلة هرون من موسی علماء گفتند این در کجای قرآن است فرمود برای شما از قرآن
می‌خوانم گفتند بخوان فرمود قول الله و اوحینا الی موسی و اخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا
بیوتکم قبلة خطاب بموسی و هرون شد که برای قوم خودتان در مصر بیوت و خانه‌ها قرار دهید و خانه‌ها
خود را قبله خود قرار دهید یعنی این دو برادر باهم باشند و سایر مردم در آنجا و در اینجا هم این دو نبی و علی
در مسجد باشند و دیگران خارج از مسجد پس حضرت فرمود در این آیه منزلت هرون است از موسی
و در این آیه نیز منزلت علی است از رسول الله با همه این دلیل ظاهر است در قول رسول الله صلی الله علیه و آله
وقتی که گفت این مسجد جایز نیست جنب و حائض بقام کنند مگر محمد و آل محمد پس علماء گفتند این
شرح و بیان پیدا نشود در هیچ جا مگر پیش شما اهل بیت رسول الله حضرت ابو الحسن فرمودند کی میتواند
این منزلت را منکر باشد و حال آنکه رسول الله فرمود انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد مدینة العلم فلیأتها
من بابها در این کلمات که وضع کردم و شرح دادیم از شرف و فضل و تقدم و اصطفاء و طهارت مقاماتی است انکار کند
مگر معاند و لله الحمد علی ذلک پس این آیه چهارم است
و اما آیه پنجم

و اما آیه پنجم فقول الله و آت ذا القربی حقه و این خصوصیتی است که از آنها عزیز جبار باین اختصاص داده است
و امتنان کرده است از امت و برتر از اهل از امت پس زمانی که این آیه بر رسول الله نازل شد گفت فاطمه را
برای من بخوانید حضرت فاطمه را حاضر کردند فرمود یا فاطمه گفت لبیک یا رسول الله فرمود فدک را اصحاب
بتعدی و غلبه نگرفته‌اند و فدک مختص من است نه مال مسلمین بتحقیق او را قرار دادم برای تو برای امر الله
بر این است پس تصرف کن در فدک مال تست و مال اولاد تست این آیه پنجم است و اما آیه ششم پس قول الله است
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و این خصوصیت است برای نبی خاتم غیر از سایر انبیاء
و خصوصیتی است برای آل نه برای دیگران زیرا که خداوند حکایت کرده است از انبیاء
در ذکر نوح قل لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی الله و ما انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقوا
ربهم و لکنی اریکم قوما تجهلون و از هود حکایت کرده است قل لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا علی
الذی فطرنی افلا تعقلون و به پیغمبر خاتمش گفته قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و خدا مودت آنها را فرض و واجب نکرده است مگر اینکه دانسته است که آنها هیچ وقت از دین الله برنمیگردند
و بضلالت هیچ وقت رجوع نمی‌کنند و دیگر ممکن است مرد مردی را دوست دارد لیکن بعضی اولاد او را
دشمن بدارد آنوقت قلب آن شخص سالم از دغدغه نیست

پس خدا دوست داشت که در قلب رسول الله نسبت بمؤمنین خطره‌ئی نگذشته باشد از این جهت بر مؤمنین
مودت اهل قربی را فرض کرد پس هر کس انصار او را دوست دارد در رسول الله دوست دارد و عمل باین فریضه نموده
و رسول الله هرگز او را دشمن نمیدارد و کسیکه این فریضه را ترک کرد و مضمون آیه را اخذ نکرد و اهل بیت
پیغمبر را دشمن گرفت بر عهده رسول الله است که او را دشمن بدارد زیرا که او فریضه از فرائض الله را
ترک کرده است کدام فضیلت و کدام شرافت است که مقدم بر این باشد و دیگر آنکه خدا نازل
کرد این آیه را بر پیغمبر قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پیغمبر ایستاد میان اصحابش
حمد و ثنای الهی بجا آورد و گفت ایها الناس خدا فریضه بر شما واجب کرده آیا شما آن فریضه را عمل میکنید
هیچکس جواب نداد در روز دوم هم همین امر را اعاده نمود کسی جواب نداد پس روز سیم ایستاد و گفت ایها الناس بدرستیکه خداوند
بر شما فریضه واجب کرده آیا حقش را ادا میکنید هیچکس جواب نداد پس گفت ایها الناس این فریضه طلا و نقره و خوردنی
و آشامیدنی نیست گفتند پس بیاور پس منکشف ساخت این آیه را بر مردم تلاوت نمود اصحاب گفتند
این فریضه را قبول داریم پس بمضمون این آیه اکثر مردم وفا نمودند حضرت ابوالحسن الرضا فرمودند
پدرم موسی بن جعفر از جدش از پدرانش از علی بن ابی طالب علیهم السلام گفت مهاجر و انصار جمع گشتند بحضور رسول الله گفتند
یا رسول الله تو محتاج در نفقه خود داری بدرستیکه از مردمانی که بر شما وارد میشوند از قبایل عرب و این است اموال ما
با خونهای ما

با خونهای ما پس حکم کن در جان و مال ما بهر مقدار که میخواهی و نگاه دار هر مقداری که میخواهی
بدون حرج و مضایقه پس خدا روح الامین را نازل کرد گفت یا محمد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و نزدیکان من اذیت نکنید بعد از من مردم خارج شدند و بعضی از آنها گفتند مال‌هایمان را
که برسول الله عرضه داشتیم از جهت هوای انصار ابا کرد مگر برای اینکه ما را تحریص و ترغیب بکند
بعد در قرابتش بعد از خودش و این امری است که در این مجلس از خودش گفته و پسندیده است
و این کلام خیلی سخت و بزرگ بود زیرا که متضمن این بود که پیغمبر از خودش وضع بخدا نسبت داده پس
نازل کرد خدا این آیه را ام یقولون افتریه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو اعلم بما تفیضون
فیه کفی به شهیدا بینی و بینکم و هو الغفور الرحیم یعنی مردم میگویند که بخدا افترا بسته بگو در جواب
انها اگر من افترا کرده باشم خدا مرا عذاب میکند و شما نمیتوانید دفع عذاب نمائید خدا میداند که شما چه میگوئید
خدا است مهربان ما و شما که من افترا نگفته‌ام و خدا گناهان شما را به بخشد بحسب این حرف
پس پیغمبر عقب اصحاب کس را فرستاد فرمود آیا حادثه‌ئی بعد از خروج از مسجد
که گفتید و حکم کردید شما رو داد گفتند ای والله یا رسول الله بعضی از ما حرفهای عظیم زدند که ما آن را مکروه داشتیم
پس خدا نازل کرد این آیه شریفه را
پس رسول الله آیه را بر آنها خواند گریه کردند و گریه آنها شدید شد پس خدا نازل کرد این آیه را و اما آیه هفتم فیقول الله تعالی
و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات و یعلم ما تفعلون

ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما تحقیق معاندین دانسته اند
وقتیکه این آیه نازل شد گفتند ما تسلیم را دانسته ایم چطور بر شما صلوات بفرستیم فرمود بگوئید اللهم
صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید حضرت رضا فرمود
ای معاشر مردم آیا میانه شما در این خلافی هست گفتند نه مامون گفت در این آیه کسی خلافی
ندارد و اجماع است بر این صلوات فی سلام است آیا بیشتر شما در خصوص آل کلامی هست که واضحتر
از این باشد در قرآن ابوالحسن الرضا فرمودند بمن خبر بدهید از قول خدا یس و القرآن الحکیم
انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم که خدا از لفظ یس کی را اراده کرده است علماء گفتند پس
محمد است که کسی را در این شکی نیست حضرت ابوالحسن فرمودند خدا عطا کرده است محمد و آل محمد را از این
آیه فضیلتی که هیچکس بکنه آن وصف نمیتواند برسد مگر کسیکه تعقل نماید و این برای این است که خدا سلام نفرستاده
مگر بر انبیاء صلوات الله علیهم تبارک و تعالی فرموده سلام علی نوح فی العالمین و قال سلام علی ابراهیم
و قال سلام علی موسی و هارون و نگفته است سلام علی آل نوح و نگفته است سلام علی آل ابراهیم و نگفته است
سلام علی آل موسی و هارون و عز و جل فرموده سلام علی آل یس یعنی آل محمد پس مامون گفت تحقیق
میدانستم که در معدن نبوت شرح این مطلب و بیان آن بغیر از حضرت الرضا یافت نمیشود این آیه هفتم است
و اما آیه هشتم

و اما آیه هشتم قول الله و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی پس خدا
سهم ذوی القربی را مقارن کرده است بحصه خودش و سهم رسول الله و این فضلی است میانه آل
و امت زیرا که خدا ذوی القربی را در مقامی قرار داده و امت را تمام در طرف دیگر که پائین تر از مقام
آنها است و راضی شده برای آنها بآن مقداری که برای خودش راضی است و پسندیده است آنها را
در این مرتبت اول بنفس خود ابتدا کرده و در درجه دوم برسول الله و سیم بذی القربی در هر فئی
و غنیمت که بدست آید و غیر از اینها از چیزهائی که عز و جل برای خودش راضی است برای آنها هم راضی است پس ابتدای آیه
و گفته و قولش حق است و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی پس این تأکید و از ثبت
تاکید میکند و امر ثابت دائم تا روز قیامت در کتاب الله الناطق کتابیکه از پیش و از پشت
سرش باطل باو نمیرسد و نازل شده است از حکیم حمید و قول الله و الیتامی و المساکین پس یتیم هرگاه غنی شد و کبیر
که یتیم بالغ شد از مغانم بیرون خارج میشود و دیگر نصیب ندارد و هم چنین مسکین
نصیب ندارد در غنیمت و اخذ غنیمت برایش حلال نیست ولی سهم ذوی القربی تا روز قیامت
میانه آنها قائم است هم غنی و هم فقیر زیرا که هیچکس از خدا غنی تر نیست و نه از رسولش پس قرار داد برای
خودش یک سهم و برای رسولش یک سهم پس هر مقدار که برای خودش و رسولش راضی است برای آنها هم

وهم چنین است فیء که بهره برای خود و رسولش [illegible] بار دیگر [illegible] است چنانکه در غنیمت جایز نبود پس خدا
ابتدا به نفس خود و بعد برسولش و بعد بایشان سهم ایشان را مقارن شمرد بسهم الله و رسولش و هم چنین است در طاعت
قال عز و جل یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولو الامر منکم پس ابتدا بخود کرد و بعد
برسولش و بعد باهل بیتش و هم چنین آیه ولایت انما ولیکم الله و رسوله و اولو الامر الذین آمنوا پس قرار
داده است طاعت ایشان را با طاعت رسول مقرون بطاعت خودش چنانکه سهم ایشان را با سهم رسولش
مقرون ساخته بسهم خودش فتبارک الله چه قدر بزرگ است نعمت او بر اهل این بیت پس زمانیکه قصه
صدقه آمد عز و جل منزه گردانید نفس خود و رسولش را و منزه نمود اهل بیت او را از صدقه که فرمود تعالی
انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی
سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله آیا می‌یابید چیزی در صدقه که خدا برای خودش و رسولش و ذوی القربی سهمی
قرار داده باشد برای اینکه چون ایشان را منزه کرده و پاکیزه نموده از هر دنسی و چرک و کثافت چنانکه خودش
و رسولش منزه بود و صدقه چرک دست مردم است که آنها نباید متحمل آن باشند و حرام است بر محمد و اهل بیتش
پس زمانیکه ایشان را مطهر نمود و اصطفاء کرد راضی شد برای ایشان آنچه برای خودش پسندید و راضی شد
داشت و مکروه داشت برای ایشان آنچه برای خودش مکروه داشت و اما آیه نهم پس ما اهل بیت ذکر هستیم
چنانکه خدا در محکم کتابش فرموده فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس علماء گفتند خدا
باهل ذکر یهود و نصاری را قصد کرده است حضرت ابوالحسن فرمودند آیا جایز است که ایشان ما را بخوانند بدین خودشان

دیگویند

دیگویند که دین ما افضل از دین اسلام است پس مأمون گفت آیا پیش تو در این تفسیری هست که خلاف
قول این علماء باشد یا اباالحسن فرمودند بلی ذکر رسول الله است و ما اهل او هستیم و این آشکار است
در کتاب الله لقوله در سوره طلاق فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم
ذکرا رسولا یتلو علیکم آیات الله مبینات پس ذکر رسول الله است و ما اهل او هستیم این آیه نهم است
و اما دهم پس قول الله است در آیه تحریم حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم تا آخر آیه پس خبر بدهید
آیا صالح است که دختر من یا دختر پسرم و یا آنهائی که از صلب من باشند بیایند که تزویج
کند آنها را رسول الله اگر زنده بود گفتند نه فرمود خبر بدهید مرا آیا صالح است دختر یکی از شما را رسول الله
دختر یکی از شما را تزویج بکند گفتند بلی فرمود در این بیان واضح است که من از آل او هستم و شما از آل
او نیستید اگر شما از آل او بودید دخترهای شما بر او حرام بود چنانکه دخترهای ما بر او حرام است
زیرا که ما از آل او هستیم و شما از امت او پس این فرق است میان امت و آل چه آل از اوست و امت
وقتی که از غیر آل شد از پیغمبر نیست این آیه دهم است و اما آیه یازدهم قول الله است در سوره مؤمن که
حکایت قول رجلی کند و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول
ربی الله و قد جائکم بالبینات من ربکم الآیه و این مرد پسر خال فرعون بوده که خدا نسبت او را بفرعون نسبت
داده و او را در دینش بفرعون نسبت نداده و هم چنین ما اختصاص یافته‌ایم وقتی که ما هستیم از آل رسول الله بولادت
از ایشان [illegible] کردم در دین او هستند و این فرق است میان آل و امت و این آیه یازده می است

۱۲۰

و اما آیه دوازدهم قول الله تعالی وأمر اهلک بالصلوة واصطبر علیها پس او ما را بتخصیص داده است باین خصوصیت چه ما را
امر کرده است با امر خود بعد ما را اختصاص داده بامت را پس رسول الله بعد از نزول این آیه بخانه علی و فاطمه [illegible]
این آیه نه ماه هر روز در وقت حضور نمازهای پنجگانه می‌آمد و می‌گفت الصلوة رحمکم الله و اکرام [illegible]
خدا هیچ یک از ذریه انبیاء را باین کرامتی که ما را اکرام کرده و ما را بتخصیص داده از اهل بیتش [illegible] فرق است
میان آل و امت والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد نبیه و آله اجمعین [illegible]

تعریف و توصیف حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام امامت و امام و شأن و منزلت آن را
عبدالعزیز بن مسلم گوید ما با حضرت رضا در مرو بودیم پس جمع گشتیم در مسجد جامع مرو و مردم در میان
خودشان در امر امامت حرف میزدند و اختلاف زیادی نمودند در امر امامت پس من داخل شدم بحضور
سید و مولای خودم رضا گفتم گفتگوهای مردم را در این باب بحث نموده و خوض میکردند حضرت تبسم کرد
بعد فرمود یا عبدالعزیز قوم جاهل شدند و خدعه و حیله افتادند در دین خودشان بدرستیکه خدای عز و جل قبض روح
نکرد پیغمبرش را تا اینکه کامل کرد دین خود را و قرآن را بر او نازل نمود در او است بیان هر شیء و بیان
کرد در قرآن حلال و حرام و حدود و احکام و جمیع چیزهائی را که مردم بآن محتاجند بطور مجمل و مجموع و کلی
فقال ما فرطنا فی الکتاب من شیء و نازل کرد بر پیغمبر در حجة الوداع که در آخر عمرش بوده الیوم اکملت لکم
دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و امر امامت از کمال دین است و وفات
نکرد تا اینکه بیان کرد برای امت معالم دین خدا را و واضح نمود برای امت راههای سلوک دین را

و ایشان را با

و ایشان را باقی گذاشت در وسط راه حق که هیچ کج و معوجی نداشت و علی علیه السلام را برای ایشان نشانه نبوت
و علم هدایت و امامت قرار داد و ترک نکرد چیزی را که امت بآن محتاج بودند مگر اینکه بیان نمود و واضح کرد
پس هر کس گمان کند که خدا دینش را کامل نکرده است بتحقیق کتاب الله را رد نموده است و هر که کتاب الله را
رد کند کافر است و آیا مردم میشناسند قدر امامت و محل و منزلت آن را از امت تا جایز باشد در
نصب امام اختیار ایشان بتحقیق که خدا اختصاص داد ابراهیم خلیل را بعد از نبوت و خلت بمقام امامت
که مرتبه سیم است یعنی اول نبوت و دوم ولایت و الحق خدا ابراهیم را که خلیلش باشد [illegible] امامت
که ولایت مطلقه باشد از این جهت در مرتبه سیم [illegible] شد و مطالب و معارفش غامض است
از این جهت مردم یا متوقف میشوند یا منکر و یا غاصب که بخیال خود میروند و مردم را زود باو [illegible]
میشوند الناس [illegible] چنانکه از خلیفه [illegible] رسیدند که با بیعت ابابکر و ترک علی [illegible]
[illegible] الناس [illegible] ابابکر بن ابی قحافه بیعت نمودند و علی را ترک کردند
با آن فضل و علم و استحقاقش خلیفه گفت نور علی بر نور مردم غالب آید [illegible]
بیاورند و مردم [illegible] شکل و صورت خودشان در [illegible] از این جهت [illegible]
[illegible] در کلمات [illegible] در این عبارت تعرف [illegible] نور [illegible]
علی بر آتش مردم غالب آمد چه [illegible] نور [illegible]

و امامت منصبی است که خدا این لباس شرافت را بر دوش خلیل الله انداخت و در قرآن ذکر فرموده قال الله و اذ ابتلی
ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما حضرت خلیل الله از روی سرور و شادی
که بمرتبه امامت رسید گفت و من ذریتی یعنی در ذریه من هم امامت باشد قال الله لا ینال عهدی الظالمین پس این
آیه امامت هر ظالمی را باطل کرد تا روز قیامت و امامت در ذریه صفوه مستقر گشت بعد خداوند منان آن
امامت را اکرام کرد و او را قرار داد در ذریه صفوت و طهارت فقال و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة
و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء
الزکوة و کانوا لنا عابدین پس همیشه ذریه خلیل الله امامت را ارث می بردند بعض از بعض قرن بقرن
تا همه وراثت به نبی خاتم رسید فقال الله ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی
و الذین امنوا پس امامت مختص آنحضرت است پس امامت را پیغمبر منتقل گردانید بتقلید کردن علی ع آنحضرت
پس امامت در ذریه صفوت علی علیه السلام ماند انها اشخاصی هستند که خدا بآنها علم و ایمان عطا کرده
دینی است قول الله و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث
و لکن شماها نمی دانید و عالم نمیشوید برسم امامت که جز این در میان امت دارد
فرض و واجب کرده است در اولاد علی بن ابیطالب تا روز قیامت زیرا که بعد از محمد پیغمبر نیست
اختیار کنند این جهال امامت را بارای خودشان چه چیز که امامت منزلت انبیاء است

وارث اوصیاء

وارث اوصیاء است و امامت خلافت الله و خلافت رسول الله است و مقام امیر المؤمنین و خلافت
حسن و حسین است و بدرستیکه امام زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است
امام اصل اسلام نامی است بزرگی و فرع اسلام بلند است پس امام تمام کننده نماز و زکوة و روزه و حج
و جهاد است بسبب بودن قبول امامت حقه این اعمال مسلمین قبول نخواهد شد و امامت
زیاد کننده فیء و غنیمت و صدقات و زکوة و امضاء حدود در شرعیه و احکام خدائی است
و منع می کنند سرحدها و اطراف مملکت اسلامی را از ورود و تطاول اجنبی و کفار و مشرکین
و امام حلال می کند حلال را و حرام می کند حرام را و منع می کند از حدود دین الله بدعتهای مخالفین را
و مردم را دعوت می کند براه خدا بگفتن کلمات حکمت و موعظه حسنه و حجت بالغه
و امام مثل خورشید درخشانست که بنور خودش عالم را روشن می کند و حال آنکه در افق است
بطوریکه چشمها باو نمیرسد و دستها هم بعزتشان نمیرسد امام علیه السلام شهاب قبسی است که در کنار
آسمان عزت و شوکت باشد که مردم نمی توانند حقیقتا مقام او را ادراک کنند زیرا که مظهر
اسماء و صفات الهیه است و ادراک انسان از قوه عقل خارج است چه محیط است نه محاط شبیه خود
باری تعالی که مجهول الکنه و بدیهی الوجود است و آثار رشحی از فیض آسمان معرفت ...
کائنات منور می شود و بوجوده ثبتت الارض و السماء چنانکه پیغمبر فرموده یا علی خدا را نشناخته

مگر من و تو و مرا نشناخته مگر خدا و تو و تو را نشناخته مگر خدا و من بلکه علی ع خوب گفته است شعر
یا علی بشر کیف بشر ربه فیه تجلی و ظهر هو و المبدء شمس و ضیاء هو و الواجب نور و قمر ای و ...
و امام بدر منیر و چراغ زاهر و نور طلوع کننده و ستاره روشن است که رهنمائی می کند مردم را در راه راست
در جائیکه مردم در کودالهای ظلمت جهل فتاده اند و دلیل است براه هدایت و نجات میدهد از هلاکت
و امام آتشی است در بالای صحراهای دور و دراز و امام گرم کننده اشخاصی است که میخواهند از آن آتش
انتفاع ببرند بلکه رسم شایع عرب آنست که در شبهای ظلمانی آتش بالای کوهها و تپه ها روشن
میکنند هرگاه شخص راه گم کرده و گرسنه مانده بسبب آن روشنائی میداند که در نزدیکی آن جا آتش جماعتی از
اعراب مسکن دارند و آن آتش را نار قری می نامند یعنی آتشی که مردمان بیایند آنجا طعام کشته و در مهمانی
غذا تناول نماید و اگر هوا سرد است گرم شوند از این جهت است حضرت رضا وجود امام را
مردم تشبیه بآتش و اصطلاح کرده که مردم را از گرسنگی جهل و نادانی بمعرفت الله و رسوله و احکامه سیر می نماید
و امام دلیل است در مهالک که هر کس از وی جدا شد و دور از حضرت شد فنا و در هلاکت است نجات داد
چنانکه بعد از پیغمبر دور افتادند و هلاکت نزدیک گشتند تا دو باره ... انها را ...
و امام ابر باران دهنده است و پناهگاه محکم است و آسمان معرفت سایه انداز است و زمین بسیط ... و درخت
و چشمه های آب زیاد خوش گوار و صحاهای آب کثیر در صحرای بی آب و علف و باغهای پر درخت
و میوه دار

و امام امین

و امام امین رفیق و پدر شفیق مهربان و برادر رحمت کش و مادر نیکوکار مهربان کننده به بچه صغیر خود
و مفزع بندگان خدا و امام امین الله است در زمین خدا و خلقش و حجت اوست بر بندگانش
و خلیفه او در بلادش و دعوت کننده مردم بسوی خدا و منع کننده حرم خدا و اعادی از دین خدا
و امام مطهر و پاکیزه است از گناهان و بری و پاک است از عیبهای ظاهری و باطنی و مخصوص است
بعلم و موسوم بحلم و نظام دین و عزت مسلمین و بغیظ آورنده منافقین و هلاک کننده کافرین
و امام یگانه دهر است که هیچ کس باو نزدیک نمیشود در تعریف شیء که مثل او باشد و هیچ عالم باو برابر نیست
و بدلی برای او پیدا نمیشود در زمان خودش و مثل و نظیر ندارد مخصوص است از جانب خداوند است
بتمام فضیلتها بدون اینکه طلب و کوشش در آن بکند و یا تحصیل نماید از معلم و دیگران ... عند الله
بلکه خصائص از مفضل و وهاب داده پس کی می تواند معرفت تام بامام برساند و یا کنه وصفش
بشناسد هیهات هیهات عقول گم میشود و شعورها حیران میمانند و اولوا الالباب متحیر میشوند
و خطیبها در وصفش کوتاه می آیند و شعراء در مدحش زبانشان بند می آید و ادباء عاجز میشوند
و بلغاء خسته میشوند و علماء مجاب می گردند در وصف یک شیئی از شئوناتش و فضیلتی از
فضائلش پس اقرار بعجز و تقصیر میکنند پس چه طور وصف میشود بکلیتش و یا بغایت آورده

می‌شود بکیفیتش و با قائم مقامش پیدا نشود و یا کسی مردم را به نماز کند شرط نماز کردن او در قضاء حقه
معتبر است در امامه قوله افضلهم در وصف تمایل قوله الکبر و امام در بلندی مقام مثل ستاره است که دست مردم
از چیدن آن کوتاه است آیا مردم گمان می‌کنند که امام با این اوصاف که گفتم در غیر آل
رسول الله پیدا می‌شود قسم بخدا دروغ می‌گویند بعید بگرد حرفهای باطل آنها را منت کند که گفته اند باور کرده اند
زیرا که ترقی می‌خواهند بمقام بلند سخت و منزلت بسیار مشکل که بسبب این اقدام قدمهای آنها به پستی
افتاده چه قصد کرده اند که با آراء خودشان امامی اقامه کنند چه طور این اختیار را امام دارند
و حال آنکه امام عالم است و جاهل نمی‌شود و داعی است که مکر نمی‌کند و معدن نبوت است که نمی‌توانند در
نسب او سخن زشت بگویند و صاحب حسب است و از زبان نمی‌شود در خانواده قریشی و بالا خانه از هاشم
و عترهٔ رسول الله است شرف اشراف و فرع شاخه از عبد مناف است علمش بلند و حلمش کامل و اطلاع
دارد با امر الله و عالم السیاسات است و مستحق ریاست عامه مفترض الطاعة قائم بامر الله
ناصح عباد الله زیرا که انبیاء و ائمه را توفیق میدهد و مسدد می‌کند و با آنها عطا می‌کند از مخزون
علم و حکمتش آن مقداری که به دیگران نمیدهد و علم امام تجاوز می‌کند با فوق علم اهل زمانش
و قد قال الله جل و عز افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون
و قال

و قال الله تعالی در قصه طالوت ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء
و در قصه داود گفته و قتل داود جالوت و آتیه الله الملک و الحکمة و علمه مما یشاء و گفته به پیغمبر صلی الله علیه
و انزل علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما و در ائمه فرموده
از اهل بیت و عترت و ذریت پیغمبر ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله الخ و بدرستی
که بنده که خدا اورا که او اختیار کرد برای امور بندگانش و شرح صدر عطا فرماید و در این بنده
چشمهای حکمت را در قلبش بودیعت می‌گذارد و زبانش را گویا و فصیح می‌گرداند که بعد از آن
از هیچ جواب عاجز نمی‌ماند و نمی‌گوید مگر جواب صحیح و حق پس او موفق و مسدد است و مؤید کرده
از خطاء و زلل این است خدا این بنده را با این صفات خصائص میدهد تا حجت او باشد بر خلقش و شاهد
کرده بر بندگانش آیا مردم قادر هستند بمثل این صفات تا مختار باشند در نصب امام تا مختار را امام
با این صفات باشند بحکم الله رب العالمین و الصلوة علی نبیه و آله اجمعین و اللعنة علی غاصبی حقوقهم الی یوم الدین
دزدی عنه علیه السلام فی قصار هذه المعانی قال الامام ابو الحسن الرضا علیه السلام مؤمن ایمانش کامل نمی‌شود
تا اینکه سه خصلت باشد سنة من ربه و سنة من نبیه و سنة من ولیه فاما السنة از پروردگارش

پس پنهان کردن سر است و اما سنت پیغمبر اش پس مدارا کردن با مردم و اما سنت از ولیش صبر کردن
در باساء و ضراء و فرمود صاحب نعمت واجب است که وسعت بعیالش بدهد یعنی گشاده غذا دهد نعمت است
و فرمود عبادت کثرت روزه و نماز نیست که بجا آرد انسان و جز این نیست عبادت کثرت تفکر
در امر الله است که امر او را عمث خلق نکرده و نظام کل آورده که در نهاد خزانه آلوده باشند و همین تفکر تا خودش
چنین معرفه الله را زیاد می‌کند بنده عالی عبد صالح می‌گردد تا فرساله خاص می‌کند و در این تفکر یک ساعت برابر
هفتاد سال عبادت است چنانکه در خبر دیگر است و فرمود از اخلاق انبیاء است تنظف و خود را پاکیزه
نگه داشتن از ارجاس و انجاس ظاهری و باطنی یعنی بخلاف مقلدین که هر چه کثیف باشند خودشان را
مقرب می‌دانند و می‌گویند الله نظیف و فرمود سه خصلت است که از سنن مرسلین است عطر
استعمال کردن و عطر فرنگی که ... است یا اکست فکلی و پنهان کردن موی بدن یعنی از آن موی
تا بدن کثیف و بدبو نگردد و بردن اذن دخول خانه تا در را زیاد نزنند تا صاحب
خانه بیاید و وارد نشوند قال تعالی لا تدخلوا بیوتا الا ان تستأذنوا و از اقبح ... وارد شدن جوانان
فهو خیر لکم حریت برای این است که در بان بکسر تمیز نبی و برهنه را یا رو نمی‌کند در بیوت
احرار چنانکه رسم در این ... دادن ... خانه است که حتما باید بیدار شوند و از صاحب خانه
تا بکیرند ... دربان چون نفهمد عیب این ... گریبان بگیرد ... الخ
و قال علیه السلام

و قال علیه السلام امین بر تو خیانت نکرده و لیکن تو شخص خیانتکار را امانت سپرده بجهت اطمینان
بدون امتحان و فرمود وقتی که خدا بنده اراده کرد امری را که حادث شود از بندگانش
سلب می‌کند عقول آنها را پس خدا انفاذ امر می‌نماید و اراده اش را تمام می‌کند پس بعد از نفوذ امر
برمیگرداند عقلهای صاحبان عقل را بخودشان پس مردم اهل بکر می‌گویند این چه طور شد
و این از کجا آمد که ما نفهمیدیم چون قضا آید طبیب احمق شود از احکام القدر عمی البصر
و فرمود خواهش علما باب است از درهای حکمت زیرا که خواهش کسب محبت می‌کند داد و دلیل است بکار خیری
و فرمود هیچ شیء از فضول المعیشت نیست مگر اینکه محتاجیم بفضول کلام یعنی از فضول در حضول اش است
از حقوق است زیرا که حق است قیمة در معیشت و سخن بقدر لزوم است زیادی آن از انقاص است
و فرمود برادر بزرگتر بمنزلهٔ پدر است احترام از حضرتش از اشخاص پست طبیعت مشغول کردند
فرمود کسی است که خیر را دوست باشد که او را از خدا بغفلت اندازد و فرمود در حق کریم ....
ذکر می‌کنید اگر حاضر باشد بکنایه اسمش را ببرید یعنی را از ادب بشمول ابو الحسن کرم ...
و اگر غائب باشد با اسم نام ببرید یعنی برای شناختن مردم او را و فرمود صدیق هر مرد
عقل او است و دشمنش جهل او است و فرمود اظهار دوستی با مردم کردن نیمه عقل است

و فرمود دشمن دارد خدا قیل و قال را و ضایع کردن مال را و کثرت سؤال را الحاح نمودن سؤال یک دفعه
برای رفع حاجت بس است اگر سؤال کسی است و فرمود عقل مرد مسلم تمام نمی‌شود تا در وی ده خصلت
جمع شود خیر از او امید آرزومندند و از شرش ایمنی کم از خیر را اگر از دیگری دید او را اکثر شمارد
و خیر بسیار خود را اندک انگارد و مردم که از او طلب حاجت می‌کنند خسته نمی‌شود و ملالت
نمی‌گیرد اگر تمام عمرش را در طلب علم صرف نماید و فقر و احتیاج بخدا شدن بیش از او اندازه از تمول داشتن است و ذلت
و خواری در کارهای که رضای خدا در اوست محبوب‌تر است از عزتی که در نزد دشمن خدا
داشته باشد و گمنامی بهتر است در نزد او از شهرت میان مردم فرمود قال العاشرة و ما العاشرة
گفتند آن کدام است گفت نمی‌بیند کسی را مگر اینکه می‌گوید او اتقی از من و پرهیزکارتر است
زیرا که ناس دو صنف‌اند یکی کسی که خیر از او و اتقی است و مرد دیگر که شرورتر از او و پستتر است
وقتی که ملاقات کرد شرور و دانی را می‌گوید شاید خیر این پنهان است که بنهانفس برای او
بهتر است و خیر من ظاهر است و آن برای من شر است و وقتی که دید مرد را که از او اتقی و بهتر است
برای او تواضع کند تا به مرتبه او برسد و وقتی که این کار را کرد پس علو مجد دارد و خیرش پاک گردیده
و ذکرش حسن و سید اهل زمان خودش است این حدیث شریف اختصاص دارد بزمانی و فرمود باید
که خیر بر مردم غالب بر فسادشان باشد و اگر بعکس باشد چنانکه حال است و در ماحدیث ... امام موسی کاظم است
که حسن ظن بمردم نباید برساند مگر بعد از تجربه و امتحان چنانکه در زمان قصار حضرت
و سؤال کرد

مردی از قول خدا و من یتوکل علی الله فهو حسبه فرمود توکل درجاتی دارد بعضی از آنها آنست
که وثوق بخدا داشته باشی در تمام امور خود در کارهائی که با تو می‌کنند پس هرچه خدا با تو کرد در آن راضی باشی
و بدانی که خدا برای تو هیچ خیر و نظر رحمتش را تا با خیر بلند خواسته است و بدانی که در تمام آنها حکم خدا
راست پس توکل کنی باو با این معنی که این کارها را با او واگذاری که مرتبه تفویض است
و از این است ایمان بغیوب الله چنانکه علم تو بآنها نمی‌رسد پس علمش را بسپاری بخدا و بامناء
خدا و ثقات داشته باشی در این ایمان بغیب در غیر این بخدا و بانها شی بدانکه این
تفسیر توکل شامل مقام تسلیم و رضا هم است که بالاتر از درجه اول توکل است یعنی خود را و کیل
قرار دادن در امور و خود کنار نشستن مگر بمقدرات کار حتی بدانرا زیرا که عالم عالم اسباب است
و اسباب را خدا فراهم می‌آورد نه تو و نه مردمان و اگر چشم امید از مخلوق داشته باشی منوز توکل نرسیده
و مخلوق را شریک قرار داده باید مخلوق را در امور واسطه و ادوات کار دانست نه شریک کار
نه مؤثر مستقل همه را با خدا تهیه اسباب بکند این مخلوق هیچ کار از دستش بر نمی‌آید از جمله
تهیه کار آنست که قاضی الحاجات بدل این شخص انداز که اقدام در امور تو بکند و این
نعمت علی توکل است و احمد بن نجم از حضرت رسید از معنی عجب که عمل انسانی را فاسد
می‌کند پس فرمود عجب درجاتی دارد بعضی از آنها آنست که برای بنده عمل بدش در نظرش

جلوه نمود حسن می‌نماید و تعجب می‌کند که خوبیها را اکرده و گمان می‌کند احسن صنعا و در ولاکاری خالص کرده
و بعضی دیگر آنست که ایمان بخدا می‌آورد و منت بخدا می‌گذارد که من بتو ایمان آورده‌ام و دیگران مصداقیت
نمی‌کنند و حال آنکه منت از خداست که او را هدایت باسلام کرده است و توفیق عمل داده و اکثر مسلمانان
حالیه در این مرحله‌اند که ما مسلمانیم و دیگران یهود و نصاری و از اسلام همان اسم دارند نه عمل صالح
و حال آنکه خدا در همه آیات ایمان می‌فرماید الذین آمنوا و عملوا الصالحات و بدون عمل صالح در آخرت فرق
با این دو فرقه ندارند که مسلمانی همانی است که حافظ دارد وای اگر از پی امروز بود فردائی چنین
فردای قیامت محقق است پس ... و احسرتاه که گفتی برای این مسلمانان معانی است نفی آیات قرآنیه
و مفضل که از اصحاب خاص است می‌گوید بخدمتش عرض کردم یونس بن عبد الرحمن گمان می‌کند که معرفة الله
با کتسابست فرمودند نه حق نگفته است بدرستی که خدا عطا می‌کند معرفت را بکسی که می‌خواهد بعضی از آنها را
معرفت مستقر می‌ماند و بعضی هم پیش آنها امانت است و اما المستقر آنست که خدا از او نمی‌گیرد این
معرفت را ابدا و اما مستودع آنست که عطا می‌کند بعد از او سلب می‌نماید و صفوان بن یحیی می‌گوید
از حضرت رضا سؤال کردم از معرفت آیا برای بندگان چیزی در و صنع و کسب هست فرمودند گفتم برای
آنها در معرفت اجری هست فرمودند بلی تفضل کرده بآنها معرفت را و تطول کرده برآنها صواب را

فضیل بن یسار

و فضیل بن یسار می‌گوید از حضرت رضا سؤال کردم از کارهای بندگان آیا آنها مخلوق هستند
یا غیر مخلوق‌اند فرمود افعال عباد را الله مخلوق‌اند خدا اراده کرده بخلق تقدیر نه خلق تکوین فرمود
ایمان افضل از اسلام است بیک درجه و تقوی افضل از ایمان است بیک درجه و عطا کرده نشده است
بنی آدم چیزی که افضل از یقین باشد و از بهترین عباد از آنحضرت سؤال کردند فرمود
آنها هستند که اگر عمل خوب کردند بخود شان در جزای نیک مژده داده می‌شود خوشحال شوند و اگر کار زشت
کردند استغفار می‌کنند و وقتی غافل از ذکر الله نیستند و وقتی چیزی بآنها عطا شد شکر می‌کنند و وقتی که
مبتلا شدند صبر می‌نمایند و هنگامی که غضب کردند عفو می‌کنند و از حد توکل سؤال کردند
فرمود از هیچ کس نترسی مگر از خدا فرمود از سنت رسول الله است طعام دادن در وقت تزویج
فرمود ایمان چهار رکن دارد توکل علی الله و رضا بقضاء الله و تسلیم لامر الله و تفویض الی الله
و هر وقت عبد صالح می‌گوید افوض امری الی الله خدا نگاه دارد او را از بدیهای مکرهائی که مردمان می‌کنند
فرمود صله رحم بجا آور هر چند بیک شربت آب باشد افضل چیزهائی که بآن صله رحم بعمل آید اذیت
نکردن است بآنها بعد از عطاء قال الله لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی فرمود صله رحم که حال بجا آوردی
منت مگذار و آزار مرسان نگو من تو خوبی کردم و یا او را در اذاء ان حال و ادار بکار کنی یا حقیر از خود
شماری زیرا اگر تو در این صله رحم اطاعت الله نموده‌ئی در عبادت خلوص لازم است از این خفت و آزاری

فرمود از علامات فقه حلم و علم و صمت است باب است از ابواب حکمت و سکوت کسب محبت میکند و دلیل است
بر هر خیری فرمود کسی که زیادتی مال را برای آن میخواهد که کفاف مؤنه عیال خود کند و طلب معیشت نماید
این طلبش اعظم است از جهت ثواب از جهاد فی سبیل الله یعنی قدر کفاف واجب شرعی است و وسعت دادن
مستحب است گفتند چه طور صباح کردی فرمود صبح کردم با اجل کم یعنی مدت عمرم کم است و عمل معدود
و با عملی که محفوظ است نزد کرام الکاتبین و مرگ بگردن ما سوار است و آتش در پشت سر ما است و نمیدانیم
چه می کنیم آه آه اهل این زمان نمی فهمند چه میکنند غفلت را از ذکر اله ترک اقوال رسول الله و نسیان اعمال و اخلاق
اولیاء الله و اتر فرنگی زبانی اطوار یکی نه عزت دارند نه نیکی چه عفت را حمق و شجاعت را دیوانگی
و سخاوت را تبذیر و علم و حکمت را آلوده میدانند شب و روز عقب حیوة دنیا میروند تا از جسته
بر خاک روند فرمود هیچ چیز است که هر کس آن را ندارد امید دنیا و آخرت ازو ند اشتر باش
کسی که و ناقت را در جمیره اش نمی شناسد و کرم را در طعمش و استواری در خلقش و نبالت و زرنگی را
در نفسش و ترسیدن از پروردگارش یعنی این انسان نمی شناسند و از ضد این صفات را در او و شرش نمی بینند
که جز شره و اهمکی آدمی در او هیچ چیز نیست بلکه گرسنه طبع جانوریست و فرمود سخی از طعام مردم می خورد
تا مردم از طعام او بخورند و بخیل از طعام مردم نمی خورد تا از طعامش نخورند و فرمود با ما عقب و عده را برای خود
دین میدانیم که ادای آن لازم است چنانکه رسول الله کردند
فرمود آید

فرمود مرا بدیدم روزگاری که عافیت در آن زمان ده جزو است نه جزو آن در گوشه نشینی است و یکی در کم گوئی
معمر بن خلاد بان گفت عجل الله فرجک فرمود یا معمر این فرج شماست فاما من پس قسم بخدا
نیستم مگر یک نوشته دانی که در رو یک پشت فاوت باشد مختوم بخاتم است یعنی محکوم بحکم الله
و منتظر امر خداهستیم که هیچ حرکت و سکون بدون اذن او نمی توانیم بکنیم و هلاکت در حضور ستم از عطش
و رحیقیم از این جهت دار دنیا برای ما زحمت و فراق از محبوب است اعتبار شخص محبت در جنس و در اصل است
و فرمود هیچ بنده بحقیقت ایمانش استکمال نمی کند مگر سه خصلت تفقه در دین و حسن تقدیر اندازه
در معیشت خود و صبر بمصیبتها فرمود بندبانی هاشم داود بن قاسم جعفری یا داود ما را بر شما حقی است
و شما را بر عهده ما حقی پس کسی که حق ما را شناخت حق خود شرا با ما ثابت کرده است و کسی که حق
ما را نشناخت پس او را بر ما حقی نیست یعنی حق المرز آن است که شیعیان اولاد امام مفترض الطاعه بدانند
و بر چهار کرسی دور و نیکی بجا آرند حقوق شیعه است که ما او را شفاعت کنند و مطرح قول
در صحبت باشند دیگر بنده در مجلس مامون حاضر شدند و فضلی که بر استاد بود اعلی الله و گفتند
ریاست داشت و در علم نجوم و حساب بعده و افی داشت هم حاضر بود صحبت در شب و روز شد که کدام
یکی پیش از دیگری است پس فضل بن سهل اصرار و سوال کرد از حضرت رضا علیه السلام از این مسئله سوال کرد

فرمود دوست داری که جواب را از کتاب الله بگویم یا از حساب تو گفت ای الله میدانم که از علم حساب باشد
فرمود آیا نمی گویند که طالع دنیا سرطان است و کواکب هم در منزل شرف خود شان بوده گفت بلی فرمود
پس زحل در میزان و مشتری در سرطان و مریخ در جدی و زهره در حوت و قمر در ثور و شمس در وسط
السماء در حمل بوده و این نمی شود مگر اینکه روز باشد گفت بلی گفت از کتاب الله بیان فرمائید
فرمود قوله تعالی لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار یعنی روز مقدم بر شب است
علی بن شعیب میگوید بخدمت حضرت رضا ام فرمود یا علی کیست که معیشت او از همه حسن است
گفتم ای آقای من تو اعلمی گفتم بکسی فرمود کسیست که معاش دیگران بجهت معاش او نیکو
یعنی بنیکو رفتار نموده و عدالت اظهار کرده که مردم براحتی معاش دارند و او هیکلی ظالم باشد
فرمود یا علی بدترین مردم از جهت معاش کیست گفتم شما بهتر میدانید فرمود کسی که در زمان معیشت او
مردمان نمی توانند معیشت نمایند یا علی جوار نعمتهای خدا را نیکو ملاحظه کنید زیرا که نعمتها
وحشی هستند از هر که رو گردان شدند دیگر برنمی گردند یا علی بد اسیر مردم الکراشت که منع کند
مهمانش را از ورود بخانه او و تنها بخورد و غلامش را بزند و خدمتکارش را بزند و آنها را حرمت
جمله دستهای خدا انگه خدا داده باید او هم وسعت بابی و عیال بدهد و اضافه خوب دهی ملاحظه کنند
و الله خدا و ندی مال معتقدا از او می گیرد و نعمت را و بدن آید جانکه در حرکت دیگر است
۱۲۱

مردی در عید فطر عرض کرد من امروز در فطر رم را بخرما و تربت قبر سید الشهدا علیه السلام کردم فرمود
جمع کرده سنت و برکت را و بابی هاشم جعفری فرمود یا ابا هاشم عقل عطیه بزرگیست از خدا
و ادب در رسوم زمانه کلفت است کسی که خواهد خود را بمشقت اندازد ادب یاد گیرد قدرت
بر آنها دارد و کسی که عقل را بتکلف طلبد از زیادی کند مگر جهل خود را از پرا قدرت ندارد
و احمد بن عمر رضا و حسین بن یزید میگویند با ما خدمت حضرت رضا شدیم و گفتیم ما در وسعت
روزق بودیم و عیش نیکو داشتیم و حال با کمی تغییر یافته است از خدا بخواه که این حال ما را
برگرداند فرمود چه چیز اراده کرده اید می خواهید ملوک باشید آیا خوش دارید بشوید طاهر و هرثمه باشید
و افوقت شما برخلاف عقیده باشید که حالا دارید پس گفتیم نه والله ما را شاد نمی کند که دنیا را
با طلا و نقره پر کنند بر خلاف آن باشیم که حالا هستیم فرمود قال الله اعملوا آل داود شکرا و قلیل من
عبادی الشکور نیکو کن ظن خود را بخدا و کسی که حسن ظن بخدا داشته باشد خدا هم در نزد
ظن او است و کسی که راضی شد بقلیل از رزق عمل کم هم از او قبول است و کسی که راضی شد بکم از حلال
مؤنتش خفیف است و اهلش در نعمت است و خدا او را صاحب بصیرت می کند بدرد دنیا و دواء آن
و از دنیا خارج می شود سالم در خیر دار السلام می گردد و حسن بن سکیت عرض کرد حجت کدام است امروز
بر خلق فرمود عقل که بسبب او راست گوینده بخدا از دروغ گوی شناسد که صادق را تصدیق می کند

دکاذب را تکذیب بر کنید ابن السکیت گفت والله جواب حق این است و فرمود مردی دست مرده بگیر انبوه
زیرا که بوسیدن دست او عبنزله نماز خواندن است برای او یعنی جز این کس را با این مرتبه میرساند که از آن گرفته
تو و ضع دست تو را ببوسد و در ظهر انبیاء و ائمه با این مطلب اجازه نداده اند فرمود بوسیدن مادر دهان
اوست و بوسیدن خواهر بر خد است و بوسیدن امام میان دو چشم اوست از بیست سالی
دیگر بیش ام ذکر شد که مرد دختر شیر العبا از شش سالگی نباید بر او بوسد و فرمود برای بخشیدن ... احمد
بلیت در ای حود لغزش نه و ملوک ... دغا ندارند و دروغ گو بر دوست ... است

بسم الله الرحمن الرحیم روایت شده از امام همام التاسع الهادی ابی جعفر محمد بن علی علیهما الصلوة والسلام
در طول این معانی جواب آنحضرت در خصوص محرمی که صید برا کشته باشد زمانی که عزم
کرد مأمون دختر خودش ام الفضل را تزویج کند با امام ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام
جمع کردند خویش اهل بیت و قوم و خویشان نزد یکیرا گفتند یا امیر المؤمنین ما را در قسم میدهیم
از اینکه بکنی علی که خارج کنی از ما امر یرا که مالک شده ایم و لباس عزت را از بر ما بکنی که پوشیده ایم
چه میدانی امر یرا که میان ما و آل علی قدیما و حدیثا است پس مأمون گفت زبان خودتان را
نگهدارید یعنی لال بوید و بعد در خصوص محمد بن علی هم حرف میزنیم از شما قبول نمیکنیم پس گفتند
یا امیر المؤمنین آیا تزویج میکنی دختر خودت و نور چشمت را با یک بچه که تفقه در دین الله نکرده
دختر نشناسد حلال از حرام را

دختر نشناسد حلال از حرام را و نه فرض از سنت رسول الله و حضرت ابو جعفر در آن وقت نه سال داشتند
پس اگر صبر کنی تا اینکه علوم ادبیه را یاد بگیرد و قرآن را بخواند و حلال را از حرام بشناسد
پس مأمون گفت حضرت ابو جعفر فقیه تر از شما است و اعلم بخدا و رسولش و سنتش و احکامش
و قرآن است کتاب الله را از شما و اعلم است بمحکمات قرآن و متشابهات و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن
و خاص و عام و تنزیل و تاویل کتاب الله از شما پس از او بپرسید اگر امر آنطور شد که شما
گفتید من حرف شما را قبول میکنم و اگر امر بآن طور شد که من گفتم چه من میدانم آن بخلاف
شما است یعنی شما محتاج بتعلیم و تعلم و اهل بیت نبوت محتاج بتعلیم و تعلم نیستند چه علوم ایشان
من عند الله است چنانکه مذکور شد پس آن جماعت از مجلس مأمون خارج گشته عقب
یحیی بن اکثم فرستادند زیرا که یحیی در آن روز قاضی القضاة بود پس ایشان جماعت
حاجت خود را باو گفتند و او را بواسطه هدایا بطمع آوردند که حیله بکند و مسئله فقهیه مشکل
از حضرت امام محمد تقی علیه السلام بپرسد که نتواند جواب بدهد چون ایشان حاضر شدند
و حضرت ابو جعفر هم حاضر شد گفتند یا امیر المؤمنین این قاضی است اگر اذن میدهی باو
سئوال کند پس مأمون گفت یا یحیی از ابی جعفر مسئله از فقه سئوال کن تا ببینیم فقه او چه طور است

پس یحیی بن اکثم گفت یا ابا جعفر اصلحک الله چه میگوئی در خصوص محرمی که صید را بکشد
پس ابو جعفر فرمود آن صید را در حل کشته باشد یا در حرم عالم بوده یا جاهل بمسئله عمد بوده یا خطا
و آن صیاد عبد بوده یا آزاد صغیر بوده یا کبیر دفعه اول کشته بوده یا مکرر این کار را کرده
و آن صید از اقسام پرنده بوده یا غیر آن و از مرغهای کوچک بوده یا بزرگ اصرار در این کار دارد
یا بعد از صید پشیمان گشته شب در لانه اش در خوابگاه شکار کرده یا روز آشکارا و آن صیاد
احرام برای حج داشته یا برای عمره راوی میگوید پس یحیی بن اکثم منقطع شد بطوری
که اهل مجلس فهمیدند که کلامش گرفته شد نتوانست حرف بزند و مردم متحیر ماندند از جواب
حضرت ابو جعفر پس مأمون گفت خطبه بخوان یا ابا جعفر گفت بلی یا امیر المؤمنین
فقال الحمد لله اقرارا بنعمته ولا اله الا الله اخلاصا لعظمته وصلی الله علی محمد و آله عند ذکره
اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال جل و عز
فانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله
والله واسع علیم ثم ان محمد بن علی خطب ام الفضل ابنة عبد الله وقد بذل من الصداق
خمس مائة درهم فقد زوجتها فهل قبلت یا ابا جعفر فقال قد قبلت هذا التزویج بهذا الصداق
پس مأمون ولیمه داد

پس مأمون ولیمه داد و هر کس باندازه مرتبه اش جائزه بخشید از خاص و عام و اشراف و عمال
و هر طبقه تر و جهان نمود بقدری که مستحق بوده اند و چون اکثر مردم متفرق گشتند مأمون
گفت یا ابا جعفر اگر مرحمت کنی بگوئی برای ما آن چیز یکه واجب است بر هر صنفی از این
اصناف در کشتن صید فرمود ندبلی بدرستیکه محرم وقتی که کشت صید را در حل و صید هم
از پرنده ها باشد از بزرگانش باید یک گوسفند قربانی کند پس اگر در حرم صید کرده است
جزائش مضاعف است یعنی دو برابر و اگر جوجه آن پرنده را در حل بکشد پس باید بره ...
که از شیر گرفته باشند بدهد و نباید قیمت او را بدهد زیرا که در حرم نبوده و اگر در حرم کشته
فدیه اش یک بره است با قیمت الجوجه که گشته است و اگر آن صید وحشی باشد پس
آن صیاد است در صید خر وحشی یک یا ده گاو و اگر نعامه باشد یعنی شتر مرغ پس
باید یک شتر بدنه ساله بدهد پس اگر قدرت ندارد باید شصت مسکین را طعام
بدهد و اگر نمی تواند باید هیجده روز روزه بگیرد و اگر صید بقره وحشی نموده یک بقره اهلی
فدیه است و اگر قدرت ندارد پس سی مسکین را طعام بدهد و اگر قادر نشد نه روز
روزه بگیرد و اگر آهو را صید کرده فدیه اش یک گوسفند است و اگر قدرت ندارد ده مسکین را
طعام بدهد و اگر نیافت سه روز روزه بدارد و اگر در حرم این صید را کرده

پس برادجزا مضاعف است هدیا بالغ الکعبه حق ولجاب که ان را نحر کند در منی
اگر احرام حج داشته تعبیر اینکه هر دو نحر کرده شند و اگر در عمره بوده در مکه باید قربانی کند و در آستانه
کعبه و مثل نحر ان را تصدق کند تا اینکه مضاعف باشد و هم چنین است اگر
خرگوش دو روباه صید کرده باشد باید یک گوسفند بدهد و مثل قیمت ان شاه را
تصدق کند و اگر کبوتری از کبوترهای حرم بکشد باید یک درهم تصدق بدهد و یک درهم
دانه بخرد برای کبوتران حرم و در جوجه اش نیم درهم و در تخمش ربع درهم و آن چیزی که محرم
بجا آورد از روی جهالت یا خطا هیچ چیز بعهده او نیست مگر صید پس باید فدیه بدهد
خواه بجهالت باشد یا بعلم و خطا باشد و یا بعمد و آن چیزی که عبد بجا آورد
پس کفاره اش بعهده آقای اوست مثل اینکه خود آقا بعمل آورده و هر چیزی که صغیر
بجا آورد غیر بالغ بلوغ نرسیده باشد چیزی بر او نیست پس اگر اعاده کرد آنگاه داخل
آنچه ملعیت که خدا از او انتقام خواهد کشید و اگر کسی که محرم است دیگری را دلالت بصید کند
و صید کشته شود باید فدیه بدهد نسبت بان صید که ذکرش گذشت و اگر مصر باشد
بعد از فدا بر او لازم عقوبت در آخرت و شخص نادم محرم در حج ~~[illegible]~~ جزی
بعد از فدا بعهده اش آید در آخرت و اگر بیاید این کار را اگر در دنیا انها خطا بجز
بعهده او نیست

بعهده او نیست و اگر بعمد کرده شب یا روز باید فدا بدهد و کسی که محرم حج است فداء نحرا
باید در مکه کند راوی میگوید مامون امر کرد همه مساعی را که حضرت ابوجعفر گفته بود نوشتند
بعد التفات کرد بخویش و قومهای منکر بودند تزویجرا با ایشان گفت آیا میانه شما هست کسی
که این جوابها را بگوید گفتند نه و الله نه ما میتوانیم و نه قاضی یحیی بن اکثم گفتند یا امیرالمؤمنین
تو اعلم بابی جعفر بوده از ما پس گفت وای بر شما آیا ندانسته اید که اهل بیت نبوت
نیستند خلقی از این مخلوقات آیا ندانسته اید که رسول الله صلی الله علیه و آله با حسنین
و حسین مبایعت کرد که انها بچه سال بودند و با دیگران که طفل بودند بیعت نکرد
و آیا نمیدانید که پدر انها علی بن ابیطالب ایمان برسول الله آورد در صورتیکه نه ساله بود
و خدا و رسولش ایمان او را قبول کردند و از طفلی غیر از علی قبول نشد و نه خوانده
پیغمبر طفلی را غیر از او و آیا ندانسته اید انها ذریه هستند بعضی از بعضی در آخرش
جاریست آنچه در اولش جاریست یعنی علوم آل محمد ذریه از رسول الله است و شد او
هستند کوچک و بزرگ ندارند که در سن صغر مثل کبیرشان عالم و دانا هستند و قمر رسول الله
صلی الله علیه و آله البلعنة علی اعدائهم اجمعین

مسئلة غریبة مامون بیحیی بن اکثم گفت طرح کن مسئله فقهیه برای جعفر محمد بن علی الرضا
که در دو جواب بماند گفت یا اباجعفر چه میگوئی در خصوص مردی با زنی زنا کرد آیا
حلالست که بعد او را تزویج کند حضرت فرمود آن مرد آن زن ترک کند تا استبراء کند از نطفه
این مرد و نطفه غیر آن زیرا احتمال جمعی ندارد که این زن با دیگری کاری بکند چنانکه با این مرد کرده
بود و بعد از استبراء اگر خواست تزویج کند چه مثل آن مثل درخت است مردی بحرام از او خورده
و بعد خریده بحلال خورده پس یحیی بن اکثم ساکت شد مجاب و بعد از آن ابوجعفر علیه السلام
فرمود یا ابا محمد تو چه میگوئی در خصوص مردی که زنی بر او حرام بوده در وقت صبح و بر او
حلال شد بعد از اینکه آفتاب قدری از افق بلند شد و از آن بر آن مرد در نصف روز نیز حرام گشت
بعد حلال شد در وقت فریضه ظهر و بعد عصر بر او حرام شد بعد مغرب حلال گشت بعد نصف
حرام گشت و بعد در فجر بر او حلال گشت بعد حرام شد در ارتفاع خورشید بعد در نصف
روز حلال گشت پس یحیی رو بر فقهاء مجلس بهت بدل و زبان گرفته ماندند مستغرق
هیچ حرف نزنند پس مامون گفت یا اباجعفر اعزک الله برای ما بفسیر این بیان کن
فرمود این مردی بود که نظر کرد بمملوکه که بر او حلال نبود بعد او را خرید حلال شد بعد از آن
آزادش کرد پس حرام شد بعد تزویج نمود حلال گشت بعد از آن ظهار نمود و حرام گشت
و کفاره ...
تم . که طلاق بوده / بر او حرام است . تا کفاره بدهد ... ما در یا خواهر ... بگوید

و کفاره ظهار داد حلال گشت بعد طلاق داد حرام شد بعد رجوع کرد حلال گشت پس
مرتد از اسلام شد حرام گشت پس توبه کرد و رجوع نمود بدین اسلام پس حلال شد باو
بهمان نکاح اول چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله برقرار نمود نکاح زینب با ابی العاص
بن ربیع وقتی که اسلام آورد برهمان نکاح اول الحمد لله اوله و آخره والصلوة علی النبی و آله دائما

کلمات قصار حضرت ابوجعفر امام محمد تقی جواد علیه السلام فی طول الله تعالی
مردی خدمتش عرض کرد مرا وصیتی بفرما فرمود قبول میکنی گفت بلی فرمود صبر را
بالش قرار ده و فقر را گردن بند و شهوات را ترک کن و مخالفت هوای نفس را بجا آر
و بدان که تو هیچ وقت غائب از علم الله نیستی پس بنگر که چگونه در مقابل چشم خدا میباشی
الحق اگر بنده بیقین خدا را سمیع و بصیر بداند هیچ وقت از غفلت نمیتواند فعل حرام
بجا آورد و یا حرف قبیح بزند چه حالت میکشد در حضور مولا رفتار قبیح و گفتار ناهنجار بگوید
و فرمود بدرستیکه خداوند تعالی وحی فرستاد بسوی بعضی از انبیاء اما زهد تو در دنیا برای
تعجیل در راحت است بغیر از کسی که اکتفاء تو جهات مؤونه کفاف نمود خودت را از زحمت طلب زیادی
برای راحت خواست و اما انقطاع تو از مردم و توجهت بسوی من تو را ایلیش منی عزیز میدارد

لیکن آیا دشمن مرا بخاطر من دشمن داشته و یا دیگری را از اولیای خدا دوست داشته نیز اجر عظیم دارد
و الله سایر کارها برای نفع خود شخص است و یا ترکش برای ضررش یا در دنیا و یا در آخرت
در روایت شده که یک لنگه پارچه برای شخص حاضر کردند او را انداخت بر راه مردم دادر بنده برای
فرستنده نوشت خبر داد که حاجی شد حضرت برای آن فرستنده توقیع مبارک صادر کرد تا قطعه شود
بدرستی که نفس و اموال ها از مواهب هنیئه خداست و از عاریه های است که خدا امانت گذاشته است
بعضی ها از آن تمتع ها بهره می برند به سرور و غبطه و خنده می کنند بعضی از آنها انقداری که خدا کرده است
در اجر و حسبه است پس کسی که جزعش بر صبرش غلبه کند اجرش حبط شده و ثواب ندارد
و بخدا پناه می بریم از جزع و بی صبری یعنی بنده باید در حال ابتلاء و فقر صبر کند تا اجر ببرد
و الله [illegible] اراده منحود شی لذتی میبرد و بنده مبتلا از جهات دنیا دائما جزع و زاری میکند
هم فقیر شده و هم مبتلا و هم ثواب ندارد فلا راد لقضاء الله و فرمود کسی که حاضر باشد
در امری که او را مکروه میشمارد مثل آن کسی است که غایب است از آن امر و کسی که غائب از امر است
لیکن راضی بآن فعل است مثل آن است که حاضر است یعنی انما الاعمال بالنیات رضا دارد که [illegible]
مخلیت تمام دارد نه مباشرت پس اجر و کیفر به نیات است نه باعمال اگر چه نیت بدون فعل تحقق ندارد
و فرمود

و فرمود کسی که گوش بدهد بسخن ناطق گوش بدهد پس او را بندگی کرده است پس اگر ناطق از خدا
حرف میزند پس مستمع بخدا عبادت کرده است و اگر ناطق از زبان ابلیس حرف میزند
پس با ابلیس عبادت کرده است خوشا بحال مستمع نقالها و جعالهای اخبار دروغ
در منبرها پیش خودشان بموعظه گوش می دهند و در حقیقت حرف شیطان یاد می گیرند
و داود بن قاسم میگوید سؤال کردم از معنی صمد فرمود کسی است که ناف ندارد گفتم میگویند
صمد آنست که جوف ندارد فرمود هر کس که جوف دارد ناف هم دارد یعنی شبیه بمخلوق حیوانات
نیست که جوف داشته باشد احتیاج به طعام باشد چنانکه سید الشهداء علیه السلام میفرماید
و تعالی للصمد یعنی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد که این کلمات تفسیر صمد است یعنی بیان او است
که تولید و تولد از جسمیت حکایت میکرد ز استاد ما آقا میرزا ابو الحسن جلوه حکیم الهی
که کتاب شفای شیخ الرئیس را در خدمتش میخواندیم فرمود اگر خدا بودم مردم را
چه باید خلق کرد که این حیوانها را با جنس بشر را دائما می خورند چنانکه گفتیم چه خلق
می کردی فرمود بعده را خلق میکردم چنانکه خالق خلق کرده است [illegible]
میبری بجا است نیز نادانی میکند میپرسید [illegible] تقول [illegible] که صمد جوف ندارد

و نوشت به بعضی از اولیائش اما این دنیا پس ما در آن بغرق فرو رفته ایم لیکن کسی که هوایش هوای صاحبش
باشد و بتدین بدین او گردد پس این شخص با او است یعنی همراه او باشد این امر باد و محشور است
و آخرت خانه برقرار است یعنی باید دین حق را باید اخذ کرد تا در آنجا مستقر باشد و اهل نقص او را
بجهنم خواهد برد بجهت عدم تدینش پس بهر دین نباید بود دست حق گیر که او شایسته است
و فرمود تاخیر توبه از غرور شیطان است و طول دادن تاخیر توبه از حیرت گناه کار است که نمیداند چه کند
و حال آنکه توبه واجب فوری است از کجا یقین دارد که زنده میماند تا توبه کند مگر از خدا [illegible] دارد
نعوذ بالله من غرور ابلیس و اصرار بر گناه خاطر جمع شدن است از مکر خدا و لا یأمن مکر الله الا القوم
الخاسرون مکر الله وقتی که بنده اصرار بر گناه نمود و نافرمانی پیشه کرد این است که او را صاحب مال
میکند و [illegible] به جهت خود ترا مقرب درگاه دانسته طغیان میورزد چنانکه در
قرآن میفرماید ما او را مالدار می کنیم [illegible] میدانند که خیر او است بلکه انما نملی لهم لیزدادوا اثما و کفرا
سنستدرجهم یعنی دولت میدهیم تا طغیان نموده گناه و کفرش زیادتر گردد بعد کم کم عذابش میکنیم [illegible]
فانی و اولادش باو عطا میکرد و آخرش فقیر و پریشان گشته بهمان حال از دار دنیا رفته [illegible]
با برادرش در قبر [illegible] خواهد گذاشت سعدی طریقت خواهی از سعدی بیاموز ره جنت ای برادر تمام حقیقتم
[illegible]
و حضرت فرمود

و حضرت فرمود مبایعت رسول الله با زنها باین نحو بود که یک کاسه آب می آوردند دستش را بان آب فرو
میبرد و بیرون میآورد و بعد زنها دست خود را بان آب فرو میبردند و بزبان اقرار بایمان بخدا و تصدیق
برسول الله می کردند بر آن احکام و آیاتی که از جانب خدا آورده است و فرمود اگر کسی میخواهد کاری
کند قبل از اینکه او را محکم نماید بر دیگری آن فعل را اظهار ندارد برای اینکه مفسده تولید میکند یعنی دیگری مانع
از انجام آن کار میشود پس بهتر این است بعد از اتمام اظهار نماید تا دیگران مخل نباشند [illegible]
و فرمود مؤمن محتاج به سه خصلت است توفیق از خدا و واعظ باشد از نفس خودش یعنی
در یک کاری که ضرر کشید متعظ گشته در باره اقدام نکند من جرب المجرب حلت به الندامة
و قبول کند نصیحت اشخاصی را که برای او نصیحت میکنند یعنی عمر وافی نیست که خود شخص همه چیز را تجربه کند
روی عن الامام الراشد الصابر ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام فی طوال هذه المعانی
رسالته علیه السلام فی الرد علی الجبر و التفویض و اثبات العدل و المنزلة بین المنزلتین
من علی بن محمد سلام علیکم و علی من اتبع الهدی و رحمة الله و برکاته پس کاغذ شما بمن رسید
و آنچه در آن کاغذ ذکر کرده بودید فهمیدم از اختلاف کردن شما در دین خودتان و خوض کردن شما
در قدر الهی و گفتگوهای اشخاصی که قائل بجبرند و مقاله کسانی را که قائل به تفویضند و تفرق شما

در این باب شیء قطع مرا ده از بهم دیگر و اظهار عداوت که میانه ایشان حادث شده بعد از من سئوال کرده اید
و بیان و توضیح خواسته اید و تمام اینها را فهمیدم بدانید خدا رحمت کند شما را بدرستیکه ما نظر در آثار کردیم
و کثرت اخبار که در این خصوص است کردیم پس یافتیم در نزد جمیع اشخاصی که دین اسلام را قبول کرده اند
از دانشمندان که تعقل و تصور می کنند شیء الوهیت را خالی از دو قسم نیستند یا حق است که باید تابع شد
و یا باطل است که باید اجتناب نمود بتحقیق تمام امت اجماع کرده اند که قرآن حقیقت که هیچ ریب و شبهه در او
نیست و تمام فرقه ها در حال اجتماع مقرونند بتصدیق کتاب الله و تحقیق آن و مصیب و معتقد آن هستند
و ثبوت این مطلب بقول رسول الله است که فرموده لا تجتمع امتی علی ضلالة پس خبر داده است مطلبی
که جمیع امت بران اجماع کرده اند حق است این در وقتی است که بعض از امت با بعضی در آن مطلب مخالفت
نکنند بعد اگر اختلاف کردند آن مطلب از حجیت ساقط است زیرا که اجماع تمام است نشده است مثل
بیعت سقیفه بنی ساعده که تمام بنی هاشم و تمام طایفه سعد بن عباده حتی ابی سفیان بان اجماع راضی
نشدند و در خلاف گشتند تا چه رسد بوجود وصی حق پیغمبر که مشغول بتجهیز پیغمبر بود و قول آن حجت بوده
نزد دیگران و تعبیر فرمود قرآن حق است و اختلاف میان امت نیست در تنزیل و تصدیق آن پس زمانی
که قرآن شهادت بدهد بتصدیق و تحقیق خبری و انکار کنند آن خبر را طایفه دیگر از امت لازم است
بر آن طایفه که اقرار بتصدیق آن خبر کنند بالبداهة و بالضرورة زیرا که اصل تصدیق کتاب الله کرده اند باجماع تمام

بی انکار طایفه

پس اگر انکار کنند طایفه بر ایشان لازم افتاده که خارج شوند از ملت اسلام پس اول خبری که تحقیق و تصدیق
از قرآن معلوم است و التماس شما است از کتاب بیان کنیم خبری است که وارد از رسول الله شده و موافق
کتاب الله و تصدیق است بحیثیتی که اقوال دانشمندان مخالفت ندارد که فرموده انی مخلف فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن تضلوا ما تمسکتم بهما و انهما لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض یعنی من میان شما دو چیز سنگین گذاشتم که کتاب الله و عترت که اهل بیت منند که هیچ وقت
گمراه نمی شوید اگر بانها متمسک شدید زیرا قرآن در احکام و اعتقادات اسلام مبرا جامع است
و اهل بیت مفسر و مبین اجمال اوست و بهید دو تا از هم جدا نمی شوند تا وارد شوند بر من
در قیامت در لب حوض کوثر چه انها متلازمین اند و انفکاک لازم و ملزوم محال است
پس غیر اهل بیت نبی نمی تواند حقیقت قرآن را بفهمد مگر اینکه از اهل بیت شنیده باشد چنانکه
پیغمبر می فرماید من فسر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده فی النار یعنی هر کس قرآن را تفسیر برأی خود
کند بدون اینکه از من و یا از اهل بیت من شنیده باشد نشیمن گاه و مقر خود را در آتش جهنم
ببیند بلقائی بدون شبهه پس خبری که فرمود ز علی که یافتیم شواهد این حدیث را
در کتاب خدا بنص صریح مثل قوله عز و جل انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا

الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله
هم الغالبون و علما روایت کرده اند در این خصوص اخباری که در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده
که آنحضرت تصدق انگشتری نمود در حالتی که در رکوع بوده پس خدا اینکار او را پسندید و این آیه را نازل کرد
پس یافتیم رسول الله که فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه و فرموده انت منی بمنزلة هرون من موسی
الا انه لا نبی بعدی و باز یافتیم که پیغمبر فرمود علی دین مرا ادا میکند و وعده های مرا انجاز و قطعی میکند
و بعهد من وفا میکند و بعد او خلیفه من است بعد از من پس خبر اول که از او این اخبار را استنباط کردم
خبر صحیح مجمع علیه است که اختلاف نیست میان ایشان و نیز موافق کتاب الله است پس زمانیکه کتاب الله
شهادت داد بتصدیق این خبر با این شواهد دیگر لازم است بر امت تصدیق و اقرار بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام
بالضرورة و البداهة زیرا که این اخبار شواهد اوست از قرآن که ناطق است و این اخبار موافق قرآن
و قرآن موافق آنهاست تعدد و تواتر شده است حقایق اخبار از رسول الله از صادقین علیهما السلام
و نقل کرده اند اخبار را قومی از ثقات که معروفند پس اقتدا کردن معمول باین اخبار فرض و واجب است
بر هر مؤمن و مؤمنه از این اخبار تعدی و تجاوز نمی کنند مگر اهل عناد زیرا که کلمات آل رسول الله متعلقست
بقول الله چنانچه مثل قول الله است در محکم کتابش ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة

و اعد

و اعد لهم عذابا مهینا و یافتیم نظیر این آیه را قول رسول الله هر کس اذیت کند علی را پس بتحقیق که مرا اذیت
کرده است و هر کس مرا اذیت کند بتحقیق خدا را اذیت کرده و کسی که خدا را اذیت کند مهیا است که
خدا از او انتقام خواهد کشید و هم چنین قول پیغمبر که هر کس علی را دوست دارد مرا دوست دارد است
و هر که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته است بتحقیق و مثل قول پیغمبر در بنی ولیعه البته مبعوث میکنم بطرف
ایشان مردی را که مثل نفس من است که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست
دارند بلند شو یا علی حرکت کن بسوی طایفه بنی ولیعه و قول پیغمبر در روز خیبر البته
مبعوث میکنم فردا مردی را بطرف قلعه خیبر که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را
دوست دارند کرار غیر فرار است بر نمیگردد تا اینکه خدا فتح خیبر را در دست او بکند پس رسول الله
خبر داد از فتح خیبر پیش از آنکه علی متوجه آنجا شود پس منتظر شد اصحاب برای کلام پیغمبر
چون فردا شد علی علیه السلام را خواند فرستاد بسوی خیبر پس پیغمبر علی را اصطفاء باین
منقبت داد و او را کرار غیر فرار نامید پس خدا علی را محبت خود و رسولش نامید و خبر داد
که خدا و رسولش هم او را دوست دارند این است جز این نیست این مقدمات را شرح و بیان قرار
دادم که دلیلی باشد بر آن مطلبی که اراده داریم بگوئیم و قوت باشد بر اثبات امر حجت بیان و تفاوت و منزلة اهل بیت الطاهرین

از خدمت عون و قوه و توکل بر او میکنیم در جمیع امور و ابتداء می کنیم اول بقول حضرت صادق علیه السلام ۱
لا جبر و لا تفویض و لکن منزلة بین المنزلتین و این منزلت عبارت است از جهت اول خلقت و کلمه ۲
الستر یعنی فارغ البال باشد و هیچ تشویش و خیالهای پراکنده نداشته باشد که مانع از فهم حقیقت
مطلب باشد و مهلت ۳ در وقت یعنی بعجله و شتاب دیگر وقت که گنجایش فهمیدن باشد
نداشته باشد و زاد ۴ و توشه یعنی راحله یعنی شکم خالی و تن برهنه نتوان فهمید باید بقدر قوت و لباس
باشد که تا خواطرش پریشان نباشد و سبب ۵ که چنین فاعل باشد در فعلش و الا قدر
صدد فهم نخواهد آمد و این سبب شوق فهمیدن معارف و عقاید حقه است که علت غائی و موجب
فاعلیت فاعل است پس این پنج جزء است که حضرت صادق ع باینها جوامع فضل را جمع کرده است
که اگر یکی از اینها ناقص باشد عمل عامل بان قدر نقصان دارد و بطریق است پس خبر داده است
صادق ع باصول مسائلی که واجب است بر مردم از طلب معرفة الله و کتاب الله برای این طبقت
و شهادت میدهد باین محکمات آیات الوثقی پس زمانی که حقایق اخبار وارد شد
و پیدا باشد تاویل از تنزیل و این اخبار را موافق آیات الله یافتیم و دلیلی بر آنها گشت
اقتدا باین اخبار فرض است و تعدی نمیکند از آن مگر اهل عناد چنانکه در این رساله ذکر شد
پس وقتی ما التماس کردیم تحقیق قول حضرت صادق ع را از منزلت بین المنزلتین را نگارش

جبر و تفویض را

جبر و تفویض را یافتیم کتاب الله را که شهادت میدهد و تصدیق مینماید مقاله حضرت را در نفی جبر و تفویض
در نفی جبر دیگر از آنحضرت وارد شده موافق این خبر از آنحضرت سئوال کردند آیا خدا بندگانش را
مجبور کرده بر معاصی فرمود خدا عادلتر از اینست گفتند آیا تفویض کرده بایشان که خودشان
هیچ مدخلیتی نداشته باشد فرمود خدا اعز و اقهر بر بندگان است از تفویض یعنی شخص عاجز امور ترا
بدیگری میسپارد و حال آنکه خدا از همه مخلوقش قادرتر و قاهرتر است و نیز از آنحضرت روایت
شده که فرمودند مردم در خصوص قدر بر سه صنفند مردیست که گمان میکند امر باو
سپرده شده است پس بتحقیق همرد در سلطنت خدا توهین کرده است و این شخص در هلاکت
و مرد دیگر گمان کرده است خدای جل و عز بندگانش را مجبور کرده است بر معاصی و آنها را
تکلیف کرده بچیزهائی که طاقت ندارند پس بتحقیق این مرد در حکم کردن بخدا ظلم کرده است
و مرد سیم یقینی دارد و معتبر است که خدا بندگانش را تکلیف باعمالی که طاقت دارند نموده و تکلیف نکرده است
و بندگانش را بچیزهائی که طاقت ندارند تکلیف نکرده است پس اگر بنده عمل خوب کرد شکر خدا میکند
و اگر عمل قبیح کرد استغفار مینماید پس صاحب این اعتقاد مسلم بالغ است یعنی بالش کامل است

پس خبر داده است علیه السلام هر کس جبر و تفویض را تقلید کند یعنی اعتقاد کند بدون تحقیق بلکه قول دیگری را
قبول کند و متدین بانها باشد پس آن شخص بخلاف حقیقت پس بتحقیق شرح کردم مذهب جبر را
هر کس بان متدین شد بخطاء رفته است و مراد کسی که معتقد تفویض باشد او را لازم میآید باطل است
که مطلب باطل را اعتقاد کرده است پس منزلت بین المنزلتین میانه این دو تا مذهب حق است
بعد حضرت امام علی النقی علیه السلام فرمودند برای هر بابی از این ابواب سه گانه مثلی میآورم
که معنی را نزدیک میکند بفهم طالب و بحث را بر او آسان میکند از شرح دادن که شهادت
میدهد بان محکمات آیات کتاب الله و محقق میکند تصدیق آنرا بر صاحبان عقل و بالله التوفیق
و العصمة پس جبری که هر کس متدین باشد باعتراف او اینست که بخطاء قائله او قول کسی است
که گمان کرده است که خدا عز و جل اجبار کرده بندگانش را بر معاصی و آنها را عقاب
میکند بر آن معصیتها دیگر که باین قول قائل شد پس بتحقیق ظلم کرده بخدا در حکم خودش و او را بدروغ
نسبت داده این شخص را قول الله رد میکند و لا یظلم ربک احدا و نیز او را رد کرده است قول الله
ذلک بما قدمت یداک و ان الله لیس بظلام للعبید یعنی این عذاب
وقتی که خبر از عذاب جاهلی میدهد و ظلم بر بندگانش نمیکند و نیز رد میکند
برای آن جاهلیت که در دنیا بجا آوردی و خدا او نیست هیچ وقت ظالم

قول الله

قول الله ان الله لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون با آیه های زیاد که در قرآن
وارد شده در ذکر این مطلب پس کسی که گمان کند که خدا مجبور کرده بندگانش را بر معصیت پس حواله کرده است
گناه خودشرا بعهده خدا اگر خدا در عقوبت کردن بر آن ظلم کرده است و کسی که خدا را ظالم بداند
خدا را تکذیب کرده است و کسی که خدا را تکذیب کرد پس لازم میآید کافر شده است باجماع
امت زیرا که اجماع تمام است بر صحت تمام کلمات کتاب الله بعد و مثل این شخص مثل کسی است
که مالک غلامی باشد که آن غلام نه مالک نفس خودش است و نه مالک متاع دنیا و مولا حقیقی
امر میدهد که غلامش از مال دنیا هیچ چیز ندارد پس او را امر میکند در حالیکه عالم است برود
بازار برای حاجتی که بجا آورد و پول هم باو نمیدهد در مقابل آن متاعی که باید بخرد بیاورد و مالک
نیز میداند که یکنفر رقیب هست که مانع است از قضاء الحاجت و هیچ کس طمع نمیکند
در خدای آن حاجت مگر بان قدری که از ثمن که رقیب بان راضی است با همه این این مالک
برای غلامش خودشرا تعریف و توصیف کرده است بعدالت و انصاف و اظهار حکمت و نفی جور
و ظلم و وعید داده یعنی ترسانده غلامش را باینکه اگر این حاجت را بجا نیاوردی ترا
عقاب خواهم کرد و در حالیکه مالک عالم بوجود رقیب دارد که مانع از قضاء حاجت خواهد شد

و میداند که مملوک مالک ثمن نیست و مالک هم بعد غلام نداده است پس زمانیکه غلام به بازار رفت تا بجا آورد
انجا جبیرا اگر مولایش برای ان فرستاده بود مجبورا مانع را اگر تا پول و متاع بخرد و نمی گذارد آن حاجت را آورده شود
و غلام هم ثمن نه داشت پس غلام برمیگردد بسوی مولای خودش مایوس بدون قضاء حاجت پس مولایش
غضبناک شده بر غلامش را عقاب کند آیا واجب نیست در نظر بعدالت و حکمت مولا که غلامش را عقاب بکند حقش
و حال آنکه بعید است غلام مالک هیچ جز از متاع و نیاورده و خودش هم ثمن را او نداده برای قضاء حاجتش
لیکن اگر عقاب کند عقاب کرده در حالیکه ظالم و متعدی بر عبد است و باطل کرده لطف را تیرا اگر گفته بود که با وعده
از عدالت و حکمت و انصاف و اگر عقاب بکند خودش را تکذیب کرده در آن وعید و تخویف که با وعده
کرده بود از دروغ و ظلم که این دو صفت را نفی میکند عدل و حکمت مولا تعالی عما یقولون علوا کبیرا
پس محقق و معلوم گشت که هر کس متدین بجبر گشته و یا بجبری که آخرش جبر است بتحقیق ظلم بخدا
کرده و خدا انسبت داده بجور و عدوان زیرا که جبر اثبات کرده بر کسی که او را مجبور کرده است
بعقوبت و عذاب پس کسیکه قائل شد که خدا بندگان را اجبار کرده است پس واجب و لازم امد
که باید قائل شود بر اینکه خدا عقوبت را از گناه کاران برداشته و گنهکار کند که خدا از آنها معاصی
عقوبت را

عقوبت را بر داشته خدا را تکذیب کرده در آن وعیدها که در قرآن فرموده حیث یقول بلی من کسب سیئة
و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و قوله ان الذین یاکلون اموال
الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و قوله ان الذین کفروا بآیاتنا
سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما
با آیه‌های دیگر که در این باب نازل شده است و العیاذ بالله این تکذیب بعض یک آیه از آیات الله
کفر است لقوله تعالی افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم
الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون
بلکه ما می گوئیم خدای عز و جل جزاء میدهد بر بندگانش نسبت باعمال ان و عقاب می کند
بجهة افعال بدشان نظر باستطاعت و قدرت که بانها داده پس بعد از ان امر و نهی کرده
و کتاب الهی بر این ناطق است من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها
و هم لا یظلمون و قال جل ذکره یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها
و بینه امدا بعیدا و یحذرکم الله نفسه و قال الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم پس اینها آیات محکمات است
که نفی جبر و تدین بان میکنند و شبیه اینها در قرآن کثیر است مختصر کردیم تا کتاب طولانی نشود و بالله التوفیق

واما التفویض که حضرت صادق علیه السلام اورا باطل کرده و متدین باو خطا رفته است عبارت
از قول قائل که میگوید خدای عز و جل به بندگان اختیار امر و نهی را سپرده و انها را مهمل گذاشته دیگر
کار با انها ندارد و حق اینکه علت موجده را علت مبقیه نمیدانند باین معنی که میگویند مخلوق در ایجاد محتاج
بخالق است و بعد از موجود شدن اگر علت معدوم باشد عدمش ضرر بوجود ان موجود
نمیرساند مثل بناء که بعد از ساختن خانه اگر بمیرد خانه بهمان طور استوار میماند جوابش
اینست که در مثال بخطاء رفته‌اند زیرا که بناء علت موجده است نه علت مبقیه و این است
که از مردن او خانه خراب نشود بلکه علت مبقیه خانه بهم است که در خشک شدن گل و خشت است
مادام که خشک است باقی است و اگر رطوبت باو رسید خراب خواهد شد بخلاف خالق و مخلوق
که خدا هم علت موجده است و هم علت مبقیه که اگر صرف نظر کند تمام موجودات فانی و هالک میشوند
مثل عکس عاکس و ظل و ذی ظل که اگر عاکس نباشد فورا عکس فانی محض است زیرا که خدا قیوم است
و لقیمومیت او موجودات قائم‌اند که اگر یک لحظه جود و جودش بانها نرسد معلوم شود هستی و نیستی ما
این مسئله را بیشتر نوشته‌ام و تفصیلش در علم حکمت است که متکلمین عامه جوابهای کافی داده‌اند
غرض ائمه مهدیه از عترة رسول الله صلی الله علیه و آله جواب مفوضه را بیان کرده‌اند و فرموده‌اند اگر تفویض کند
خدا امور را بعبادش از جهت اهمال لازمه‌اش اینست که راضی است بانچه بندگان اختیار کرده‌اند
و باعمال خودشان از خدا مستوجب ثواب اند و در ضایع کاری کار خود مستحق عذاب نیستند

جراهمال

اول
چرا اهمال واقع شده است و این مقاله منصرف بدو معنی میشود یا اینکه عباد اهمه غلبه بر خالق معبود کرده‌اند
و او را ملزم کرده‌اند براینکه هرچه انها اختیار کرده‌اند با آراء خودشان قبول کند خواه ان عمل را
کراهیه بدارد و یا خوشنش بیاید پس در این هنگام دامن بقدرت خداوند قهار آورده‌اند
و یا اینکه خدای جل و عز عاجز آمده است از تعبد بندگانش باوامر و نواهی که اراده کرده است
خواه عباد کراهیه بدارند و یا راضی باشند پس از این جهت امر و نهی خودش را بانها سپرده است
و واگذار کرده جزاء ان را بدلخواه بندگانش زیرا که عاجز بوده و کفر و ایمان را
باختیار انها گذاشته و مثل این مثل عبدیست که مردی او را خریده تا خدمتش کند
و فهمیدن ولایت و تصرفش را بان بنده تعریف کرده و گفته هرچه امر و نهی کردم باید
اطاعت کنی و ادعی کرده که مالک عبد عزیز حکیم قاهر است پس غلامش را امر و نهی
نموده و وعد و وعید کرده که اگر اطاعت کردی ثواب عظیم میدهم و اگر مخالفت نمودی
عذاب الیم داری پس بعد از ان ان غلام مخالفت اراده مالک نموده و توقف
در امر و نهیش نه نمود پس هر امری که امر کرد و هر نهی که نهی کرده است هیچ کدام را مطابق اراده
مولا بجا نیاورد بلکه ان عبد تابع اراده خود و هوای نفسش گردید و مولا هم نتوانست
او را برگرداند به تبعیت امر و نهی خودش و بایستد در طاعت اراده و مشیت مولایش
پس تفویض کرد اختیار امر و نهیش را باو و راضی شد بهر کاری که غلام بجا آورد باراده خودش نه باراده مولا

پس مولای غلام را عصا حاجتی معین نفرستد و غلام مخالفت مالک کرده و باراده خود و هوای نفسش
کار کند و بعد بر گردد بسوی مالک چنین سوالی نظر کند بکاری نیند خلاف آن را عمل کرده که بر کرده بود پس
نگوید بعبد چرا خلاف قول من کردی آن وقت عبد بگوید تو کاری داده که آن این بعهده من موکول است و از این جهت
خواهش نفس خود بجا آوردم زیرا که بعد از تفویض من مانعی نداشتم هرچه خواهم بکنم پس در این صورت
دو قسم مطلب متصور می‌شود یکی اینست که مالک عبد قادر بعهده امر کرده غلامش را که تابع امر و نهی مولا باشد
و اراده آقا را ملاحظه کند نه اراده خود تا او بعبد استطاعت و قدرت داده بقدری که آن مامور به را بجا آورد
و منهیات را ترک کند پس در قسم یکه عبد مامور به را بجا آورد ثوابش بدهد اگر ترک کرد عقابش نماید
و او را تحذیر کرده و ترغیب نموده بصفت ثواب و عقاب برای اینکه عبد بشناسد قدرة مولای خود را
بان نحوه و قدرتی که بعبد داده برای امر و نهی و ترغیب و ترهیبش تا عدل و انصاف مولا شامل حال عبد باشد
و حجت واضح گردد اگر عذر بیاورد پس در این هنگام اگر عبد تابع امر مولا گشت جزاء خوبی دهد
و اگر خودداری از نهیش نکرد عقابش می‌کند و قسم دوم آنست که مولا عاجز و عقر است از اینکه امور را
بعبد تفویض کرده کار خوب بکند یا بد و طاعت کند یا معصیت چه از عقوبتش عاجز است و نمی‌تواند
عبد را تابع اوامر خود قرار بدهد پس در این صورت لازمه اش اینست که نفی قدرت و الوهیت و ربوبیت
از خدا بشود و ابطال امر و نهی و ثواب و عقاب است و این قول مخالف کتاب الله است زیرا که خداوند میفرماید

ولا یرضی لعباده الکفر وان تشکروا یرضه لکم وقوله تعالی اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون
وقوله وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون وقوله عز وجل
اعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وقوله واطیعوا الله واطیعوا الرسول ولا تولوا عنه وانتم تسمعون
پس معلوم گشت هر که گمان کند که خدا امر و نهیش را به بندگانش تفویض کرده بتحقیق ثابت کرده
عجز را برای خدا و او واجب نموده بخدا اگر قبول کند هر عملی را که بندگان کردند از خیر و شر و ابطال کند
امر و نهی و وعد و وعیدش را برای اینکه عقیده اش تفویض است زیرا که مفوض الیه بمشیت و اراده
خود رفتار می‌نماید اگر کفر و یا ایمان خواهت کسی مانعش نیست و رد کننده ندارد پس محقق شد
کسی که دینش تفویض باین معنی که گذشت پس باطل دانسته جمیع آنچه ذکر کردم از امر و نهی و وعد و وعید
و خودش را از زمره اهل این دانسته افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء
من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب وما الله بغافل
عما تعملون تعالی الله از آن دینی که اهل تفویض بان معتقد نیند لکن ما می‌گوئیم خدای عز و جل خلق را
خلق کرده بقدرت خودش و آنها را استطاعت و قدرت داد که عبادت او را بکنند بعد از آن امر
و نهی کرده با طاعتی که اراده کرده است و قبول کرده از آنها اعمالی را که موافق اوامرش هست و راضی باو است

و بندگانش را نهی از معاصی کرده و عاصیها را مذمت نموده و عقاب قرار داده خداوند مختار است در امر
و نهی اختیار می‌کند هر چه اراده کرده و امر می‌کند و از آنچه مکروه دارد نهی میکند و عقاب می‌فرماید
بجهت آن استطاعتی که با آنها داده و اختیار و قوه بخشیده که متابع اوامرش و اجتناب از معاصیش بنمایند
زیرا که خدا اعدل العادلین ظاهر و انصافش بیّن است و صاحب حکمت بالغه است که حجت باشد
برای انذار و اعذار و بر این هست که اصطفاء کند از عبادش کسی را که می‌خواهد برای ابلاغ
رسالت و احتجاج بر عبادش و پسندید خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را و مبعوث
برسالت کرد بخلق خودش کافة پس گفت یکی از کفار قومش از روی حسد و استکبار
لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم یعنی چرا خدا این قرآن را نازل نکرد به یک نفر
مرد عظیم الشان که مرادشان امیة بن ابی الصلت و ابا مسعود ثقفی بود که یکی در مکه ساکن بود
و ابو مسعود در طائف باغ خوب و بزرگ داشت پس خداوند عالم اختیار کفار قریش را باطل
کرد و آراء آنها را اجراء نکرد حیث یقول اهم یقسمون رحمة ربک نحن قسمنا بینهم
معیشتهم فی الحیوة الدنیا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا ورحمة
ربک خیر مما یجمعون از این جهت اختیار کرد از امور آنها آنچه محبوبش هست و مالک امر نکرد و آتش کرد
بی کس

پس هر کس اطاعت کرد ثواب میدهد و هر کس که معصیت نمود در ضلالت و گمراهی افتاد و حجت خدا بر او تمام است
زیرا که او را مختار نموده و استطاعت داده که تبعیت امرش شود و اجتناب از نواهی نماید پس از این جهت
ثواب را حرام و عقاب را لازم کرده و این قول میانه است و قول نه جبر است و نه تفویض و باین مطلب خبر داد
امیر المؤمنین علیه السلام عبایه بن ربعی اسدی را هنگامی که از استطاعت سؤال نمود که بسبب آن استطاعت
شخص بر می‌خیزد و می‌نشیند و کار میکند پس امیر المؤمنین فرمود از استطاعت پرسیدی آیا استطاعت را
تو مالکی بدون اینکه او را خدا بتو بدهد یا با استعانت خدا مالک استطاعت است عبایه ساکت
شد پس امیر المؤمنین فرمود بگو یا عبایه گفت چه بگویم فرمود اگر بگوئی خودم مالکم بی خدا تورا می‌کشم
و اگر بگوئی خودم مالکم بدون عطاء خدا تورا می‌کشتم عبایه گفت پس چه بگویم یا امیر المؤمنین
فرمود بگو من استطاعت دارم باستعانت خدا که مالک او است و من عطا نموده چنانکه بدیگران داده
پس اگر خدا تورا مالک استطاعت کرده این از عطاهای او است و اگر از تو سلب کند از جهت بلاء
او است خدا مالک است زیرا که تورا مالک قرار داده و قادر باستطاعت است چه استطاعت را او بتو داده
و تورا قادر نموده آیا نشنیده که مردم حول و قوه را می‌خواهند وقتی که میگویند لا حول ولا قوة الا بالله
عبایه گفت تاویل این چیست یا امیر المؤمنین فرمود هیچ حول از معاصی نیست مگر بعصمت خداوند
و هیچ قوة بر طاعة الله نداریم مگر بعون و یاری خداوند راوی گوید از جا برجهید و دست و پای حضرت را بوسید

در روایت شده از امیرالمؤمنین که شخصی بکنده نام از معرفة الله سؤال کرد فرمود و گفت یا امیرالمؤمنین مرا خبر ده بشناختن
پروردگار خود ترا اقرار مود سبب تمیز دادن اشیاء را از یکدیگر که خدا بمن عطا کرده و جهت عقل که مرا دلالت میکند
بهدایت گفت آیا تو مجبول هستی بر این فرمود اگر مجبول فطری بودم نتوانستم از این تعقل کنم آنوقت من
اگر چنان بر کرم پسندیده نبودم و هم چنین مذموم نبودم بکارهای بد و باید محسن اولی بملامت باشد
از گناه کار پس دانستم که بدرستی که خدا باقی و دائم است و غیر او حادث و زایل است و من قدیم و باقی
نیستم حادث و زائل و بکنده گفت صحیح کردی در صورتی که حکیم هستی یا امیرالمؤمنین فرمود و خبر بچه شدم
بکمال اختیار پس اگر عمل بد بجای عمل خوب بجا آوردم پس من معاقب خواهم شد و از امیرالمؤمنین علیه السلام
روایت شده بعد از برگشتن از شام مردی از آنحضرت سؤال کرد که خبر بده ما را که رفتن ما بسوی شام خارج شدیم
بقضاء و قدر بوده فرمود بلی ای شیخ بهیچ بلندی بالا نرفتید و بهیچ وادی پائین نیامدید مگر بقضاء و قدر خدا
پس شیخ گفت پیش خدا مشقت و زحمت خودم را حساب کنم یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود
ای شیخ بدرستی که خدا اجر شما را عظیم کرده در رفتن خودتان در حالیکه سیر کننده بودید و در برگشتن در
حالتی که برگشتید و در هیچ امری از امور خودتان مکره و مجبور نبودید بلکه مضطر
نبودید صورتی که بقصد خود در بر گشتن در حالتی که برگشتید و در هیچ امری از امور خودتان مکره و مجبور نبودید
شاید تو گمان کرده این کارها بقضاء و قدر لازم بوده زیرا اگر قضاء و قدر حتمی بوده البته ثواب و عقاب باطل میشود

و وعده و وعید

و وعده و وعید ساقط میگردد در حقیقت انبیاء و اعمال بکردن انتشی اید و عهد انها اللذم بخود
زیرا این اعتقاد عبده اوثان و حزب شیطان و اولیاء شیطان خصمای خدایند و قدریه این امت
خداوند عز و جل امر کرده بندگانش را باختیار و نهی کرده برای تحذیر از عذاب و خدا رابند کانش
باکراه طاعت نکرده و معصیت مردم باو نه از برای غلبه است خدا است و زمین و آسمان و مخلوقی
که میان انهاست باطل خلق نکرده است و این اعتقاد و گمان کفار است فویل للذین کفروا من النار
پس آن شیخ بلند شد و سر امیرالمؤمنین علیه السلام را بوسید و انشاء کرد این ابیات را شعر
أنت الإمام الذي نرجو بطاعته یوم النجاة من الرحمن غفرانا أوضحت من دیننا ما کان ملتبسا
جزاک ربک عنا فیه رضوانا فلیس معذرة فی فعل فاحشة قد کنت راکبها ظلما وعصیانا
پس دلالت کرد امیرالمؤمنین بموافقت کتاب الله در نفی جبر و تفویض که هر کس متدین بانها شد
و تقلید با آنها کرد و کفر کرده و تکذیب کتاب الله نموده که باجماع امت آن شخص کافر است در حقیقت امر
و نعوذ بالله من الضلال و ایمان نمی آوریم به جبر و تفویض بلکه میگوئیم و مؤمن میشویم بمنزلة بین المنزلتین
که آن امتحان و اختیار باستطاعت است که خدا ما را مالک آن قرار داده و سبب آن از ما عبودیت
خواسته چنانکه کتاب الله بآن شاهد است و ائمه اقرار بآن نموده اند و تبدیل آن نموده و مثل اختیار با استطاعت

این تعبیر

مثل مردیست که مالک عبد و مال کثیر داشته باشد و میخواهد که غلامش را امتحان کند در صورتی که عاقبت کار را
هم میداند که عبدش بکجا میانجامد پس قدری از مالش بغلامش میدهد و او را مالک میکند به بعضی از امور که میدانش دارد
و عبد را واقف و خبردار میکند بآن امور و امر میکند که این مال را در این راهها صرف کن و هم چنین نهی کرده
از اموری که مکروه هست و گفته که این مال را در این منهیات خرج مکن و تمام چیزهای منهیات را هم باز
شناسانده و مقصود از عبد را در خانه بنشانده که دار امتحان است و گفته است مستقیم تو در این خانه
دائمی نیست و یکدار دیگر دارم که آنجا سکنای تو دائمی است و جای ثواب و عقابست پس اگر عبد
که بعد از این دار فانی بآن باقی خواهی برد در فضیلت اگر عبد آن مال را خرج کند در راههائی که مولا
امر کرده است پس او را خارج میکند سکنی میدهد در خانه که باقیست و ثواب اعمالش میرسد و اگر خرج نماید
در این کارهائی که نهی کرده است قرار میدهد مولا برای او عقاب را در آن دار خلود که خواهد رفت
و بآن عبد اطلاع داده مادام که در این خانه فانی هستی مال را که تو را مالک آن کرده ام از تو نخواهم گرفت
تا سکنای تو تمام شود و وعده و وعید تو آید و باین وعده اگرچه مولا وفا میکند زیرا که مولا شخص عادل
و صاحب وفاء و انصاف و حکمت است پس آیا واجب و لازم نیست اگر عبد آن مولا را در راههائی مامور به
صرف نماید در دار فانی که مولا وفا بعهدش نموده و او را ثواب بدهد و تفضل نموده نعم دائمی عطا کند
و اگر صرف کرد آن عبد آن مال را در کارهائی که نهی شده و مخالف امر مولایش نمود آیا واجب نیست

این تعبیر

بر آن عقوبت دائمه که او را از آن تحذیر کرده بود و عبد هم دانست که مولایش قادر و قاهر و صاحب انتقام است
پس معلوم شد مولا خدای عز و جل است و عبد او اولاد حضرت آدم است و مال قدرت الهی است و امتحان
اظهار حکمت است و در قدر تلبیس موجودات علم غیب است و دار فانیه دنیا است و بعضی مال که خدا بالعبد عطا نموده
استطاعت و قوت و اختیار عبد است و اموری که خدا امر کرده که آن مال استطاعت را در آن خرج و صرف نماید
احکام خمسه شرعیه است که اتباع انبیاء و اقرار بانچه از جانب خدا آورده اند و اموری که از انها نهی نموده
راه ابلیس و هوای نفس الم اعهد الیکم یا بنی آدم لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و دار دائم
بهشت است و دار فانیه دنیا و دار باقیه آخرت است و قول بین جبر و تفویض عبارت است از امتحان
و اختیار و بلوی بسبب استطاعتی که خدا بندگانش را مالک آن گردانیده و شرح اینها در پنج مثالیست
که حضرت صادق ذکر نموده است که انها جامع فضلاست و ما تفسیر میکنیم و شواهد و بیانی که در
قرآنست و الله تعالی تفسیر صحة الخلقة اما قول حضرت صادق علیه السلام بمعنایش کمال
خلق انسانست و کمال حواس است و ثبات عقل و تمیز است و طلاقت لسان بنطق است
و ذلک قول الله ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر
ممن خلقنا تفضیلا پس بتحقیق خبر داده عز و جل از تفضیل و رجحان بنی آدم بر سایر خلقش از بهائم

از چهارپا و حیوانات درنده و پرنده و حیوانات هوائی که در دریا که هر حیوانی صاحب حرکتی که حواس انسانی
ادراک کند تمیز دادن شعور و عقل و فهم نعمت قول الله تعالی لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم
رددناه اسفل سافلین زیرا سایر حیوانات یا در رفتار که عند مشی چهارپا یا این وجود یا در حال سجود خاضع
مثل حشرات انسان است که مستقیم القامه است که احسن هیئتها است و نیز او صاحب عقل و نطق که احسن تقویم است
بعد رد شده است بدنیای دون که پستترین تمام طبقات و جهنم سافلات است با تکلیف بجا آورده
از حضیض باوج رسد و مقرب درگاه معبود گردد یا از روی [illegible] بقعر جهنم فتد [illegible]
چنانکه می‌فرماید یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم الذی خلقک فسواک فعدلک فی ای صورة
شاء رکبک و امثال این در آیات کثیره که ذکر کرده است پس اول نعمت الله بر عبادش عقل او است که
باو تفضیل پیدا کرده بر اکثر خلقتش و بجهت تمیز بیانش که آنچه در خواطر دارد می‌تواند بنطق بیان
مقصود خود را برساند مثل سایر حیوانات گنگ و زبان بسته نیست سعدی نطق آدمی بهتر است از دواب
دواب از تو به گر نگوئی صواب زیرا هر صاحب حس و حرکتی که در بسیط زمین است که او قائم
بنفس و بحواس است در صفات خود مستقل است پس فضل بنی آدم بسبب نطق است که در سایر حیوانات
نیست از مخلوقات که مدرک بحواس است و برای بیان نطق و فهم است که خداوند منان بنی آدم را
مالک قرار داده بغیر خودش از مخلوقات تا آنکه مرغ و ماهی کشته و دیگران مسخر او شده اند

قال الله

قال الله کذلک سخرها لکم لتکبروا الله علی ما هدیکم و قال و هو الذی سخر البحر لتاکلوا منه لحما طریا و تستخرجوا منه
حلیة تلبسونها و قال والانعام خلقها لکم فیها دفء و منافع و منها تاکلون و لکم فیها جمال حین تریحون و حین
تسرحون و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس و بجواهر این خداوند حکیم انسان را دعوت
کرده و تکلیف نموده باتباع امرش و اطاعتش بسبب تفضیل دادن او را باستواء خلقت و کمال نطق و معرفت بعد از
اینکه او را مالک استطاعت قرار داده که بقدر وسع عبادة الله بکند لا یکلف الله نفسا الا وسعها پس اگر خدا
حتی از حواس بنده ای سلب کند عملی که متعلق بان حاسه است از او برداشته کقوله تعالی لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج
حرج که جهاد را از انها برداشته و سایر اعمالی که متعلق بان عضو است نیز از او برداشته شده است و همچنین
بر صاحبان مال حج و زکوة را واجب کرده برای اینکه او را مستطیع کرده و بفقرا حج و زکوة را لازم نشمرده
قال تعالی و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و همچنین است سایر احکام شرعیه بسته باستطاعت
و تمام اینها دلیلیست بر اینکه با دادن استطاعت تکلیف بهم نموده و همچنین نهی کرده از اعمال قبیحه پس اینها
شرح و بیان خلقت است و اما قول حضرت که فرموده و تخلیته است بسبب الهیت که [illegible] نوشته باشد
که او را مانع گشته بکند از عملی با امر خدا انبیا باید این است که در خصوص مستضعفین و ممنوعین می‌فرماید
نعلم یجد حیلة و لا یهتدی سبیلا و خبر داده که اینها عقابی نیست وقتی که قلبشان مطمئن بایمان است چنانکه
اگر قسمی خورند تقیه برای دفع ضرر از جان و مال در نقض کفاره نیست چنانکه ابوذر در جائی گرفتار مشرکین شد بلکه به کفار اگر [illegible]

و اما عبادت وقت عبارت است از عمری که انسان از حد بلوغ تا انتهای عمر معلوم دارد پس
هر کس در طلب حق جهاد کند در سبیل الله کوشش نماید و هجرت بسوی خدا کند با آرزوی خود نرسیده
و استکمال ایمان و ایقان ننموده بمیرد [illegible] در راه رفته و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه
و اما الزاد و الراحله عبارت است از آذوقه و اسباب سواری که بسبب آن استطاعت در عبادة الله بکند
آیاتی چند که در قرآن است که پیغمبر میخواست بغزوه برود و اینها در فقر و نداشتن آن که زاد و راحله نداشتند
و از پیغمبر خواستند آن حضرت هم نداشت که بدهد خداوند عذر آنها را قبول کرده است و آنها را تکلیف
نکرد بجهاد که استطاعت نداشتند بخلاف منافقان اغنیاء که تخلف کردند چه قدر خداوند آنها را در سوره
توبه در برائت مذمت نموده حتی اینکه نهی کرده است اگر مردند بدفن و کفن آنها هیچ وقت حاضر نباشد انما [illegible] اطمینان قلب
و همچنین بر اغنیاء صدقه و زکوة را واجب نموده که بفقرا و مساکین بدهند [illegible]
عبادت کنندگان و بحکم عبادت لازم آید سعدی شب چو عقد نماز می‌بندم چه خورد بامداد فرزندم
و اما قول حضرت که سبب تهییج برای عمل میخواهد عبارت است از نیت صدق و خلوص که در امری است
بجمیع افعال که محتاج نیت است پس هر کس عملی کند باید که اعتقاد قلبی هم بان داشته باشد خدا از او
قبول نخواهد کرد مگر اینکه توبه کند و صلاح [illegible] چنانکه خدا از منافقین خبر داده است یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
والله اعلم بما یکتمون پس اگر مردی بگوید کلمه حق را از خود عمل ننماید او را خداوند منان مذمت نموده

یا ایها الذین

یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون و قوله کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون
پس محقق گشت اگر شخصی عقیده قلبی تام دارد و نیت خالص او را او امیدوار دارد که اعمالش موافق قولش
باشد و اگر مانعی از اظهار نیت خالص او شد نیز خداوند منان جزای اعمال خوب باو میدهد
اگر چه ظاهرا عملی نکرده است قال الله الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و قوله لا یؤاخذکم الله باللغو
فی ایمانکم یعنی مواخذه نمیکند اگر قسمی بلغو خورد و دفع شر از خود نمود قال النبی نیة المؤمن خیر من عمله
و اگر در قولش اظهار کلمات حق نماید و لیکن در قلبش اطمینان نباشد هر چند اعمال زیادی
زیاد بجا آورد و مواعظ و نصایح بیشمار در بالای منبر بسمعه و خودپسندی و برای مدح و ثنای
مستمعین بگوید بقدر ذره ای در نامه عملش ثواب نوشته نمیشود بلکه بجای ثواب گناه بزرگ می‌نویسند
زیرا که شریک قرار داده و بخوش آمد مردم داد فصاحت داده عوضش فضاحت آورده
قال الله قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم ایمان بمعنی تصدیق با جاء
النبی است وقتی که عمل خالص نشد اسلام ظاهری است که طهارت می‌آورد تا وقتی که ترک کند از آن باید
اجر شر را از [illegible] بکند نه از خدای واحد قهار پس باید اول تصدیق قلبی کرد و دوستی غیر خدا را از دل بیرون کرد
بعد از آن عبادت نمود مثنوی گر نه موشی دزد در انبار ماست گندم اعمال چهل ساله کجاست اول ای جان دفع شر موش کن
بعد از آن در جمع گندم کوشش کن [illegible]

در این فورشته ها که نوشتیم شرح پنج مطلب که حضرت صادق علیه السلام فرمودند هنگامی که این پنج با انسان رسید
در این وجهت که تکلیف باید بآن حکمای خدا و رسولش فرموده و اگر عبد یکی از این خمسه نداشته باشد
بان مقدار تکلیف از او برداشته شده است و اینست منزلت بین المنزلتین که معنای جبر و تفویض نیست
و آیات قرآن بر اختیار و بلوی است و استطاعت که جامع قول بین القولین است بسیار است
از انجمله است قوله تعالی ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین ونبلوا اخبارکم وقال الم احسب الناس
ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا
ولیعلمن الکاذبین که این امتحان و ابتلاء برای این است که مردم نگویند که اگر ما هم مبتلا بودیم شاید
انبیاء و اولیاء صبر بر اذیت و بلاء می نمودیم و نمیدانند که ما نیز با جر و ثواب در درجه عظمی میرسیدیم خداوند عالم
انها را مبتلا میکند تا بدانند کی دروغگو است و کی راست گفتار و صدق رفتار چنانکه امیر المؤمنین
فلیعلمن خوانده بضم یا نه بفتح معنی اینست که خدا خود میداند صادق را از کاذب لکن
میخواهد مردم هم بفهمانند که شما در این ادعا هم بدانید که صادق کیست و کاذب کیست و این
قرائت رد می کند قول جماعه را اگر میگویند خدا بعد از ابتلاء و امتحان راستگو را از دروغگو میداند
با مردم نه چنین است چنانکه در رساله علم الهی نوشته شد که علم خدا قبل از ایجاد و بعد از ایجاد یکسانست انجا باید رجوع کنید

دوم ولقد فتنا سلیمن

ولقد فتنا سلیمان و در قصه حضرت موسی فرماید لقد فتنا قومک من بعدک واضلهم و چنانکه عباس عموی پیغمبر صلعم
در آن روز دفن و کفن پیغمبر که حضرت امیر مشغول بود بحضرت علی عرض کرد یا علی دست خود را دراز کن من و منکر همه
تو بیعت کنیم تا بیعت ابی بکر تمام نشود حضرت امیر المؤمنین فرمودند یا عم کجا است سوره الم احسب الناس
باید این مردم بفتنه بیفتند و مبتلا بشوند تا پیدا کنند حق از باطل جدا شود چنانکه تمام مردم مرتد شدند
مگر از سه نفر تا دوازده نفر تا هفتاد نفر در دین پیغمبر و خلافت حضرت علی بن ابیطالب باقی ماندند
و آیات دیگر را آیات بلوی قوله لیبلوکم فیما آتیکم و قوله انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة و خلق الموت
والحیوة لیبلوکم و قوله واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات و آیات دیگر که تمام اثبات اختیار و امتحان و بلوی میکنند
زیرا که خدا خلق را بعبث خلق نکرده و انها را مهمل نگذاشته و اظهار حکمت خود نموده با آنچه در فطرت
اگر کسی بمنصه ظهور برسد پس اگر گفته شود آیا خدا ممکن نداشت که از عبد کامل چه بروز بدهد تا اختیارشان
کنند جواب میگوییم چرا علم الهی از ما فوق می کند عالم المعلومات است قبل از ایجاد معلومات مخلوقات مکونات
لیکن اختیار و امتحان نکرده تا بفهماند بانها عدالت خود را و عذاب نکند بانها مگر با قامه حجت بعد از فعل عباد
قال الله و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و قوله و لو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت
الینا رسولا پس امتحان از خدا بعد از استطاعت است که انها را مالک قرار داده و در قرآن دلالت دارد چنانکه کسی
دانسته اظهار را از آن رسول اله اخبار کرده خوش بود چنین محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

و اگر از طرف اشخاصی که بحق قائلند گفته شود جلیت معنی آیات الله که دلالت بر هدایت و ضلالت می کند خداوند
بخودش نسبت داده است جوابش اینست که ضلالت معانی متعدده دارد که اهل انها ماکش معنی اول
یکی اینست که خدای حکیم اخبار میدهد از قدرت خودش که قادر است بر هدایت کسی که میخواهد و ضلالت
کسی که میخواهد و این قسم آیات در قرآن بلفظ لو اننا شاء ذکر شده است که در کلام عرب استعمال شده است
بمعنی امتناع شرطیت عند امتناع جزا مثل لو شاء الله لهدیکم جمیعا یعنی اگر خدا بمقتضای حتم که بدون تغییر
میخواست همه آن را هدایت براه مستقیم میکرد یعنی مشیت ازلی که لا تغییر باشد محقق نشده است
پس هدایت جمیع افراد آن ممتنع است زیرا فطرت هر فردی از افراد بشر آنچه را اقتضا است
از خیر و شر خالق بی علت وجاد مطلق بهمان طور باو لباس وجود پوشانیده و آنچه از جانب
خدای حکیم بموجودات عطا شده همان وجود است که کلیه خیر و اما سایر احوالات و صفات که از ذاتیات
انکاتنست و قبحی نیست از مقتضیات ذات و خمیره خود بشر است چنانکه شیخ الرئیس گفته
ما جعل الله المشمش مشمشا بل جعله موجودا یعنی خدا زردالو را زردالو نکرد بلکه با وجود
داد چه زردالو در حد ذات زردالو است اگر خدا او غیر زردالو خلق کند تغییر ماهیت
و تغییر ماهیت محال است و قدرت بر محال علاقه نمی گیرد بلکه تعلق قدرت بر ممکنات است نه بر ممتنعات

بعد ده

بعد ده اگر هدایت و ضلالت بمقتضای حتمی باشد عباد الله را احمق تحکیم و ذم باید نماید زیرا اهل شر
مجبورند یا بهدایت و یا بضلالت و صاحب اختیار نیستند و ثواب و عقاب که در مقابل
اعمالست بیکار میمانند و ارسال رسل و انزال کتب لغو و باطل میشود و خدا و ند حکیم مخلوق را
بعبث خلق نکرده است چنانکه آیات الله در این معنی ذکر شد و معنی دوم آنست که بمعنی تعریف
و توصیف است که خداوند بوسیله انبیاء راه هدایت و ضلالت را بیان نموده و تعریف
کرده انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا که هر کسی را توفیق هدایت داد و اسباب
خیر و شر را مهیا نمود براه هدایت بسر دو که فطرتش بدکشته ضعیف علت ارض
او هم بانها راه مستقیم را نشان بدهند از روی حسد و لجاجت و عناد نمی خواهند بان
راه بروند سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون و چون خداوند عالم حجت را بالغه
نموده و ان بعد از تمام قبول نکرده دیگر اسباب توفیق برای او مهیا نماید در بیان اثر
بمجرد نشر یا بدارد هر کار که هوای نفس و شهوات نفسانی خواهد بکار آورد دنیا را
باخرت ترجیح میدهد و خیر از الحذا است معنی اضلال خدا که هیچ وقت بعد از اتمام
حجت دیگر لطف برای او فراهم نمی کند بلکه و متمندی کند تا گناه و کفرش زیاد شده بعد استدراج اخذ
میکند در کودال قبر بند ... از بی بجهنم خواهد شتافت آنوقت سنگر گویا تر سیکش عملا صالح

چنانکه خدا فرموده واما ثمود فهدیناهم ای عرفناهم فاستحبوا العمی علی الهدی یعنی نظایفه ثمود
احکام الهی را بواسطه پیغمبر بیان نمودیم انها با خلتیار خود شان کوری وضلالت را بر هدایت ترجیح
دادند بعلاوه اگر خدا جبار بهدایت کند دیگر نمی‌توانند ضلالت اختیار کنند وجهنم برود
آتش یکی از ابو زرکه لو اهب نباشد باید هرکه فرقه بهشت ابوجهل وابولهب وسلمان وابوذر
باشند تا انجا بهشت وجهنم عبث نباشد تساع کفر ودین نی بهتری نیست در انکه این
آیات از آیات متشابهات است وعامه مردم وکافه ناس مکلفند که با آیات محکمات
اعتقاد نموده وبفهمند چون نا بفهمند متشابهات را باید تاویل انرا از خدا ورسول وائمه هدی برسید
هرچه گفتند اعتقاد نمود احادیث والتصدیق کرد وتفصیل نفهمید زیرا مردم مکلف نیستند زیرا انرا
قدرت نمی‌توان فهمید قال الله عز وجل منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر متشابهات
فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله
والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند الله چنانکه طالبان ریاست تاویل بهوای نفس
نموده ریاست بر مردم نمودند لعنة الله علیهم اجمعین قال والذین یستمعون القول فیتبعون
احسنه ای الحکمة واحسنه اولئک الذین هدیهم الله واولئک اولوا الالباب خدا ما وشمارا توفیق بدهد
بقول وعمل لما یحب ویرضی وجنبنا وایاکم عن المعاصی بمنه وفضله الحمد لله وصلی الله علی رسول الله وآله والسلام
جوابهای

جوابهای حضرت امام علی النقی علیه السلام از مسائلی که یحیی بن اکثم سئوال کرده بود
قال محمد بن الرضا علیه السلام من ملاقات کردم فی یحیی بن اکثم را در دار عامه پس از من سئوال کرد
از مسائلی پس داخل شدم بر برادر زاده ام علی بن محمد علیهما السلام ومیانه ما از مواعظ گفتگو شد
که مرا متوجه بصیرت کرد با طاعتش پس گفتم فدایت شوم یحیی بن اکثم از من مسائلی پرسید که در انها
فتوی دهم پس حضرت خندید فرمود آیا فتوی دادی گفتم نه نمی‌دانستم جواب آن مسائل را
گفت چه بود آن مسائل گفتم نوشته است وسئوال کرده است از قول خدا وقال الذی
عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک آیا نبی الله سلیمان محتاج بود بعلم
آصف وقوله تعالی ورفع ابویه علی العرش وخروا له سجدا حضرت یعقوب واولادش یوسف
سجده کردند وحال انکه انها انبیاء بودند واز قوله تعالی فان کنت فی شک مما انزلنا
الیک فسئل الذین یقرؤن الکتاب کیست مخاطب باین آیه اگر پیغمبر مخاطب است پس
شک کرده در آیات الله واگر مخاطب غیر از پیغمبر است پس بکه نازل شده است کتاب قرآن
واز قوله تعالی ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله
بود این دریاها کدام است ودر کجاست واز قول خدا وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین
پس اشتها کرد نفس حضرت ادم که گندم بخورد پس خورد انچه را که نفسش خواست پس چرا عقاب شد

تا از قول الله تعالی او یزوجهم ذکرانا واناثا خدا به بندگانش مرد‌ها را تزویج کند وحال انکه عقاب کرده است قومی را
که این کار را کرده بودند وسئوال کرده از شهادت یک زن آیا جایز است وحال انکه خدا فرموده واستشهدوا ذوی عدل
منکم که شهادت دو مرد باید باشد واز قول خنثی واز قول علی علیه السلام که خنثی از جهت میال ارث میبرد
از بولگاه یعنی خنثی که آلت مرد وزن هر دو را دارد او را میگویند بول کند در هر کدام از ان دو فرج که دارد آخر
بولش منقطع شد از ان میال ارث میبرد خواه بولگاه آن آلت مرد باشد ویا فرج زن چنانکه در بعد گویند
اینطور حکم کرد چون بول ان خنثی از ذکرش آخر منقطع شد داد بمردم شهادت شهدند واز بیت المال لباس پوشانده
داد پوشید وملحق بمردها کرد وشوهرش گفت یا امیر المؤمنین دختر عموی من که زن من است ملحق بمردها کردی
حضرت فرمود نامرد است نه زن بعد حضرت فرمود تو میدانستی که این خنثی از کنیزی بعد از شوهر اولاد دارد
باز باو نزدیکی کرده صحبت میکردی گفت آری حضرت فرمود آن است خنثی الکبد نیز
تو در معصیت الله جری‌تر از این شخص هستی که شیر زرا اخته میکند واز زیاده کردنش نمی‌ترسد
وسئوال کرد از شهادت کسی که بنفع خود شهادت دهد که قبول میشود وآن مردی که یک قطعه از گوسفند
رسید پس دید چوپان را که با یکی از گوسفندها جفت شده چون چوپان اشتهار داد گوسفندها را که گرد
داخل گوسفندها شده ذبح آن گوسفندها چگونه است آیا خوردن انها حلال است یا حرام واز قول الله
وانا

واز نماز صبح چرا باید او را بجهر خواند وحال انکه از نمازهای روز است وجهر در نمازهای شب است واز
قول علی علیه السلام باین جرموز مژده بده بقاتل پسر صفیه که زبیر است باشد بداخل شدن باتش جهنم
پس چرا ابن جرموز را نکشت در حالیکه علی علیه السلام امام الوقت بود وخبر بده از قول علی علیه السلام چرا
اهل صفین را کشت خواه مقبل بودند ویا مدبر ودر خندق زخمدارها را هم اجازه داد که بکشند
وحال انکه حکمش در جنگ جمل این بوده که مدبر را نکشند وبا زخمدار کار نداشته باشند
وگفت هرکه بخانه اش رفته در بروی خود ببندد او ایمن است وهرکه سلاح از تنش بکند او ایمن است
چرا اینکار را کرد پس اگر حکم اول صواب بود دومی خطا است وخبر بده از مردی که اقرار
کرده است که من لواط کرده ام آیا باو حد میزنند ویا حد از او مندفع است حضرت امام علی النقی علیه السلام
محمد بن الرضا را فرمود بنویس برای یحیی بن اکثم محمد میگوید گفتم چه بنویسم فرمود بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم تو را خدا ارشاد کند کتاب تو بمن رسید پس خواستی ما را امتحان
کنی از تعنت وشقت خود تا راه بیابی برای طعن زدن بما اگر کوتاه بیائیم در جواب
سائل تو خدا اجر تو را بدهد در مقابل نیت خود بتحقیق با شرح دادم جواب مسائل تو را
پس استماع کن وذلیل شو در فهمیدن جوابها وقلبت را با انها مشغول کن که حجت بر تو لازم شد والسلام

برسیدی از قول الله عزّ و جلّ قال الذی عنده علم من الکتاب آصف بن برخیا بود و سلیمان عاجز نبود از معرفت
آنچه که آصف میدانست لکن سلیمان صلوات الله علیه دوست داشت که بامّت خودش بفهماند از جنّ و انس
که آصف بعد از او حجّت الهی است بر خلق و این از علم سلیمان بود که در نزد آصف ودیعه گذاشته بود
و باو فهمانیده بود تا مردم در امامت و دلالت بودن آصف اختلاف پیدا نکنند چنانکه سلیمان
در حیوة داود علم نبوت را فهمیده بود تا نبوت و امامتش بعد از داود معیّن باشد برای
حجّت بر خلق و امّا سجده یعقوب و اولادش طاعت خدا بود برای محبّت یوسف چنانکه سجود
ملائکه بر آدم نبود بلکه برای طاعت الله بوده و محبّتی بوده از ملائکه نسبت بآدم پس سجود یعقوب و اولادش
و یوسف هم که با انها سجده کرد بجهت شکرگذاری بوده که انها را اینجا جمع نموده آیا نمی‌بینی که یوسف
در شکر آنوقت میگوید رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تأویل الاحادیث تا آخر آیه
و امّا قوله تعالی فان کنت فی شکّ مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤن الکتاب که مخاطب بانبی
آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و شکّ در ما انزل الله نداشت لیکن جهله مردم گفتند چرا خدا ملائکه
مبعوث نکرد تا نبی باشد زیرا میانه نبی و ما فرقی نیست که او هم بی‌نیاز نیست از خوردن و آشامیدن
و در میان بازار راه رفتن پس خدا وحی فرستاد به نبیش که سؤال کن از اشخاصی که کتاب الله را میخوانند

در محضر جهله

در محضر جهله از قوم و منکرین آیا خدا مبعوث کرده نبی را پیش از تو مگر آنکه آن پیغمبر نخورد و نیاشامید و در بازارها راه نرفت
پس رفتار تو هم باید با آنها اقتدا کنی و الّا نیست جز این نبی چرا خدا گفته و ان کنت فی شکّ و حال
رسول الله شک نداشت برای اظهار انصاف که رسول الله خودش را مثل شک کننده ها بگوید تا سلطانش اوقع
در نفوس باشد چنانکه خدای عزّ و جلّ فرموده تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا
و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و اگر رسول الله میگفت شما بیائید در نفرین ... رسول الله
انها مباهله را قبول نمیکردند و بتحقیق خدا میدانست که پیغمبرش تبلیغ رسالت از او میکند و رسول الله
از کاذبین نیست هر چه میگوید ولکن دوست داشت که از نفس خودش انصاف بدهد
و امّا قوله و لو انّ ما فی الارض من شجرة تا آخر آیه بهمان طوریست که فرموده هر آینه تمام درختهای دنیا قلم
باشند و دریا مدادش باشد و هفت مرتبه دریا و چشمه ها از زمین جوشید البته هر آینه تمام نشود
قبل از اینکه کلمات الله تمام شود و آنها چشمه کبریت و چشمه برهوت که در صحرای یمن است و چشمه
طبرستان این طبرستان شام است نه طبرستان مازندران و چشمه ... و ما هستیم کلمات الله
و چشمه لجن افریقیه که مردم او را السنان میگویند و چشمه بحرون و ما هستیم ... آب بحر کافی نیست
که تمام نمیشود و فضائل ما را ادراک نمیکنند مثل کتاب فضل تو را
کنند سر انگشت صفحه شمار ندارد امّا الجنّة پس بدرستیکه در او است از خوردنیها و آشامیدنیها

[illegible]

و از لذائذ هر قدری که نفس تمنّا میکند و اشتها داشته باشد و چشمها از لذّتش حظّ ببرد تمام مهیّا
برای آدم است و درختی که خدا آدم و زوجه او را از آن نهی کرد شجره حسد است که خدا با آنها عهد کرده بود
که نظر نکنند بسوی کسی که خدا تفضیل داده با آنها از خلایقش بچشم حسد و فراموشی کرد و نظر نمود چنانکه
خدا فرموده و نسی و لم نجد له عزما یعنی عزم جازم نداشت و این کار در آن بهشت بوده که حضرت آدم
مبعوث به نبوت نبوده زیرا اگر مخلوق بشر نبوده تا رسالت کند بعد از هبوط در دنیا مصطفی شده
و از گناه معصوم از هر آلایشی و امّا قوله تعالی او یزوجهم ذکرانا و اناثا ای یولد له ذکور و متولد
میشود برای مردم اناث و بهر کدام نفر که نزدیک هم باشند زوجین میگویند که هر یکی نسبت بآن دیگری
جفت او است یعنی تا کننده او است که هر یکی اول فرد بود بعد از مصاحبت جفت و زوج میگویند
و معاذ الله که خدا عزّ و جلّ از این کلمه قصد کرده باشد آن پیغمبر را که تو بنفس خود التباس کرده
مشتبه شده و میخواهی طلب رخصت کنی برای ارتکاب گناه و هر کس این کار را بکند گناه برای خودش
اخذ کرده یضاعف له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا الّا اگر توبه بکند ...
که یحیی بن اکثم در بصره قاضی بود ... لواط ... رجوع کند
تجربه ... و در این کتاب جلاء ...

۸۵

و امّا شهادت یکزن تنها عبارتست از شهادت زن قابله که شهادتش جایز است اگر ولیّ بچه
راضی باشند شهادت آن و بچه را بولیّ قبول کنند و اگر راضی نشدند پس لااقل باید دو نفر زن
باشند و شهادت زن بدل مرد برای ضرورت جایز است زیرا که مرد در چنین مقام نمیتواند قائم
مقام زن باشد پس اگر یکنفر زن باشد قولش قبول است با قسم خوردن که این بچه را این زن
بخصوص زائیده است و امّا قول علی علیه السلام در خصوص خنثی بهمان طوریست که خود علی
فرموده قوم عدول که هر یک یک آینه در دست داشته باشند و خنثی در پشت سر آنها بایستد
برهنه و آن مردهای عدول با آینه ها نگاه میکنند و شبح خنثی را در آینه میبینند پس حکم
میکنند که زن است و یا مرد و امّا مردی که نظر بچوپان کرد و دید که با گوسفند جمع شده است
پس اگر آن گوسفند را بعینه شناخت او را ذبح میکنند میسوزانند و اگر نشناخت رمه گوسفندها را
دو قسمت میکنند با نصف و میانه آنها قرعه میکشند و قرعه بهر نصفی که آمد آن نصف دیگر
نجات یافته است و بهمین طور نصف میکنند تا اینکه گوسفندی باشد پس میانه آنها قرعه
میزنند پس هر کدام که قرعه باسم او آمد او را ذبح کرده میسوزانند و آن دیگری نجات مییابد
سوزاندن برای اینست شاید یکنفر اگر گوشت او را بیابد بخورد آنوقت گوشت حرام خورده است
و یا حکمت دیگر داشته باشد که ما نمیدانیم

و اما نماز صبح که قرائت او را باید بجهر خواند زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را در تاریکی آخر شب می خواند
که اول طلوع صبح صادق است مقرون شب و اما قول علی علیه السلام بشّر قاتل ابن صفیة بالنار
پس او بنا بقول رسول الله بوده و او بود از اشخاصی که در روز نهروان خارج شد و امیر المؤمنین او را
در بصره نکشت برای اینکه او در فتنه نهروان کشته می شد و اما قول تو که علی اهل صفین را
مقبلا و مدبرا کشت و اذن داد که زخمدارهای انها را بکشند و در روز جمل اشخاصی را
که پشت بمعرکه کردند عقب نکرد و انها را اذن نداد که زخمیهارا اذیت کنند و هر که سلاح
خود را افکند ایمن باشد و هر که داخل خانه شد در امن بود برای این بوده که اهل جمل با امامشان
کشته شدند دیگر در لشکر دیگر که پشت پناه انها باشد نداشتند که دوباره رجوع کرده جنگ کنند
و قوم بمنزلهای خودشان برگشتند بدون جنگ و مخالف امیر المؤمنین هم نبودند باین قدر
راضی شدند که از انها دست بردارند دیگر انها را نکشند پس حکم الله در خصوص انها این بوده
که شمشیر با انها نزنند و از اذیت انها دست بردارند زیرا که برای خودشان اعوان نمی خواستند
و اما اهل صفین برگشتند بسوی قومی که مستعد جنگ بودند و امامشان کشته نشده
بود و برای انها سلاح و شمشیر و نیزه و تیر و زره جمع آوری می کردند و بر انها بخشش می نمود

و اماده
منزل

و منزل آماده می کرد و عیادت مریضهاشان نمود و شکسته بند برای زخمیهاشان فرستاد و دوا می داد
و پیاده ها مرکب و برهنه ها را لباس می داد و دوباره انها جنگ بر آورد پس این دو طایفه در حکم
یکسان نبودند چون امیر المؤمنین حکم الله را می دانست در قتال اهل توحید بجهت آن شرح داد
پس هر کسی را عذر جنگ بود انها را طعمه شمشیر قرار داد و هر کس توبه کرد نجات یافت
و اما مردی که اقرار بلواط کرده است پس او کسی است که شاهد برای فعل او قائم نشده است
و از ترس عقاب الله اقرار کرده است و تا وقتیکه امام باشد که از جانب خدا منصوب است اگر خواست
حد میزند و اگر نخواست عفو می نماید آیا نشنیده قول الله هذا عطاؤنا فامنن او امسک
بتحقیق ما خبر دادیم از جمیع آن مطالبی که سؤال کرده بودی پس بدان این جوابهارا
کلمات قصار حضرت ابی الحسن امام علی النقی علیه السلام در این معانی عالیه
روایت شده متوکل لعنة الله علیه مریض شد و نذر کرد اگر صحت یافت مال کثیر تصدق نماید
چون عافیت یافت از علماء سؤال کرد از حد مال کثیر که چه قدر است اختلاف نمودند
و مبلغ مال کثیر را ندانستند پس سؤال کرد از امام ابی الحسن ع از مال کثیر فرمودند که هشتاد
درهم تصدق نماید پس از علت آن سؤال کردند فرمودند برای آنکه خدا به پیغمبرش فرموده

لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة پس شمردیم مواطن رسول الله را هشتاد موطن رسیده است
که خدا انها را کثیرة گفته پس متوکل شاد شد و هشتاد درهم تصدق کرد و بعض مواطن غزوات
و سریه پیغمبر در هشتاد مقام بود خواه جنگ کرده باشد یا نه و غزوه آن جنگ را می گویند که خود
رسول الله حاضر بوده و سریه آن جنگها را می گویند که خودش حاضر نبوده دیگری را امیر قرار داده
با جماعتی فرستاد و فرمود برای خدا بقعه هائی در زمین دوست دارد که مؤمنین در آن بقعه ها
دعا کنند پس خدا قبول می کند دعاء انها را و حائر در آن بقعه هاست یعنی مشهد کعبه و قبور انبیاء و ائمه
هدی علیهم السلام و فرمود هر که تقوی کند خدا او را نگه میدارد از ضرر و شر دنیا و آخرت
و هر که طاعت الله کرد خودش بمیانه مردم مطاع می شود دیگر که طاعت الله نمود باک ندارد از
سخط مخلوقها دیگر که خدا را بسبب نافرمانی بسخط آورد پس یقین کند که سخط مخلوقات باو
حلول خواهد کرد و فرمود بدرستیکه خداوند توصیف نمی توان کرد مگر بآن صفاتی که خودش
نفس خود را وصف نموده و چه طور میتوان وصف کرد کسی را که حواس عاجز است از ادراکش
و اوهام عاجز است از اینکه ادراک او را نماید و خطرات قلبیه مبهوت است که او را محدود نماید
و ابصار از احاطه اش زیرا نزدیک است نه مثل مخلوق با اینکه دور از صفات مخلوقات و دور است با اینکه نزدیکی
با انهاست چنانکه خودش فرموده ما اقرب الیکم من حبل الورید که من بشما نزدیکترم از رگ گردن شما بشما

ازرا

زیرا قرب خالق بمخلوق بقیومیت و حول است و قرب اعضاء بدن بشر بیکدیگر باتصال و مکالمت
و اول شده است از قول خدا که در دعاء افتتاح ماه رمضان سبحانک تقرب فی شهد النجوی و بعد
فلا یری سعدی دوست نزدیکتر از من بمن است وین عجب تر که من از وی دورم
و کیف را کیف نکرده بدان اینکه کیفیت در باره او نیست زیرا که کیف از عرض است و خدا عرض نیست
و مکان انها را اعیان نکرده بدان اینکه مکان در جهت باشد که مکان برای جسم است و خدا جسم نیست
خدا واحد واحد جلّ جلاله و تقدست اسمائه بجز خط اللب را ایلشی شرح داده ام از جهت
ینبئ باجمال نوشته شد [illegible] خاطر جمع از کلمات الله الحکیم عندالش شد تکبیر بر درزد
بجهول کند یا قضاء الهی و نافذ [illegible] دیگری که بعقیده داشته باشد در مهبوت بنیانهاست
خدا او صاحب تعلیل کرد و معصیت دنیا باد [illegible] می شود اگر [illegible] نشر آمنوض نموده باره پاره و من حفظ نکرده بودم
و داود حضرمی می گوید [illegible] زیرا الجواز [illegible] بعد فرمود بگو [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم اذکره
انها را الطوری که فرموده بود [illegible] پس قلم و دوات خواست و نوشت [illegible]
ان شاء الله و الامر بید الله من تبسم نمودم گفت چه شد گفتم خیر است گفت بگو گفتم
بیاد آوردم حدیثی را که مردی از اصحاب [illegible] نقل کرده بود از حدیث حضرت رضا علیه السلام

و وقتی که مهم امری جاری میکرد در نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم اذکر ان شاء الله پس از این سبب تبسم کردم فرمود
یاد دادم اگر بگویم تارک التقیه مثل تارک الصلوة است البته راست گفته ام و یک روز فرمود خورنده بطیخ
صاحب جذام نمیشود گفتند بآنحضرت آیا مومن ایمن نیست وقتی که [illegible] سالکی رسید از امراض
جنون و جذام و برص فرمود بلی و لیکن وقتی که مخالفت مامور به نمود مامون نیست از این
که عقوبت خلاف باو برسد و فرمود شکر کننده سعید تر از آنست که بنعمت رسیده بجهت آن
نعمت شکر گذاری میکند زیرا که نعمت متاع است و شکر هم نعمت است و هم در آخرت اجر دارد
و فرمود خدا دنیا را خانه بلوی قرار داده و آخرت را دار عقبی و قرار داده بلاء دنیا سبب رسیدن
بثواب آخرت باشد و ثواب آخرت عوض بلاء دنیا باشد و فرمود ظالمی که حلیم باشد نزدیکست
که از ظلمش عفو بشود بسبب حلمش و بدرستی که محق سفیه نزدیکست که نور حقش را خاموش کند
بجهت سفاهتش و فرمود کسی که برای تو جمع کند [illegible] را پس تو هم اطاعت او را جمع
لازم شمار و فرمود کسی که قدر شرافت نفس خود نداند او را اخوان حقیر شمارد پس از شر او
ایمن مباش [illegible] شخصی هست [illegible] بسبب [illegible] شود و فرمود دنیا بازار است قومی در آن [illegible] ربح و نفع بردند
و قومی خسران [illegible] در آن نفع برده و مخالف رنج و زیان الحمد لله [illegible] الصلوة علی محمد و آله

و روی عن الامام الناطق الهادی ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلام فی قصار هذه المعانی الناصحة
قال لا تمار [illegible] مکن که بهاء و شرف تو میرود [illegible] فرق میان مجادله که حسن است و مماراة که قبیح است
آنست که خدا امر نموده بمجادله حسنه وجادلهم بالتی هی احسن که مقصود از ساختن احقاق حق و ابطال
باطل باشد چنانکه انبیاء با مردم میکردند و انها بطریق حق دعوت مینمودند و انها مجادله میکردند
و اما مماراة آنست که مقصود طرفین غلبه بر خصم و تفاخر بر یکدیگر باشد حقانیت او یا بطلان
زیرا که میخواهد خود نمائی کند که من اعلم از طرف خود هستم چنانکه جهال که شبیه بعلماء هستند
در مجالس عمومی شیوه شان این در [illegible] رسانیدن عداوت دیگر است [illegible]
[illegible] آقا است که باین [illegible] تزویر ریاست عامه نماید نام خود علوی علیه الرحمه خوب میگوید
ز پی تزویر عامه خود در اخر مکن زانکه قول عامه نیست جز خر خر خری کاو را باور کنند اندر
خدای عاصیان نوح را باور نکردند ز پیغمبری اگر [illegible] اشخاص خر نموده اند مصاحبت عامه نمود
و فرمود مزاح و شوخی مکن که ظرافت تو جرئه میشود و هر کسی در مجلس شرافت نفس اماره فانی میشود
و طالب صدر مجلس نباشد بلکه در محلی خود را بنشینند خدا و ملائکه [illegible] صلوات میفرستند
تا از آن مجلس بلند میشود نه قبول مردم [illegible] و در گوشه خانه روی زانوی [illegible] سوار شوند از [illegible]
و نوشتند برای مردی که از آن حضرت دلیل سئوال کرده بود هر کس سئوال کند [illegible] و باری تعالی
و جواب حق را شنود بعد بر گردد و بمضمون آن آیه و برهان که طلب کرده بود عمل ننماید عذابش
مضاعف میشود [illegible] جاهل [illegible] براتی که [illegible] بان دلیل

و هر کس صبر کند بشارت بیند الا اهل خطا کرده اند و بعضی از شیعه هایش بآنحضرت نوشتند در خصوص اختلاف
شیعه در جواب نوشتند انما [illegible] جز این نیست خداوند عالم خطابش بعقلاست و مردم
در خصوص من چندین طبقه هستند بعضی از انها مستبصر بر راه نجات که تمسک بحق
کرده اند و متعلق بفرع و شاخه اصلاند نه شک دارند و نه ریب و پناهگاه ندارند غیر از من
و یک طبقه هستند که حق را از اهلش اخذ ننموده اند پس انها مثل سوار کشتی در دریا هستند
حرکت میکنند هر وقت که آب دریا موج میزند و ساکن هر وقت دریا ساکن است
و طبقه دیگر هستند که شیطان بر انها غلبه کرده و [illegible] آورده شان انها رد کردن
بر حقیقت و حق را بباطل میخواهند محو کنند برای حسد که دارند پس ترک کن انها را
هر طرف که میخواهند بروند راست یا چپ [illegible] جماعت مکن زیرا که [illegible] علیهم السلام [illegible] شیطان
[illegible] چون انها یاد خدا [illegible] کنند خدا هم [illegible] انها را بجهنم میاندازد [illegible]
وقت [illegible] انها [illegible] که از جهنم بیرون آورد زیرا که انها اقوال [illegible] شنیده اند گفتند [illegible]
کردیم از این جهت خلود در آتش دارند بعد حضرت فرمودند [illegible] که چوپان [illegible]
گرگ گوسفندانش را جمع کند انها را باید که سعی جمع آوری میکنند و [illegible] شدن
و طلب ریاست کردن زیرا که اینها [illegible] وصفت انها را بهلاکت دعوت میکنند
و فرمودند از گناهانی که بخشیده نمیشود [illegible] بعد از گناه بگوید [illegible] شدم [illegible]
یک گناه

یک گناه یعنی این شخص نظر بگناه صغیره میکند نه نظر بجلیل که تمام معصیتها انوقت کبیره است نه صغیره
و نمیداند بخداوند عظیم مخالفت نموده [illegible] چیزی خلاف کبیره است [illegible] وانت له رقاب الملوک
و بعد فرمودند شرک در میانه مردم پنهان تر است از رفتار مورچه بر روی سنگ سخت در شب تاریک
یعنی چنانکه حرکت پای مور را در شب چون دقتی نمیتوان دید همچنین شرک خفی را نمیتوان فهمید پس باید [illegible]
احتیاط کرد در اقوال و اعمال که تماما خالص باشد و [illegible] نباید کرد و [illegible] شرک خفی است
و فرمود صلوات الله علیه بسم الله الرحمن الرحیم اقرب باسم الله الاعظم است از سیاهی [illegible] بسفیدی چشم
زیرا که آیه جامع اسماء حسنی است از جلال و جمال [illegible] که اسم اعظم [illegible] در جهات [illegible]
[illegible] علی طریق الاندماج والاجمال و در بعضی توقیعاتش بشیعیان خود دیدند که نوشته است
در وقتی که [illegible] قومی از شیعه ها در خصوص ایشان اختلاف کرده بودند که آیا امامت [illegible]
که [illegible] هیچ یک از آباء من [illegible] چیزی که من مبتلا شدم از شک کردن این طایفه در خصوص
امامت من پس [illegible] امامت و ولایت امری بوده که شما [illegible] معتقد بوده اید و متدین
بان گشته اید موقتی نزد آنهایی بعد منقطع شد پس برای شک کردن محال [illegible] امامت که در [illegible]
[illegible] که متصل است مادامیکه امور الهی متصل است پس معنی این شک [illegible] در روی زمین
و وصی رسول الله که تا قیامت باقی است [illegible] و منقطع نمیشود چرا باید شک کنند [illegible]
[illegible] باید باشند و انها ما اهل البیت [illegible] نزد دیگران پس من بعد از انها [illegible]
[illegible]

و فرمود دوست داشتن ابرار ابرار را ثواب است برای ایشان دوست دارنده که ابرار باشند و دوست فجار ابرار را
فضیلت است برای ابرار و بغض فجار ابرار را زینت ابرار است یعنی چون می‌بینند ابرار نیکوکار و خوش
اخلاق‌اند و خود فجار الصفت را انکار نمی‌کنند از جهت حسد و دشمنی دارند ابرار را زیرا که مرد دشمن آن
چیزی است که خود ندارد و از جهت نقص ایشان زینت است ... حسن خلق است
و بغض ابرار فجار را خزی و سرنگونی فجار است در دنیا و فرمود از تواضع شمرده می‌شود که شخص
به هر کسی رسید سلام بدهد و در صدر مجلس ننشیند بلکه پایین‌تر از محل جلوس خود در مجلس بنشیند
و فرمود خندیدن بدون تعجب از جهل است و فرمود از صدمه بزرگ که پشت آدم را می‌شکند آن است
که شخص همسایه داشته باشد اگر حسنه او را ببیند خوشی می‌کند و پنهان می‌نماید و اگر سیئه او را
ببیند فاش می‌کند میانه مردم تا آن شخص رسوا شود و شیعیان ... فرمود که شماها را وصیت
به تقوی الله و ورع در دین خودتان و کوشش کردن در رضاء الله و راستی گفتار و اداء امانت
بکسیکه که شما را امین دانسته خواه آن شخص آدم خوب باشد و یا بد و طول سجود و حسن جوار
و با این سبب محمد صلی الله علیه و آله مبعوث شده است نماز بخوانید در عشیره‌های ایشان و بجنازه
انها حاضر شوید و مریضهای ایشان را عیادت نمایید و حقوق انها را اداء کنید زیرا اگر یکنفر از شما
ورع در دینش نماید و در سخن گفتن راست‌گو باشد و اداء امانت نماید و حسن خلق با مردم رفتار نماید
و بگویند

دیگو بیند این شیعه است اینکار تان مرا شاد می‌کند تقوا الله در میانه مردم زینت باشید نه قبیح و زشت و نظر ما
بکشید هر بود تر او از ما دفع کنید هر قباحت را زیرا هر خوبی که برای ما بگویند ما اهلش هستیم
و هر بدی که در خصوص ما گویند پس ما انطور نیستیم و در کتاب الله برای ما حقی ثابت است و قرابت از رسول الله
داریم و تطهیر است برای ما از خدا که غیر از ما هر که ادعاء کند دروغگو است و زیاد کنید ذکر الله
و ذکر مرگ و تلاوت قرآن و صلوات بر پیغمبر را زیرا که صلوات فرستادن بر پیغمبر ده حسنه دارد
و حفظ کنید وصیتهای مرا و انها را در نزد شما ودیعه می‌گذارم که بجا آورید و شما سلام می‌رسانم
و فرمودند عبادت کثرت نماز و روزه نیست بلکه عبادت کثرت تفکر است در امر الله که براد شما
زیاد می‌کنند و لغتیش می‌آرد و فرمودند چه قدر بنده بد است آن بنده که دو رو و دو زبان باشد که برادر
در حضور شاد و در غیابش گوشت او را می‌خورد یعنی غیبت او را می‌کند و اگر با وعطا کنند حسد می‌برد و اگر
مبتلا شد بمصیبتی شاد می‌شود و فرمود غضب کلید هر شر است و به شیعیانش در سال ... که
از هجرت فرمودند ما شما را امر کرده ایم که خاتم را با انگشتان دست راست کنید در حالتی که
در میانه شما بودیم و الان ما شما را امر می‌کنیم که انگشتر را بدست چپ بکنید برای اینکه ما از شما
غیبت می‌کنیم تا انزمانی که خدا ظاهر کند امر ما و شما را زیرا که این اول علامت است بر شما در ولایت ما
اهل بیت پس بکنید انگشتر دست راست را سایر شیعه‌ها را از دست راست انها و بدست چپ انها بکنید پس چون فرق ...
... بکنند

و بعد فرمودند این وصیت‌های مرا شیعیان با نقل کنند تا انها هم بدانند و فرمود کمترین مردم از جهت
آسوده بودن حسود است یعنی بسبب حسد بردن با نچه در دست عباد الله است که او ندارد در اندیشه خیال
و پرهیزکارترین مردم کسی است که هر وقت شبهه رسید توقف نماید یعنی با کرام نیافتد شاید ان شبهه
در واقع حرام باشد پس احتیاط در توقف است که مرتکب نشود و عابدترین ناس کسی است که فرایض را
اقامه کند و بجا آورد و زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک کند و شدیدترین مردم از جهت کوشش
کسی است که گناهان را ترک نماید و فرمود بدرستیکه شما در اجلهای ناقص و ایام معدوده هستید
و مرگ ناگهان می‌رسد و کسیکه زراعت خیر کاشت درو می‌کند غبطه یعنی دیگران در قیامت با او غبطه می‌برند
و کسیکه تخم زراعت شر کرد درو می‌کند پشیمانی را برای هر زارع حاصل زراعتش است که کاشته است
و کسیکه بطی باشد و بتانی عمل نماید دیگری رزق او را نخواهد خورد و حریص کمی تواند بدیگری پیش
دستی نماید در امر که از جانب خدا مقدر نشده باشد یعنی باصلاح حال او ... و اسطه انکه ...
مردن تقدیر شده همراهی است اگر کسی گوید که من بیارم فلان کارم درست شد این خود شرک جلی است
و هر کس بخیر رسید خدا اعطا کرده و هر کس از شر ایمن شده خدا او را نگاه داشته است
و فرمود مؤمن برکت است برای مؤمن دیگر و حجت است برای کافر یعنی که خدا مؤمن را حجت بر کافر تا نگوید من
نمی‌دانستم
و فرمود

و فرمود احمق در دهانش است و دهن حکیم در قلبش است یعنی احمق بدون تامل حرف می‌زند و عاقبت امر را
ملاحظه می‌کند و اما شخص حکیم نا سنجیده سخن نمی‌گوید سعدی میزان بی تامل بگفتار دم مگو گر دیر گوی
چه غم و فرمود رزقی که خدا ضامن او است تو را مشغول نکند از اداء اعمال مفروضه چنانکه می‌بینیم
اهل بازار مشغول کسب‌اند نزدیک غروب نماز سر وقت شکسته بجای آرند با آن تعجیل گو با کلاغ منقار زند
بزمین می‌زند در وقت سجود و فرمود کسی که در طهارت شک تعدی نماید و وسواس کند شک کند اسکی طهارتش ناقص است
و فرمود هیچ عزیزی حق را ترک نکرد مگر اینکه ذلیل شد و هیچ ذلیلی حق را اخذ نکرد مگر اینکه عزیز گشت
چنانکه می‌شنویم اکثر حکماء و فقهاء اهل دهات اند بعد از علم و عمل با ملوک را ترک گفته بلکه پا بر تر رفته اند و آقازاده‌ها
شهری بجهت ترک احکام شرعیه و ارتکاب بمحرمات ذلیل شده اند سعدی روستازادگان دانشمند بوزیری پادشاه
رفتند پسران وزیر بی دانش بگدائی بروستا رفتند و فرمود صداقت با جاهل مشقت است و اعتماد نست
و فرمود دو خصلت است که بالاتر از انها هیچ چیز نیست ایمان بخدا آوردن و نفع به برادران رسانیدن
و فرمود جرات کردن ولد بوالدش در کوچکی او را وادار می‌کند که در بزرگی عاق شود یعنی بسبب عادت و جهل با حرام
دارد ادب شمرده نمی‌شود اظهار شادی کردن پیش کسی که محزون است و بهتر از هوه است خری که اگر او را
مفقود کردی زندگی را الوقت دشمن مداری و شر از مرگ است ابتلائی که اگر بر تو نازل شد
مرگ را دوست داری در انهنگام و فرمود ریاضت جاهل و رد کردن شخص معتاد را از عادتش مثل معجزه است
یعنی در سختی مثل ترک عادت بر جای برص است

و تواضع نعمتیست که کسی با و حسد نمی برد زیرا که بجا سد باید خود شرا لیست که تا تواضع داد اگر اراضی نمیشود
دیگری که برادرش در خلوت موعظه کند او را زینت داده و کسی که آشکارا میانه مردم او را موعظه کند او را رسوا کرده است
و هیچ بلیه نیست مگر اینکه خدا برای او نعمتی داده که او را احاطه کرده کون چنین رحمت خدا سبقت و فضل دارد در هر بلیه
برحمت مخلوطات غالب جهنم برای مسلم که عذابی برای تصفیه است که هم غشی گشته بعد داخل بهشت باید
مثل زرگر که طلای مغشوش را با آتش گذارند که غش او بگیرد تا صاف گشته انگشتر بزرگان گردد و فرمود
چه قدر قبیح است برای مؤمن که رغبتی باشد که او را ذلیل کند مثلا مشغول کردن بدون ضرورت
تمام شد ترجمه و شرح اخبار نبی و ائمه طاهرین علیهم السلام در دعا که در این کتاب می خواستیم تحریر کنیم از مواعظ
و نصایح و اخلاق حسنه و اجتناب از اعمال سیئه بحمد الله و منّه علی اتمامه و منه التوفیق ع خدا ما
در احوالات حضرت حجة الله صاحب العصر امام محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن الرضا علیهم السلام
الشیخ محمد بن علی بن بابویه که معروف بصدوق است علیه الرحمه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه
که جمیعا در احوالات حضرت حجة الله است روایت میکند باسناد خود از محمد بن عبد الله بن موسی بن محمد بن القاسم
بن حمزة بن امام موسی کاظم علیه السلام موسی روایت میکند از حکیمه دختر امام محمد تقی علیه السلام که گوید
ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام فرستاد عقب من که بخدمتش رسیدم فرمود یا عمه افطارت را امشب
نزد ما بگذار که امشب شب نیمه شعبان است بدرستی که خدای تبارک و تعالی الحجة ظاهر میکند امشب
حجة الله را

حجة الله را که اوست حجت خدا در زمینش حکیمه عرض کرد مادرش کیست فرمود نرجس گفتم فدایت شوم
و اثری در نرجس از حمل نیست فرمود همانطور است که من بتو میگویم حکیمه میگوید آمدم بمنزل نرجس پس
زمانی که سلام دادم و نشستم نرجس آمد که کفشهای مرا بکند گفت ای سیده من و سیده اهل خانه ام گفت
بچه حالت شب کردی من گفتم بلکه تو سیده من و سیده اهل من هستی حکیمه میگوید نرجس قول
مرا انکار کرد و قالت این حرف چیست یا عمه پس گفتم با و ای دختر که من بدان که خدای تعالی
زود است هبه میکند امشب بتو پسری که سید است در دنیا و آخرت حکیمه میگوید نرجس خجالت کشید
و حیاء نمود و چون از نماز عشاء آخر فارغ شدم افطار کردم در رختخواب خوابیدم چون
نصف شب شد برای نماز شب بلند شدم و از نمازم فارغ شدم دیدم نرجس خوابیده و هیچ حادثه
ندارد بعد به تعقیبات مشغول شدم بعد از آن خوابیدم بعد باز بیدار شده دیدم ایشان خوابیده اند
بعد بلند شد نماز شب را خواند خوابید حکیمه میگوید آمدم که طلوع فجر را ببینم دیدم صبح کاذب است
مشتبه شدم گرگر نموده است در حالیکه نرجس خوابیده است پس شک بر من عارض شد ابو محمد علیه السلام
از مجلس خود مرا صیحه زد که فرمود شتاب مکن یا عمه که این امر نزدیک شده است پس
نشستم سوره الم السجده و یس را خواندم در این هنگام که من مشغول تلاوت بودم نرجس
بیدار شد در حالت فزع پس خود را بگیری جستم بطرف ایشان گفتم بسم الله علیک بعد با ایشان گفتم

آیا چیزی حس میکنی گفت بلی یا عمه با و گفتم خود را جمع کن و قلبت را محکم نگه دار پس
این همانست که بتو گفتم حکیمه میگوید مرا فترت گرفت و او را فترت سستی عارض شد پس ملتفت
شدم بحس سید خودم پس منکشف شد آن آقا از نرجس پس ناگهان سید علیه السلام را
دیدم در سجود که مساجدش بزمین تلاقی کرده پس او را برداشته دیدم نظیف و منظف
پس ابو محمد علیه السلام صیحه زد یا عمه پسرم را بیار بحضورش آوردم پس حضرت ابو محمد بگذاشت
بالیتیش او دو دست و کمرش را بسینه خود گذاشت و قدم مولود در اسینه خود گذاشت بعد
زبان خود را بدهان ایشان گذاشت و دست مبارک را بر چشمهایش و گوشش و بر مفاصلش
مالید بعد گفت تکلم کن ای پسرک من حجة الله گفتند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله بعد صلوات فرستاد بامیر المؤمنین و بر ائمه علیهم السلام یکی یکی
تا رسید به پدرش بعد ساکت شد پس ابو محمد گفت یا عمه او را به مادرش ببر تا با و سلام
دهد بعد بیار و حرا او را بردم نزد مادرش سلام داد و برگرداندم گذاشتم بحضور گفت یا عمه
روز هفتم هم بیا پیش ما حکیمه میگوید چون صبح شد آمدم که بابا محمد سلام بدهم و پرده را برداشتم
که سید خود را تفقد کنم ندیدم گفتم فدایت شوم آقای مرا چه کار کردی گفت یا عمه
اورا ودیعه

اورا ودیعه گذاشتم پیش کسی که مادر موسی موسی علیه السلام را آنجا ودیعه گذاشت حکیمه میگوید چون روز هفتم
شد آمدم سلام دادم نشستم فرمود پسرک مرا بیاور سید خود را آوردم پیچیده شده بود
بیک خرقه پس حضرت ابو محمد با او آن کار کرد که در دفعه اول کرده بود بعد زبانش را بدهانش
گذاشت گویا با و عسل و شیر غذا میداد بعد گفت تکلم کن ای پسرک من فقال اشهد
ان لا اله الا الله بعد صلوات بر پیغمبر و امیر المؤمنین و یکان یکان ائمه علیهم السلام فرستاد
تا رسید بپدرش پس این آیه را خواند بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری
فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و موسی میگوید معنی مطلب را
از عقبه خادم حضرت ابو محمد پرسیدم گفت حکیمه اثرا اصدق درست گفته است
نه اینکه در بعض روایات بعد از تولد امام علیه السلام هر روز می باشد و او را می سپارند بملائکه
تا تربیتش کنند در بعضی هفت روز است و در بعضی چهل روز و در آنروز می آرند چنانکه در خصوص
سایر ائمه وارد شده است و ظاهر آیه در خصوص حضرت حجت است لیکن تاویلش را بغیر از ائمه دیگر قائم هم کرده اند

شیخ صدوق رحمه الله در تمام النعمة نقل میکند حدثنا الحسین بن احمد رض قال حدثنا محمد بن ابراهیم الکوفی قال
حدثنی محمد بن عبد الله الطهوری قال قصد کردم حکیمه دختر امام محمد تقی علیه السلام را بعد از وفات ابی محمد ع
که از حجة الله سئوال کنم بجهة خلاف مردم که در حیرت مانده بودند پس فرمود بنشین نشستم بعد گفت
یا محمد بدرستیکه خدای تبارک و تعالی زمین را خالی نمیگذارد از حجت ناطقه و یا صامته که گذشت
و حجت را در دو برادر قرار نداده بعد از حسن و حسین علیهما السلام تا تفضیل بدهد حسن و حسین را
و منزه نماید ایشان را از اینکه عدیل ایشان در روی زمین باشد زیرا که خدای تبارک و تعالی
تخصیص داده اولاد حسین ع را بفضل بر اولاد حسن ع چنانکه تخصیص داد ولد هرون را بر اولاد موسی ع
اگر چه موسی حجت الله بود بر هرون و فضل مال ولد اوست تا روز قیامت و لابد است برای امت از حیرت
که تا اشخاص باطل تمسک کنند و خالص باشد مؤمنین محققین تا برای خلق حجتی نباشد
در عذر آوردن برای خدا یعنی که ما نمیدانستیم چه محققین حجت هستند بر مبطلین که ایشان تابعت
قدم شدند و جستجو کردند تا شناختند و ایمان آوردند و بدرستیکه حیرت الآن لابد است گفتم
بعد از موت امام حسن عسکری علیه السلام گفتم ای مولاتی من آیا برای حسن ع ولدی بود پس
تبسم کرد و گفت اگر برای حسن ع ولدی نباشد پس حجة الله بعد از او کیست و حال آنکه تو
در اخبار شنیده که امامت حق دو برادر نیست بعد از حسن ع و حسین ع پس گفتم ای سیده
من حدیث کن برای من ولادت و غیبت حجة الله علیه السلام را گفت بلی من جاریه
داشتم

داشتم که او را نرجس میگفتند برادرزاده ام بدیدن من آمد دیدم بان جاریه بنظر تیز
نگاه میکند پس با ایشان گفتم ای آقای من شاید باو میل دارید بفرستم خدمت شما
گفت یا عمه نه ولیکن تعجب میکنم از این جاریه گفتم چه تعجب آورده شما را از این گفت
زود است که خارج شود از او ولدی که کریم است بر خدای عز و جل که خدا زمین را بسبب ایشان
پر از عدل میکند بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد گفتم پس در این صورت او را
بفرستم خدمت شما فرمود در این خصوص از پدرم اذن بخواه حکیمه میگوید رختهایم را پوشیدم
آمدم منزل ابی الحسن امام علی النقی ع سلام دادم و نشستم ابتداء بمن فرمود یا حکیمه نرجس را
بفرست نزد پسرم ابو محمد ع گفتم ای آقای من برای اینکار آمدم که اذن بگیرم بمن فرمود
ای مبارکه خدای تبارک و تعالی دوست داشته است که تو را در اجر شریک کند و در خیر هم
تو نصیبی داشته باشی حکیمه میگوید دیگر درنگ نکردم برگشتم بمنزلم و نرجس را زینت دادم
و هبه کردم بابی محمد ع و میانه ایشان را در منزل خودم جمع کردم و در خانه من چند روزی ماندند
بعد خدمت پدرش رفت و نرجس را با ایشان بمنزلش فرستادم پس ابو الحسن ع هم
وفات نمود و ابو محمد بجای ایشان نشست و بزیارتش میرفتم چنانکه بزیارت پدرش
میرفتم پس یکروز نرجس آمد که کفشهای مرا از پایم بکند و گفت ای سیده من کفشهایت را
بگذار بکنم گفتم بلکه تو سیده و مولاة منی و الله نمیگذارم که نعلین مرا بکنی و یا خدمت مرا بکنی
بلکه من باید تو را خدمت کنم و بالای چشم بگذارم پس ابو محمد علیه السلام این حرفها را شنید

گفت خدا بتو جزای خیر دهد نشستم خدمت حضرت تا وقت غروب آفتاب پس
جاریه را صدا کردم گفتم لباس مرا بیاور که بروم حضرت ابو محمد ع فرمود امشب اینجا بیتوته کن
زیرا که امشب متولد میشود مولودی که کریم است بر خدای عز و جل که خدا زمین را زنده
میکند بسبب او بعد از مردنش گفتم از که یا سیدی و در نرجس اثر حملی نمیبینم فرمود از
از نرجس نه از دیگری حکیمه میگوید رفتم طرف نرجس پس او را برگرداندم بسوی پشت
شکم در او اثر حملی ندیدیم برگشتم بسوی ابو محمد ع پس خبر دادم از این کار که کرده بودم
تبسم نمود بعد بمن گفت وقتی که صبح شد اثر حمل ظاهر میشود زیرا مثل نرجس مثل
مادر موسی است که حملش ظاهر نمیشود و هیچکس علم نمیرساند تا وقت ولادتش زیرا
که فرعون شکم زنهای حامله را پاره میکرد در طلب موسی علیه السلام و این نظیر موسی است
حکیمه میگوید برگشتم بسوی نرجس پس باو خبر دادم و حالش را پرسیدم گفت ای مولاة
من در خودم چیزی نمیبینم از این حالت حکیمه میگوید منتظر و مراقبش بودم تا طلوع صبح
که نرجس در جلو روی من خوابیده بود از این پهلو بان پهلو هم برنمیگشت تا آخر شب
وقت صبح یکدفعه از جایش پرید و نشست ترسناک پس او را چسباندم بسینه ام
و بسم الله گفتم و ابو محمد ع مرا صیحه زد و گفت انا انزلناه فی لیلة القدر را بخوان پس شروع
کردم

کردم بخواندن انا انزلناه و از نرجس پرسیدم چطور است حالت گفت ظاهر شد برای من
آن امری که مولای من خبر داده بود پس بنا کردم بخواندن انا انزلناه بمن جواب
میداد جنینی که در شکم نرجس بود و میخواند آنطور که من قرائت میکردم و بر من سلام
داد حکیمه میگوید زمانیکه قرائت را شنیدم ترسیدم و ابو محمد ع مرا صیحه زد تعجب از امر الله
تعالی نکن که خدا ما را در کوچکی حکمت میآموزد و در بزرگی حجت خود قرار میدهد در زمین
پس هنوز کلامم تمام نشده بود که نرجس از چشم من غائب شد و او را ندیدم گویا
میانه من و او حجابی ساتر شد پس دویدم بسوی ابو محمد ع فریاد کنان فرمود
راحت باش یا عمه زیرا که زود میبابی نرجس را در مکان خودش حکیمه میگوید
برگشتم و درنگ نکرده دیدم کشف حجاب گشت که ما بین من و نرجس بود ناگهان نرجس را
دیدم نورانی بنحوی که نورش چشم را خیره میکند ناگهان نگهبان او را دیدم علیه السلام که بسجده افتاده هم
و زانوهایش را از زمین گذاشته و انگشت سبابه اش را بالا گرفته و میگوید اشهد ان لا اله الا الله
و ان جدی محمد رسول الله و پدرم امیر المؤمنین امامت بعد امامها را یکی یکی شمرد تا رسید
بخودش بعد گفت علیه السلام اللهم انجز لی ما وعدتنی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املأ الارض بی
عدلا و قسطا پس ابو محمد صدا کرد یا عمتاه بیاور او را نزد من پس گرفتم او را و آوردم بخدمتش

چون جلو روی پدرش گذاشتم بر پدرش سلام داد پس حسن ع از من گرفت و مرغها بالای سرش
می پریدند و چر میزدند و حسن ع یکی از آن مرغها را خواند باو گفت این را بردار و حفظ کن و در هر
چهل روز بیار پیش من پس آن مرغ او را گرفت و طیران کرد بالا در هوا و مرغان دیگر باو تبعیت کردند
حلیمه می گوید شنیدم ابومحمد ع گفت او را امانت دادم بتو چنانکه مادر موسی موسی را داد پس نرجس گریه کرد
امام حسن ع فرمود ساکت باش شیر خوردن براو حرام است مگر از پستان تو و زود است بسوی تو رد کنند
بسوی تو چنانکه موسی را بمادرش برگرداندند اینست قول الله عزوجل فرددناه الی امه کی تقر عینها
ولا تحزن حلیمه می گوید گفتم این مرغ که بود گفت این روح القدس است موکلست بر ائمه علیهم السلام
که آنها را موفق و مسدد می کنند و با نها علم یاد میدهد حلیمه می گوید بعد از چهل روز آن پسر را رد
کرد و برادرزاده ام مرا خواند در خدمت شدم پس ناگهان دیدم که بچه در برابرش حرکت می کند
گفتم ای آقای من این پسر دو ساله است تبسم کرد گفت اولاد انبیاء و اوصیاء اگر
امام باشند نشو و نمای آنها غیر از نشو دیگرانست و بچه ما وقتی که یکماهه شد مثل بچه یکساله است
باشند و بچه ما در شکم مادرش تکلم می کند و قرآن میخواند و عبادت رب عزوجل می کند
در شیرخوارگی و ملائکه باو اطاعت میکنند هر صبح و شام براو نازل میشوند حلیمه می گوید
در هر اربعینی او را میدیدم تا بمرتبه مردی رسید در قامت قبل از آنکه ابومحمد ع وفات کند

در مدت کم

در مدت کمی پس نشناختم برادرزاده ام گفتم کیست این شخص که مرا امر میکنی که در حضور او بنشینم
فرمود این پسر نرجس است و این خلیفه منست بعد از من و در مدت کمی مرا مفقود می یابی پس
بحرفهایش گوش بده و اطاعتش کن حکیمه می گوید بعد از چند روز ابومحمد ع وفات کرد و امر مردم
الطور شد که می بینی (خطاب حکیمه بمحمد راوی است) والله مردی که من می بینم او را هر صبح و شام و ایشان
خبر میدهند مرا بآنچه مردم از ایشان می پرسند و اقعه من اراده میکنم که از ایشان چیزی بپرسم
ابتداء قبل از سئوال من از آن مطلب خبر میدهد و گاه یک امری بر من وارد میشود همان وقت از ایشان
بمن جواب میرسد بدون اینکه سئوال کنم و بتحقیق دیشب بمن خبر داد آمدن تو را نزد من و امر
کرد که بتو خبر بدهم بحق و محمد بن عبدالله راوی این خبر می گوید والله حکیمه بمن خبر داد از چیزهائی
که غیر از خدا کسی باو مطلع نبوده پس دانستم که گفتهای ایشان صدق است و عدل است
از خدای تبارک و تعالی زیرا که خدای تعالی ائمه را خبر داده بر اشیائی که هیچکس از خلق بر آنها
مطلع نیست و ابن صدوق مرحوم بسلسله سند از نسیم و ماریه که هر دو خادم ابومحمد علیه السلام بودند نقل
میکند که گفت متولد شد حضرت صاحب الزمان از شکم مادرش که زانوهایش بزمین چسبیده و انگشت
سبابه اش بطرف آسمان بلند بود بعد عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله ظلمه جفاکار
گمان کردند که حجة الله باطل شد اگر خدا باو اذن داده بود در حرف زدن شک از مردم زایل میشد

و نسیم خادم ابی محمد علیه السلام می گوید من داخل شدم در حضور حضرت صاحب الزمان علیه السلام یکشب بعد از تولدش
پس عطسه کردم بمن گفت یرحمک الله نسیم می گوید خوشحال شدم برحمت فرستادن آن مولا پس فرمود
آیا بتو مژده بدهم در عطسه کردن گفتم بلی ای مولای من گفت عطسه امانست از مرگ سه روز تمام
و محمد بن احمد علوی از ابی غانم خادم نقل میکند که گفت برای ابومحمد ع پسری متولد شد اسم او را محمد
نهاد در روز سیم او را باصحابش نشان داد و فرمود این صاحب شماست بعد از من و خلیفه
منست بر شما و این آن قائمی است که گردنها دراز میشود برای انتظارش پس زمانیکه زمین پر
از جور و ظلم شد خارج میشود زمین را پر از عدل و قسط می نماید محرر این اوراق می گوید از صد
حدیث زیادتر باین مضمون از پیغمبر خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام وارد شده است
که در کتب اخبار مضبوط است و بعلاوه از پنجاه نفر زیادتر صدوق مرحوم که در تمام النعمه
نوشته است اسامی آنها را که بفیض خدمت حضرت صاحب الزمان علیه السلام رسیده اند
و مسائلی پرسیده جواب شنیده اند در زمان حضرت ابومحمد ع و در زمان غیبت صغری
هر که میخواهد بآن کتاب مطالعه نماید و مقصود در اینجا اثبات تولد و موجود بودنش الآن
بشخصه و غائب شدنش است اجمالا می نویسیم و بعضی از اصحاب که بخدمتش رسیده اند اسم آنها را
اجمالا می نویسیم و اشاره میکنیم که در کمال الدین و تمام النعمه تفصیلا نوشته است بآنجا رجوع نمایند

قال الصدوق فی تمام النعمة حدثنا محمد بن محمد الخزاعی رض قال حدثنا ابو علی الاسدی عن ابیه محمد بن عبدالله الکوفی
که آن در کتابش ذکر کرده عدد اشخاصی را که بخدمت صاحب علیه السلام رسیده اند و معجزاتی که دیده اند نقل نموده اند
در بغداد عثمان عمری و پسرش محمد بن عثمان که هر دو وکیل و نایب خاص حضرت حجة الله بودند و بلالی و عطار
و از کوفه عاصمی و از اهل اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار و از اهل قم محمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح
و از اهل ری شامی و اسدی نیز خود راوی حدیث و از اهل آذربایجان قاسم بن العلا و از اهل نیشابور
محمد بن شاذان النعیمی که همه اینها وکیل حضرت صاحب الزمان ع بودند و از غیر وکلاء از بغداد ابوالقاسم
بن ابی حلیس و ابوعبدالله الکندی و ابوعبدالله الجنیدی و هرون القزاز و النیلی و ابوالقاسم بن
دبیس و ابوعبدالله بن فروخ و مسرور طباخ مولای ابی الحسن ع و احمد و محمد پسران حسن و اسحق
کاتب از بنی نوبخت و صاحب الفراء و صاحب صره مختومه و از بغداد محمد بن کشمرد و جعفر بن
حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد بن اخیه و ابوالحسن و از اصفهان
ابن بادشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش
و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن موسی و پسرش و محمد بن هرون و صاحب الحصاة
و علی بن محمد و محمد بن محمد الکلینی و ابوجعفر رفاء و از قزوین مرداس و علی بن احمد و از
قابس دو نفر مرد و از شهرزور ابن الخال و از فارس مجروح و از مرو صاحب هزار دینار

وصاحب مال وصاحب رقعه بیضاء و ابو ثابت واز بنیشابور محمد بن شعیب بن صالح واز یمن فضل بن
یزید و حسن پسرش و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی واز مصر صاحب دو مولود و صاحب مال
و ابو رجاء واز نصیبین ابو محمد بن الوجناء واز اهواز حضینی و ابو القاسم حسین بن روح
و علی بن السمری که هر دو نایب خاص بودند مکرر بخدمت حضرت صاحب العصر رسیده جواب مسائل ایشان را
رد می کردند و توقیعات از ناحیه مقدسه بوسطه ایشان بزرگوار و عثمان عمری و پسرش محمد بن عثمان میرسید
و از جمله علی بن بابویه مرحوم بوسطه این نایب خاص از حضرت حجه الله درخواست کرد که از خداوند عالم برای او
اولاد بخواهد جواب آمد که از خلدق ضمان شده دعا کردم که بتو دو نفر پسر عالم و صالح عطا کند که صدوق
و برادرش حسین بدعای آن حضرت متولد شده اند که صدوق همیشه فخر می کرد که من بدعای حضرت حجه الله
متولد شده ام از این جهت که راس رئیس علماء و فقهاء و صاحبان اخبار ائمه هدی علیهم السلام
شده است و کلفه و کمال الدین و تمام النعمه را هم با حضرت در عالم جواب در غیبت انبیاء
و غیبت حجه الله و احوال آنچه نوشته است رحمه الله علیه و صاحبان اثنی عشر هر که خواهی با خدمت
فصد در بیان تنصیص خداوند عز و جل و رسول الله و ائمه هدی صلوات الله علیهم
بوجود مبارک حضرت حجه الله از آنکه چنانکه پیش نوشتیم که ولایت و امامت باید بنص
از خدا و رسول الله و از امام سابق باشد نه باختیار مردم چه مردم اطلاع بر قلوب و عقاید و عصمت ندارند

صدوق

صدوق مرحوم در کمال الدین بسلسله سندی از ابن عباس نقل می کند که گوید رسول الله فرمود چون مرا بمعراج بردند
ندا از جانب حق جل و علا آمد یا محمد قلت لبیک رب العزه لبیک پس خداوند وحی کرد یا محمد برای چه
ملاء اعلی را تخصیص دادی یعنی با آسمانها معراج کردی گفتم نمیدانم ای رب من خدا فرمود یا محمد آیا
از آدمیان وزیری و برادری و وصیی اخذ کردی که بعد از تو باشد در زمین پس گفتم الهی
کرا اخذ کنم تو بمن خبر بده پس وحی نمود یا محمد بتحقیق اختیار کردم برای تو از آدمیان علی ابن ابی طالب را
گفتم الهی پسر عمویم را پس خدا وحی کرد یا محمد بدرستی که علی وارث تو است و وارث علم تو است بعد از تو
و صاحب لوای است که لوای حمد است در روز قیامت و صاحب حوض تو است که آب میدهد بر هر که وارد می شود
از مومنین برای از امت تو بعد وحی کرد خدای عز و جل بدرستی که من بنفس خودم قسم خورده ام قسم حق
که از این حوض نخورد کسی که دشمن تو و اهل بیت تو و ذریه طیبین و طاهرین تست بحق و بحق
بگویم یا محمد البته داخل میکنم جمیع امت ترا به بهشت مگر کسی که ابا نماید و نخواهد که داخل بهشت شود
از خلق من گفتم یا الهی آیا کسی پیدا می شود که از داخل شدن بر بهشت ابا نماید پس وحی کرد خدا
بلی گفتم چه طور ابا می کنند پس وحی کرد یا محمد اختیار کردم ترا از خلق خودم و اختیار کردم برای تو
وصی بعد از تو و او را قرار دادم بمنزله هرون از موسی مگر اینکه پیغمبری بعد از تو نیست و اندختم
محبت او را در قلب تو و او را پدر قرار دادم برای ولدت یعنی پیغمبر پدر روحانی امت است چنانکه از نهایش
ائمه المومنین هستند و بفرمایش امام علیه السلام لفظ اب را که بمعنی پدر است از آیه شریفه در حین تدوین قرآن
خلفاء برداشتند که میفرماید النبی اولی بالمومنین من انفسهم وهو اب لهم

پس حق علی بن ابی طالب بر امت تو مثل حق تو است در حیات خود پس هر کس که حق او را انکار کند
بتحقیق حق ترا انکار کرده است و هر کس امتناع دارد از دوست داشتن او بتحقیق امتناع ورزیده از
دوست داشتن تو و هر که از او روگردان باشد بتحقیق ابا دارد از دخول بهشت را پس
سجده شکر نهادم برای این نعمت بزرگ که بمن داده است پس ناگهان منادی ندا کرد یا محمد سر ترا
از سجده بردار و از من سئوال کن تا عطا کنم پس گفتم الهی تمام امت مرا جمع کن بر ولایت
علی بن ابی طالب تا همه آنها بر من جمع شوند و وارد گردند در لب حوض من در روز قیامت پس وحی
کرد خدا بر من یا محمد بدرستی که گذشته قضاء من جاری شده در خصوص بندگانم پیش از اینکه آنها را
خلق کنم و قضاء من ماضی است حتمی در بندگانم تا هلاک کنم بسبب [illegible] هر کس را که
میخواهم و هدایت کنم هر کس را که میخواهم بتحقیق دادم باو علم ترا بعد از تو و بر اهل تو
دامنت تو عزم کرده ام که به بهشت داخل کنم هر که او را دوست دارد و به بهشت داخل نکنم
هر که او را دشمن دارد و انکار ولایت او را بکند بعد از تو پس هر کس باو بغض دارد با تو
بغض دارد و هر کس که با تو بغض دارد با من بغض دارد و هر کس با او عداوت کند با تو
عداوت کرده و هر کس که با تو عداوت دارد با من عداوت دارد و هر کس که او را دوست دارد
ترا دوست دارد و هر کس که ترا دوست دارد بتحقیق مرا دوست دارد و بتحقیق برای او این
فضیلت را قرار دادم و بتو عطا کردم اینکه خارج کنم از صلب او یازده نفر مهدی که تمام آنها

از ذریه تو اند

از ذریه تو هستند از بکر بتول یعنی حضرت صدیقه فاطمه زهراء علیها السلام و آخرین مرد از آنها عیسی بن مریم
پشت سر او نماز میخوانند و زمین را پر از عدل می کند بعد از اینکه پر از جور و ظلم شده باشد و مردم را
بسبب وجود او از هلاکت نجات میدهم و بسبب او هدایت می کنم و بسبب او کورها را شفا میدهم و مریضها را
پس گفتم الهی و سیدی در کدام زمان میشود ظهور او پس وحی کرد عز و جل وقتی میشود که علم دین برداشته
می شود و جهل ظاهر میگردد و قاری قرآن کثیر و عامل آن قلیل خواهد شد و قتل زیاد می شود و فقهاء که هادی
باشند کم و فقهاء ضلالت خیانت کثیر می شود و جور و فساد زیاد میگردد و منکر آشکار ظاهر میشود و مردم
و امت تو بان امر می کنند و نهی از معروف مینمایند و شعراء زیاد میشوند و در قبرستانها ایشان
مساجد قرار میدهند و مصاحف را زینت میدهند و مساجد را با آب طلا منطلا میکنند
و مردها بمردها اکتفا می کنند و زنها بزنها یعنی مردها مثل قوم لوط میشوند و زنها مساحقه می پردازند
بجهت زن نبردن مردها بجهت اکتفاء بهم و امراء کافر و اولیاء آنها فاجر و اعوانشان ظلمه
و صاحبان رای فاسق و در این هنگام سه خسوف واقع میشود یک خسف در مشرق و یک
خسف در مغرب و خسف دیگر در جزیره عرب و بصره خراب میشود در دست مردی از ذریه تو که زنجها
باو تابع میشوند و خروج مردی از نسل حسن بن علی و خروج دجال که در مشرق از سیستان خارج
میشود و ظهور سفیانی از شام پس گفتم یا الهی در کدام وقت بعد از من فتنه میشود پس خدا

وحی کرد و خبر داد بسیلا عز انبیائه ولنفته اولاد عمویم عباس و آنچه واقع می‌شود و واقع شده است و خواهد واقع گشت
تا روز قیامت پس وصیت کردم همهٔ اینها را به پسر عمم علی بن ابیطالب و قبل از معراج بزمین هبوط نمودم
وقتی که رسالت را اداء کردم ولله الحمد علی ذلک کما حمده النبیون و کما حمده کل شیء قبلی و ما هو خالقه الی
یوم القیمة و شیخ صدوق مرحوم بسلسله سندش از امام حسین علیه السلام روایت میکند می‌فرماید داخل شدم
بر رسول الله صلی الله علیه و آله در خدمتش ابی بن کعب حاضر بود پس رسول الله فرمود مرحبا بک یا ابا عبدالله
یا زین السموات والارض ابی گفت چه طور زینت آسمان و زمین می‌شود یا رسول الله کسی غیر از تو
پس فرمود یا ابی قسم بشخصی که مرا بحق به نبوت مبعوث کرده است بدرستی که حسین بن علی علیهما السلام
در آسمان بزرگتر از آن است که در زمین است زیرا که در یمین عرش نوشته شده است او مصباح
هادی و سفینهٔ نجات امت و امام و صاحب عزت و فخر و دریای علم است چه طور نباید این
چنین باشد بدرستی که خدای عز و جل قرار داده است در صلب او نطفهٔ پاک مبارک زکیه که آن
نطفه خلق شده است پیشتر از آنکه مخلوقی در رحمها خلق شده باشد و یا جاری شده باشد آبی در
اصلاب و یا بهم شب و روز خلق شده باشد و خداوند منان با و تلقین کرده دعاهائی
که هیچ مخلوقی آن دعاها را نمی‌خواند مگر اینکه محشور می‌کند خدای عز و جل او را با حسین و شفیع او می‌شود

درآخرت

در آخرت و خدا کرب او را فرج میدهد و قرضش را اداء می‌نماید و راه مستقیم را برا او واضح می‌نماید
و او را قوت میدهد که بر دشمنش غلبه می‌کند و پرده او را هتک نمی‌نماید و ابی گفت این دعاها کدام است
یا رسول الله فرمود وقتی که از نماز فارغ شدی در حالتی که نشسته باشی می‌گوئی اللّهم انّی اسئلک
بکلماتک و معاقد عزّک و سکّان سمواتک و ارضک و انبیائک و رسلک ان
تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسرا فاسئلک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان
تجعل لی من امری یسرا پس بدرستی که خدای عز و جل امر تو را سهل میکند و شرح صدر
عطا می‌فرماید و ترا تلقین می‌کند شهادة لا اله الا الله را در وقت خروج روح از بدنت ابی
گفت یا رسول این نطفه کیست که در صلب حبیبم حسین است فرمود مثل این نطفه مثل
ماه است و آن نطفه بنیان و ثبات است که هر کس با او تابع گشت رشید است و هر که از او کناره جست
بضلالت افتاده و خوار است ابی گفت پس اسم او چیست و دعایش کدام است فرمود اسمش
علی و دعایش یا دائم یا دیموم یا حیّ یا قیّوم یا کاشف الغمّ و یا فارج الهمّ و یا باعث الرسل
و یا صادق الوعد هر کس این دعا را بخواند خدای عز و جل او را محشور می‌کند با علی بن الحسین علیهما السلام

و پیشوای او می‌شود در دخول به بهشت پس ابی گفت یا رسول الله آیا علی بن الحسین خلف یا وصی دارد
فرمود بلی برای اوست مواریث آسمانها و زمین ابی گفت معنی مواریث سموات و ارض چیست یا رسول الله
فرمود قضاء بحق و حکم بدیانت و تاویل احکام الله و بیان آنچه واقع می‌شود در آینده ابی گفت اسم او
چیست فرمود محمد است بدرستی که ملائکه با او انس دارند در آسمانها و در دعایش میخواند اللّهم ان کان
لی عندک رضوان و ودّ فاغفر لی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی و طیّب ما فی صلبی
یا ارحم الراحمین پس قرار داده خدای عز و جل در صلب او نطفهٔ مبارکهٔ زکیه پس خبر داد مرا جبرئیل
بدرستی که خدای عز و جل پاکیزه قرار داد این نطفه را و در نزد خود جعفر نامید و او را هادی مهدی و راضی
مرضی قرار داد رب خود را می‌خواند می‌گوید در دعایش یا دیّان غیر متوان یا ارحم الراحمین اجعل
لشیعتی من النار وقاء و لهم عندک رضاء فاغفر ذنوبهم و یسّر امورهم و اقض دیونهم
و استر عوراتهم و هب لهم الکبائر التی بینک و بینهم یا من لا یخاف الضیم و لا تاخذه سنة و لا نوم
اجعل لی من کل همّ و غمّ فرجا هر کس این دعا را بخواند که خدا او را روسفید محشور می‌کند در حضور خودش
با جعفر بن محمد علیهما السلام در بهشت یا ابی بدرستی که خدای تبارک و تعالی قرار داده بر این نطفه نطفهٔ زکیه مبارکه

طیبه است

طیبه است که خدا رحمت خود را بر او نازل کرده است و در نزد خود او را موسی نام نهاده و او را
امام قرار داده و ابی گفت یا رسول الله تمام اینها وصف می‌شوند و تناسل پیدا می‌کنند وارث
از هم می‌برند و بعضی بعضی را توصیف می‌کنند فرمود جبرئیل اینها را برای من وصف کرده است
جبرئیل از رب العالمین جل جلاله و ابی گفت آیا ایشان دعائی دارند غیر از دعای پدرانشان
فرمود بلی و در دعایش میگوید یا خالق الخلق و یا باسط الرزق و یا فالق الحبّ و النّوی
و یا باری النسم و محیی الموتی و ممیت الاحیاء یا دائم الثبات و مخرج النبات افعل بی
ما انت اهله هر کس دعا کند باین دعاء خدای عز و جل حاجتش را بر آورده می‌کند
و او را در روز قیامت با موسی بن جعفر محشور میکند بدرستیکه خدای عز و جل در صلب او
قرار داده نطفهٔ زکیهٔ مبارکهٔ طیبهٔ مرضیه و او را نزد خود علی نامیده و خدای عز و جل در خلق
و امر از او راضی بوده در علم و حکمش و او را برای شیعیانش حجت قرار داده
به او احتجاج می‌کنند در روز قیامت و دعائی دارد که می‌خواند خدا را با آن اللّهم
اعطنی الهدی و ثبّتنی علیه و احشرنی علیه آمنا آمن من لا خوف علیه و لا حزن
و لا جزع انّک اهل التقوی و اهل المغفرة بدرستی که خدای عز و جل قرار داده
در صلب او نطفهٔ مبارکهٔ طیبهٔ زکیهٔ مرضیه و نامیده او را محمد بن علی پس او است
شفیع شیعه‌اش و وارث علم جدش و علامت آشکار و حجت ظاهره دارد
که متولد شد می‌گوید لا اله الا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و در دعایش میگوید

یا من لا شبیه له ولا مثال انت الله لا اله الا انت ولا خالق الا انت تفنی المخلوقین وتبقی انت
حلمت لمن عصاک وفی المغفرة رضاک هر که این دعا را بخواند محمد بن علی شفیع او است روز قیامت
و بدرستی که خدای تبارک و تعالی در صلب او قرار داده نطفه زکیه باهره مبارکه طیبه طاهره او را از نزد خود
نامیده بعلی بن محمد و سکینه و وقار باو پوشانیده و علوم را نزد او ودیعه گذاشته و هر شیئی مکتوم را باو
تحقیق کرده و در سینه او حرزی است که باو خبر میدهد و حذر میکند از دشمنش یعنی روح القدس با اوست چنانکه
با سایر ائمه است از همه اشیاء او را مطلع میسازد و قال الله تعالی نزل به روح الامین علی قلبک و در دعایش
و در دعایش میخواند یا نور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور و آفات الدهور و
اسئلک النجاة یوم ینفخ فی الصور هر که این دعا را بخواند علی بن محمد شفیع او خواهد گشت و قاید او میشود بسوی
در دخول به بهشت و بدرستی که خدای تبارک و تعالی در صلبش قرار داده نطفه و او را حسن عسکری نامیده
او را در بلاد نور قرار داده و خلیفه زمین و عزت دهنده امت و هادی شیعیانش و شفیع انها نزد
پروردگارشان و نقمت است برای کسی که مخالفت او را کند و حجت است برای کسی که دوستش دارد
و برهان و دلیل قرار داده برای هر کسی که او را بداند و در دعایش میگوید یا عزیز العز فی عزه یا عزیز
اعزنی بعز عزک وایدنی بنصرک وابعد عنی همزات الشیاطین وادفع عنی بدفعک
وامنع عنی بمنعک واجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد یا صمد هر که این دعا را بخواند
محشور

محشور میکند خدا او را با حسن بن علی و برای او نجات از آتش است هر چند بآتش رفتن بر او واجب باشد
و بدرستی که خدای عز و جل در صلب حسن قرار داده نطفه مبارکه زکیه طیبه طاهره مطهره و بسبب این نطفه خدا
راضی میشود از هر مومنی که خدا میثاق ازو گرفته بولایت و هر منکر جاحد بسبب این نطفه کافر میشود پس اوست
امام تقی نقی مرضی هادی مهدی اول عدل و آخر عدالت او تصدیق خدای عز و جل میکند و خدا هم
او را تصدیق میکند و از قریش خارج میشود از تهامه تا ظاهر شود دلائل و علامات و او راست
در طالقان کنوزی که طلا و نقره نیست مگر اسبهای راهوار نجیب و مردهای نشاندار
که خدای عز و جل انها را جمع میکند از ولایتهای دور بعدد اهل بدر که سیصد و سیزده نفر مرد باشند و با اوست
صحیفه مهردار که در ان صحیفه نوشته شده است عدد جمله اصحاب او و اسمهای انها و نسب انها و شهرهاشان
و صنایع و کلام و کنیه انها انها بدشمن حمله کننده اند در پی گریزند مجدانه در طلب او کوشش و ابی گفت
یا رسول الله دلایل و علامات ظهور او چیست فرمود علمی دارد وقتی که زمان خروجش شد این علم بی
خود بخود خدای تبارک و تعالی او را بنطق می آرد پس آن علم با او مناجات میکند یا ولی الله
خارج شو دشمنهای خدا را بکش و برای اوست دو تا بیدق و یک شمشیر که در غلافش است
وقتی که زمان خروجش رسید این شمشیر خود بخود از غلافش بیرون می آید و خدای عز و جل او را بنطق می آرد
پس ندا میکند یا ولی الله خارج شو که روا نیست بنشینی از کشتن اعداء الله پس خارج میشود و دشمنان
خدا را میکشد و هر جا که باشند حدود الهی را اقامه میکند و بحکم الله حکم میکند و خارج میشود در حالتی که جبرئیل

از طرف راست و از جانب چپ میکائیل و شعیب و صالح در مقدمه لشکر البته انها ذکر میکنند بخبر را که من میگویم و افوض امری
الی الله عز و جل و لو بعد حین یا ابی طوبی برای کسی که او را ملاقات کند و طوبی برای کسی که او را دوست دارد
و طوبی برای کسی که بامامت و ولایت او قائل شود که انها را از هلاکت نجات میدهد و اقرار باو و برسول الله
و بجمیع ائمه علیهم السلام برای این اشخاص در بهشت باز میشود مثل ائمه مثل مشک است که بوئیش
ساطع است و هیچ وقت تغییر نمییابد و مثل انها در اسمان مثل ماه روشن است که هیچ وقت
نورش خاموش نمیشود ابی گفت یا رسول الله چه طور است بیان حال این ائمه از خدای عز و جل
فرمود بدرستی که خدای تبارک و تعالی نازل کرده بر من دوازده خاتم و دوازده صحیفه نام هر امام در خاتم
خود نوشته شده و صفت انها در صحیفه انها نوشته شده است و از ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم
از هر یک چندین خبر در خصوص ظهور و خروج حضرت حجة الله علیه السلام وارد شده است
که اسم انها تنصیص باسم و لقب و صفت نموده اند که اینجا چون مقصود اختصار است اگر کتب
اخبار باید تفحص کرد بخصوص از اتمام النعمه صدوق مرحوم و از جلد دوازدهم بحار الانوار مجلسی مرحوم
و چون خروج دجال یکی از علائم متصله است و از پیغمبر و ائمه علیهم السلام چیزی ذکر میشود
که دال است بر علامات ظهور حضرت حجة الله علیه السلام که اکثر انها واقع شده است و در این زمان اکثر
کتاب اکثر مسلمانی با ضعفات معتقدند و علما با متصلحه است الحمد لله ... بالعاقبة ... التوفیق

صدوق مرحوم